

ترجمهٔ قرآن ماهان

حدود قرن پنجم یا ششم هجری

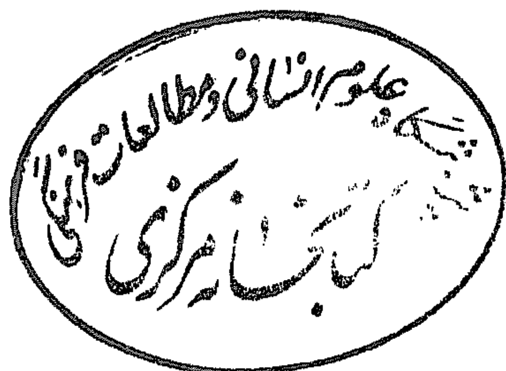
با مقدمه، تصحیح و توضیح دکتر محمود مدبری

انتشارات دانشگاه شهید باهنر کرمان

بسم الله الرحمن الرحيم

انتشارات دانشگاه شهید باهنر کرمان

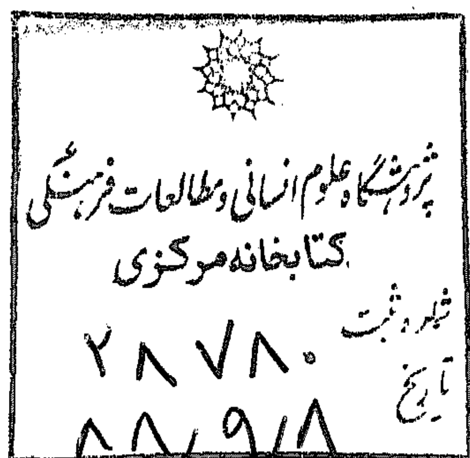
۱۷۶



ترجمه قرآن ماهان

حدود قرن پنجم یا ششم هجری





با مقدمه، تصحیح و توضیح

دکتر محمود مدبری

قرآن، فارسی
ترجمه قرآن ماهان (حدود قرن پنجم یا ششم هجری)/ تصحیح محمود مدبری.- کرمان: دانشگاه شهید باهنر (کرمان)، ۱۳۸۳.
۴۰۱ ص.
ISBN 964-6336-63-9
فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
کتابنامه: ص. ۳۱۵.
۱. قرآن -- ترجمه‌ها. الف. مدبری، محمود، ۱۳۳۵ - ، مصحح.
BP۵۹/۶۶/م۴ ۲۹۷/۱۴۱
۱۳۸۳
کتابخانه ملی ایران ۱۵۶۳-۸۳م

ترجمه قرآن ماهان

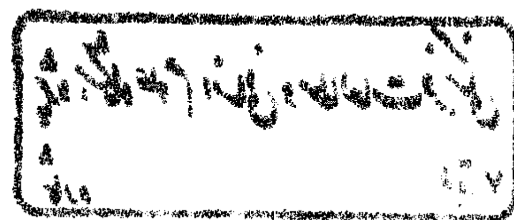
تصحیح: دکتر محمود مدبری
ناشر: انتشارات دانشگاه شهید باهنر کرمان
نوبت چاپ: اول، ۱۳۸۳
تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه
لیتوگرافی و چاپ: چاپخانه کرمان‌تکثیر
قیمت: ۲۵۰۰۰ ریال
شابک: ۹-۶۳-۶۳۳۶-۹۶۴
ISBN: 964-6336-63-9

تقدیم به استاد گرانقدر،

بانو دکتر قمر آریان (زرّین‌کوب)

با یاد و خاطرهٔ روانشاد،

استاد دکتر عبدالحسین زرّین‌کوب



فهرست مطالب

پیشگفتار

چند سالی است که در آستانهٔ شاه نعمت الله ولی در شهر ماهان کرمان، موزهٔ کوچکی دایر شده است. در این موزه تعدادی از آلات و ادوات و اشیای وقفی نگهداری می شود که سالیان سال در گوشه‌ای انبار شده بود. از جملهٔ سرمایه‌های موزه، چندین جلد قرآن نفیس مربوط به قرون هشتم به بعد است که اغلب دارای تذهیب و با کاغذ اعلی است.

در میان قرآنها، نسخه‌ای موجود است که بجز نفاست و کهنگی کاغذ و خط خوش آن، از لحاظ ترجمهٔ کهن فارسی، ارزش بسیار دارد و تاکنون ناشناخته باقی مانده است.

این نسخه را تصادفاً در سال ۱۳۷۶ باز شناختم که به همراه روانشاد استاد دکتر عبدالحسین زرین کوب و بانوی گرانقدرشان سرکار خانم دکتر قمر آریان از آن موزه بازدیدی کوتاه به عمل آورده بودیم و مرحوم استاد نیز نظر بنده را در قدمت ترجمهٔ قرآن، تأیید فرموده بودند. در هر صورت پس از مدّتها اشتیاق به دستیابی آن نسخه، در سال ۱۳۸۰ به همّت و مساعدت ریاست محترم دانشگاه، جناب آقای دکتر علی مصطفوی و نیز موافقت و همکاری ریاست ارجمند ادارهٔ کل اوقاف استان کرمان و مسؤولان آستانهٔ شاه نعمت‌الله ولی، این افتخار نصیب شد که ابتدا کتاب بازبینی شود و سپس رسماً اجازهٔ تهیهٔ فیلم و عکس آن، به بنده داده شود.

به سبب بی‌نام و نشان بودن این ترجمه، نام و عنوان «ترجمهٔ قرآن ماهان» بر آن نهاده‌ام که اصل آن به قرن پنجم یا نهایتاً ششم هجری باز می گردد و کتابت نسخه حدوداً به قرن هشتم هجری.

ضمن سپاس از درگاه خداوند متعال برای توفیق در تصحیح و تحقیق این نسخهٔ قرآنی، امیدوارم همهٔ کسانی که به نحوی در احیای قرآن ماهان همیاری نموده‌اند، از اجر معنوی و روحانی آن نیز برخوردار باشند.

مقدمه

۱ـ معرّفی قرآن ماهان

۱-۱- مشخصات صوری نسخه

قرآنی که از این پس قرآن ماهان نامیده می‌شود، در یک مجلّد است، بـه قطـع رحلـی کوچک در ابعاد ۳۶/۵ × ۲۵ با جلد چرمی اُخرایی رنگ و به خطّ نسخ خوش با قلم جلی و در هر صفحه هفت سطر؛ دارای ترجمه به خط نسخ با قلم ریز و اریب در تحـت هـر واژهٔ قرآن.

این نسخه کمتر از نیمی از قرآن را شامل می شود از میانهٔ سورهٔ بقره تا اواسـط سـورهٔ کهف و یقیناً جلد دوّمی هم داشته که متأسفانه در دست نیست. نوع کاغـذ آن، ضـخیم و کهنه و حنایی رنگ، شبیه به کاغذ خانبالیغ است که معمول کتابت قرآن تـا قـرن هشـتم هجری بوده است. بنابراین کتابت نسخه نمی تواند از قرن هشتم پایین تر بیاید و به سـبب اینکه «اول و آخر این کهنه کتاب افتاده‌ست» نامی از کاتب نسخه را نمی‌یابیم.

تعداد برگهای کتاب به خطّ سبز در بالای حاشیه سمت راست، روی هر بـرگ توسـط مرحوم حبیب یغمایی شماره‌گذاری شده است که مقدار آن ۳۱۲ برگ است؛ بدون احتساب صفحات نونویس شده در آغاز و انجام و در خلال کتاب که بدون شماره انـد. امّـا پـس از برگ ۳۰۸ یک برگ از زیردست شماره‌گذار بیرون رفته و شماره نخورده است که بناچار به دو برگ ۳۰۸ الف و ۳۰۸ ب اصلاح کردم: پس صفحات اصلی قـرآن ماهـان ۳۱۳ بـرگ یعنی ۶۲۶ صفحه است.

سر سوره های قرآن با کتیبهٔ مستطیلی مذهّب مزیّن است و نام سوره و تعداد آیـات در آن ذکر گردیده است؛ مثلاً سورة النّساء مایه و سبعون و خمس آیات». در پایـان هـر آیـهٔ قرآن، گل هشت پر خورشید گونهٔ طلایی با خالهای سرخ قرار دارد.

در خاتمهٔ عشرات (هر ده آیه) و در حاشیه کتاب، علامت سر عشر به شکل ترنج گونه با رنگ طلایی و حاشیهٔ آبی و ثبت عدد عشر در وسط آن، نقش بسته است. هر جزو قرآن در کنار و در حاشیهٔ کتاب با دوایری تو در تو و رنگین و خورشیدوار، همراه با رنگهای آبی، طلایی و نقاط سرخ مشخص است که در میان آن، عدد جزو مربوط، به عربی نوشته شده است.

در انتهای هر آیه و نیز پایان هر جمله‌ای که می‌توان در قرائت آن وقف کرد، دایره‌ای کوچک نقطه وار به رنگ سرخ آمده است و علامات وقف به صورتهای گوناگون «قف، ح، ط، ه» با شنگرف در انتهای کلمات آورده شده است. علامت مدّ اغلب به رنگ سیاه است ولی گاه از شنگرف برای مشخص شدن آنها استفاده گردیده است.

در رسم‌الخطّ قرآنی، مطالب بسیاری می‌توان از نسخه بیرون آورد که برای اختصار بـه چند مورد آن اشاره می‌رود:

همه جا الف ماقبل منصوب به صورتهای : نصَارَی، کَان، الّا ، هَاتُوا و ... است.

همه جا یای ماقبل مکسور به صورت: فِی، اقِیموا، صادقِین، عظیِم و ... است.

همزه و یاء تواماً در کلماتی نظیر لئلّا، اولئکَ و اسرائل دیده می‌شود.

«یا ایُّهَا» در همهٔ موارد «یٰأَیُّهَا» نوشته شده است.

«سوء» و نظایر آن به صورت «سؤ» کتابت شده.

«یا اولی‌الالباب» و نظایر آن به شکل «یَأولی الالباب» آمده است.

۱-۲- از اختصاصات مهم قرآن ماهان

حواشی سودمندی به تازی است که در سمت چپ یـا راسـت برخـی صـفحات دیـده می‌شود. این عبارات با شنگرف کتابت شده و تماماً مربوط است به اختلافـات قـراآت نـزد قرّاء سبعه که جمع‌آوری همهٔ آن موارد می‌تواند در جنبه‌های تفسیری و تجوید مفید واقـع شود؛ اما در ترمیم صفحات کتاب، بسیاری از حواشی آسیب خـورده و ایـن بخـش از کـار ناقص شده است. به عنوان مثال چند مورد از این گونه تحشیه نقل می‌شود:

صفحهٔ 5b دربارهٔ کلمهٔ «و وَصّـی» از آیـهٔ ۱۳۱ سـورهٔ بقـره در حاشـیه نوشـته شـده است:«قرا و اوصّی نافع و ابن‌عامر و وصّی بالاماله حمزه و الکسایی»

صفحه 7a در باب کلمهٔ «تقولون» از آیهٔ ۱۴۱ بقره آمده است:

«قراتقولون بالتاء و الکسایی و ابن عامر بالیاء». در چنین مواردی، اختلاف با دو نقطهٔ سرخ رنگ «یقولون» توأماً در متن نوشته شده است.

صفحهٔ ۱۱b در مورد «مَنْ تَطَوَّعَ» از آیهٔ ۱۵۹ بقره آمده است: «قرا و من یَطَّوَّعْ حمزه و الکسایی»

صفحهٔ ۱۲b پیرامون کلمهٔ «تصریف الرِّیاح» از آیهٔ ۱۶۱ بقره نوشته است: «قرا تصریف الریح بغیر الف ابن عامر و ابوعمرو و نافع و عاصم»

صفحهٔ ۱۳b در مورد کلمهٔ «خُطُوات» از آیهٔ ۱۶۹ بقره چنین ذکر شده است: «قرا خُطُواتِ حیث وقع نافع و ابن عامر و حمزه و ابوبکر»

صفحهٔ ۱۵a از آیهٔ ۱۷۷ سورهٔ بقره دربارهٔ «لَیْسَ البِرُّ» نوشته: «قرا لیس البِرَّ حمزه و حفص» و در باب «وَلکنَّ البِرَّ» نوشته: «قرا و لکن البِرُّ نافع و ابوعامر»

صفحهٔ ۱۷b در مورد کلمهٔ «وِلتُکْمِلُوا» از آیهٔ ۱۸۵ سورهٔ بقره آمده است:«قرا ولِتُکَمّلوا ابوبکر»

صفحهٔ ۲۵a دربارهٔ کلمهٔ «قیاماً» از آیه ۶ سورهٔ نساء می‌خوانیم: «قرا قِیَماً بغیر الف نافع و ابن عامر»

صفحهٔ ۵۲b دربارهٔ «یُدخَلُونَ» که توأماً در متن قرآن با رنگ سرخ «یَدْخُلُونَ» مشخص گردید. از آیهٔ ۱۲۴ نساء چنین می‌خوانیم:

«قرا یدخلون نافع و عاصم و حمزه و الکسایی و ابن عامر»

صفحهٔ ۵۳b در مورد «یُصالِحا» از آیهٔ ۱۲۸ نساء آمده است:«قرا یُصْلحا عاصم و حمزه و الکسایی»

چنانکه گفته شد از این یادداشتها بسیار است و گاه در هر صفحه چند نمونه یافت می‌شود که تنها به نقل اندکی اکتفا شد.

۱-۳- مسأله دیگر در قرآن ماهان، ذکر تعداد آیات در سر سوره‌هاست که با قرآنهای متداول کنونی اختلاف دارد؛

بنابراین لازم شد که عدد این سوره‌ها با آنچه شیخ طبرسی در مجمع‌البیان از قرآنهای کوفی، بصری، حجازی، شامی و مدنی شماره کرده، تطبیق و مقایسه شود. در این نسخه،

سورهٔ حمد از میان رفته و سوره‌های بقره و آل عمران نیز ناقص است؛ لذا از سورهٔ چهـارم (نساء) آغاز می‌کنیم.

ـ سورة النّساء مایه و سبعون و خمس آیات (a ۲۴)

عدد آیها: مائة و سبع و سبعون آیة شامی، و ستّ کوفی، و خمس فی‌الباقین (مجمع ج ۳ص ۵)

پس مطابق است با حجازی، مدنی و بصری.

– سورة المائده مایه و عشرون و ثلث (۶۴b)

عدد آیها: هی مئة و عشرون آیة کوفی، ثلاث و عشرون آیة بصری، و اثنتان و عشرون فی‌الباقین (مجمع ج ۳ ص ۲۵۷) مطابق است با بصری.

ـ سورة الانعام مایه و ستّ و ستّون آیه (۹۲b)

عدد آیها: هی مائة و خمس و ستون آیة کوفی، ستّ بصـری، شـامی، سـبع حجـازی (مجمع ج ۴ ص ۵)

مطابق است با بصری و شامی.

ـ سورة الاعراف مایتان و خمس (۱۲۲b)

عدد آیاتها مائتان و ست آیات حجازی، کوفی و خمـس بصـری، شـامی (مجمـع ج ۴ ص ۲۱۱)

مطابق با بصری و شامی است.

– سورة الانفال سبعون و ست (۱۵۸a)

عدد آیها: هی سبعون و سبع آیات شامی، و سـت حجـازی، بصـری و خمـس کـوفی (مجمع ج ۴ ص ۴۲۲)

مطابق است با حجازی و بصری.

ـ سورة التّوبه مایه و ثلثون آیه (۱۷۱b)

عدد آیها: هی مائة و تسع و عشرون آیة کوفی، و ثلاثون فی‌الباقین (مجمع ج ۵ ص ۵)

مطابق با حجازی، شامی، مدنی و بصری.

ـ سورة یونس مایه و تسع آیات (۱۹۸a)

عدد آیها: مائه و تسع آیات عندالجمیع غیرالشامی فانّه یقول و عشر آیات. (مجمع ج ۵ ص ۱۵۰)

مطابق با کوفی، حجازی،مدنی و بصری است.

ـ سورة هود مایه واحدی و عشرون (۲۱۵b)

عدد آیها: هی مائة و ثلاث و عشرون آیة کوفی و آیتان شامی و المدنی الاوّل و آیة فی‌الباقین (مجمع ج ۵ ص ۲۳۹)

مطابق است با حجازی و بصری.

- سورة یوسف مایه واحدی عشرة آیه (۲۳۳b)

عدد آیها: مائة واحدی عشرة آیه بالاجماع (مجمع ج ۵ ص ۳۵۴)

مطابق با همه است.

- سورة الرّعد اربعون و خمس آیات (۲۵۱b)

عدد آیها: اربعون و سبع آیات، شامی، و خمس بصری، اربع حجازی، ثلاث کوفی (مجمع ج ۶ ص ۵)

مطابق است با بصری.

- سورة ابراهیم خمسون مایه (۲۶۰a)

عدد آیها: خمس و خمسون آیة شامی، اربع حجازی، آیتان کوفی، آیة بصری (مجمعج ۶ص ۵۵)

مطابق با هیچیک نیست.

- سورة الحجر افتادگی دارد.

- سورة النّحل مایه و عشرون و ثمان ایات (۲۷۴b)

عدد آیها: مائة و ثمان و عشرون آیات لیس فیها اختلاف (مجمع ج ۶ ص ۱۳۵)

مطابق با همه است.

- سورةالاسراء افتادگی دارد.

- سورة الکهف مایه و احدی عشره آیه (۳۰۷a)

عدد آیها: مائه واحدی عشرة آیة بصری، و عشر کوفی و ستّ شامی،و خمس حجازی (مجمع ج ۶ ص ۳۰۶)

مطابق است با بصری.

در نتیجه، شمارش آیات قرآن ماهان بیشتر با قرآن بصری مطابقت دارد. اختلاف در شمارش موجب شده است که در مقایسه با نحوهٔ شمارهٔ آیات در قرآنهای متداول امروزی و کشف‌الآیات رایج، تفاوتهایی مشاهده شود؛ مثلاً گاه یک آیه در قرآنهای امروز معادل دو آیه قرآن ماهان است یا بالعکس. در ذیل نمونه‌هایی از این دست اختلافات ذکر می‌شود:

آیهٔ ۱۸۶ بقره در قرآن ماهان دو آیه است. آیهٔ اوّل سوره نساء نیز دو آیه است. آیات سوم و چهارم سورهٔ نساء یک آیه؛ آیهٔ ۸۱ نساء دو آیه؛ آیات ۵۶ و ۵۷ سوره یونس یک آیه؛ آیات ۶۳ و ۶۴ سورهٔ یونس یک آیه؛ آیات ۷۹ و ۸۰ سورهٔ یونس یک آیه؛ آیهٔ ۵ از سورهٔ هود دو آیه؛ آیات ۵۴ و ۵۵ سورهٔ هود یک آیه؛ آیات ۷۴ و ۷۵ سورهٔ هود یک آیه؛ آیهٔ ۹۳ سورهٔ هود دو آیه؛ آیات ۱۹ و ۲۰ سورهٔ یوسف یک آیه؛ آیهٔ ۵ سورهٔ رعد دو آیه؛ آیهٔ ۱۶ از سورهٔ رعد دو آیه و ...

۱-۴- مطالب پراکنده در حواشی قرآن

در حواشی بعضی از صفحات به خط سیاه و جدیدتر،کلمات یا جملاتی به عربی نوشته شده که احتمالاً در طول زمان خوانندگان اضافه کرده‌اند و حاوی مطالب قابل توجّهی نیست؛ الّا در سه جای قرآن،صفحات 62a، 257a و 271a در حاشیهٔ بالای سمت چپ به خط سیاه و ریز،فردی به نام غلامحسین ابن‌ابراهیم .... کرمانی کتاب را وقف شاه علمدار کرده است و نفرین که خرنده، فروشنده، طمع کننده و دزد به لعنت خدای و نفرین ملایکه و رسول خدا گرفتار شود. تاریخ این یادداشت وقفی ۴ شهر ذي‌الحجه الحرام ۱۳۱۶ قید گردیده است؛ یعنی بیش از صد سال قبل در اواخر عصر قاجاری. خدایش بیامرزاد.

بر حاشیه طرف چپ روی اوّلین برگ اصلی قرآن، دو یادداشت، به رنگ سبز از مرحوم حبیب یغمایی و با تاریخ خرداد ۱۳۲۶ دیده می‌شود.

گویا این یادداشت و نیز شماره‌گذاری صفحات کلّ قرآن توسّط آن مرحوم و در زمانی بوده که وی مسؤولیت ادارهٔ فرهنگ کرمان را داشته است. برای ذکر یاد آن استاد مرحوم هر دو یادداشت ذیلاً می‌آید:

«به نظر بنده نسخه‌ای است از تفسیر طبری غیر از آن که در کتابخانهٔ‌سلطنتی است. کرمان خرداد ۱۳۲۶ حبیب یغمایی» و نیز: «اوراق اصلی ۳۱۲ ورق است اما ورق ۳ و ۴ با اینکه شماره گذاشتم اصلی نیست، در این صورت اوراق اصلی ۳۱۲ است. حبیب یغمایی»

بر روی صفحه نازکی سرخ رنگ در پشت جلد، فردی به نام علی اصفهانی در ردّ گفتهٔ حبیب یغمایی مطالبی نوشته است و با مقایسه عبارات ترجمهٔ تفسیر طبری و ترجمهٔ کهن این قرآن، نظر مرحوم یغمایی را مردود دانسته است؛ این یادداشت مورّخ ۲۲ مهرماه ۱۳۲۷ ش. و به امضای اوست.

۱-۵- آسیبهای نسخه

الف ـ از مهمترین آسیبهای نسخه آن است که در طول زمان و قرار گرفتن در مجاورت هوای مرطوب، اغلب صفحات نم‌دار شده است و به تدریج دو رنگ و فرسوده و در بعضی جملات و عبارات و بویژه ترجمه‌های فارسی، حالت محوشدگی و ناخوانایی پدید آمده است. این مشکل متأسفانه هنوز ادامه دارد و روز به روز نسخه رو به نابودی می‌رود. در حینی که اوراق کتاب را برای عکاسی می‌گشودیم، اثر کپک زدن و چسبیدن تعدادی از اوراق و پخش شدن جوهر و مرکّب آیات بخوبی دیده می‌شد. امیدوارم که با دقّت مسؤولان دلسوز آن موزه در حفظ و نگهداری کتابها، تلاش بیشتری صورت گیرد.

ب ـ مسأله دیگر آنکه نسخهٔ مزبور در طی سده‌های طولانی و استفاده شدن و دست به دست گشتن، دچار لطمات فاحش شده؛ از جمله به سبب کهنگی اوراق، ریختگی و پارگی در حاشیهٔ صفحات ایجاد و نیاز مبرمی به ترمیم و شیرازه بندی و تجلید احساس شده است. با این حال در ترمیم و اصلاح و شیرازه‌بندی، بدبختانه بسیاری از حواشی صفحات، مخصوصاً پایین صفحات از میان رفته است و به ترجمه‌های سطرهای پایانی، آسیبهای جدّی وارد شده است؛ بخصوص به چهل پنجاه صفحهٔ آغاز و پایان قرآن، لطمه وارد آمده و تعدادی از آنها نونویس شده بدون ترجمه و یا اگر ترجمه‌ها نیز نونویس شده است،گاهی بدون توجّه به سبک و سیاق آنها دگرگون گشته است.

موارد نونویس در نسخه عبارت است از:

۱- آغاز کتاب هجده صفحه تا رسیدن به اوّلین صفحهٔ اصلی از سورهٔ بقره که بدون ترجمه است و از اواخر آیهٔ ۶۱ بقره تا آیهٔ ۱۰۸ همین سوره را شامل می‌شود.

۲- از صفحه ۳a تا ۴b به تعداد چهار صفحه به سبب کم‌رنگ شدن ترجمه و آیات، نونویس شده و کمی به اصالت نوشته‌ها خدشه وارد شده که از جملهٔ آنهاست رسم‌الخط «کی و کـ» به صورت «که» امروزی نوشته شده و نیز علائم مربوط به آیات از بین رفته است.

۳- میان برگهای ۲۹ و ۳۰ دو برگ بدون ترجمه و شمارهٔ صفحه نونویس است.

۴- بین اوراق ۸۰ و ۸۱ یک برگ بدون شماره و ترجمه نونویس است.

۵- از برگ ۲۱۶b تا ۲۱۹a از سورهٔ هود بـه سـبب نـم‌دار شـدن صـفحات و آسـیب خوردن،ترجمه‌های کم رنگ را دوباره نوشته‌اند که گاهی بـه اصـل آن صـدمه وارد آمـده است.

۶- بین صفحات ۳۱۰ و ۳۱۱ یک ورق نونویس بدون ترجمه و شماره صفحه است.

۷- در پایان مجلّد قرآن از سورهٔ کهف پنج صـفحه نونـویس بـدون ترجمـه و شـمارهٔ صفحه است.

ج ـ در شیرازه‌بندی اوراق کتاب، دو مورد جابه‌جایی صورت گرفته است؛ یکی صفحات ۲۰a و ۲۰b و دیگر صفحات ۲۹۲a و ۲۹۲b که باید مجدّداً جابه‌جا شوند.

د ـ شاید مهمترین آسیب بر این کتاب،افتادگیها و سقطات متعـدّدی باشـد از ابتـدا تـا انتهای کتاب که یا در طول زمان بر اثر فرسودگی و یا در ترمیم اوراق از بین رفته و خـود به خود بعضی سوره‌ها را ناقص کرده است. موارد افتادگیها به شرح زیر است:

۱- اوّلین صفحهٔ اصلی کتاب از اواسط آیهٔ ۱۰۹ سورهٔ بقره آغاز می‌شود؛ یعنـی سـورهٔ حمد و بیش از ۱۰۸ آیه از سورهٔ بقره افتاده است.

۲- مابین صفحات ۲۱b و ۲۲a یعنی از اواسط آیهٔ ۱۹۹ سورهٔ بقره تا اواخر آیهٔ ۱۹۰ از سورهٔ آل‌عمران افتادگی بزرگ دارد؛ ۸۶/۵ آیه از بقره و ۱۹۰ آیه از ابتدای آل‌عمـران کـه جمعاً ۲۷۶/۵ آیه می‌شود.

۳- میان صفحات ۲۶۷b و ۲۶۸a دو صفحه از اواخر سورهٔ ابراهیم و در حدود ۷ آیه تا اوایل آیهٔ دوم از سورهٔ حجر افتاده است.

۴- میان صفحات ۲۸۶b و ۲۸۷a از اواسط آیهٔ ۸۱ سورهٔ نحل تا اواسط آیهٔ ۹۲ نحـل ساقط است.

۵- در بین صفحات ۲۹۱b و ۲۹۲a از میانهٔ آیهٔ ۱۲۵ سورهٔ نحل تا میانـهٔ آیـهٔ دوم از سورهٔ اسراء افتادگی دارد.

۶- از آخر آیهٔ ۸ سورهٔ اسراء تا میانهٔ آیهٔ ۱۵ همان سوره ساقط است.

۷- آخرین برگ اصلی این کتاب ۳۱۲b در اوایل آیهٔ ۵۶ سورهٔ کهف پایـان مـی‌یابـد؛ یعنی تا پایان این سوره از آخر کتاب افتاده است.

۸- همچنان که در آغاز نیز ذکر شد، این قرآن مجلّد دوّمی هم داشته است که طبعاً از سورهٔ مریم تا پایان قرآن را شامل می‌شده و اکنون در دست نیست.

۲- ترجمه قرآن ماهان

ارزنده‌ترین ویژگی قرآن ماهان، ترجمهٔ کهن آیات است که به صورت لفظ به لفظ و بسیار دقیق با خطّی ریزتر از متن قرآنی به تفکیک و اریب، در زیر هر واژهٔ قرآنی نوشته شده است. بدبختانه بنا به دلایلی که پیشتر اشارت رفت به سطور ترجمه که در هر صفحه، هفت سطر را شامل است، آسیب رسیده؛ مخصوصاً در صفحات اوّلیه و پایانی قرآن و نیز سطر یا سطرهای آخری اغلب صفحات که در ترمیم یا بر اثر پوسیدگی و محوشدن تدریجی خطوط از میان رفته است. با این حال، ترجمهٔ مزبور کمتر از نیمی از قرآن مجید را شامل می‌شود که خود از لحاظ گنجینهٔ واژگان کهن، ویژگیهای آوایی و زبانی، دستور تاریخی و رسم‌الخط کهنه، حائز اهمیّت بسزایی است.

۲ـ۱ـ مترجم قرآن ماهان

سرنوشت این کتاب، همچون بسیاری دیگر از قرآنهای مترجم و تفاسیر کهن که در فاصلهٔ سده‌های چهارم و هشتم هجری نوشته شده‌اند و امروزه به طور ناقص و آسیب خورده در گوشه و کنار ایران و بلکه جهان، حفظ می‌شوند، این بوده که از مترجمان آنها هیچگونه نام و نشانی بر جای نمانده است؛ اما آثارشان با همهٔ کاستیها، ذخائر گرانبهای زبان وادب و فرهنگ ایران محسوب می‌گردند.

از مترجم این قرآن نیز اطّلاعی در دست نیست؛ چون به طور معمول باید نام وی در سرآغاز کتاب و یا در پایان نوشته می‌شده است و متأسفانه، اول و آخر این قرآن از میان رفته و او نیز در ردیف گم‌شدگان علم و ادب این سرزمین قرار گرفته است. امّا چنانکه پس از این خواهد آمد محدوده زمانی او به قرون پنجم یا ششم هجری باز می‌گردد.

۲ـ۲ـ رسم‌الخط فارسی

رسم‌الخطّ ترجمه قرآن ماهان بسیار شبیه به نمونه‌هایی از این دست قرآنهای مترجم در سده‌های نخستین ادب دری است و جنبه‌های اختصاصی جدای از آنها ندارد. موارد شایع و برجستهٔ رسم‌الخط آن به شرح زیر است:

ـ در همهٔ موارد همخوان «چ» به صورت «ج»، «ژ» به «ز»، «گ» به «ک»، «پ»، به «ب» نوشته شده است.

- «به» حرف اضافه اغلب متّصل و گاه منفصل از اسم و فعل است.
- دال در پایان کلمات ماقبل مصوّت همه جا به صورت ذال نوشته شده است.
- «که» موصول و ربط به سه صورت «کی، کـ و کـه» متّصل و منفصل است و یکدست نیست.
- کلمه «ترسا» در جمع به صورت ترسان و ترسایان آمده است.
- کلمه «گوا» و «دانا» و نظایر آن در جمع به صورت گواان و داناان است.
- «ی» پایانی کلمات، گاه به شکل «ی» با دو نقطه بر روی آن مشخص شده است.
- دال ضمیر در صیغه دوم شخص جمع از فعل امر در موارد اندکی به «ت» بدل شده است مثل: فرگیریت ۴/۷۷، برویت ۴/۱۰۰ و مه‌میریت ۲/۱۳۲
- «آ» در آغاز کلمات، اغلب بدون علامت مدّ است و به صورت «الف» نظیر: اسمان،انان که، امد و ....
- «نه» و «مه» نفی فعل را گاهی منفصل آورده است.
- در اغلب موارد «آنچ» دیده می‌شود.
- آنک، آنکی،آنکه به هر سه صورت دیده می‌شود.
- یک مورد «تُه» به جای «تو» آمده است. ۶/۱۱۴ فَلاتَکُونَنَّ: ته مباش
- سطبر به جای ستبر
- الف اشباع در پایان واژه‌های مختوم به واکهٔ ū نظیر: پهلوا، توا، نیکوا که البته معدود است و در همه جا این گونه نیست.
- اجزای کلمات مرکب، بیشتر جدا نوشته می‌شود مثل: فرمان بردار، سپاس‌دار، هم‌چنان،ستم‌کار، گمان‌مند
- کاتب هیچیک از واژه‌های فارسی را اعراب‌گذاری نکرده و مشکول نیاورده است.
- رسم‌الخطّ کلماتی از قبیل اسحق، ابرهیم،اسمعیل، زکوة، ربوا، توریت،اسرایل و نظایر آن به شیوهٔ رسم‌الخطّ عربی است.
- حاصل مصدر کلمات مختوم به واکهٔ بلند ā و ū با یک «ی» می‌آید نظیر:جدای، تنهای،نیکوی
- کلمهٔ «قرآن» در اغلب موارد بدون علامت مدّ به شکل «قران» نوشته شده است.

ـ یای نکره بعد از کلمات مختوم به های غیرملفوظ، جدا از کلمه و به تنهایی نوشته شده است همچون: اندرز کننده‌ی، بزه‌ی

ـ کلمات منتهی به واکهٔ بلند a در حالت مضاف به سه صورت می‌آید؛ گاه بدون علامت اضافه و آزاد، گاه با همزه پس از آن مثل «روزها، دیگر» و گاه با «ی» مثل «روزهای شمرده»

ـ ضمایر «ام، اید، ایم، اند» معمولاً جدای از کلمهٔ قبل نوشته شده‌اند مثل: نزدیک‌اند، گنگ‌اند و بعضاً متّصل می‌آیند.

ـ کلمهٔ «است» گاه متّصل و گاه منفصل است.

ـ کلمات مختوم به های غیرملفوظ چون: خانه، جامه، میوه و غیره هنگام جمع با پسوند «ها» به شکل خانها، جامها، میوها و غیره می‌آید.

ـ ضمایر «شان، تان» به دو صورت متّصل و منفصل دیده می‌شود.

۲ـ۳ـ تطابق یا عدم تطابق با ترجمهٔ تفسیر طبری

پیشتر یادآوری شد که مرحوم حبیب یغمایی در سال ۱۳۲۶ قرآن ماهان را مطالعه کرده و ضمن شماره‌گذاری صفحات، در حاشیهٔ صفحه اوّل متذکّر شده است که «به نظر بنده نسخه‌ای است از تفسیر طبری غیر از آن که در کتابخانهٔ سلطنتی است.»

ترجمه تفسیر طبری از نخستین ترجمه‌ها و بلکه نخستین ترجمهٔ رسمی قرآن به زبان فارسی است که در دههٔ پنجاه سدهٔ چهارم هجری به فرمان امیر منصوربن نوح سامانی و توسّط علمای ماوراءالنّهر از عربی به فارسی درآمد و از آن پس نهضت ترجمه و تفسیر قرآن به گویشهای مختلف فارسی از شهرهای ماوراءالنّهر، خراسان، سیستان و عراق و غیره آغاز گردید به گونه‌ای که تا عصر مغول به طور پیوسته و مدام، صدها ترجمه و تفسیر نوشته شد.

امروزه بخشی اندک از این میراث ارزنده و کهن از کنج کتابخانه‌های مختلف در ایران و جهان بیرون آمده و به زیور طبع آراسته شده است نظیر: تفسیر قرآن پاک، تفسیر شنقشی، تفسیر کمبریج، ترجمهٔ قرآن موزهٔ پارس، تفسیر سورآبادی، بخشی از تفسیری کهن، تفسیر نسفی، ترجمه قرآن ری، ترجمه قرآن قدس، قرآن مترجم شمارهٔ ۴، ترجمه آهنگین قرآن، تاج‌التراجم، تفسیر ابوالفتوح رازی و ...

ترجمهٔ تفسیر طبری در سال ۱۳۴۲ شمسی به همّت و تصحیح حبیب یغمایی در ردیف انتشارات دانشگاه تهران و در هفت جلد به چاپ رسید.

از این ترجمه نسخه‌های متعدّدی در دنیا موجود است و بـه سـبب اسـتقبال ایرانیـان، همواره از روی آن، نسخه تهیه شده و مورد مطالعه و اقتباس قرار گرفتـه اسـت. مصـحّح ارجمند این کتاب در مقدمهٔ مجلّدات مختلف آن، بارها تأکید کرده است که کتـاب چـاپی مزبور، همان نسخهٔ کتابخانهٔ سلطنتی است و سایر نسخه‌ها را نه به طـور کامـل، ولـی در مواردی خاص در پانوشت صفحات به عنوان نسخه بدل آورده اسـت. آن مرحـوم نوشـته است:

«این کتاب که اکنون به دست شماست، بی‌هیچ تغییر و تحریف مـتن فارسـی همـان نسخهٔ کتابخانهٔ سلطنتی است که با نهایت اهتمام و احتیاط استنساخ و از آن پس که هـم با اصل آن نسخه در کتابخانهٔ سلطنتی و هم با عکس آن نسخه، مکرّر بـر مکـرّر، مقابلـه شده به این صورت به چاپ رسیده است. دعـوی ایـن اسـت کـه دارنـدگان ایـن نسـخه می‌توانند مطمئن باشند که متن فارسی نسخه ترجمـه و تفسـیر طبـری را کـه اکنـون در کتابخانهٔ سلطنتی ایران موجود است به اختیار خویش دارند. (ج ۱ ص ۵)

«دیگر بار تأکید و تکرار می‌کنم که این کتاب فقط و فقـط فارسـی نسـخهٔ کتابخانـهٔ سلطنتی است و تصحیح و تهذیب عبارات و بیان موارد اختلاف نسخ و تحقیقات تاریخی و جز این‌ها منظور نبوده است. (ج ۱ ص ۱۳)

«نسخهٔ حاضر که به چاپ رسیده بی‌هیچ کم و کاست و بی‌هیچ تصرّف و تحریف متن نسخه‌ای است که در بقعهٔ شیخ صفی‌الدین اردبیلی بـوده و اکنـون در کتابخانـهٔ سـلطنتی ایران محفوظ است و غرض اصلی و کلّی چاپ همین نسخه می‌باشد. (ج ۲ ص ۷)

«دارندگان کتاب اطمینان یابند که مـتن چـاپی نسـخه‌ای را کـه امـروز در کتابخانـهٔ سلطنتی ایران است در اختیار دارند. (ج ۲ ص ۷)

استاد در جای دیگر نیز اشاره کرده است که هر یک از نسخه‌های ترجمهٔ تفسیر طبری باید به طور جداگانه و با نهایت احتیاط به چاپ برسد. (← ج ۱ ص ۱۲)

بنابراین بر فرض محال که نسخهٔ قرآن ماهان، همان ترجمهٔ تفسیر طبری باشد، بنا به گفتهٔ حبیب یغمایی، ارزش پژوهش جداگانه و انتشار دارد؛ بخصوص که کتاب چاپ شـدهٔ

وی تنها نسخهٔ کتابخانهٔ سلطنتی را بـه دسـت داده اسـت و سـایر نسـخه‌هـا کـه مـوارد اختلافشان، زیاد هم هست، همچنان در گوشهٔ کتابخانه‌ها و بوته فراموشی است.

استاد دکتر علی رواقی نیز در مقدمهٔ قرآن قدس دربارهٔ ترجمهٔ تفسیر طبری می‌نویسد:

«از متنهای درجه اول دوره نخستین زبان فارسی است که همیشه بـه آن توجـه مـی‌شـده است. نسخه‌های خطی متعدّد این متن از این اقبال حکایت دارد. (قرآن قدس، ص سی‌وسه)

در بررسی این ترجمه با آیات قرآنی از ترجمهٔ تفسیر طبری، برای نگارنده مسلّم شد که ترجمهٔ قرآن ماهان در قرن پنجم یا ششم، توسطّ یک عالم و مترجم توانا، با استفاده از چندین ترجمهٔ مشهور پیش از خود، بخصوص نسخه‌ای از ترجمهٔ تفسـیر طبـری بـه کـار ترجمهٔ خود پرداخته است. لذا موارد مشابه با آن کتاب متعدّد است، ضمن آنکه اختلافـات بسیاری نیز دارد. از میان نسخه‌های ترجمهٔ تفسیر طبری، نسخهٔ کتابخانهٔ ایاصوفیه که در حاشیهٔ کتاب چاپی با علامت اختصاری «صو» ذکر شده، بیشـتر از مـتن چـاپی بـا قـرآن ماهان شباهت دارد. در زیر به نمونه‌های مشابه و مختلف این دو نسخه اشاره می‌شود:

نسخهٔ «صو» ترجمهٔ تفسیر طبری	*ترجمهٔ قرآن ماهان*
۲/۱۶۶- آنگه که ستانند بیزاری، آنکسـها کـه پیش رو بودند از آن کسها که پس‌رو بودند.	آنگاه کی بیزاری ستانند آنان که پیشرو بودند از آنانک پس‌رو بودند.
۴/۱۹- ... اگر ناخواه باشید ایشان را مگـر کـه ناخواه باشید چیزی را.	... اگر ناخواه باشید مـر ایشـان را مگـر کی ناخواه باشید چیزی را.
۵/۲۱- یا گروه من اندر شـوید انـدر زمـین پـاک گرداننده آن کجا نبشت خدای مرشما را و سپس باز مگردید بر پاشنهای خویش که برگردید زیانکاران.	یا گروه در آیید بـه زمـین پـاک آنکـی بنوشت خدای شما را و باز مگردیـد بـر پشتهاتان باز گردید زیانکاران.
۶/۷۰- ... مر ایشان را باشـد آشـامیدنی از آب گرم و عذاب دردگین.	ایشـان راسـت شـرابی از آب گـرم و عذابی دردگن
۶/۱۴۳- هشت جفت از گوسفند دو و از بز دو. بگو دو نر حرام کرد یا دو ماده یـا آنچـه گـرد اندر گرفت بر وی زهدانهای دو ماده.	هشت جفت از مـیش دو دو و از بـز دو دو بگو دو نر حرام ... دو ماده یا پیچـی بر او رحمها دو ماده.

عدم یکدستی در سبک زبانی ترجمه و نگارش قرآن ماهان قابل مشاهده است؛ مثلاً حرف اضافه و پیشوندی «اندر» و «در» هر دو را دارد؛ حال آنکه «اندر» در نثر دورهٔ سامانی غالب است و «در» در نثر دورهٔ غزنوی به بعد. از طرفی واژه‌ها و ترکیبات متداول ترجمه‌ها و تفاسیر ماوراءالنهری و خراسانی، مثل ترجمهٔ تفسیر طبری و تفسیر سورآبادی در این کتاب دیده می‌شود و از طرف دیگر کلمات و ویژگیهای زبان اهل ری قرن ششم، مثل پیشوند «ها» در فعل پیشوندی «ها گرفتن» که در تفسیر ابوالفتوح رازی و ترجمهٔ شهاب‌الاخبار به کار رفته. هر چند که به قول مقدسی در زبان قومس و جرجان هم دیده می‌شود. (نقل از تاریخ زبان فارسی ج ۲ ص ۲۱۹). و نیز واژهٔ ابدالی «هنار» که تنها در ترجمه قرآن ری یافت می‌شود. مخصوصاً کلمه «انزله»، و ترکیبات فعلی آن که تنها در تفسیر ابوالفتوح رازی دیده شده؛ این شواهد دلالت دارد بر اینکه مترجم قرآن ماهان با در دست داشتن نسخه‌ای از ترجمهٔ تفسیر طبری شبیه به نسخهٔ ایاصوفیه و نیز ترجمه‌های دیگری از لهجهٔ رازی (و شاید خود اهل ری بوده باشد). بدین کار اقدام کرده و ترجمهٔ خود را پدید آورده باشد. در هر حال ترجمهٔ حاضر نمی‌تواند ترجمهٔ تفسیر طبری باشد و بلکه ترجمه‌ای التقاطی از گونه‌ها و گویشهای مختلف زبانی است. در ضمن باید گفت که از ترجمهٔ تفسیر طبری، ترجمه قرآن جداگانه و بدون تفسیر موجود نیست و همیشه ترجمه همراه با تفسیر آن بوده است.

۲-۴- ویژگیهای ترجمه

ترجمهٔ آیات، تحت‌اللّفظی و معمولاً دقیق است و برای هر واژهٔ قرآنی، اغلب یک واژهٔ فارسی و یا دو کلمه، معادل‌سازی شده است و این نشان می‌دهد که مترجمان قرآن در ترجمه دقّت و امانت بسیار داشته‌اند. امّا موضوعاتی نیز قابل ذکر است که ذیلاً بدان پرداخته می‌گردد:

۱- گاه ترجمهٔ کلمات به تناسب مفهوم جمله و ارتباط با واژگان پیش و پس است و به تنهایی نمی‌تواند معادل واژه قرآنی باشد؛ مثلاً مصدر به صورت فعل، جابه‌جایی صیغه‌های فعلی، صفت به گونهٔ فعل، فعل مضارع به جای ماضی و نظایر آن که ذیلاً نمونه‌هایی نقل می‌گردد:

ماظَلَمونا: ستم نکردیم ۷/۱۶۰ (ستم نکردند ما را)

لَکُنّا: نبودیمشان ۶/۱۵۷ (نبودیم)

نُصْلی: اندر آرد ۴/۳۰ (اندر آریم)

اِحْسان: نیکوی کنید ۴/۳۶ (نیکوی)

یَفْعَلُونَ: کنید ۱۰/۴۶ (کنند). موارد این چنین متعدّد است.

صَبْر: شکیبایی باید کرد ۱۲/۱۸ (شکیبایی)

المُسْتَعانُ: نیرو باید خواست ۱۲/۱۸ (نیرو خواسته)

قالوا: گویند ۵/۱۰۹ (گفتند). مضارع به جای ماضی مکرّر است.

اشْتَمَلَت: پیچی ۶/۱۴۳ (پیچد)

الحُسْنَی: بهشت دهیم ۱۰/۲۶ (بهشت)

تُحْشَرُونَ: بازگشت خلقان ۸/۲۴ (باز خواهید گشت)

مَکْر: سازشِ بد کنند ۱۰/۲۱ (سازش بد)

مُهْلِک: هلاک کند ۷/۱۶۴ (هلاک کننده)

مُعَذِّب: عذاب کند ۷/۱۶۴ (عذاب کننده)

یَقُصُّونَ: قصّه کنیم ۷/۳۵ (قصّه کنند)

طاعِم: خوردن ۶/۱۴۵ (خورنده)

جَعَلَ: آفریدگار ۶/۹۶ (آفرید)

بالغ: رسیدن ۵/۹۵ (رسنده)

تَحْبِسُونَ: باز دارد ۵/۱۰۶ (باز دارید)

اسْتَحَقّا: سزاوارتر ۵/۱۰۷ (سزاوارند)

المُبین:پیدا کردن ۵/۹۲ (پیدا)

الاَنْصاب: بت پرستیدن ۵/۹۰ (بت‌ها)

صیام: روزه دارد ۵/۸۹ (روزه)

خارجین: بیرون آیند ۵/۳۷ (بیرون آینده)

فساد:تباهی کند ۵/۳۲ (تباهی)

باسِط: نگسترم ۵/۲۸ (گسترنده)

نَقْض: نپذیرد ۵/۱۳ (نپذیرفتن)

مُتَجانِف: میل کند ۵/۳ (میل کننده)

یُبَیِّن: پیدا کرد ۴/۱۷۶ (پیدا می‌کند)

اتِّباع: متابع ۴/۱۵۷ (متابع بودن)

نَقْض: تباه کردند ۴/۱۵۵ (تباه کردن)

خادِع: فریب گرداند ۴/۱۴۲ (فریب گرداننده)

جامِع: گردآورد ۴/۱۴۰ (گرد آورنده)

أن یُصالِحا: صلح کنید ۴/۱۲۸ (صلح کنند)

یَخْتانُونَ: خیانت کردند ۴/۱۰۷ (خیانت کنند)

یَکْسِبُ: کردن ۴/۱۱۱ (کند)

یَفْقَهُونَ: اندر یافتن ۴/۷۸ (اندر یافتند)

تَحْریر: آزاد باید کرد ۴/۹۲ (آزاد کردن)

أنْزَلَ: بفرستادیم ۴/۱۶۶ (بفرستاد)

خَشْیَة: ترسند ۴/۷۷ (ترس)

لَاتَّخَذُوکَ: نگرفتندی ترا ۱۷/۷۳ (بگرفتندی ترا)

واضح است که تعدادی از نمونه های ذکر شده، ترجمه‌هایی کاملاً نادرست است و اشتباه مترجم و شاید سهو ناسخ بوده باشد و جای جای در سراسر کتاب مشاهده می‌گردد، نظیر آیات ۱۰۶ تا ۱۱۰ سورهٔ مائده که از این گونه موارد در آن زیاد است.

۲- در این ترجمه، گهگاه اوّل شخص مفرد در ترجمهٔ متکلّم مع‌الغیر و بالعکس، اوّل شخص جمع برای متکلّم وحده به کار رفته است، نظیر:

نَقُصُّ: همی خوانم ۱۱/۱۲۰ (همی خوانیم)

نُثَبِّتُ: استوار گردانم ۱۱/۱۲۰ (استوار گردانیم)

نَسْتَحْیی: رسوا کنم ۷/۱۲۷ (رسوا کنیم)

أنْزَلْنا: بفرستادم ۶/۹۲ (بفرستادیم)

أخَذْنا: بگرفتم ۶/۴۲ (بگرفتیم)

سَأُرِیکُم: باز نماییم‌تان ۷/۱۴۵ (باز نمایم‌تان)

ماسَألْتُ: نخواهیم ۱۰/۷۲ (نخواهم)

۳- صیغهٔ دوم شخص مفرد به جای دوم شخص جمع در ترجمهٔ مذکّر مخاطب جمع، مانند:

تَدْعُونَ: خوانی ۶/۴۱ (خوانید)

ضَرَبْتُم: رفتی ۵/۱۰۶ رفتید)

طَعِموا: خوری ۵/۹۳ (خورید)

تُطْعِمُون: طعام دهی ۵/۸۹ (طعام دهید)

لَمْ تَجِدُوا: نیابی ۵/۶ (نیابید)

تَلْوُا: بخوانی ۴/۱۳۵ (بخوانید)

تُعْرِضوا: روی بگردانی ۴/۱۳۵ (روی بگردانید)

تَرْضوا:خوشنود شوی ۹/۹۶ (خوشنود شوید)

تَمْلِکونَ: پادشاگردی ۱۷/۱۰۰ (پادشا گردید)

تَواعَدْتُم: وعده کردی ۸/۴۲ (وعده کردید)

اخْتَلَفْتُم: مختلف شدی ۸/۴۲ (مختلف شدید)

آمَنْتُم: بگرویدی شما ۷/۱۲۳ (بگرویدید شما)

تحاجونی: پیکار همی کنی با من ۶/۸۰ (پیکار کنید با من)

اشْرَکْتُم: شرک گرفتی ۶/۸۱ (شرک گرفتید)

این گونه کاربرد در متون مشابه ترجمه و تفسیر کهن از قرن چهارم تا هفتم سابقه دارد و از ویژگیهای سبکی است.

۴- صیغهٔ دوم شخص جمع به جای دوم شخص مفرد در ترجمهٔ مذکر مفرد مخاطب که بر عکس قبلی است، کمتر در این کتاب آمده است:

تَذَرُ: بگذارید ۷/۱۲۷ (بگذاری)

۵- گاه برای روشنتر شدن ترجمه، عبارات و کلماتی تفسیر گونه و اضافه بر معادلات لغوی می‌آورد:

۲/۱۳۶- و ما أُوتِيَ موسی و عیسی و آنچ ... موسی را ز تورات است و عیسی را از انجیل است.

۲/۱۳۷- فَإِنْ آمَنوا بِمِثْلِ ما آمَنْتُم اگر بگروند جهودان و ترسایان، همچنانکه شما یا امّت محمّد.

۴/۱۵۱- در ترجمهٔ «جِبْت و طاغوت» به ترتیب حیی بن الاخطف و کعب الاشرف آورده، همچنانکه در آیه ۶۰ همین سوره.

۴/۹۰- سَبیلاً: راهی یعنی حجّتی

۴/۹۷- اَرْض: زمین یعنی مکّه

۱۳/۴۳- مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الکتاب: آن کس که نزد وی است دانش توریت یعنی عبداللهبن سلام

۹/۳۰- قالَتِ الیَهُود عُزَیْرٌ ابنُ الله و قالَتِ النَّصارَی المَسیحُ ابن الله: گفتند جهودان عزیر پسر خدا است ـ لعنت باد بر ایشان ـ و گفتند ترسان عیسی پسر خدا است ـ لعنت بر ایشان باد.

۶- ادات استفهام «هل» را معمولاً ترجمه نمی‌کند و در مواردی معادلهای «چه، چی، هیچ و هرگز» به کار می‌برد. همچنین ادات استفهام «أَ» را معمولاً بدون ترجمه می‌آورد و مواقعی معادلهای «آیا، ای، یا» را به کار می‌برد.

۷- غالباً «فَ» بر سر فعل و اسم را معنی نمی کند

۸- معادل فارسی «لکن» بیشتر واژهٔ «نک» آمده است.

۲-۵- بعضی ویژگیهای دستوری

ویژگیهای دستوری ترجمهٔ فارسی نیز بسیار شبیه با دیگر ترجمه ها و تفاسیر کهن فارسی است و نظایر آن را می‌توان در آن کتابها جستجو کرد؛ از جمله مقدمهٔ دکتر جلال متینی بر تفسیر کمبریج و تفسیری بر عشری از قرآن، مقدمهٔ دکتر علی رواقی بر قرآن قدس، مقدمهٔ دکتر یاحقی بر ترجمهٔ قرآن ری و تفسیر شنقشی و غیره که بدین اختصاصات دستوری اشارت رفته است. در اینجا به بعضی از ویژگیهای دستوری اشاره می‌شود و البته پژوهشی بیشتر را در فرصتی دیگر می‌طلبد:

۱- الف تعظیم و تفخیم:

۶/۱۰۰- سُبحانَه و تعالی پاکا خدایا او

۷/۱۹۰- فَتَعالی الله بزرگا خدایا

۱۰/۱۰- سُبحانَک اَللّهُمَّ پاکا بی‌عیبا تو یارب

۲- الف افزوده بر آخر فعل نهی و نفی

۷/۱۹۶- لا يَغُرَّنَّكَ مفريبدا ترا

۱۷/۳۳- فَلا يُسْرِفْ فی الْقَتْلِ اندر مگذردا از حد اندر کُشتن

۱۱/۸۱- وَلا يَلْتَفِتْ مِنكُم اَحَدٌ وز پس منگردا از شما کسی

۳- الف افزوده بر آخر فعل در ترجمه لام تأکید بر سر فعل مضارع

۴/۹- فَلْيَتَّقُوا بترسندا

۴/۹- وَلْيَقُولوا بگويندا

۴/۶- فَلْيَأكُلْ مخوردا

۲/۱۸۶- وَلْيُؤْمِنُوابی و بگروندا به من

۱۸/۲۹- فَمَنْ شاءَ فَلْيُؤْمِنْ هر کی بخواهد بگرودا

۴- الف افزوده در آخر فعل شرط (تنها یک مورد)

۷/۱۷۶- وَلَوْشِئْنا و گر خواستميا

۵- الف افزوده پس از فعل امر

۹/۷- فَمَا اسْتَقامُوا لَكُم فَاسْتَقيمُوا لَهُم آنکی راست باشند شما را راست باشيدا ايشان را

۴/۴۶- وَاسْمَعْ غَيْرَ مُسْمِعٍ بشنو کی مشنو يا

۶- الف افزوده در آخر فعل ربطی «هست» برای تأکيد

۷۸-۷۷- ۶/۷۶- قالَ هذا رَبّی گفت اين خدای من هستا

۷- انواع «ی» در آخر افعال

- یای شرط و یای جزای شرط:

۴/۳۹- چی چيز بودی بر ايشان اگر بگرويدندی به خدای و روز قيامت و هزينه کردندی.

۴/۶۴- اگر ايشان چون ستم کردندی بر تنهای خويش، بيامدندی به تو آمرزش خواستندی از خدای و آمرزش خواستی مر ايشان را پيغامبر، بيافتندی خدای را توبه پذيرندهٔ بخشاينده.

- یای تمنّی و ترجّی:

۵/۲۷- گويند یا کاشکی ما را باز گردانند و دروغ نگفتيمی به حجتهای خدای ما و بوديمی از گرويدگان.

۴/۷۳- کاشکی بودی با ایشان تا نیکبخت گشتمی.

ـ یای استمرار فعل:

۵/۷۹- بودند کی باز نگردیدندی از زشتی کی کردندش.

۱۱/۱۱۷- نه‌چنان است خداوند توک هلاک کندی دیه‌ها به ستم و گروه آن خوبکاران باشندی.

۸- آوردن «همی» بر سر فعل استمراری

این ویژگی مختصّ همه نثرهای سده های پیشین است و به وفـور در ایـن مـتن نیـز یافت می‌شود:

۵/۷۱- خدای بیناست به آنچ همی کنند.

۱۲/۳- ما همی پدید کنیم بر تو نیکوترین پیدا کردنی.

۹- آوردن فعل مجهول مفرد به صورت معلوم جمع:

یُقْتَلُ: بکشند؛ یُکْفَرُ: کافر شوند؛ یُوصَی: اندرز کردند

۱۰- نوعی از فعل شرط که بیشتر مربوط به شهرهای غربی ایران است:

قالَ اَوَلَوْکُنّا کارِهین گفت اگر بودیمان ناخواهندگان

۱۱- آوردن یای تأکید بر سر فعل نفی:

بنه گرداند ۸/۵۳

۱۲- گاهی کلمات جمع عربی را با های فارسی جمع می‌بندد:

برکاتها ۷/۹۶؛ انصاران ۹/۱۰۰

۱۳- رای اضافه برای فاعل:

۴/۸۸- مَنْ اَضَلَّ اللهُ مر آن را که گم گردانید خدای را

۱۴- هر دو حرف «اندر» و «در» برای متمم، فعل یا پیشوند فعل در این متن آمده است.

۱۵- «نه» نفی فعل جدا از فعل:

همی بر نه افتیم ۱۱/۹۱؛ شما همی بر نه افتید ۱۷/۴۴؛ بر نه افتند ۱۷/۴۶

۲-۶- ویژگیهای لغوی

مهمترین خصوصیت کُتبی از این دست، وجود دهها لغت و ترکیب کهن فارسی است که در ادوار پیش از مغول و بیشتر در نواحی شرقی ایران رایج بـوده و اکثـر آنهـا در گـذر

زمان و بنا به دلایل گوناگون از رواج در زبان رسمی افتاده است و یا با تغییر شکل یا دگرگونی معنایی تا امروز باقی مانده است. غالب واژگان و ترکیبات این کتاب نیز همانهایی است که در ترجمه‌ها و تفاسیر کهن قرآن و نیز کتب و رسایل عرفانی، آثار علمی، دیوانها و منظومه‌های فارسی این قرون یافت می‌شود و این نیز خود اصلی‌ترین دلیلی است که نشان می‌دهد ترجمهٔ قرآن ماهان، سوای سبک نگارش و نوع ترجمه، می‌بایست که در سده‌های پنجم یا نهایتاً ششم هجری نوشته شده باشد.

از جمله این ویژگیهای لغوی، مسألهٔ وجود دگر کلمه‌هاست. دگر کلمه، صورت یا صورتهای دیگری از واژه است که بر اثر قواعد زبانشناسی نظیر قلب، ابدال، حذف و نظایر آن حاصل می‌شود. این ویژگی در دورهٔ رشد و تکوین زبان فارسی، یعنی فاصلهٔ قرون سوم تا هفتم هجری در متون نظم و نثر دیده می‌شود و می‌توان، تأثیر لهجه‌های محلّی در حوزه‌های مختلف جغرافیایی بخصوص نواحی شرقی ایران را در این نوع واژگان به خوبی مشاهده کرد.

در این کتاب، ویژگیهای لهجه‌ای در حدّ متوسّط و به طور طبیعی است؛ مانند آنچه در بعضی ترجمه‌ها و تفاسیر قرآن در سده‌های پنجم و ششم می‌توان یافت و یا در اشعار رسمی آن قرون می‌شود دید. در زیر فهرست‌وار به این گونه کلمات که یا صورت کهنتر واژه و یا تغییر یافتهٔ آن است، اشاره می‌شود و شرح و توضیح آن در بخش فرهنگ لغات فارسی خواهد آمد؛ صورت بیرون پرانتز مربوط به متن است:

آهختن (آهنجیدن)، اخریان (آخریان)، اسپچ (شپش)، استاخ (گستاخ)، اسگالش (سگالش)، اشکار (شکار)، اشکاف (شکاف)، اشنیدن (شنیدن)، افام (وام)، اندخشیدن (اندخسیدن)، انگختن (انگیختن)، اوفتادن (افتادن)، اوکندن (افکندن)، اومید (امید)، بزشن (بزه)، بلگ (برگ)، بوک (بود که)، بون (بن)، پاداشت (پاداش)، پاداشن (پاداش)، تبش (تپش)، تذرو؟ (تندر)، جمنده (جنبنده)، چفسیدن (چسبیدن)، خول (خوهل)، دردگن (دردگین)، دست برنجن (دست ابرنجن)، دشخوار (دشوار)، دیگ (دی)، ستیهیدن (ستیزیدن)، سختن (سنجیدن)، شنبد (شنبه)، شوریدن (شوییدن)، غریفج (غریژنگ)، فام (وام)، فرامشت (فراموش)، فرگرفتن (برگرفتن)، فریشته (فرشته)، کروانیان (کاروانیان)، گسی (گسیل)، لبیش (لویش)، مزکت (مسجد)، مژه (مزه). نبشتن (نوشتن)، نبشته (نوشته)،

نشایست (ناشایست)، نگوسار (نگونسار)، نوژابه (نوجبه)، وا (با)، وریگاه (گریزگاه)، وزخ (وزغ)، همارا (همواره)، هنار (انار)، هنباز (انباز) و هندرز (اندرز).

در این میان، بعضی از واژه‌ها در متون دری کهن به فراوانی یافت می‌شود مثل: آهختن، اوکندن،اوفتادن، اومید، بوک، پاداشت، پاداشن، سختن، ستیهیدن، مزکت، نبشتن، فریشته، وا .

بعضی از واژه‌ها کمتر کاربرد داشته و نمونه‌های آن در متون نظم و نثر به اندازهٔ دستهٔ اوّل نیست، همچون: اخریان، استاخ، اشنیدن، افام، بلگ، جمنده، دیگ، شنبد، لبیش و مَژه.

دسته‌ای دیگر از واژه‌ها بسیار نادر و کمیاب است چون: اندخشیدن، بون، خول، غریفج، نوژابه، هنار و همارا.

و بالاخره واژگان معدودی که نمونهٔ آنها را در کتب معمول نیافته‌ام و شاید منحصر به این ترجمه باشد همچون: اسپج، بزشن، تذرو، کروانیان، وریگاه، وزخ و هندرز.

برای فایدهٔ بیشتر، بعضی از واژه‌های خاص این کتاب و یا آن دسته از لغاتی که شواهد کمتری در متون قدیم دارند، با شاهد مثال از متن حاضر نقل می‌گردد:

ـ آبخورندگاه: مشرب

داند هر مردمان آبخورندگاه ایشان. (۷/۱۶۰)

ـ وریگاه: محیص

ایشانند کی جای ایشان دوزخ است و نه یابند از آن وریگاه. (۴/۱۲۱)

ـ ارسمه: المرافق

بشورید رویهاتان و دستهاتان تا به ارسمه. (۵/۶)

ـ اسپج: القُمَّل؛ وزخ: الضَّفادع

بفرستادیم بر ایشان طوفان و ملخ و اسپج و وزخ و خون. (۷/۱۳۳)

ـ جکنده: مَسْنُون؛ غریفج: حَمَأ

من بخواهم آفریدن مردم از گل بانگ ناک از غریفجی جکنده. (۱۵/۲۸)

بیافریدیم مردم را از گلی خشک از غریفجی سیاه. (۱۵/۲۶)

ـ تذرو: الرَّعْد (ظ: تندور)

و تسبیح کند تذرو به ستایش او. (۱۳/۱۳)

ـ پشتواره: مَلْجَأ

اگر یابم پشتواره‌ای یا اشکافهای کوه یا جایی کی در شوند. (۹/۵۷)

ـ کروانیان: العیر

پس آواز داد آواز دهنده‌ای یا کروانیان شما دزدانید. (۱۲/۷۰)

ـ هلاشوی: اَنْ تَبُوأ

من خواهم کی هلاشوی به گناه من. (۵/۲۹)

ـ هنگ: المَوْج

برد ایشان را اندرهنگی چون کوهها. (۱۱/۴۲)

مگر آنکی ببخشاید ... هنگ و بود از غرقه شدگان. (۱۱/۴۳)

ـ خولی:عِوَجاً

آنانکی روی بگردانند از راه خدای و بجویند آن خولی و ایشان به رستخیز کافر شوند. (۷/۴۵)

ـ نوژابه: السَّیْل

برداشت نوژابه کفکی بر آمده و از آنچ همی افروزند بر وی اندر آتش. (۱۳/۱۷)

ـ دیگ: الامَسْ

بکردیمش درووه چنانکی نبودی دیگ. (۱۰/۲۴)

ـ مستکاره: سَکَراً

از میوه‌های خرمابنان و انگورها همی بکنید از وی مستکاره. (۱۶/۶۷)

ـ هنار: الرُّمّان

بوستانها از انگورها و زیتون و هنار مانده و جز ماننده. (۶/۹۹)

و درخت خرما و کشت نامانده به یکدیگر خوردن وی و زیتون و هنار ماننده یکدیگر و جز مانند یکدیگر. (۶/۱۴۱)

ـ نرمان: اَذِلَّهٔ، ذُلُلاً

ایشان دوست دارند او را نرمان بر گرویدگان. (۵/۵۴)

بروید راههای خداوند خویش نرمان. (۱۶/۶۹)

ـ مَزه: الْاُکُل

و افزون همی گردانم بهره‌ای از آن بر بهره‌ای اندر مزه کی اندر این نشانیهاست. (۱۳/۴)

ـ برخورداری: مَتاع

برخورداری است اندکی پس جایگاه ایشان دوزخ است. (۳/۱۹۷)

حلال کردند شما را صید دریا و خورش وی برخورداری شما را. (۵/۹۶)
ـ اندخسیدن: (بیندخسیدند: آوَی)، (بیندخسید: أوُا)
چون بیند[خسیدند] جوانمردان سوی غار. (۱۸/۱۰)
بیندخسید سوی غار تا بگستراند مر شما را خداوند شما ... (۱۸/۱۶)
ـ اندخشیدن: (بیندخشیدمی: آوِی)، (بیندخشم: آوِیَ)
گفت اگر بودی مرا به شما نیرویی یا بیندخشیدمی سوی گوشه‌ای استوار. (۱۱/۸۰)
گفت زود بیندخشم سوی کوهی کی همی نگه دارد مرا از آب. (۱۱/۴۳)
ـ اخریان:بِضاعَة
این کودکی است و پنهان کردندش اخریانی و خدای دانا است بدانچ همی کنند. (۱۲/۱۹)
... مر جوانمرد خویش را بکنید اخریان ایشان اندر بارهای ایشان. (۱۲/۶۲)
ـ استاخ: (استاخ شدند: مَرَدُوا)
و از گروه مدینه استاخ شدند بر منافقی. (۹/۱۰۱)
ـ اسگالش: رِیبَة
همیشه بنیاد آوردشان به آنکی بنا کند اسگالش در دلهاشان. (۹/۱۱۰)
ـ اشنوا: اُذُن
بگواشنوا بهتر شما را بگرود به خدای. (۹/۶۱)
ـ افام: قرض
و افامی دهید خدای را افامی نیکو. (۵/۱۲)
ـ اشنیدن: (اشنیدندی: سَمّاعون)
و در شما اشنیدندی ایشان را. (۹/۴۷)
ـ اندروای:هَواء
باز نگردد سوی ایشان چشم ایشان و دلهای تهی و اندروای. (۱۴/۴۳)
ـ انزله: (انزله بود: اَنْزَلَ و اُنْزِلَ و یُنَزِّلُ) و انزله کردن ...
بر توریت و انجیل و آنچ انزله بود بر شما از خدای شما. (۵/۶۸)
بدانید کی آنچ انزله بود به علم خدای. (۱۱/۱۴)
آن هنگامی کی انزله بود قرآن. (۵/۱۰۱)
و هر کی حکم نکند به آنچ انزله کرد خدای. (۵/۴۴)

و چون گویند ایشان را بیایید به آنچ انزله کرد خدای. (۵/۱۰۴)

و بدرستی انزله کردند بر شما اندر نامه (۴/۱۴۰)

ـ بانگ ناک: صَلْصال

من بخواهم آفریدن مردم را از گل بانگ‌ناک. (۱۵/۲۸)

ـ بزشن: البَغْضاء

در اوکندیم میان ایشان دشمنی و بزشن تا روز قیامت. (۵/۱۴)

ـ بلگ: وَرَق، وَرَقه

پدید آمد ایشان را عورتهاشان و در ایستادند در پوش بر ایشان از بلگ بهشت. (۷/۲۲)

و داند آنچ در بیابان و دریا و نه اوفتد از یکی بلگ مگر وی داند. (۶/۵۹)

ـ بون: غیابت

و بیفکنیدش اندر بون چاهی. (۱۲/۱۰)

ـ پهلوا: (هم پهلوا: الجُنُب)

و با همسایهٔ خویشاوندان و با همسایهٔ بیگانه و با همسایهٔ هم پهلوا. (۴/۳۶)

ـ توا: أنتَ

همی وحی فرستیم سوی تو کی ندانستی آن را توا. (۱۱/۴۹)

ـ چفسیدن: مَیْل

و همی خواهد آنان کی به دم روند آرزوها کی بچفسید چفسیدنی بزرگ. (۴/۲۷)

ـ چیرندگان: الغالِبینَ

... هست ما را مزدی اگر باشیم ما چیرندگان. (۷/۱۱۳)

ـ دست برنجن: اَساوِر

پیرایه نهندشان اندر آنجا از دست برنجنها از زر. (۱۸/۳۱)

ـ دشمناگی: شِقاق

و یا گروه من میاردا شما را خلاف و دشمناگی من. (۱۱/۸۹)

ـ ریم: (چرک)

و ستم نکندشان چند ریم میان دو انگشت. (۴/۴۹)

و ستم نکنند بر شما چند ریم میان انگشت. (۴/۷۷)

ـ زنهارگاه: مُسْتَوْدَع

و داند آرامگاه وی و زنهارگاه همه در لوح محفوظ. (۱۱/۶)

ـ زین‌افزار: اَسْلِحَة

و بگیرند ساز خویش و زین افزار خویش. (۴/۱۰۲)

ـ شوریدن: (بشورید: اَغْسِلُوا)

یا شما کی مؤمنانید چون برخیزید به نماز بشورید رویهاتان. (۵/۶)

ـ شتالنگ: الکَعْبَیْنِ

و مسح کنید به سرهاتان و پایهاتان بشورید تا شتالنگ. (۵/۶)

ـ فام مندان: الغارِمین

و کارکنان را بر وی و شادوار کردن دلهاشان و در بردگان و فام‌مندان را. (۹/۶۰)

ـ گِروش: ایمان

و چنان نیست خدای که تباه کندی گروش شما. (۲/۱۴۳)

مگیرید پدرانتان و برادرانتان به دوستی اگر بگزینند کافری بر گروش. (۹/۲۳)

ـ لبیش: (لبیش نهم:اَحْتَنِکَنَّ)

اگر زمان دهی مرا تا روز رستخیز لبیش نهم ... (۱۷/۶۲)

ـ نیکوا: (کار نیکوا:الصّالِحات)

مگر آنانکی صبر کنند و کار نیکوا کردندی. (۱۱/۱۱)

ـ ها گرفتن: ((ها گیرد: اَتَّخِذَنَّ)

براندش خدای و گفت ها گیرد از بندگان تو بهری پدید کرده. (۴/۱۱۸)

ـ همارا: (همیشه و همارا:تَفْتَؤُا)

همیشه و همارا یاد کنی یوسف را. (۱۲/۸۵)

ـ همسایه: الصّاحِب

و با خویشاوندان و با بی‌پدران و با درویشان و با همسایهٔ خویشاوندان و با همسایهٔ بیگانه و با همسایهٔ هم پهلوا. (۴/۳۶)

ـ همشهری: اَخا

و فرستادیم سوی مردمان مدین همشهری ایشان شعیب را. (۱۱/۸۴)

ـ هندرز: مَوْعِظَة

یا مردمان بیامد به شما هندرز از خدای شما. (۱۰/۵۷)

بحث در خصوصیات واژگانی این کتاب بسیار است و ورود به همهٔ آن مباحث به درازا می‌انجامد و به همین مقدار اکتفا می‌شود. در پایان کتاب، فرهنگ لغات فارسی با شواهدی از متون دیگر و نیز فهرستی از مجموعهٔ واژگان و ترکیبات کتاب آمده است که علاقه‌مندان برای آگاهی بیشتر می‌توانند بدانجا رجوع نمایند.

۳- روش کار و شیوه تصحیح

نسخهٔ قرآن ماهان منحصر به فرد است و مانند این گونه آثار، مشکلات و محدودیتهای خاص خود را دارد. در ابتدا از کلّ کتاب فیلم و عکس رنگی تهیّه شد. یک بار تمام اوراق و صفحات از آغاز تا پایان، با قرآن مقایسه و تطبیق داده شد تا کاستیها و افتادگیها و نیز جابجاییهای آن مشخّص گردد. بار دوم همهٔ متن ترجمهٔ فارسی، استنساخ شد و در نوبت سوم با اصل متن بدقّت مقابله و اصلاح گردید. افتادگیها و سقطات با علامت سه نقطه در متن مشخص شده و در صورتی که به واژه‌ای آسیب رسیده یا ناخوانا بود، با تصحیح قیاسی از روی نمونهٔ مِشابه آن یا متون نظیر، اصلاح شد و در قلّاب قرار گرفت.

رسم‌الخطّ ترجمهٔ قرآن، بجز مواردی مثل «که و چه» که به صور گوناگون آمده است و یا از ویژگیهای کهنه و خاص مثل «نیکوا، توا» و غیره برخوردار است، عموماً به شیوهٔ امروز برگردانده شد و در آن علائم نقطه‌گذاری تا حدّامکان به کار آمد.

سپس شماره و تعداد آیات قرآن ماهان با قرآنهای متداول امروز تطبیق شد. ابتدا شمارهٔ آیه و بعد ترجمهٔ آن نوشته شد. این کار برای سهولت مراجعان و قابل استفاده‌تر شدن متن ترجمه با قرآنهای متداول و کشف الآیات مرسوم، انجام پذیرفت و بناچار شمارهٔ آیات متن اصلی به هم خورد.

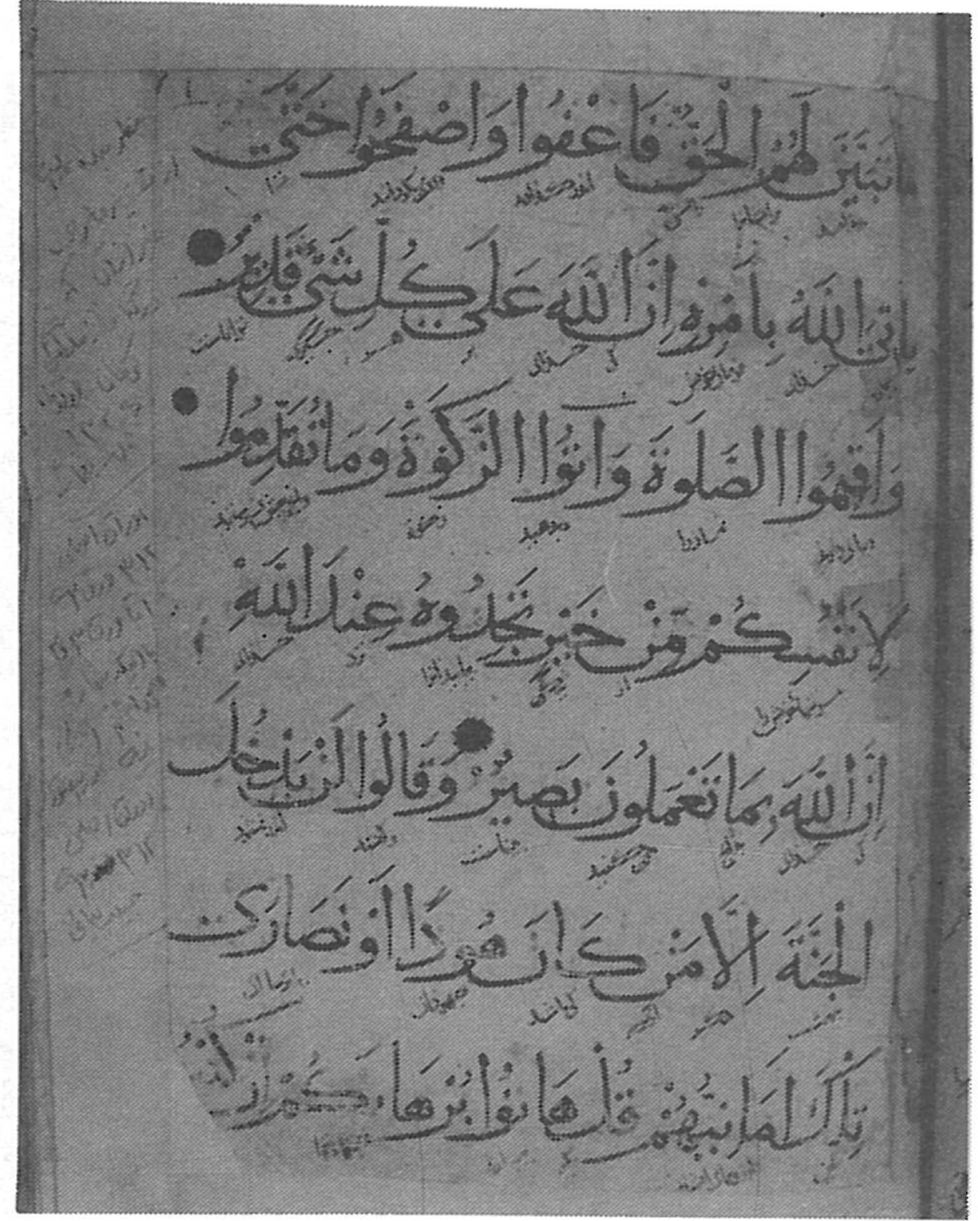
توضیحات مربوط به تصحیح متن و افتادگیها در حاشیهٔ پایین هر صفحه منعکس گردید. از آنجایی که شماره‌گذاری متن، بر مبنای شمارش ورق بوده است نه صفحه، از علامت a و b برای روی و پشت ورق استفاده شد و بنابراین هر جا که سطر صفحه در متن اصلی پایان می‌یافت، نام آن صفحه در پرانتز ذکر شد؛ مثلاً: (a ۵) یا (b ۱۲۴) و ...

پس از چندین بار مطالعه و یادداشت برداری از ترجمهٔ فارسی و دقّت در صفحات و حواشی کتاب مزبور، مقدمه‌ای با استفاده از منابع و مراجعی که نام برخی از آنها در پایان

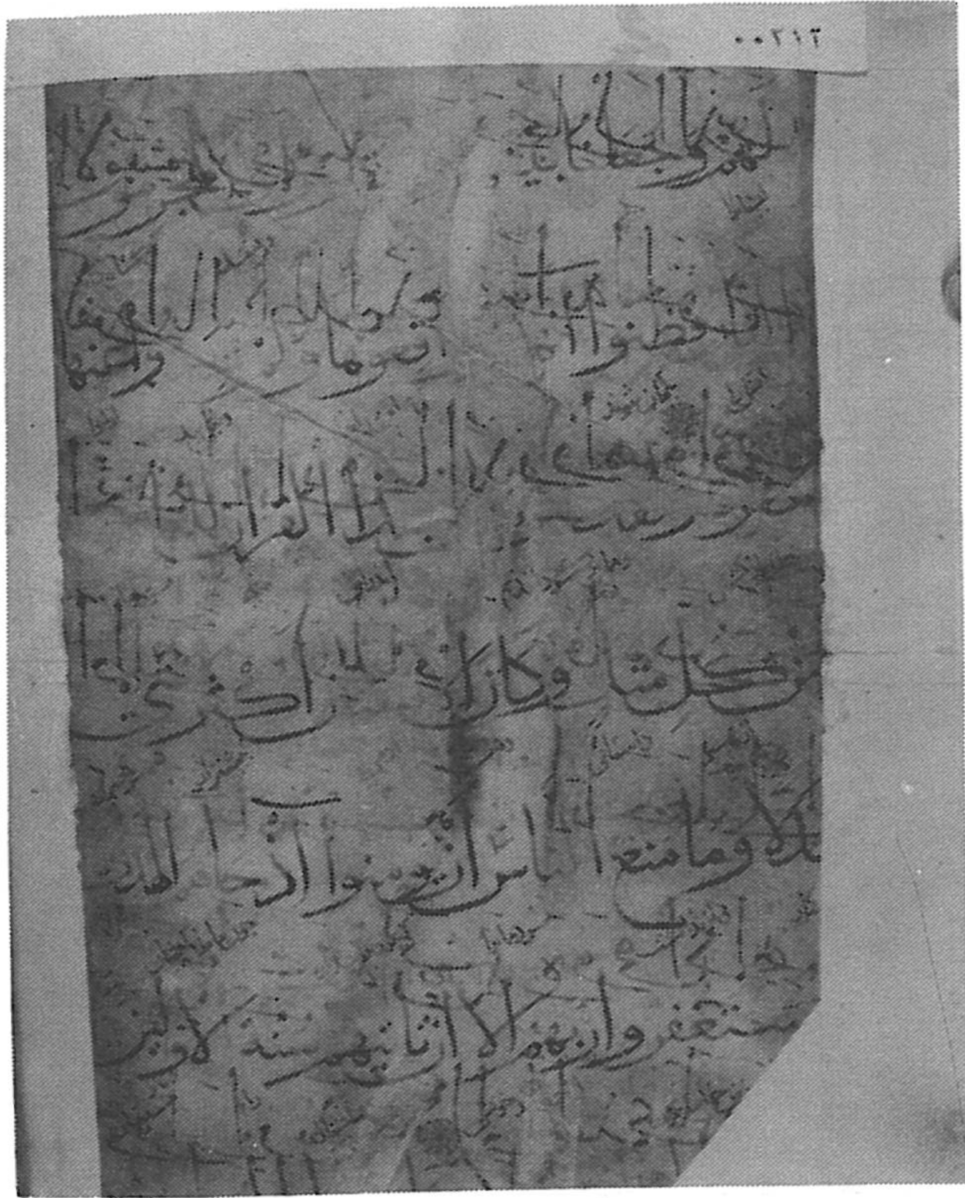
آمده است، تنظیم و تألیف شد تا قـرآن ماهـان آن گونـه کـه بایـد معرّفـی شـده از بوتـهٔ فراموشی به در آید و سبک نگارش و برجستگیهای ترجمهٔ فارسی از جنبه‌های گوناگون و در حدّ ایجاز و توان روشن و آشکار گردد.

یقیناً چنین متنهایی بدون فرهنگ و فهرست، چندان قابل اسـتفاده نخواهـد بـود و یـا دست کم تحقیق بر آنها به دشواری صورت خواهد گرفت؛ بنابراین دو فرهنگ مختلـف از واژه‌های آن تهیّه و تألیف شد؛ یکی فرهنگ قرآن ماهان که در آن کلّیهٔ لغـات قرآنـی بـا معادل یا معادلهایی که در ترجمه آمده است به ترتیب الفبا فراهم آمد. ترجمه‌ها و معادلها، دقیقاً همان است که در اصل متن وجود داشته است و از ذکر شـمارهٔ آیـه و سـوره بـرای پرهیز از اطناب، خودداری شد تا علاقمندان در صورت تمایل، با استفاده از کتـاب کشـف الآیات و مراجعه به مواضـع ترجمـه در مـتن، مـورد خـاص خـود را بیابنـد. دوم فرهنـگ واژه‌های فارسی که در آن واژه‌های نسبتاً مهمّ و کهنه انتخـاب شـد. ابتـدا معنـی آن بـر اساس ترجمهٔ متن و گاه با استفاده از فرهنگهای لغت و ذکر آیه و سـورهٔ مربـوط، سـپس شاهد یا شواهدی چند از متون کهن، بخصوص ترجمه‌ها و تفاسیر قـرآن، بـرای تأکیـد و تکمیل، اضافه گردید. در این مورد نیز از بحث و نظرهای طولانی پرهیـز و جانـب ایجـاز مراعات شد.

در پایان نیز فهرستی جامع از تمامی لغات و ترکیبات متن ترجمه به ترتیب الفبا و ذکر صفحهٔ چاپی برای مزید فایدهٔ پژوهندگان و دوستداران متون کهن قرآنی فراهم آمد.



صفحهٔ اوّل از متن اصلی با یادداشتی از مرحوم حبیب یغمایی



صفحهٔ پایانی از متن اصلی

دو نمونه صفحه از اواسط متن اصلی

ترجمهٔ قرآن ماهان

سورهٔ بقره (۲)

۱۰۹ - ... پدید آمد مرایشان را راستی. اندر گذارید و روی بگردانید تا بیارد خدای، فرمان خویش کی خدای بر هر چیزی تواناست.

۱۱۰- و به پای دارید نماز را و بدهید زکوة و آنچ پیش فرستید مر تنهای خویش را از نیکی،بیابید آن را نزد خدای که خدای بدانچ همی کنید بیناست.

۱۱۱- و گفتند اندر نشود به بهشت مگر آن کسی که باشد جهودان یا ترسان . این آرزوهای ایشان است. بگو بیارید حجتهای شما ... [1] (۱a) راست‌گویان.

۱۱۲- آری هر کی بسپارد روی خویش را مرخدای را [2] و وی نیکو کردار باشد، مرورا باشد مزدِ وی نزد خدایِ وی و نباشد ... [3]بر ایشان و نه ایشان اندوهگن شوند.

۱۱۳- و گفتند جهودان نیستند ترسان بر چیزی و گفتند ترسان نیستند جهودان بر چیزی و ایشان همی خوانند نامه. همچنین گفتند آنان کی ندانند ... [4]گفتار ایشان، خدای داوری ... [5](۱ b) اندر آنچ همی اندر وی اختلاف کردند.

۱۱۴- و کیست ستمکارتر از آنکی باز دارد مزکتهای خدای را که یاد کنند اندر آنجا نام وی و بکوشند[6] اندر ویرانی وی، ایشانند کی نباشد مر ایشان را که نه اندر شوند آنجا مگر ترسیدگان. ایشان راست در این جهان عذابی و مر ایشان را در آن جهان عذابی بزرگ است.

۱- ترجمهٔ «ان کنتم» در نسخه از میان رفته است.

۲- در نسخه: مر خـ (تصحیح قیاسی شد).

۳- ترجمهٔ «خوف» در متن از میان رفته است.

۴- ترجمهٔ «مثل» از بین رفته است

۵- ترجمهٔ سه کلمهٔ قرآنی از بین رفته است.

۶- متن: بکونید (کذا)

۱۱۵- و مر خدای راست مشرق و مغرب، هر جا روی آرید آنجا است وجه خدای کی خدای فراخ ... [۱] دانا.

۱۱۶ - ... [۲] (۲a) فرزندی پاک است وی نک مر او راست آنچ اندر آسمانهاست و زمین، همه مرورا فرمانبردارند.

۱۱۷- نوکار آسمانها و زمین و چون بگزارد کاری همانگاه گوید مرورا بباش بباشد.

۱۱۸- و گفتند آنان کی ندانستند چرا سخن نگوید با ما خدا یا بیاید به ما نشانی. همچنین گفتندآنان که از پیش ایشان همچون گفتار ایشان مانند آمد دلهای ایشان، پدید کردیم نشانها گروهی را کی ... [۳] دارند.

۱۱۹- ما فرستادیم ترا به‌راستی مژده دهنده (۲b) و بیم دهنده و نه پرسند ترا ازاهل دوزخ.

۱۲۰- و خشنود نیستند از تو جهودان و نه ترسایان تا متابعت کنی دین ایشان را. بگو کی راه خدای است او راه راست اگر پیروی کنی آرزوی ایشان را بعد از آنکی بیامد به تو از دانش، نباشد ترا از خدای هیچ دوستی و نه یاری.

۱۲۱- آنانی کی دادیم ایشان را کتاب، همی خوانند آن را سزا خواندن ایشان همی بگروند بدان (۳a) و هر کی کافر شد به خدای ایشانند ایشان زیان‌کاران.

۱۲۲- ای پسران یعقوب یاد کنید نعمت من کی انعام کردم بر شما و من افزونی دادم شما را بر جهانیان.

۱۲۳- و بترسید از روزی کی فدا نکند تنی از تنی چیزی و نه پذیرند از او فدایی و نه سود کندآن را شفاعتی و نه ایشان را (۳b) یاری کنند.

۱۲۴- و چون بیازمودند ابرهیم را خداوند او به سخنانی و تمام کرد آن را، گفت من کی منم کننده ترا و مردمان پیشوایی. گفت و از فرزندان من. گفت نیابد زنهار من کافران.

۱۲۵- و چون کردیم خانه را جایگاه مزد دادن مردمان را و ایمن‌گاه و فرا گیرید از جایگاه ابرهیم نمازگاه و عهد بگرفتیم سوی ابرهیم و اسمعیل کی پاکیزه دارید خانهٔ مرا برای ... [۴] (۴a) و ایستادگان و رکوع‌کنانِ سجودکنان.

۱- به ترجمهٔ «واسع» آسیب رسیده است.

۲- ترجمهٔ «و قالوا اتّخذالله» از میان رفته است.

۳- کلمه‌ای از میان رفته است در ترجمه «یوقنون».

۴- ترجمهٔ «طائفین» از میان رفته است.

۱۲۶- و چون گفت ابرهیم بارِ خدای من، بکن این شهر را ایمن و روزی کن اهل آن را از میوه‌ها هر کی بگرود از ایشان به خدای و روز آخر. گفت و هر کی کافر شد برخورداری دهم او را اندکی. پس بیچاره کنم او را به عذاب دوزخ و بدا جای بازگشت.

۱۲۷- و چون برداشت ابرهیم بنیادی از خانه و اسمعیل، ای بار خدای ما بپذیر از ما کی تو شنوایی دانا.

۱۲۸- ای بار خدای ما و بکن ما را دو مخلص ... و ده (۴b) بر ما توبه کی توی توبه پذیرندهٔ بخشاینده.

۱۲۹- یا خداوند ما بفرست اندر ایشان پیغامبری از ایشان تا برخواند بر ایشان آیتهای تو و بیاموزند ایشان را نامه و سخن صواب و پاکیزه گرداند ایشان را کی توی تو عزیز صوابکار.

۱۳۰- و کیست کی ناخواها باشد دین [ابرهـ]یم را مگر آنکی نشناسد تن خویش را و هر آینه ما بگزیدیم او را ... .[2] (۵a)

۱۳۱- چون گفت مرورا خداوند وی، گردن نِه، گفت گردن نهادم مرخدای ... .[3]

۱۳۲- و اندرز کرد بدان ابرهیم پسران خویش را و یعقوب یا پسر ...[4] کی خدای بگزید مر شما را دین . مه میریت مگر و شما مسلمان باشید.

۱۳۳- یا بودید گوا[ا]نی چون ...[5] یعقوب مرگ. چون گفت مر پسران را چی پرستید از پس من. گفتند پرستیم خدای ترا و خدای پد[ران ترا ابرهیم] و اسمعیل و اسحق یک خـ[دای] ... [6] (۵b) مرورا فرمانبردارانیم.

۱۳۴- آن گروهی بودند کی گذشتند مرایشان راست آنچ کردند و مر شما را آنچ کردید و نپرسند از شما از آنچ ایشان کردند.

۱- در اینجا به سبب ترمیم صفحه، ترجمه «لک و من ذرّیّتنا امة مسلمة لک و ارنا منا سکنا» از میان رفته است.

۲ - تا پایان آیه بر اثر ترمیم صفحه از بین رفته است.

۳- ترجمهٔ «العالمین» آسیب دیده است.

۴- از ترجمهٔ «یا بـَنـّـی» به سبب آسیب رسیدگی، «یا پسر» مانده است.

۵- ترجمهٔ «حـَضـَر» از بین رفته است.

۶- ترجمهٔ «و نَحنُ» از بین رفته است.

۱۳۵- و گفتند بباشید جهودان یا ترسان تا راه راست یابید. بگو نک دین ابرهیم پاکیزه است و نبود از انبازگیران.

۱۳۶- بگویید گرویدیم به خدای و آنچ فرو فرستاده آمد سوی ما و آنچ فرستاده آمد سوی ابرهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و پسران یعقوب و آنچ ... [۱] (6a) موسی را ز تورات است و عیسی را از انجیل است و آنچ دادند پیغامبران را از خداوند ایشان، جدا نکنی میان یکی از ایشان و ما مراو را فرمانبردارانیم.

۱۳۷- اگر بگروند جهودان و ترسایان، همچنانک شما یا امّت محمّد ایمان آورید به وی، هر آینه راه راست یافتند و اگر برگردند ایشان اندر ناهمواری‌اند. بسندگی کند ترا از ایشان خدای و وی است شنوا گفتارها دانا کردارها.

۱۳۸- بر شما بادا دین خدای و کیست نکوتر از آن کسی کی دین خدای نگاه دارد و ما مراو را پرستندگانیم. (6b)

۱۳۹- بگو یا محمّد همی حجّت آرید ما را در خدای و وی خداوند ماست و خداوند شما و ما راست کارهای ما و شما راست کارهای شما و ما مرورا یکتاایم.

۱۴۰- یا همی گویید کی ابرهیم و اسماعیل و اسحق و یعقوب و فرزندان یعقوب، بودند جهودان یا ترسان. بگو کی شما داناترید یا خدای عزّ و جلّ و کیست ستمکارتر از آن که پنهان کند گوایی نزد وی از خدای و نیست خدای بی‌آگاهی [۲] از آنچ (7a) همی کنید.

۱۴۱- آن گروهی کی گذشتند، مر ایشان راست آنچ کردند و مر شماراست آنچ همی‌کنید و نپرسند شما را از آنچ ایشان همی کردند.

۱۴۲- زود باشد کی بگوید سبک خردان از مردمان، چی برگردانید ایشان را از قبلهٔ ایشان آن کجا بودند بر آن. بگو یا محمّد مر خدای راست جای آفتاب بر آمدن و جای آفتاب فرو شدن. راه نماید آن را کی خواهد سوی راهی راست.

۱۴۳- و همچنین بکردیم شما را گروهی میانه تا باشید گواان (7b) بر مردمان و بباشد پیغامبر بر شما گوا و نه کردیم قبله آن کجا بودی بر آن مگر تا جدا کنیم آنکی به دُم

۱- ترجمهٔ «اوتی» از میان رفته است. شاید: دادند

۲- در نسخه « بی‌آگاهی » آسیب دیده است و از مواضع مشابه دیگر تصحیح شد.

رَوَد پیغامبر را از آن کسی برگردد بر دو پاشنه و گرچی هست بزرگ، مگر بر آنان کی راه راست داد خدای و چنان نیست خدای که تباه کُنَدی گروِش شما که خدای به مردمان مهربان است بخشاینده.

۱۴۴- نیک همی بینیم گشت روی ...[۱] (8a) اندر آسمان. روی بگردانیم ترا سوی قبله کی پسندی مر آن را بگردان روی خویش را سوی مزکت حرام و هر کجا باشید، گردانید روی خویش را سوی کعبه و آن کسها کی دادندشان نامه، نیک دانند کی آن راست است از خداوند ایشان و نیست خدای بی‌آگاهی از آنچ همی کنند.

۱۴۵- و اگر بیاری بدان کسها کی دادندشان نامه هر ...[۲] به دُم نروند قبلهٔ ترا و نه نیز تو به دُم رَوی قبلهٔ ایشان را (8a) و نه نیز بهری از ایشان به دُم روند قبلهٔ بهره‌ای را وگر به دُم روی آرزوهای ایشان از پس از آن کی آمد به تو از دانش، کی تو آنگاه از ستمکاران باشی.

۱۴۶- آنان که بدادیمشان نامه، همی بشناسند محمّد را چنانکی همی بشناسند پسران خویش را و گروهی از ایشان همی پوشانند راستی را و ایشان همی دانند.

۱۴۷- راستی از خدای تو، مباش از گمان‌مندان.

۱۴۸- و هر گروهی را روی است کی وی روی آنجا نهادست. پیشی گیرید (9a) نیکیها هر کجا باشید، بیامد شما را خدای عزّ و جلّ همه؛ کی خدای بر همه چیزی تواناست.

۱۴۹- و از هر کجا بیرون رَوی، بگردان رویِ ترا سوی مسجد حرام و آن راست است از خداوندِ ترا و نیست خدای عزّ و جلّ بی‌آگاهی از آنچ همی کنید.

۱۵۰- و از هر کجا بیرون شوی، بگردان روی خویش را سو[ی] مزکت حرام و هر کجا باشید، (9b) بگردانید رویها خویش را سوی وی تا نباشد مر مردمان را بر شما درستی؛ مگر آنان که ستم کنند از ایشان؛ مترسید از ایشان و بترسید از من و تا تمام کنم نعمت من بر شما و تا مگر شما بر راه راست باشید.

۱۵۱- همچنان فرستادیم اندر شما پیغامبر از شما، همی خواند بر شما آیتهای ما و فزون گرداند شما را و بیاموزد شمارا نامه و سخن صواب ...[۳] (10a) آنچ شما همی ندانستید.

۱- همهٔ این کلمات در ترمیم صفحه، آسیب دیده است.

۲- ترجمهٔ «آیة» از بین رفته است.

۳- در ترمیم صفحه، ترجمهٔ «و یُعَلّمُکُم» از بین رفته است.

۱۵۲- یاد کنید مرا تا یاد کنم شما را و سپاس داری کنید مرا و ناسپاسی مکنید.
۱۵۳- یا شما که بگرویدید، یاری خواهید به شکیبایی کردن و نماز کی خدای عزّ وجلّ با شکیبایان است.
۱۵۴- و مه گویید کسی را کی کشته گردد اندر راه خدای کی مردگان‌اند، بل کی زندگان‌اند ولیکن همی ندانید.
۱۵۵- و آزموده گردانیم شما را ...[1] از بیم و گرسنگـ[ی] و کاستن (10b) از خواسته‌ها و تنها و میوه‌ها و مژده ده شکیبایان را.
۱۵۶- آنان را که چون‌برسد به ایشان سختیی،گویندما مرخدای راایم و ماسوی‌وی‌باز گردیم.
۱۵۷- ایشانند کی برایشان است درودهایی از خداوند ایشان و بخشایشی و ایشانند کی ایشان راه یافتگان‌اند.
۱۵۸- کی کوه صفا و کوه مروه از نشانهای خدای است. هر کی آهنگ خانه کند یا ...[2]نیست... [3] (11a) کی طواف کند بدین دو کوه و هر کی افزونی کند نیکی، خدای سپاس‌دار است دانا.
۱۵۹- کی آنان که همی پوشا[نند] آنچ فرستادیم از حجّتها و راه راست،از پس از آنک پدید کردیم آن را مر مردمان را اندر نامه، ایشانند که لعنت کند... [4] خدای و لعنت کندشان لعنت کنندگان.
۱۶۰- مگر آنان که توبه کـ[نند] و نیک شوند و پدید کنند و ایشانند کی توبه پذیریم ایشان را ... [5] توبه پذیرند[ه] بخشا... [6]
۱۶۱- آن کسها کی کافر گشتند (11b) و بمردند و ایشان کافر بودند، ایشانند کی بر ایشان است لعنت خدای و لعنت فریشتگان و آن مردمان همگنان.
۱۶۲- جاویدان در آنجا، سبک نگردانند از ایشان عذاب و نه ایشان را زمان دهند.
۱۶۳- و خدای شما یک خدای است. نیست خدای مگر وی مهربان بخشاینده.

۱- ترجمهٔ «بشیء» از میان رفته است.
۲- ترجمهٔ «اعتَمَرَ» آسیب دیده است.
۳- ترجمهٔ «جُناحَ علیه» از میان رفته است.
۴- ترجمهٔ ضمیر «هم» از بین رفته است.
۵- ترجمهٔ «وانا» از میان رفته است.
۶- بخشی از ترجمهٔ «رحیم» صدمه دیده است.

۱۶۴- کی در آفریدن آسمانها و زمین و آمدن و شدن شـ[ب] و روز و ... [۱](۱۲a) اندر دریا به آنچ منفعت کند مردمان را و آنچ فرو فرستاد خدای از آسمان از آبی، زنده گردانـد بدان زمین را پس از مرگ وی و بپراکند اندر زمین از هر جمنده‌ای و گردش بادهـا و ابـرِ فرمانبردار میان آسمان و زمین نشانهایی است مرگروهی را کی خرد دارند.

۱۶۵- و از مردمان کس است که بگیرد از جز خدای همتایان. دوست دارند ایشان را چون دوست داشتن خدای ... [۲] بگروید[ند] ... [۳] به دوست داشـ[تن] مر خدای را و اگـر بیـ ...[۴] آنان کی (۱۲b) بیداد کردند چون به بینند عذاب را کی نیرو مرخدای راست همه و خدای سخت عذاب است.

۱۶۶- آنگاه کی بیزاری ستانند آنان که پیشرو بودند از آنانک پَسرو بودند و بیننـد عـذاب را و بریده گردد میان ایشان پیوندها.

۱۶۷- و گویند آن کسها کی پَسرو بودند، اگر ما را باز گشتن بودی تا بیزار گشـتیمی[۵] از ایشان، چنانکی بیزار گشتند از ما همچنین بنمایدشان خدای کارهـا ایشـان را پشـیمانیها برایشان و نباشند ایشان بیرون آیندگان از آتش.

۱۶۸- ... مر ... [۶] (۱۳a) بخورید از آنچ اندر زمین است حلال خوش و به دُم مرویـد بـر پیهای دیوکی وی شما را دشمنی است پیدا.

۱۶۹- کی هر آینه فرماید شما را به بدی و ناخوبی و بدان که بگویید بر خدای آنچ نه‌دانید.

۱۷۰- و چون گویند مرایشان را به دُم روید آنچ فرو فرستاد خدای، گویند نکـبـه دُم رویـم آن را کی ...[۷] بر وی پدران‌ما را، اگر چی بودند پدران ایشان‌اندر نیافتندی چیز[ی] و راه ندانسـ[تندی].

۱۷۱- و داستان آنان که کافر گشتند، چون مانندهٔ (۱۳b) آن است که بانگ کند بـدانکی نشنود، مگر خواندن و آواز دادن. کراند، گنگ‌اند، کوراند ایشان هیچ خرد ندارند.

۱- ترجمهٔ «الفُلک الّتی تجری» از میان رفته است.

۲- ترجمهٔ «والّذین» از بین رفته است.

۳- ترجمهٔ «اشدّ»از میان رفته است.

۴- ترجمهٔ «یـَری» آسیب دیده است.

۵- متن: کشتمی

۶- ترجمهٔ «یا ایـّهاالناس» آسیب دیده است.

۷- ترجمهٔ «اَلفـَینا» از بین رفته است.

۱۷۲– یا آن کسها کـ بگرویدید، بخورید از خوشیها و پاکیها آنـچ روزی کـردیم شـما را و سپاس‌داری کنید مرخدای را اگر چنان است کی ورا همی پرستید.

۱۷۳– هر آینه حرام کرد بر شما مردار و خون و گوشت خوک و آنچ آواز برداشتند به وی بجـز نام خدای. هر کی بیچاره گردد نه [سـ]تم کاره و نه از حد گذرنده نیست بزه بر وی کی خدای آمرز ... [۱] (۱۴a) بخشاینده.

۱۷۴– کی آنانک همی پوشانند آنچ فرو فرستاد خدای از نامه و همی بخرند به وی بهایی اندک، ایشانند کی همی نخورند اندر شکمهای خویش مگر آتش و سخن نگوید ... [۲] خدای روز قیامت و پاک نکند ایشان را و مر ایشان راست عذابی دردناک.

۱۷۵– ایشانند آنان کی بخریدند گمراهی را به راه راست و عذاب را به آمرزش؛ چـی شـکیباآند ایشان بر آتش.

۱۷۶– این بدان بود کی خد[ای] عزّ و جلّ فرو فرستاد نامه (۱۴b) به راستی و کی آنـان کـه ناهموار گشتند اندر نامه اندر خلافی دوراند.

۱۷۷– نیست نیکی ک بگردانید رویهای خویش را سوی مشرق و مغرب ولیکن نیکـی آن است کی بگرود به خدای و روز بازپسین و فریشتگان و نامه و به پیغامبران و بدهـد خواسته بر دوستی وی خداوندان نزدیکی را و بی‌پدران را و درویشـان را و راه‌گـذریان را و خواهندگان را و آزاد گردنها و به پای دارد نماز را (۱۵a) و بدهـد زکـوة را و تمـام کنندگان پیمان خویش را چون پیما[ن]... [۳] و شکیبایان اندر سختی و بیچـارگی و وقـت کارزار . ایشانند آنان کی راست گفتند و ایشانند ایشان پرهیزکاران.

۱۷۸– یا شما کی مؤمنانید نبشته شد بر شما قصاص کردن اندر کشـتگان آزاد بـه آزاد و بنـده به بنده و ماده به ماده. هر کی اندر گذارد مرورا از برادر وی چیزی، بـه دُم رَوی بایـد بـه نیکوی و گزاردن باید (۱۵b) به وی به نیکوی؛ این سبک گردانیدن است از خداوند شما و رحمتی. هر کی از حدّ اندر گذرد پس از آن مروراست عذابی دردناک.

۱۷۹– و مر شما راست اندر قصاص‌کردن، زندگانی، یا خداوندان خردها تا مگر شما بپرهیزید.

۱- ترجمهٔ کلمهٔ «غفور» آسیب دیده است.

۲- ترجمهٔ ضمیر «هم» از بین رفته است.

۳- ترجمهٔ «عاهدوا» آسیب دیده است.

۱۸۰- نبشته شد بر شما چون بیاید به یکی از شما مرگ اگر دست باز دارد نیکی یعنی مال، اندرز کردن مر مادر و پدر را و خویشاوندان به نیکوی ... [۱] بر پرهیزکاران .

۱۸۱- هر کی ... پس از ... [۲] (۱۶a) باشد بزه وی بر آن کسهاکی بگردانیدند آن را که خدای شنواست دانا.

۱۸۲- هر که بترسد از اندرز کنندهای میل کردن یا بزهای، خوب گرداند میان ایشان. نیست بزهای بروی که خدای آمرزگار است بخشاینده.

۱۸۳- ای آن کسهایی کی بگرویدهاید، نبشته شد بر شما روزه، چنانک نبشته شد بر آن کسهاکی از پیش شما بودند تا مگر شما بپرهیزید.

۱۸۴- روزهای شمرده هر که باشد از شما بیمار (۱۶b) یا بر سفر شماران از روزهای دیگر و برآنان کی بتوانند آن را کفّارتی، طعام دادن درویش هر کی بکند نیکی افزون، آن بهتر مرورا و روزه داشتن بهتر مر شما را اگر چنان است کی همی دانید.

۱۸۵- ماه رمضان آنکی فرو فرستاده شد اندر وی قرآن، راه نماینده مر مردمان را و پیدایيها از راه راست و جدایی میان حقّ و باطل، هر کی اندر یابد از شما ماه رمضان را روزه دارد ورا و هر کی باشد بیمار (۱۷a) یا بر سفر شماران از روزهای دیگر، همی خواهد خدای به شما آسانی و نمیخواهد به شما دشواری و تا تمام کنید شمار را و تا بزرگ دارید خدای را عزّ و جلّ بر آنچ راه نمود شما را و تا مگر شما سپاسداری کنید.

۱۸۶- و چون پرسند ترا بندگان من از من، من نزدیکام. پاسخ کنم خواندن خوا... [۳] میخوان... [۴] پاسخ کنـ ... [۵] (۱۷b) مرا و بگروندا به من تا مگر ایشان راه راست یابند.

۱۸۷- حلال کرده شد شما را شبِ روزه فراز رفتن سوی زنان شما. ایشان پوششاند مر شما را و شما پوششاید مر ایشان را. دانست خدای کی شما همی ... [۶] خیانت کردید تنهای خویش را. توبه داد شما را ... [۷] (۱۸a) تا پیدا شود شما را نشان سپیدی روز از نشان سیاهی شب از سپیده. پس تمام کنید روزه را تا شب و برهنه مبساوید ... [۸] و

۱- ترجمهٔ «حقّاً» آسیب دیده است.

۲- ترجمهٔ «بدّلَه بعدَ ما سَمِعَه» در ترمیم صفحه از میان رفته و آسیب خورده است.

۳- ترجمهٔ «الدّاع اذا» آسیب دیده است.

۴- ترجمهٔ «دَعانِ» صدمه خورده است.

۵- ترجمهٔ «فلیَستجیبوا» آسیب رسیده است.

۶- ترجمهٔ «کُنتم» آسیب دیده است.

۷- از «عفی عنکم» تا «واشربوا» نونویس بدون ترجمه است.

۸- به ترجمهٔ ضمیر «هُنّ» آسیب رسیده است.

شما باشنده باشید اندر مزکتها. این است[باز] داشتهای[1] خدای عزّ وجلّ.فرازمشوید به وی همچنین ...[2]

۱۸۸- ...[3] (۱۸b) و نبرید آن را سوی حاکمان تا بخورید گروهی از خواستهٔ مردمان به بزه و شما همی دانید.

۱۸۹- همی پرسند ترا از نوشدن ماهها. بگو آن وقتهایی است مر مردمان را و حج را و نیست ...[4] بدان که بیایید خانه‌ها را از پشتها ...[5] و لکن نیکی آنکی‌بپرهیزد و بیایید ... [6]

۱۹۰- ...[7](۱۹a) کی کارزار کنند با شما وز حد اندر مگذرید کی خدای دوست ندارد از حد اندرگذرندگان را.

۱۹۱- و بکُشید ایشان را هر کجا بگیرید ایشان را و بیرون کنید ایشان را از آنجا کی بیرون کردند شما را و کافری سختتر از کشتن و کارزار مکنید با ایشان نزدیک مزکت حرم تا کارزار کنند با شما اندر آنجا. اگر کارزار کنند با شما ...[8] همچنـ[ین] است پاداش ناگرویدگا[ن].

۱۹۲- ...[9]

۱۹۳- ...[10] (۱۹b) تا نباشد کافری و بباشد دین مر خدای را عزّ و جلّ. اگر باز ایستند، نیست از حد اندرگذشتن مگر بر ستمکاران.

۱۹۴- ماه حرام به ماه حرام و حرامها برابر است هر کی از حد اندرگذرد بر شما از حد اندرگذرید بر وی همچنانک از حد اندر گذشت بر شما و بترسید از خدای و بدانید کی خدای با ترسکاران است.

۱- اصلاح از قرینهٔ آن در آیهٔ ۱۳ سورهٔ نساء

۲- از «یُبیـّن»تا پایان آیه نونویس بدون ترجمه است.

۳- از ابتدای آیه تا «بالباطل» نونویس بدون ترجمه است.

۴- ترجمهٔ «البِرّ» از بین رفته است.

۵- ترجمهٔ ضمیر «ها» از بین رفته است.

۶- از «البیوت» تا پایان آیه، نونویس بدون ترجمه است.

۷- از ابتدای آیه تا «الّذین» نونویس بدون ترجمه است.

۸- ترجمهٔ «فاقتلوهم» از میان رفته است.

۹- آیه نونویس بدون ترجمه است.

۱۰- ترجمهٔ «وقاتلوهم» در ترمیم و نونویس از میان رفته است.

۱۹۵- هزینه کنید اندر راه خدای و مفکنید خویشتن را به دست خویشـ [تن]به هلاکـ[ت] (۲۰a) و نیکوی کنید کی خدای دوست دارد نیکو کرداران را.

۱۹۶- و تمام کنید حج و عمره مر خدای را. اگر باز دارند شما را آنچ آسانتر آید از خون ریختن و مسترید سرهای خویش را تا برسد خون به جایگاه خویش. هر کی باشد از شما بیماری یا به وی باشد آزاری از سر وی بدل آن از روزه یا صدقه یا خون ریختن. چون ایمن گردید هر ک برخورداری گیرد...[۱] سوی حج آنچ آسانتر آید از خو[ن] ...[۲] (۲۰b) هر کی نیابد، روزه باید داشـ[ت] سه روز به حج و هفت روز. چون [با]ز گردید، این است ده روز تمام. آن کس راست کی نباشد کسهای وی باشندگانِ مزکت حرام و بترسید از خدای و بدانید کی خدای سخت عقوبت است.

۱۹۷- حج ماهها است دانسته. هر کی واجب کند در آن ماهها حج، جماع نباید و بی‌فرمانی نباید و پیکار نباید در حج ...[۳] (۲۱a) می‌داند آن را خدای و توشه بردارید کی بهترین توشه‌ها پرهیزکاری است و بترسید از من یا خداوندان خرد.

۱۹۸- نیست بر شما بزه‌ای کی بجویید فزونی از خداوند شما و چون باز گردید از عرفات یاد کنید خدای را نزدیک مشعر حرام و یاد کنید ورا چنانکی راه نمود شما را و اگر چی بودید از پیش وی از گمراهان.

۱۹۹- ...[۴] کی باز گردد مردمان و آمرزش خواهید ...[۵] (۲۱b)

....



۱- ترجمهٔ «بالعمرة» آسیب دیده است.

۲- ترجمهٔ «الهدی» آسیب دیده است.

۳- ترجمهٔ «و ما تفعلوا من خیر» در ترمیم صفحه از میان رفته است.

۴- ترجمهٔ کلمات آغازی آیه آسیب دیده و از میان رفته است.

۵- متأسفانه از اواسط این آیه تا پایان سورهٔ بقره و ادامهٔ آن یعنی ۱۹۰ آیه از سورهٔ آل عمران احتمالاً بر اثر شیرازه‌بندی و ترمیم صفحات کتاب از میان رفته است؛ به طوری که آغاز برگ بعد با آخرین کلمهٔ آیه ۱۹۰ سورهٔ آل عمران آغاز می‌گردد بنابراین از اینجا جمعاً ۲۸۶ آیه افتادگی دارد.

سـورهٔ آل‌عمـران (۳)

۱۹۰- ... [1] مر خداوندان خرد را.

۱۹۱- آنانک یاد کنند خدای را ایستادگان و نشستگان و بر پهلوهاشان و اندیشـه همـی کننـد اندر آفریدن آسمانها و زمین، یا خداوند ما نه آفریدی این را بیهوده. پا کا خدایا کـی توی ؛ نگه دار ما را از عذاب آتش.

۱۹۲- یا خداوند ما تو هر آن کسی کی اندر آری به آتش، هر آینه به نفـرین کـرده باشـی ورا و نباشد مر ستمکاران را هیچ یاریگری.

۱۹۳- یا خداوند ما ما شنیدیم خواندنی همی خواند بـه ایمـان کـی بگرویـد بـه خـدا ... [2] (۲۲a) بگرویدیم، یا خداوند ما بیامرز ما را گناهان مـا و بپوشـان‌از مـا بـدیهای‌مـا و بمیران‌مارابا نیکان.

۱۹۴- یا خداوند ما بده ما را آنچ وعده کردی ما را بر پیغامبران تو و رسوا مگردان ما را روز قیامت کی تو خلاف نکنی وعده را.

۱۹۵- پاسخ کرد مر ایشان را خدای ایشان کمن تباه نکنم کار کار کنندگان از شما از نر یا ماده بهری از شما از بهـری ؛ آنـان کـه بریدنـد از خـان و مـان ...کردندشـان [3] از سراهاشان و بیازار [دند] شا[ن] اندر راه من (۲۲b) و کارزار کردند و کشـته شـدند، بپوشانیم از ایشان بدیهای ایشان و اندر آریمشان به بوستانها؛ همـی رود از زیـر آن جویها پاداش از نزد خدای و خدای نزد اوست نیکوی پاداش.

۱۹۶- مفریبدا ترا گشتن آن کسها کی کافر گشتند اندر شهرها.

۱- دربارهٔ افتادگی از آغاز این سوره تا اینجا، به توضیح حاشیه صفحهٔ قبل رجوع شود.

۲- به ترجمهٔ «بربکّم» صدمه خورده است.

۳- ترجمهٔ «و اُخرجوا» آسیب دیده است.

۱۹۷- برخورداری است اندکی پس جایگاه ایشان دوزخ است و بد گسترش.
۱۹۸- نک آنان که بترسیدند از خداوند [شان]...[۱] بهشتها، همی رود از زیر آن (۲۳a) جویها جاویدان اندر آنجا عطا از نزد خدای و آنچ نزد خدا است بهتر مرنیکان را.
۱۹۹- و از مردمان نامه، کس است که بگرود به خدای و آنچ فرو فرستاده آمد به شما و آنچ فرو فرستاده آمد به ایشان فروتنان مر خدای را نخرند به آیتهای خدای بهای اندک. ایشانند که ایشان راست مزد ایشان نزد خداوند ایشان کی خدای زود شمار است.
۲۰۰- ...[۲] آن کسها کی بگرو[یدید]، شکیبا[یی] کـ[نید] و شکیبا باشید (۲۳b) و خویشتن نگاه دارید و بترسید از خدای تا مگر شما رستگار باشید.



۱- ترجمهٔ «لهم» از بین رفته است.

۲- ترجمهٔ «یا ایـّها» از بین رفته است.

سورهٔ نساء (۴)

به نام ایزد مهربان بخشاینده

۱- یا مردمان بترسید از خداوند خویش آنکی بیافرید شما را از تنی یکی و بیافرید جفت آن و بپراکند از این هر دو مردانی بسیار و زنانی و بترسید از خدای بخواهید یک از دیگر به وی و خویشاوندیها کی خدای (۲۴a) هست بر شما نگ

۲- و بدهید بی‌پدران را خواسته‌هاشان و بدل مکنید پلید را به پاک و مخ خواسته‌های ایشان با خواسته‌های خویش کی آن هست بزه‌ای بزرگ.

۳- اگر بترسید کی داد نتوانید کردن اندر بی‌پدران، به زنی کنید آنچ حلال باشد مر از زنان دوگان و سه‌گان و چهارگان. اگر بترسید کی نتوانید داد کردن یک...[1] پادشا شد بر وی دست شما، آن نزدیکتر (۲۴b) ک درویش نشوید.

۴- و بدهید زنان را کابینهای ایشان دادنی خوش. اگر خوش کنند مر شما را از چ کابین تنش، بخورید آن را نوش گوارنده.

۵- و مدهید نادانان را خواسته‌های شما آنکی کردست خدای مر شما را پایدار و دهید ایشان را اندر آنجا و بپوشانیدشان و بگویید مرایشان را گفتاری نیکو.

۶- و بیازمایید بی‌پدران را تا چون برسند به زناشوی، اگر بدیدید از ایشان راه راس به ایشان (۲۵a) خواسته‌های ایشان و مخورید وی راتباه کردن و شتافتن کی ؛ شوند. هر کی باشد توانگر، خویشتن‌داری کند و هر کی باشد درویش مخو

۱- به ترجمهٔ «فواحدة » آسیب رسیده است.

۲- ترجمهٔ «فادفعوا» از بین رفته است.

نیکوی. چون بدهید به ایشان خواسته‌هاشان، گواه گیرید بر ایشان و بسنده است خدای نگاه دارنده.

۷- مر مردان را بهره‌ای است از آنچ دست باز داشتند مادر و پدر و خویشاوندان و مر زنان را بهری است از آنچ دست باز داشتند مادر و پدر (۲۵b) و خویشاوندان از آنچ اندکی از وی یا بسیار باشد بهرهٔ واجب کرده.

۸- و چون حاضر باشد قسمت خداوندان نزدیکی و بی‌پدران و درویشان، روزی دهیدشان از وی و بگویید مر ایشان را گفتاری نیکو.

۹- و بترسند آنان کی اگر دست باز داشتند از پس خویش فرزندانی ضعیف بترسند بر ایشان بترسندا از خدای و بگویندا گفتاری راست.

۱۰- کی آنانک همی بخورند خواسته[ها] (۲۶a) بی‌پدران به ستم، همی بخورند اندر شکمهای ایشان آتش و زود اندر آرندشان به آتش سوزان.

۱۱- اندرز همی کند شما را خدای اندر فرزندان شما مر نر را همچو بهرهٔ دو ماده. اگر باشند زنانی زبرِ دو، ایشان را باشد دو بهره آنچ دست باز داشت و اگر باشد یک دختر مرورا باشد نیمه میراث و مر مادر و پدر مرده را مر هر یکی را از این دو باشد شش یک از آنچ دست باز داشت. اگر باشد مر او را فرزند، اگر نباشد مرورا (۲۶b) فرزند و میراث یابد از وی مادر و پدر وی مر مادر را سیک باشد. اگر باشد ورا برادران و خواهران باشد مادر را شش یک از پس‌اندرز وی کی اندرز کند به وی یا وامی کِ بباید داد پدران شما و پسران شما. ندانید کدام از ایشان نزدیکتر مر شما را به منفعت پدید کردنی است از خدای کی خدای هست دانا صوابکار.

۱۲- و مر شما را نیمهٔ آنچ دست باز داشتند زنان شما اگر نباشد مر ایشان را فرزندی. اگر باشد مر ایشان را فرزندی (۲۷a) مر شما را باشد چهار یک از آنچ دست باز داشتند ازپس‌اندرزی کی اندرز کنند بدان یا وام دادنی و مر زنان را چهار یک از آنچ دست باز داشتید شما، اگر نباشد مر شما را فرزندی. پس اگر باشد مر شما را فرزندی مرایشان را باشد هشت یک ازآنچ دست باز داشتید شما از پس اندرزی کی اندرز کنید به وی یا وام دادنی و اگر باشد مردی که میراث یابند از وی بی‌پدر و مادر و بی‌فرزند یا زنی باشد و مرورا برادری یا خواهری باشد مر هر یکی را باشد از این دو شش یک، اگر

باشند بیش (۲۷b) از آن، ایشان انباز باشند اندر سه یک از پس‌اندرزی کی اندر [ز] کردند به وی یا وام دادنی نی زیان کردن وصیّتی از خدای و خدای دانا و بردبار است.

۱۳–این است بازداشتهای خدای و هر کی فرمان بَرَد خدای را و رسول ورا اندر آردش به بوستانها، همی رود از زیر آن جویها جاویدان اندر آنجا و این است رستگاری بزرگ.

۱۴–و هر کی بی‌فرمانی کند خدای را و پیغامبر را و اندر گذرد از حدّهای وی (۲۸a) اندر آردش به آتشی جاوید اندر آنجا و مرورا عذابی خوار کننده.

۱۵–و آن زنان کی بکنند ناخوبی از زنان شما، گوا نهید بر ایشان چهار از شما اگر گوایی دهند باز داریدشان اندر خانه‌ها تا جان بستاند ایشان را مرگ یا بکند خدای مر ایشان را راهی.

۱۶–و آن مرد و زن کی بکنند زنا از شما بیازاریدشان، اگر توبه کنند و خوب ... [1] روی بگردانید از آزار ایشان کی خدای (۲۸a) هست توبه دهندهٔ بخشاینده.

۱۷–توبه دادن بر خدای مر آنان را کی بکنند بدی به نادانی، پس توبه کنند از نزدیک، ایشانند کِ توبه پذیرد خدای بر ایشان و هست خدای دانا صوابکار.

۱۸–و نیست توبه مر آنان را کی بکنند بدیها تا چون بیاید به یکی از ایشان مرگ، گوید من توبه کردم اکنون و نه آنان کی بمیرند و ایشان ... که ... مر ... [2] عذابی‌دردناک. (۲۹a)

۱۹–یا آنانک گرویدگانید حلال نباشد مر شما را کی میراث گیرید زنان را به ناخواست و باز نداریدشان تا ببرید بهری از آنچ بدادید ایشان را مگر که بیارند به ناخوبی پیدا و زندگانی کنید با ایشان به نیکوی، اگر ناخواه باشید مر ایشان را مگر کی ناخواه باشید چیزی را و بکند خدای اندر وی نیکوی بسیار.

۲۰– و اگر بخواهید بدل گرفتن زنی به جای زنی و داده باشـ[ید] یکی را از ایشان بدره‌ای (۲۹b) ... [3].

۲۱– ۲۴ – ... [4].

۱– ترجمهٔ « اَصلَحا» آسیب دیده است.

۲– به ترجمهٔ «کفّار اولئک اعتدنا لهم» در ترمیم صفحه آسیب رسیده است.

۳– نونویس بدون ترجمه است.

۴– این چهار آیه، متأسفانه در نونویس شدن، بدون ترجمه نوشته شده است.

۲۵- ... [1] بر ایشان باشد نیمهٔ آنچ بر پاک دامنان باشد از عذاب این مر آن راست کی بترسد از بزه از شما و گر شکیبایی کنید بهتر مر شما را و خدای آمرزنده است بخشاینده.

۲۶- همی خواهد خدای کی پدید کند شما را و راه نماید شما را راههای آنانک بودند از پیش شما و توبه دهد شما را و خدای داناست صوابکار.

۲۷- و خدای همی خواهد کی توبه دهد شما را و همی‌خواهدآنان کی به دُم روند آرزوها کی بچفسـ[ید] (۳۰a) چفسیدنی بزرگ.

۲۸- همی خواهد خدای کی سبک گرداند از شما و آفریده شد مردم سست.

۲۹- یا شما کی مؤمنانید مخورید خواسته‌های شما میان شما به نابایست؛ مگر کی باشد بازرگانی ازخشنودی‌از شما و مکنید[2] تنهای خویش را کی خدای‌هست‌به شمامهربان.

۳۰- و هر کی بکند آن از حد اندر گذشتن و ستم کردن، زود باشد کی اندر آردش به آتش (۳۰b) و هست آن بر خدای آسان.

۳۱- اگر کناره گیرید از بزرگ گناهان آنچ باز دارند شما را از آن، بپوشانیم از شما بدیهای شما و اندر آریم شما را اندر آوردنی بزرگوار.

۳۲- و آرزو مکنید آنچ فزونی داد خدای به وی بهری از شما بر بهری مر مردان را بهره‌ای است از آنچ ساختند و مر زنان را بهره‌ای است از آنچ ساختند و بخواهید از خدای از فزونی وی کی خدای هست به هر چیزی (۳۱a) دانا.

۳۳- و مر هر کسی را بکردیم یارانی از آنچ ماندند مادر و پدر و خویشاوندان و آنانک ببستند پیمانهای شما، بدهیدشان بهرهٔ ایشان کی خدای هست بر هر چیزی گوا.

۳۴- مردان ایستادگان‌اند بر زنان به آنچ فزونی داد خدای بهری را از ایشان بر بهری و به آنچ هزینه کنند از خواسته‌های خویش زنان پارسا نُبی خوانان نگاه دارندگان مر نهانی را به آنچ نگاه داشته است (۳۱b) خدای و آن زنانی کی بترسید خویشتن کشیدن ایشان، پند دهیدشان و جدا شویدشان اندر خوابگاهها و بزنیدشان؛ اگر فرمان کنند شما را مجویید بر ایشان راهی. کی خدای هست برتر بزرگتر.

۱- از آغاز آیه تا اینجا نونویس بدون ترجمه است.

۲- کذا نسخه برابر «لاتقتلوا». ظ: مکشید

۳۵- و اگر بترسید خلافی میان زن و شوی، بفرستید میانجیی از مردمان شوی و میانجیی از مردمان زن، اگر بخواهند خوب کاری سازگاری افکند خدای میان هر دو کی خدای هست دانا (۳۲a) آگاه.

۳۶- و بپرستید خدای را و انباز مگردانید به وی چیزی و با مادر و پدر نیکوی کنید و با خویشاوندان و با بی‌پدران و با درویشان و با همسایهٔ خویشاوندان و با همسایهٔ بیگانه و با همسایهٔ هم‌پهلوا و با رهگذریان و با آنچ پادشا شد دستهای شما کی خدای دوست ندارد آن کس کِ باشد کشی کنندهٔ فخر کننده.

۳۷- آن کسها کی زفتی کنند و فرمایند مردمان را به زفتی کردن (۳۲b) و بپوشانند آنچ بدادشان خدای از فضل خویش و ساخته کردیم مر کافران را عذابی خوار کننده.

۳۸- و آنان کی هزینه کنند خواسته‌های ایشان بر دیدار مردمان و نگروند به خدای و نه به روز باز پسین و هر کرا هست دیو مرورا همنشین بد همنشین است.

۳۹- و چی چیز بودی بر ایشان اگر بگرویدندی به خدای و روز قیامت و هزینه کردندی از آنچ روزی کردشان خدای و هست خدای به ایشان دانا.

۴۰- کی خدای (۳۳a) ستم نکند همسنگ مورچه‌ای و اگر باشد نیکی دوچندان کند آن را و بدهد از نزد ری مزدی بزرگ.

۴۱- چگونه باشد آنگاه کی بیاریم از هر گروهی گوایی و بیاریم به تو برایـنان گوا.

۴۲- آن روز دوست دارد آنانک کافر شدند و بی‌فرمانی کردند رسول را اگر راست کنندی به ایشان زمین و پنهان نتوانند کرد از خدای سخنی.

۴۳- یا شما کی مؤمنانید فرازمَـرَوید (۳۳b) به نماز و شما مستان باشید تا بدانید آنچ می‌گویید و نه نیز جُنُب مگر گذرندگان راه تا تن بشویید و اگر باشید بیماران یا بر سفر یا بیاید یکی از شما از جای حرث یا ببساوید زنان را نیابید آب، آهنگ کنید به خاکی پاک، بمالیدرویهای خویش را و دستهای خویش را کی خدای هست اندر گذارندهٔ آمرزنده.

۴۴- نگاه نکنی سوی (۳۴a) آن کسها ک دادندشان بهره‌ای از نامه همی بخرند گمراهی را و همی خواهند کی شما گم کنید راه.

۴۵- و خدای داناتر است به دشمنان شما و بسنده است خدای نگهدار و بسنده است خدای یاری دهنده.

۴۶- از آنانک برگشتند همی بگردانند سخن را از جایگاهها وی و همی گویند شنیدیم و عاصی گشتیم و بشنو کی مشنویا و گوش به ما دار به زبانهای خویش و عیب جستن اندر دین و اگر ایشان گفتندی(۳۴b) شنیدیم و پذرفتیم و بشنو و به ما نگر بودی بهتر مرایشان را و راست‌تر ولکن لعنت کرد ایشان را خدای به ناگرویدن ایشان، نگروند مگر اندکی.

۴۷- یا آنانک دادندشان نامه، بگروید به آنچ فرستادیم راست دارنده مر آن را کی با شما است از پیش آنکی نشان ببریم رویها را باز گردانیم آن سوی زشتیهای وی یا لعنت کنیمشان چنانکی لعنت کردیم خداوندان شنبد را و هست کار خدای کرده بوده. (۳۵a)

۴۸- خدای نیامرزد کِ انباز گیرد به وی و بیامرزد آنکی فرود این است مر آن را کی خواهد و هر کِ انباز گیرد به خدای از خود ساخته باشد بزهٔ بزرگ.

۴۹- همی ننگری سوی آنانکه بستایند تنهای خویش را بل کِ خدای بستاید آن را کی خواهد و ستم نکندشان چند ریم میان دو انگشت.

۵۰- بنگر چگونه همی بافند بر خدای دروغ و بسنده است به وی بزه‌ای پیدا.

۵۱- نگاه نکنی سوی آنانک دادندشان بهره‌ای از نامه، (۳۵b) همی بگروند به حیی‌بن الاخطف[1] و کعب الاشرف و همی گویند مر آنان را کی کافر گشتید، اینها راست‌ترانند از آن کسها کی بگرویدند به راه.

۵۲- ایشانند آن کسها کِ لعنت کردشان خدای و هر کرا لعنت کرد خدای نیابی مرورا هیچ یاریگری.

۵۳- یا اگر هستی مر ایشان را بهره‌ای از پادشاهی آنگه ندهندی مردمان چند سفال خرما.

۵۴- یا همی بدخواهی کنند مردمان را برآنچ بدادشان خدای از فزونی خویش ما دادیم مردمان ابرهیم را (۳۶a) نامه و سخن صواب و بدادیمشان پادشاهی بزرگ.

۵۵- از ایشان کسی بود کِ بگروید به وی و از ایشان کس بود کِ برگشت از وی و بسنده است به دوزخ سوزان.

۱- متن: حبزی الاحطف

۵۶- کی آنانک کافر گشتند به حجّتهای ما، زود باشد کی اندر آریمشان به‌آتش هرکجا پخته شود پوستهاشان بدل کنیمشان پوستهایی جز آن تا بچشند عذاب را کی خدای هست عزیز استواردار.

۵۷- و آنانک بگرویدند و کردند نیکیها زود اندر آریمشان (۳۶b) به بوستانهایی همی رود از زیر آن جویها جاویدان اندر آنجا همیشه مر ایشان را اندر آنجا زنانی پاکیزه و اندر آریمشان سایه‌ای پایدار.

۵۸- کی خدای همی فرماید شما را کی بگزارید امانتها را به خداوندان ایشان و چون حکم کنید میان مردمان کی حکم کنید به داد کی خدای نیک است آنچ پند همی دهدتان به وی کی خدای هست شنوا بینا.

۵۹- یا آن کسها کی بگرویدید فرمان برید خدای را [و فر]مان برید (۳۷a) پیغامبر را و خداوندان کارها را از شما. اگر ناهموار شوید اندر چیزی، باز گردانید آن را سوی خدای و سوی پیغامبر اگر چنان است کِ بگروید به خدای و روز رستخیز، آن بهتر و نیکو و نیکو سرانجامتر.

۶۰- نگاه نکنی سوی آنان کی دعوی کنند کی ایشان بگرویدند به آنچ فرو فرستاده آمد سوی تو و آنچ فرو فرستاده آمد از پیش تو، همی خواهند کِ به داور روند سوی کعب‌بن الاشرف و فرمودندشان کِ کافر شوید [1] (۳۷b) به وی و همی خواهد دیو کی گمراه کندشان گمراه کردنی دور.

۶۱- و چون گویند مر ایشان را بیایید به آنچ فرو فرستاد خدای و سوی پیغامبر، بینی منافقان را باز گردند از تو باز گشتنی.

۶۲- چگونه باشد چون برسد به ایشان اندوهی بدانچ پیش فرستاد دستهای ایشان، پس بیایند سوی تو سوگند همی بخورند به خدای کِ نخواستیم مگر نیکوکاری و سازگاری.

۶۳- ایشانند آنانک همی داند خدای آنچ اندر دلهای ایشان است. (۳۸a) روی بگردان از ایشان و پند ده ایشان را و بگو مر ایشان را اندر تنهای ایشان گفتاری رسیده.

۱- در ترجمهٔ «ان یکفروا»

۶۴- و نفرستادیم هیچ پیغامبری مگر تا فرمان برندش به فرمان خدای و اگر ایشان چون ستم کردندی بر تنهای خویش، بیامدندی به تو آمرزش خواستندی از خدای و آمرزش خواستی مر ایشان را پیغامبر، بیافتندی خدای را توبه پذیرندهٔ بخشاینده.

۶۵- به خدای تو یا محمّد کِ نگروند تا داور دارند ترا اندر آنچ بیوفتد میان ایشان؛ پس نیابند (۳۸b) اندر تنهای خویش تنگی از آنچ حکم کنی و گردن نهند گردن نهادنی.

۶۶- و گر ما نبشتیمی بر ایشان کی بکُشید تنهای خویش را یا بیرون روید از سراهای خویش، نکردندی مگر اندکی از ایشان وگر ایشان بکردندی آنچ پند همی دهندشان به وی بودی بهتر مر ایشان را و سخت‌تر به استوارکاری.

۶۷- و آنگه بدادیمی‌شان از نزد ما مزدی بزرگ.

۶۸- و راه نمودیمی‌شان راهی راست. (۳۹a)

۶۹- و هر ک فرمان بَرَد خدای را و پیغامبر را ایشانند با آنانک نیکوی کرد خدای بر ایشان از پیغامبران و راست‌گفتاران و شهیدان و نیکان و نیک‌اند ایشان به یاری.

۷۰- آن فزونی است از خدای و بسنده است خدای دانا.

۷۱- یا آنانک بگرویدید، بگیرید ساز خویش؛ بیرون روید گروه گروه یا بیر[ون روید] همه.

۷۲- و از شما کس است کی گران گرداند مردمان را، (۳۹b) اگر برسد به شما مصیبتی، گوید نیکوی کرد خدای بر من کی نه بودم با ایشان حاضر به جنگ.

۷۳- و اگر برسد به شما فزونی از خدای، گویند پنداری نبودی میان شما و میان وی دوستی یا کاشکی بودمی با ایشان تا نیکبخت گشتمی نیکبخت بزرگ.

۷۴- کارزار کنند اندر راه خدای آن کسها کی بفروشند زندگانی این جهان را به آن جهان و هر که کارزار کند اندر راه خدای، بکشندش یا غلبه کرده آید (۴۰a) بوک بدهیمش مزدی بتمام بزرگ.

۷۵- و چبود شما را کی حرب نکنید در طاعت خدای و ضعیف داشتگان از مردان و زنان و فرزندان آنانکه گویند یارب بیرون آور ما را از این دیه ستمکاران گروه او و بکن ما را از نزدیک تو نگاهداری و بکن ما را از نزدیک تو ناصر.

۷۶- آنان که مؤمنانند حرب کنند در طاعت خدای و آنان که کافرانند (۴۰b)کارزار همی کنند اندر راه دیو. کارزار کنید با دوستان و یاران دیوکی سازش بد دیو هست سست و نابکار.

۷۷- نگاه نکنی یا محمّد به سوی آن کسها کی گفتند مر ایشان را فرگیرید دستهای خویش و به پای دارید نماز را و بدهید زکوة را چون نبشته شود بر ایشان حرب کردن کی گروهی از ایشان بترسند از مردمان چنانکی ترسند ازخدای یا سختتر ترسیدنی و گفتند یا رب چرا نبشتی بر ما حرب کردن (۴۱a) اگر سپس بداری ما را تا زمانه‌ای نزدیک. بگو برخورداری این جهان اندکی است و آن جهان بهتر مر کسی را کی بپرهیزد و ستم نکنند بر شما چند[ریم][1] میان انگشت.

۷۸- هر کجا بباشید اندر یابد شما را مرگ و گر چی باشید اندر کوشکها بلند بر آورده و اگر برسد به ایشان نیکی، گویند این از نزد خدای است و گر برسد به ایشان بدی، گویند این از نزد تو است. بگو یا محمّد همه از نزد خدای است چی بودست (۴۱b) این گروه را کی نمی‌خواهند اندر یافتن سخنی.

۷۹- آنچ برسد به تو از نیکوی از خدای است و آنچ برسد به تو از بدی از تن تو است و فرستادیمت مر مردمان را پیغامبری و بسنده است خدای گواه.

۸۰- هر که فرمان کند پیغامبر را فرمان کرده باشد خدای را و هر که برگردد نه فرستادیم ترا بر ایشان نگاهبان.

۸۱- و همی گویند فرمانبرداری است چون بیرون شوند از نزد تو به شب سازند گروهی از ایشان (۴۲a) جز آنکی تو همی گویی و خدای همی نبیسد آنچ همی سگالند به شب. روی بگردان از ایشان و به خدای سپار کار خویش و بسنده است خدای کار ساز بندگان.

۸۲- چرا همی اندیشه نکنند اندر نُبی و گر بودی از نزد جز خدای، بیافتندی اندر وی ناهمواری بسیار.

۸۳- و چون بیاید به ایشان کاری از ایمنی یا بیم آشکارا کنند آن را و گر باز گردانندی آن را سوی پیغامبر و سوی خداوندان کار از ایشان، بدانستندی آن را (۴۲b) آن کسها کی بیرون دانند آوردن آن را از ایشان و اگر نه افزونی خدای بودی بر شما و بخشودن وی، به دُم رفتیدی دیو را مگر اندکی .

۱- در متن: چند میان انگشت که بر اساس آیهٔ ۴۹ همین سوره و ۷۱ سوره اسرا اصلاح شد.

۸۴- کارزار کن اندر راه خدای. اندر نخواهند از تو مگر تن تـو و برانگیـز مؤمنـان را مگـر خدای فرو گیرد سختی آن کسها کی کافر شدند و خدای سختتر اسـت بـه سـختی و سختتر است به عذاب کردن.

۸۵- هر که خواهش کند خواهشی نیکو، باشد مرورا بهره‌ای از آن و هر که خواهش کنـد (۴۳a) خواستنی بد، باشد مرورا بهره‌ای از آن و هست خدای بر هر چیزی توانا.

۸۶- و چون درود دهند شما را به درود دادنی، درود دهید نیکوتر از آن یا درود بـاز دهیـد کی خدای هست بر هر چیزی شماردار.

۸۷- خدای است کی نیست خدای مگر وی گردآرد شـما را سـوی روز رسـتخیز؛ نیسـت گمان اندروی و کیست راستگوی‌تر از خدای سخنی.

۸۸- چبودست شما را کی اندر منافقان دو گروه گشتید و خدای سپس باز گرداند ایشان را بدانچ (۴۳b) کردند. یا همی خواهید کی راه یابید مر آن را که گم گردانید خـدای را و هر کرا گم گرداند خدای، نیابی مرورا راهی.

۸۹- و دوست دارند کی شما کافر گردید همچنانکی کافر گشتند تا بباشید برابر مه گیریـد از ایشان دوستان تا هجرت کنند یعنی ببرند اندر راه خدای. اگر برگردند،بگیریدشان و بکشیدشان هر کجا یابید ایشان را و مگیرید از ایشان دوستداری و نه یاریگری.

۹۰- مگر آن کسها کی بپیوندند سوی گروهی (۴۴a) کی میان شما و میان ایشان پیمانی است یا بیایند به شما تنگ شده باشد دلها ایشان کی کارزار کنند با شما یا کارزار کنند با گروه خویش واگر خواستی خدای بگماشتی ایشان را بر شما، کارزار کردندی با شما. اگر کرانه کنند از شما کارزار نکنند با شما و بیفکنند سوی شما آشتی. نکرد خدای مـر شما را بر ایشان راهی یعنی حجـّتی.

۹۱- زود بیابید دیگران را کی خواهند کی ایمن شوند از شما و ایمن شوند از گروه خویش هرگاه کی باز گردانند ایشان را سوی (۴۴b) آزمایش، نگوسار شوند اندر آنجا اگر جـدا نشوند از شما و نه افکنند سوی شما آشتی و فرو نگیرند دستهای خـویش را، بگیریـد ایشان را و بکشیدایشان را هر کجا بگیریدایشان را و ایشانندکی کردیم مر شما را بـر ایشان حجـّتی پیدا.

۹۲- و نه بود مر گرویده‌ای را کی بکُشد گرویده‌ای را مگر به خطا و هر کی بکشد گرویـده‌ای را به خطا آزاد باید کرد برده‌ای گرویده و دیتی باید سپرده به کسهای وی (۴۵a) مگر کی صدقه دهند. اگر باشد کشته از گروهی دشمن مر شـما را وی گرویـده باشـد آزاد

باید کرد بردهای گرویده و اگر باشد از گروهی کی میان شما و میان ایشان پیمان است، دیتی باشد سپرده سوی کسهای وی و آزاد باید کردن بردهای گرویده. هر که نیابد، روزه باید داشتن دو ماه پیوسته، توبه دادنی از خدای و هست خدای دانا استوارکار.

۹۳- و هر کی بکشد گرویدهای را به قصد آسان، پاداش وی دوزخ است جاودان اندر آنجا و خشم گیرد (45b) خدای بر وی و لعنت کند ورا و ساخته کند ورا عذابی بزرگ.

۹۴- یا آن کسها که بگرویدید، چون بروید اندر راه خدای، درستی [1] کنید و مگویید کی پیش آرد به شما آشتی. نیستی گرویده همی جویید چیزی از زندگانی این جهان کی نزد خدای غنیمتها بسیار است همچنین بودید از پیش. منّت نهاد خدای بر شما، درست کاری کنید کی خدای هست بدانچ همی کنید آگاه.

۹۵- برابر نباشد (46a) نشستگان از گرویدگان بجز خداوندان بیچارگی و کارزار کنندگان اندر راه خدای به خواستههای خویش و تنهای خویش. افزون گردانید خدای کارزار کنندگان را به خواستههای خویش و تنهای خویش بر نشستگان پایگاهی و هر یک را وعده کرد خدای نیکوی و افزون گر[د]انید خدای کارزار کنندگان را بر نشستگان مزدی بزرگ.

۹۶- پایگههایی از وی و آمرزش و بخشایش و هست خدای آمرزندهٔ (46b) بخشاینده.

۹۷- آن کسها کی جان بستانند ایشان را فریشتگان، ستمکار بوده باشند بر تنهای خویش. گویند فریشتگان اندر چه بودیم؟ گویند بودیم زبون داشتگان اندر زمین یعنی اندر مکّه.گویند نه بود زمین خدای فراخ تا هجرت کردی اندر وی. ایشانند کی بازگشت ایشان دوزخ است و بد جای بازگشتن است.

۹۸- مگر زبون باشندگان از مردان و زنان وکودکان‌کی نتوانند چاره ونه دانند بردن[2](47a) راهی.

۹۹- ایشانند کی مگر خدای کی اندر گذارد از ایشان و هست خدای اندر گذارندهٔ آمرزنده.

۱۰۰- و هر کی ببرد از وطن اندر راه خدای بیابد اندر زمین یعنی به غریبی ناکام بسیار و فراخی و هر کی بیرون رود از خانهٔ خویش برمیده سوی خدای و پیغامبر وی، باز، اندر یابدش مرگ. واجب گشت مزد وی بر خدای و هست خدای آمرزنده و بخشاینده.

۱- متن: در سشی (کذا)

۲- متن: بودن

۱۰۱- و چون برویت اندر زمین (۴۷b) نیست بر شما بزه‌ای کی بکاهید از نماز اگر بترسید کی بیاشوبانند شما را آن‌کسها کی کافر گشتندکی‌کافران هستند مر شما را دشمنی پیدا.

۱۰۲- و گر باشی یا محمّد اندر ایشان به پای کنی مرایشان را نماز، بایستند گروهی از ایشان با تو و بگیرند زین افزار خویش. چون سجده کنند بباشند از پس شما و بیایند گروهی دیگر کی نماز نکرده باشند، نماز کنند با تو و بگیرند (۴۸a) ساز خویش و زین افزار خویش و خواهند آن کسها کی نگرویده‌اند کی غافل باشید از زین افزار خویش و جامه‌های خویش تا حمله آرند بر شما حمله‌ای یکی و نیست بزه‌ای بر شما اگر باشد به شما رنجی از باران یا باشید بیماران کی بنهید زین افزارهای خویش و بر حذر باشید کی خدای ساخته است مر کافران را عذابی خوار کننده.

۱۰۳- چون بگزارید نماز را یاد کنید خدای را (۴۸b) استادگان و نشستگان بر پهلوی خویش خفتگان. چون بیارامید یعنی ایمن گردید، به پای گزارید نماز را کِ نماز هست بر گرویدگان نبشته‌ای یعنی فریضه‌ای وقت پدید کرده.

۱۰۴- سستی مکنید اندر جُستن گروه کافران، اگر چنان است کی شما همی اندر یابید، ایشان نیز همی اندر یابند چنانک شما همی دریابید و شما همی امید دارید از خدای آنچ امید نمی‌دارند ایشان و هست خدای دانا صواب فرمای.

۱۰۵- ما فرو فرستادیم سوی تو نامه یعنی نُبی به راستی تا داور باش[ی] ...[1] (۴۹a) مردمان به آنکی نمودت خدای و مباش مر خیانت کنان را داوری کن.

۱۰۶- و آمرزش خواه از خدای کی خدای بود آمرزگار مهربان.

۱۰۷- و پیکار مکن از آنان کی خیانت کردند با تنهای خویش کی خدای دوست ندارد هر کی بود خیانت کن و بزه کن.

۱۰۸- پنهان کنند از مردمان و پنهان نکنند از خدای و او با ایشان است چون به شب بسازند آنچ نپسندد از گفتار و هست خدای بدانچ ...[2].

۱۰۹- شمااید اینان کی جدل کردید از ایشان (۴۹b) در زندگانی این جهان. هر کی جدل کند خدای را از ایشان روز قیامت یا کی بود بر ایشان نگاهدار.

۱- ترجمهٔ «بین» از میان رفته است.

۲- ترجمهٔ «یعلمون محیطا» از بین رفته است.

۱۱۰- وهر کی کند بدی یا ستم کند بر تن خویش، پس آمرزش خواهد از خدای، یابد خدای را آمرزگار و رحیم.
۱۱۱- و هر کی کند بزه‌ای کی آن کردنش بر تن او و هست خدای دانا و حکیم.
۱۱۲- و هر کی کند خطایی یا بزه‌ای، پس گوید به وی بیزاری، به درستی برداشت دروغی (۵۰a) و بزه‌ای پیدا.
۱۱۳- و اگر نه فضل خدای بودی بر تو و رحمت او، همّت کردند گروهی از ایشان کِ بی‌راه کنند ترا و نه بی‌راه کند مگر تن خویش را و نکند زیان ترا از چیزی و بفرستاد خدای بر تو نامه و حکمت و بیاموخت ترا آنچ نه دانستی و بود فضل خدای بر تو بزرگ.
۱۱۴- نیست نیکی در بسیاری از سِرهاشان مگر آنکی فرماید به صدقه‌ای یا نیکی یا به صلح میان مردمان (۵۰b) و هر کی کند آن جُستن خشنودی خدای، زود بدهیمش مزدی بزرگ.
۱۱۵- و هر کی خلاف کند پیغمبر را از پس آنکی پدید آمد او را راه راست و متابع بود جز راه مؤمنان، ما جزا کنیم او را آنکی تولّی کرد و در آریم او را به دوزخ و بدجایگاهی بود.
۱۱۶- کی خدای نیامرزد آنکی هنباز گیرد به وی و بیامرزد آنکی جز آن باشد مر آن را کی خواهد و هر کی شرک آورد به خدای، به درستی بیراه شد بیراهی دور.
۱۱۷- کی خوانند از جز ا[و] مگر (۵۱a) مادگان و بخوانند مگر دیو رانده را.
۱۱۸- براندش خدای و گفت ها گیرد[1] از بندگان تو بهری پدید کرده.
۱۱۹- و بیراه کنمشان و اومید کنمشان و بفرمایمشان و بشکافند گوشها چهارپایان و بفرمایمشان تا بگردانند آفریدهٔ خدای و هر کی بگیرد دیو دوست از جز خدای به درستی زیانکار بود زیانی پیدا.
۱۲۰- وعده کندشان (۵۱b) و آرزو کندشان و نکند وعده‌شان دیو، مگر غرّه کردن.
۱۲۱- ایشانند کی جای ایشان دوزخ است و نه یابند از آن وریگاه.
۱۲۲- و آنان کی بگرویدند و کردند نیکیها، زود در آریمشان به بهشت کی می‌رود از زیر آن جویها جاوید در آن همیشه. وعدهٔ خدای حق است و کیست راستگوتر از خدای به گفتار.

۱- صحیح: ها گیرم

۱۲۳- نیست به آرزوهای شما و نه به آرزوهای (۵۲a) اهل کتاب هرکی بکند بدی پاداش دهند به وی و نه یابند او را از جز خدای دوستی و نه نصرت کنی.

۱۲۴- و هر کی کند از کار نیکو از نر یا ماده و او گرویده باشد [۱]، ایشان در آیند به بهشت و نه ستم کنند هیچگونه.

۱۲۵- و کیست نیکوتر دینی از آنکی بسپارد روی خویش مر خدای را و او نیکوکار بود و پیگیر بود ملّت ابرهیم مسلمانی و بگرفت خدای (۵۲b) ابرهیم را به دوستی.

۱۲۶- و مر خدای راست آنچ در آسمانها و آنچ در زمین و بود خدای به هر چیزی دانا.

۱۲۷- و پرسند ترا در زنان. بگو خدای جواب دهدتان در ایشان و آنچ خوانند بر شما در کتاب در یتیمان زنان آنانکی ندهیدشان آنچ فریضه کردند ایشان را و رغبت کنید کی نکاح کنیدشان وضعیفان از فرزندان و کی بایستید (۵۳a) مر یتیمان را به داد و آنچ کنید از نیکی کی خدای بود به وی دانا.

۱۲۸- و اگر زنی ترسد از شوی او بی‌فرمانی یا روی گردانیدن، نیست سختی بر ایشان کی صلح کنند [۲] میان ایشان صلح کردنی و صلح بهتر و حاضر آمد تنها را بخیلی و گر نیکوی کنید و بترسید کی خدای هست به آنچ کنید آگا[ه].

۱۲۹- و اگر نتوانید کی راستی کنید (۵۳b) میان زنان و گر سختی کنید میل مکنید همه میل هرزه هلید آن چون آویخته و اگر نیکوی کنید و بترسید کی خدای هست آمرزگار رحیم.

۱۳۰- و گر بپراکنند، بی‌نیاز کند خدای همه از فراخی و رحمت خویش و هست خدای فراخ رحمت حکیم.

۱۳۱- و مر خدای راست آنچ در آسمانهاست و آنچ در زمین و به درستی اندرز کردیم آنان را کی دادندشان کتاب از پیش شما و شـ[ما] ... [۳](۵۴a) کی بترسید از خدای و گر کافر شویدکِ مر خدای راست آنچ در آسمانهاست و آنچ در زمین و هست خدای بی‌نیاز ستوده .

۱۳۲- و مرخدای راست آنچ در آسمانهاست و آنچ در زمین و بسنده است خدای نگاهدار.

۱۳۳- اگر خواهد ببردتان ای مردمان و بیارد دیگران و هست خدای بر آن توانا.

۱- متن: باشند

۲- متن: کنید

۳- به ترجمهٔ «ایـّاکم» آسیب رسیده است.

۱۳۴- هر کی بود خواهد پاداشت این جهان نزدیک [خدای] پاداش ایـن جهـان و آن جهان و هست خدای (۵۴b) شنواست و بینا.

۱۳۵- یا شما کی مؤمنانید باشید ایستادگان به راستی گوایان مر خـدای را و گـر بـر تـن شماست یا بر مادر و پدر و نزدیکان، اگر باشد توانگر یا درویش، خـدای سـزاوارتر بـه ایشان. پس روی مکنید آرزو را کِ داد دهید و گر بخوانی یا روی بگردانی کی خدای بود بدانچ کنید آگاه.

۱۳۶- یا شما کی مؤمنانید بگروید به خـدای و رسـول او و کتـاب آنکـی ... [1](۵۵a) بـر پیغمبر او و کتاب آنکی بفرستاد از پیش و هر کی کافر شود به خدای وفریشتگان وی و کتابهای وی و پیغامبران وی و روز رستخیز، به درستی بیراه شد بیراهی دور.

۱۳۷- کی آنانک مؤمن شوند پس کافر شوند پس مـؤمن شـوند پـس کـافر شـوند پـس بیفزایند کفر، نباشد خدای کی بیامرزد ایشان را و نه راه نمایدشان راه راست.

۱۳۸- خبر ده منافقان را به آنکی ... [2] عذابی دردگن.

۱۳۹- آنانک بگیرند کافران را (۵۵b) دوستان از جز مؤمنان بجویند نزدیک ایشـان غلبـه کی غلبه مر خدای راست جمله.

۱۴۰- و به درستی انزله کردند بر شما اندر نامه کی چون بشنوید حجـّتهای خـدای کـافر شوند به وی و فسوس کنند به وی، منشینید با ایشان تا در شوند در حـدیثی جـز وی کی شما همچون ایشان باشید کی خدای گرد آورد منافقان را و کافران را در دوزخ همه.

۱۴۱- آنان (۵۶a) کِ وا دارند به شما اگر بود شما را فتحی از خدای، گویند نبودیم وا شما و اگر باشد مر کافران را بهری، گوینـد نـه چیـره شـدیم بـر شـما و بـاز داریمتـان از گرویدگان و خدای حکم کند میان شما روز قیامت و نه کند خدای مـر کـافران را بـر مؤمنان راهی.

۱۴۲- کی منافقان بفریبند خدای و او فریب با ایشان گردانـد و چـون برخیزنـد بـه نمـاز برخیزند (۵۶b) به کاهلی سماح [3] کنند مردمان را و یاد نکنند خدا را مگر اندکی.

۱- ترجمهٔ «نزّل» از بین رفته است.

۲- ترجمهٔ «لهم» از بین رفته است.

۳- کذا متن در ترجمهٔ «یُراؤن».

۱۴۳- گردانندگان میان آن نه با اینان و نه با ایشان و هر کی بیراه کند خدای، نیابد او را راهی.

۱۴۴- یا شما کی مؤمنانید مگیرید کافران را به دوستی از جز مؤمنان. همی خواهید کی کنید مر خدای را بر شما حجّتی هویدا.

۱۴۵- کی منافقان در درک ... [1](۵۷a) از آتش و نیابی ایشان را یاری دهی.

۱۴۶- مگر آنانکی توبه کنند و نیکوی کنند و در آویزند به دین خدای و خالص شود دین ایشان مر خدای را کِ ایشانند با گرویدگان و بوک بدهد خدای مؤمنان را مزدی بزرگ.

۱۴۷- نکند خدای عذاب شما را اگر شکر کنید و بگروید و بود خدای شکر پذیرندهٔ دانا.

۱۴۸- دوست ندارد خدای آشکارا کردن بدی را از گفتار، مگر آنکی ستم کرده باشند و هست خدای شنوا دانا. (۵۷b)

۱۴۹- اگر پدید کنید نیکی یا پنهان‌کنیدآن را یا عفو کنید از بدی‌کی خدای‌هست عفوکنندهٔ توانا.

۱۵۰- کی آنان کی کافر شوند به خدای و رسولان وی و خواهند کی جدا کنند میان خدای و رسولان او و می‌گویند ایمان آوردیم به بهری و کافر شدیم به بهری و خواهند کی بگیرند میان آن راهی.

۱۵۱- ایشانند ایشان کافران به درستی و ساختیم مر کافران را عذاب[ی] ... [2]. (۵۸a)

۱۵۲- و آنان کی مؤمنانند به خدای و رسولان او و نه جدا کنند میان یکی از ایشان، ایشانند بوک بدهیمشان مزدشان و هست خدای آمرزگار رحیم.

۱۵۳- خواهند از تو اهل کتاب کی بفرستی بر ایشان کتابی از آسمان، به درستی درخواستند موسی را بزرگتر از آن و گفتند بنمای ما را خدای آشکارا. بگرفتشان صاعقه ... شا[ن] [3] و بگرفتند گوساله از پس آنکی بیامدشان (۵۸b) پیداییها. عفو کردیم از آن و بدادیم موسی را حجّتی پیدا.

۱۵۴- و برداشتیم زبر ایشان کوه به استواریشان و گفتیم ایشان را در شوید به در سجده‌کنان و گفتیم ایشان را مگذرید در شنبد و بگرفتیم از ایشان استواری درشت.

۱- ترجمهٔ «الاسفل» از میان رفته است.

۲- ترجمهٔ «مُهینا» از میان رفته است.

۳- ترجمهٔ «بظُلمهم» آسیب خورده است.

۱۵۵- به آنکی تباه کردند استواری خویش و کفرشان بـه حجـّتهای خـدای و کشـتن ایشان پیغامبران را به ناحق و گفتارشان کی دلهای ما باسابیدم[1] بلـک مهـر نهـا[د] خدا[ی] بروی (۵۹a) به کفرشان نگرویدند مگر اندکی.

۱۵۶- و به کافری‌شان و گفتارشان بر مریم دروغی بزرگ.

۱۵۷- و گفتار ایشان کی ما بکُشتیم مسیح عیسی پسر مریم رسول خدای را و نکشـتند وی را و نه بردار کردند وی را ولیکنماننده کردند ایشان را و کی آنان کی خلاف کردنـد در وی در گمان اند از آن نیست ایشان را به وی هیچ دانش مگر متابع اندیشه و نه کُشد او را به یقین.

۱۵۸- بلک برداشت خدای او را به وی و هست خدای (۵۹b) عزیز بزرگوار.

۱۵۹- و نیست از اهل کتاب مگر کی بگرویدند به وی پیش مرگ وی و روز قیامت باشد بر ایشان گوا.

۱۶۰- و به ستم از آنان کی جهود شدند حرام کردیم بر ایشان خوشیها حلال کردند ایشان را و برگشتن ایشان از طاعت و راه خدای بسیار.

۱۶۱- و به گرفتن ایشان ربـوا و بـه درسـتی بـاز داشـتندشـان از وی و خـوردن ایشـان خواسته‌های مردمان به باطل و ساختیم مر کافران را از ایشان عذابی (۶۰a) دردنـاک.

۱۶۲- لکن پایداران در دانش از ایشان و مؤمنان بگروند به آنچ فرو فرستادند به تو و آنـچ فرستادند از پیش تو و به پای داران نماز و دهندگان زکوة و گرویدگان به خدای و روز رستخیز، ایشانند کِ بوک بدهیمشان مزدی بزرگ.

۱۶۳- کی ما وحی کردیم به تو چنانکی وحی کردیم به نوح و پیغامبران از پس او و وحی کردیم سوی (۶۰b) ابرهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و فرزندان و عیسی و ایوب و یونس و هرون و سلیمان و بدادیم داود را زبور.

۱۶۴- و پیغامبران به درستی قصّه‌ها هان[2] گفتیم بر تـو از پـیش و پیغـامبران کـی قصـّهٔ ایشان یاد نکردیم بر تو و سخن گفت خدای با موسی سخن گفتنی.

۱- کذا در متن ترجمهٔ «غُلفٌ». در فرهنگها «باشام» به معنی پرده آمده است که ظاهراً با این کلمه شباهتی دارد.

۲- کذا متن

۱۶۵- پیغامبران مژده دهندگان و بیم‌کنندگان تا نباشد مر مردمان را بـر خـدای حجـّتی پس (۶۱a) از پیغامبران و هست خدای بی‌همتا حکیم.
۱۶۶- لکن خدای گوایی دهد به آنچ فرو فرستاد بـه تـو بفرسـتادیم بـه علـم خـویش و فریشتگان گوایی دهند و بسنده است خدای گوایی.
۱۶۷- کی آنان کی کافر شدند و بگشتند از طاعت خدای، به درسـتی بیـراه شـدند بیـراه شدنی دور.
۱۶۸- کی‌آنانک کافرشدند و ستم کردند، نباشـد کـی خـدای بیـامرزد ایشـان را و نـه راه نمایدشان (۶۱b) راهی.
۱۶۹- مگر راه دوزخ جاوید در وی همیشه و هست آن بر خدای آسان.
۱۷۰- یا مردمان آمد به شما پیغامبر به راستی از خدای شما. بگرویـد بهتـر شـما را و گـر کافر شوید کی مر خدای راست آنچ اندر آسمانها و زمین است و بود خدای دانا صوابکار.
۱۷۱- یا مردمانِ نامه از حدّ مگذرید در دین شما و مگویید بر خدای تعالی (۶۲a) مگر حق کی مسیح عیسی پسر مریم بود رسول خدای و سخن وی بیوکنـدش سـوی مـریم و روح از وی. بگروید به خدای و رسول او و مگویید کی او سه است؛ باز ایستید بهتر بود شما را خدای خدای یکی است. پاکا و بی عیبا او کی باشد او را فرزند. او راست آنـچ در آسمانها و آنچ در زمین است و بسنده است خدای نگاهدار.
۱۷۲- ننگ نداشت (۶۲b) عیسی کی باشد بنده مر خدای را و نه فریشـتگان نزدیکـان و هر کی ننگ دارد از پرستیدن او و گردنکشی کند،زود گِرد کنندشان سوی وی جمله.
۱۷۳- و امـّا آنان کی بگروند و کردار نیک کنند، تمام بدهدشان مزد ایشان و بیفزایدشان از فضل خویش و امـّا آنان کی ننگ دارند و گردنکشی کنند، عذاب کندشـان عـذابی دردگین (۶۳a) و نیابند ایشان را از جز خدای دوست و نه نصرت کن.
۱۷۴- یا مردمان آمد به شما حجـّتی از خدای شما و بفرستادیم به شما نوری پیدا.
۱۷۵- امـّا آنانک مؤمن‌اند به خدای و دست بدو زنند به وی زود در آردشان در رحمتـی از او و افزونی و راه نمایدشان به وی راهی راست.

۱۷۶- بپرسند ترا بگو خدای جواب دهدتان در (۶۳b) ... و بی‌فرزند [1] کِ مردی بمیرد، نیست او را فرزند و او را خواهری است، او راست نیمه آنچ بگذاشت و او را بود میراث خواهد گر نبود خواهر را فرزند و گر بودند دو تن، ایشان راست دو بهر از آنچ بهشت و اگر بودند برادران و خواهران مردان و زنان مر نر راست همچون بهر دو ماده. پیدا کرد خدای شما را اگر راه گم کنید و خدای به هر چیزی دانا است. (۶۴a)

****

۱- به ترجمهٔ «کلاله» آسیب رسیده است. در آیهٔ ۱۲ همین سوره «بی‌پدر و مادر و بی‌فرزند» معنی شده است.

سـورهٔ مائـده (۵)

به نام ایزد بخشایندهٔ رحمت کن

۱- یا شما کی مؤمنانید وفا کنید به عهدها. حلال کردند شما را چهارپای چهارپایان مگر آنکی بخوانند بر ما جز حلال دارنده صید و شما احرام گرفته کی خدای قضا کند آنـچ خواهد.

۲- یا شما کی مؤمنانید به حلال مدارید نشانهای خدای و نه ماه حرام و نه فرستاده مکّه (۶۴b) و نه خداوندان نشان کرده و نه آهنگ‌کنان خانهٔ حرم، بجویند افزونی از خدای ایشان و خشنودی و چون حلال کردید اِشکار کنید و گناهکـار نکنـد شـما را زشـتی گروهی کی باز داشتند شما را از مسجد حرام کی از حد در گذریـد و یـاری کنیـد بـر نیکوی و پرهیزکاری و یاری مکنید بر بزه و دشمنی و بترسید از خـدای کـی خـدای سخت عقوبت است.

۳- حرام کردند بر شما مرده (۶۵a) و خون و گوشت خوک و آنچ بکُشند جز به نام خدای به وی و خویشتن آویخته و به چوب بکُشته و از جای در افتاده و به سُروی زده و آنچ بخورده باشد دَدو دام، مگر آنکی بسمل کردید و آنچ کُشتند بر صنم و آنکـی بـه وی خواهید به چوبکهای قمار، این‌تان معصیت است امروز نومید شـدند آنـان کـی کـافر شدند از دین شما. مترسید از ایشان و بترسید از من. امروز تمام کردم شما را دین شما و تمام کردم بر شما نعمت من و پسندیدم شما را (۶۵b) مسلمانی دین هر کی بیچاره شد در گرسنگی جز میل کند به بزه کی خدای آمرزگار است و رحیم.

۴- پرسند از تو چیست آنکی حلال کرد ایشان را. بگو حلال کردند شما را پاکیها و آنـچ دانید از صیدها سگداران تا بیاموزیدشان از آنکی آموخـت شـما را خـدای. بخوریـد از

آنکی باز دارند بر شما و یاد کنید نام خدای بر وی و بترسید از خدای کی خدای زود حساب است.

۵- امروز حلال کردند شما را (۶۶a) خوشیها و طعام آنانک بدادندشان کتاب. حلال است شما را و طعام شما حلال است ایشان را و آزاد زنان از مؤمنان و آزاد زنان از آنان کی بدادندشان کتاب از پیش شما، چون بدهید به ایشان مزدهاشان نگاهدارندگان نه زنا کنندگان و نه گیرنده دوستان و هر کی کافر شود به ایمان، به درستی باطل شود کردار او و او در آن جهان از زیانکاران باشد.

۶- یا شما کی مؤمنانید، (۶۶b) چون برخیزید به نماز، بشورید رویهاتان و دستهاتان تا به ارسمه و مسح کنید به سرهاتان و پایهاتان بشورید تا شتالنگ و اگر باشید جنب، پاکی کنید و اگر باشید بیمار یا بر سفر یا بیاید یکی را از شما از بول یا جماع کنید با زنان و نیابی آب تیمّم کنید به خاکی پاکیزه و مسح کنید به رویهاتان و دستهاتان از آن (۶۷a) نه خواهد خدای تا کند بر شما از سختی ولیکن خواهد کی پاک کند شما را و تمام کند نعمت خویش بر شما تا مگر شما شکر کنید.

۷- و یاد کنید نعمت خدای بر شما و عهد وی آنکی عهد کرد با شما به وی چون گفتید شنیدیم و طاعت داریم و بترسید از خدای کی خدای داناست بدانچ در دلهاست.

۸- یا شما کی مؤمنانید، باشید ایستادگان مر خدای را گوایان به راستی و شما را گناه نکند بدی (۶۷b) گروهی برآنکی داد نکنید[1] داد دهید. وی نزدیکتر است مر ترسکاری را و بترسید از خدای کی خدای آگاه است بدانچ کنید.

۹- وعده کرد خدای آنان را کی بگرویدند و کردند نیکیها، ایشان راست آمرزش و مزدی بزرگ.

۱۰-و آنان کی کافر شدند و دروغ گفتند به حجّتهای ما، ایشانند اهل دوزخ.

۱۱-یا شما کی مؤمنانید یاد کنید نعمت خدای بر شما،چون همّت کردند گروهی کی بکَشند به شما دستهاشان. (۶۸a) باز داشت دستهاشان از شما و بترسید از خدای و بر خدای توکّل کنند مؤمنان.

۱- متن: داد کنید

۱۲– و به درستی بگرفت خدای عهد فرزندان یعقوب و بفرستادیم از ایشان دوازده گزیده و گفت خدای کمن با شماام اگر به پای دارید نماز و بدهید زکوة و بگروید به پیغامبران من و بیرون[۱] کنیدشان و افامی دهید خدای را افامی نیکو، بپوشانم از شما گناهان شما و در آورمتان به بهشت ک می‌رود (۶۸b) از زیر آن جویها و هر کی کافر شد پس آن از شما به درستی گم گردد از میان راه.

۱۳–و بدان نپذیرد عهد ایشان، براندیمشان و بکردیم دلهاشان سخت. بگردانیدند سخن را از جایگاه خویش و فرامُشت کردند بهری از آنکی یاد کردند به وی و نبرسید[۲] بر خیانتی از ایشان مگر اندکی از ایشان. عفو کن از ایشان و درگذار ک خدای دوست دارد نیکوکاران را.

۱۴–و از آنان کی گفتند کی ما ترسایانیم، (۶۹a) بگرفتیم عهدهاشان و فرامُشت کردند بهری از آنکی یاد کردند به وی. در اوکندیم میان ایشان دشمنی و بزشن تا روز قیامت و بوک آگاه کندشان خدای به آنچ بودند کردند.

۱۵–یا مردمان کتاب، به درستی آمد به شما رسول [ما] تا پیدا کند شما را بسیاری از آنچ بودید پنهان کردید از کتاب و عفو کنند از بسیاری. بیامد به شما از خدای نوری و کتابی پیدا.

۱۶–راه نماید به وی خدای هر کی متابع بود (۶۹a) خشنودی وی راههای مسلمانی و بیرون آوردشان از تاریکیهای کفر به روشنایی ایمان به خواست وی و راه نمایدشان به راه راست.

۱۷–به درستی کافر شدند آنان کی گفتند کی خدای اوست عیسی پسر مریم. بگو کِ نگاه دارد از خدای چیزی اگر خواهد کی نیست کند عیسی پسر مریم را و مادر وی را و هر کی در زمین جمله و مرخدای راست پادشایی آسمانها و زمین و آنچ میان ایشان است. بیافریند آنچ خواهد (۷۰a) و خدای بر همه چیزی تواناست.

۱۸–و گفتند جهودان و ترسایان کی ما پسران خداایم و دوستان وی. بگو چرا عذاب کندتان به گناهانتان بل کی شما آدمی‌اید از آنکی بیافرید بیامرزد آن را کی خواهد و

۱– شاید: نیرو

۲– متن بی‌نقطه و شاید: نپرسید

عذاب کند آن را کی خواهد و مر خدای راست پادشا[یی] آسمانها و زمین و آنچ میان ایشان است و به وی است باز شدن.

۱۹-یا اهل کتاب آمد به شما پیغامبر ما تا پیدا کند شما را بر وابُریدن از پیغامبران کی گویید کی نیامدیم (۷۰b) از مژده دهنده و نه بیم کننده. به درستی آمد به شما مژده دهنده و بیم کننده و خدای بر همه چیزی تواناست.

۲۰-و چون گفت موسی مرقومش را یا گروه یاد کنید نعمت خدای بر شما چون کرد در شما پیغامبران و کرد شما را پادشاهان و بداد شما را آنچ نداد یکی را از جهانیان.

۲۱-یا گروه درآیید به زمین پاک آنکی بنوشت خدای شما را و باز مگردید بر پشتهاتان باز گردید زیانکاران.

۲۲-گفتند ای موسی (۷۱a) کی در آن گروهی گردنکشان‌اند و ما در وی نیاییم تا بیرون آیند از آن و چون بیرون آیند از آن ما در شویم.

۲۳-گفتند دو مرد از آن کِ ترسیدند کی نعمت داده بود خدای بر ایشان در شوید بر ایشان از در و چون در شوید در وی کی شما غلبه کنندگانید و بر خدای توکّل کنید اگر بودید مؤمنان.

۲۴- گفتند ای موسی ما در نیاییم آنجا هرگز تا ایشان باشند در وی. (۷۱b) بشو تو و خدای تو و کارزار کنید کی ما اینجا نشستگانیم.

۲۵-گفت یارب کِ من پادشاه نیم مگر بر تن من و برادر من؛ جدا کن میان ما و میان گروه تباهکاران.

۲۶-گفت کی آن حرام کرد بر ایشان چهل سال کِ ماند در زمین تیه. مخور اندوه بر گروه فاسقان.

۲۷-و بخوان بر ایشان خبر دو پسر آدم به راستی چون نزدیک بودند قربان بپذیرفت (۷۲a) از یکی از ایشان و نپذیرفت از دیگر. گفت بکُشم ترا. گفت کِ بپذیرد خدای از ترسکاران.

۲۸-اگر بگستری سوی من دست تو تا بکُشی مرا. نگسترم دست من سوی تو تا ترا کُشم کمن ترسم از خدای پروردگار جهانیان.

۲۹- من خواهم کی هلاشوی به گناه من و گناه تو و باشی از اهل دوزخ و این است پاداش بیدادگران.

۳۰-خوش منش کرد او را تن او به کُشتن برادر او و بکُشت او را (۷۲b) و بامداد گشت از زیانکاران.

۳۱-بفرستاد خدای کلاغی بکَنَد در زمین تا بیند او کی چگونه پنهان کند عورت برادر او. گفت ای وای بر من، عاجز بودم کی باشم مانند این کلاغ، پنهان کنم عورت برادرم و بامدادان برخاست از پشیمانان.

۳۲-از بهر آن نبشتیم بر فرزندان یعقوب کی او هر کی بکُشد تنی را بی‌کُشتن تنی یا تباهی کند در زمین، چنان بود کی بکُشت مردمان را (۷۳a) همه و هر کی زنده کندش، چنان بود کیْ زنده کرد مردمان را همه و به درستی بیامدندشان پیغامبران ما به حجتّها پس کِ بسیاری از ایشان پس آن در زمین اسراف کنان بودند.

۳۳-کی پاداش آنان کی حرب کنند خدای را و رسول او را و فراز شوند در زمین به تباهی کی بکشندشان [1] یا بردار کنندشان یا ببرند دستهاشان و پایهاشان از دیگر سو یا برانندشان از زمین، این است ایشان را (۷۳b) رسوایی در این جهان و ایشان راست در آن جهان عذابی بزرگ.

۳۴- مگر آنان کی توبه کنند از پیش کی قادر شوید بر ایشان و بدانید کی خدای آمرزگار و رحیم است.

۳۵- یا شما کی مؤمنانید بترسید از خدای و بجویید به وی نزدیکی و جهد کنید در طاعت او تا مگر شما رستگار باشید.

۳۶-کی آنان کی کافر شدند اگر بود ایشان را آنچ در زمین همه و همچنان با وی (۷۴a) تا دور گردند به وی از عذاب ... [2] نه پذیرند از ایشان وایشان راست عذابی دردناک.

۳۷-خواهند کِ بیرون آیند از آتش و نه ایشان بیرون آیند از وی و ایشان راست عذابی پاینده.

۳۸- و مرد دزد را و زن دزد را ببُرید دستهاشان پاداش به آنکی کردند رسوایی از خدای و خدایِ عزیز و دانا است.

۱- متن: بکشیدشان

۲- ترجمهٔ «یوم القیامه» را فاقد است.

۳۹- هرکی توبه کند از پس بیدادی او و نیکوی کند کی خدای توبه پذیرد بر او کی خدای (۷۴b) آمرزگار و رحیم است.

۴۰- ندانی کی خدای او راست پادشاهی آسمانها و زمین؛ عذاب کند آن را کی خواهد و بیامرزد آن را کی خواهد و خدای بر همه چیزی تواناست.

۴۱- یا پیغامبر اندوهگن مباش به آنانک بشتابند در کافری از آنان گفتند بگرویدیم به دهنهاشان و نگرویدند به دلهاشان و از آنانک جهود شدند شنوندگان مر دروغ را شنوندگان مر گروهی (۷۵a) دیگران را. نیایند به تو بگردانند سخن از پس جایگاه خویش. می‌گویند اگر آوردتان این، بگیریدش و گر نیاوردید آن حذر کنید و هر کی خواهد خدای فتنهٔ او،نباشد پادشاهی او را از خدای چیزی. ایشانند آنانک نخواهد خدای کی پاک کند دلهاشان. ایشان راست در دنیا رسوایی و ایشان را اندر آخرت عذابی بزرگ.

۴۲- شنوندگان مر دروغ را خورندگان ربا را چون بیایند به تو، حکم کن میان ایشان (۷۵b) یا روی بگردان از ایشان و گر روی بگردانی از ایشان، زیان نکند ترا چیزی و گر حکم کنی، حکم کن میان ایشان به راستی کی خدای دوست دارد دادگران را.

۴۳-و چگونه حکم کند ترا و نزدیک ایشان است توریت در وی حکم خدای پس روی بگردانند از پس آن و نیستند ایشان گرویدگان.

۴۴-کی ما فرستادیم توریت در وی راه راست و روشنایی، حکم کند بدان پیغامبران آنان کی مسلمان شدند مر آنان را کی جهودان‌اند و [دانشـ]منـدان [1] (۷۶a) و دانشمندان دیگر به آنکی نگاه دارند از کتاب خدای و بودند بر وی گوایان. مترسید از مردمان و بترسید از من و مخرید به حجّتهای من بهای اندک و هر کی حکم نکند به آنچ انزله کرد خدای. ایشانند ایشان کافران.

۴۵- و نوشتیم بر ایشان در وی کـ تنی به تنی و چشمی به چشمی و بینی به بینی و گوش به گوش و دندانی به دندانی و جراحتها را قصاص و هر کی صدقه کند به وی

۱- تصحیح به قیاس ترجمهٔ « ربانیّون» در آیهٔ ۶۳ همین سوره.

او را[1] کفّارت بود (۷۶b) او را و هر کی حکم نکنـد بـه آنـچ فـرو فرسـتاد خـدای،
ایشانند ایشان ستمکاران.

۴۶- و بفرستادیم بر آثارهای ایشان به عیسی پسر مریم راستگوی مر آن را کی پیش وی بود از توریت و بدادیم او را انجیل در وی راهی است و روشنایی و راست دارنده آن را کی از پیش وی بود از توریت و راه راست و پندی مر ترسکاران را.

۴۷-و حکم کند اهل انجیل به آنچ فرستاد خدای در وی و هر کـی حکـم نکنـد بـه آنـچ بفرستاد خدای، ایشانند ایشان تباهکاران.

۴۸- و بفرستادیم به تو (۷۷a) کتاب به حق راستگوی مر آن را کی پیش وی بود از کتاب حجـّت آرند بر وی، داوری کن میان ایشان به آنـچ بفرسـتاد خـدای و متـابع مبـاش هواشان از آنجا کی آمد به تو از راستی مر هر یکی را کردیم از شما شریعتی و راهی و گر خواهد خدای کند شما را امـّتی یکی ولیکن تا بیازمایـدتان در آنـچ دادتـان پـیش دستی کنید به نیکیها. سوی خداست باز گشتن شما همه و آگاه کندتان به آنچ بودیـد در وی خلاف کردید. (۷۷b)

۴۹-و کـ حکم کن میان ایشان به آنکی فرستاد خدای و متابع مبـاش هواهـای ایشـان و حذر کن از ایشان کی بیراه کنند ترا از بهری آنچ فرستاد خدای به تـو اگـر برگردنـد، بدان کی خواهد خدای کی عقوبت کندشان به بهری از گناهانشان و کـی بسـیاری از مردمان تباهکاران‌اند.

۵۰- ای داوری نادانان همی جویند و کیست نیکوتر از خدای به داوری مر گروهی را کی بی‌گمان‌اند.

۵۱-یا شما کی مؤمنانید مگیرید جهودان و ترسایان را (۷۸a) به دوسـتی، بهـری ایشـان دوستان بهری و هر کی دوستی کند با ایشان از شما کی او از ایشان است کی خدای راه ننماید گروه ستمکاران را.

۵۲- و بینی آنان را کی در دلهاشان بیماری است کـ بشتابند در ایشان گویند بترسیم کــ برسد به ما عقوبتی بوک خدای کی بیاید به گشادن یا فرمانی از نزدیـک وی. بامـداد برخیزند بر آنچ شاد شدند در تنهاشان پشیمانان.

۱- صحیح: و او

۵۳–و گویند آنان کی بگرویدند، اینان‌اند آنـان کـی سـوگند خوردنـد بـه خـدای سـختتر سوگندهاشان (۷۸b) کی ایشان با شمااند. هرزه ببود کارهاشان بامداد برخیزند زیانکاران.

۵۴–یا شما کـ مؤمنانید هر کی باز گردد از شما از دین خویش زود بود کـ بیارد خدای بـه گروهی کی دوست داردشان و ایشان دوست دارند او را نرمان بر گرویدگان و چیرگان برناگرویدگان. کوشش کنند در طاعت خدای و نترسند از ملامت کننـده. ایـن است فضل خدای، بدهدش آن را کی خواهد و خدای فراخ عطاست دانا.

۵۵–کی دوست شما خدای و رسول او و آنان (۷۹a) بگرویدند آنانک به پای دارند نمـاز و بدهند زکوة و ایشان رکوع‌کنان‌اند.

۵۶–و هر [کی] [1] برگردد به خدای و رسول او و آنان کـی بگرویدنـد کـی گـروه خـدای ایشان چیره‌گان‌اند.

۵۷–یا شما کی مؤمنانید، مگیرید آنان کی بگرفتند دین شما فسوس و بازی از آنـان کـی بدادندشان کتاب از پیش شما و کافران دوستان و بترسید از خدای، اگر هستید گرویدگان.

۵۸–و چون بانگ کنندتان سوی نماز، بگیرید آن را (۷۹b) به فسـوس و بـازی، ایـن بـه آنکی ایشان گروهی‌اند کی خرد ندارند.

۵۹–بگو یا خداوندان نامه، هیچ خشم گیرید از ما مگر کـی بگرویـدیم بـه خـدای و آنـچ فرستادند به ما و آنچ فرستادند از پیش و کی بیشتر شما تباهکاران‌اید.

۶۰–بگوخبردهم شما را به بتر از آن پاداشت نزدیک خـدای؟ هـر کـی برانـدش خـدای و عقوبت کرد بر وی و کرد از ایشان بوزنگان و خوکان و پرستندگان بت را، ایشانند بتر جایگاه ... [2] (۸۰a) از راه راست.

۶۱– و چون بیامدند به شما، گفتند بگرویدیم و به درستی [د]ر آیند به کـافری و ایشـان [بیر]ون آمدند به او و خدای داناتر به آنچ بودند کی پنهان کنند.

۶۲–و بینی بسیاری از ایشان بشتابند در بزه و دشمنی کردن و خوردن ایشان ربوا بد است آنچ بودند همی کنند.

۶۳–.چرا باز نداشتند ایشان را دانشمندان و دانان [3] ... گفتار ... [4] بزه و خـوردن ایشـان ربوا. بد است آنچ (۸۰b) ... [5].

۱– متن: هر

۲– ترجمهٔ «و اَضلّ» آسیب دیده است.

۳– ترجمهٔ «الاحبار». شاید: دانایان

۴– ترجمهٔ «عن قولهم» آسیب دیده است.

۵– تا پایان آیه نونویس بدون ترجمه است.

..........................[1]

۶۷- ... [2] و اگر نکنی و نرسانی پیغام او را و خدای نگاه دارد ترا از مردمان کی خدای راه ننماید گروه کافران را.

۶۸- بگو یا مردمان کتاب، نیستید بر هیچ چیز تا بایستید بر توریت و انجیل و آنچ انزله بود به شما از خدای شما و بیفزاید بسیاری از ایشان آنچ فرستادند به تو از خدای تو بی‌فرمانی و کافری. اندوهگن مباش بر گروه کافران.

۶۹- کی آنان کی بگرویدند و آنان (۸۱a) جهوداند و ترساند و مثله، هر کی بگرود به خدای و روز رستخیز و کردار نیک کند، نیست ترس بر ایشان و نه ایشان اندوه خورند.

۷۰- ما بگرفتیم عهد فرزندان یعقوب و بفرستادیم به ایشان پیغامبران. هرگاه کی بیامدشان پیغامبری به آنچ نخواست تنهاشان گروهی دروغ گفتند و گروهی حرب کردند.

۷۱- و پنداشتند کی نباشد فتنه نابینا شدند و کر شدند. پس توبه داد خدای بر ایشان. پس کور شدند و کر شدند بسیاری از ایشان (۸۱b) و خدای بیناست به آنچ همی کنند.

۷۲- به درستی کافر شدند آنان کی گفتند کی خدای او عیسی پسر مریم و گفت عیسی یا فرزندان اسرائل، بپرستید خدای را خدای من و خدای شما کی هر کی شرک آورد به خدای به درستی حرام کرد خدای بر وی بهشت و جایگاه او آتش دوزخ و نیست مرستمکاران را از نیرو ده.

۷۳- به درستی کافر شدند آنان کی گفتند کی خدای سوم سه است و نیست هیچ خدای مگر خدای یکا ... [3] و گر باز ... [4] از آنچ ... [5] برسـ ... [6] آنان را (۸۲a) کـ کافر شدند از ایشان عذابی دردناک.

۷۴- ای نه توبه کنند خدای را و آمرزش خواهند به وی و خدای پوشنده است و آمرزگار.

۷۵- نیست عیسی پسر مریم مگر رسول، بگذشتند از پیش وی پیغامبران و مادر وی راستگوی است. بودند همی خوردند طعام. بنگر چگونه پدید کردیم ایشان را نشانها. پس بنگر کی چگونه دروغ گویند.

۱- دو صفحه نونویس بدون ترجمه است.

۲- تا اواسط آیهٔ ۶۷ نونویس بدون ترجمه است.

۳- به ترجمهٔ «واحد» آسیب رسیده است.

۴- به ترجمهٔ «لم ینتهوا» آسیب خورده است.

۵- به ترجمهٔ «یقولون» صدمه وارد شده است.

۶- ترجمهٔ «لَیَمَسَّنَّ» آسیب خورده است.

۷۶- بگو همی پرستید از جز خدای آنکی ... شما ...[۱] (۸۲b) و دانا.

۷۷- بگو یا اهل نامه، از حد مگذرید در دین شما جز حق و متابع مباشید آرزوی گروهی گم شدند از پیش و بیراه بودند بسیاری و بیوفتادند از راه راست.

۷۸- براندند آنان را کـ کافر شدند از فرزندان یعقوب بر زبان داود و عیسی پسر مریم. این به آنکی عاصی شدند و بودند بیراهان.

۷۹- بودند کی باز نگردیدندی از زشتی کی کردندش. بد بود آنچ بودند همی کردند.

۸۰- بینی بسیاری (۸۳a) از ایشان دوست دارند آنان را کـ کافر بودند. بداست آنچ پیش فرستـ [اد] ایشان راتنهاشان کی عقوبت کند خدای بر ایشان و در عذاب ایشان جاویداند.

۸۱- و گر بودندی کی بگرویدندی به خدای و پیغامبر و آنچ فرستادند بـه وی، نگرفتندی ایشان را به دوستی ولیکن بسیاری از ایشان فاسق‌اند.

۸۲- یابید سختتر مردمان به دشمنی کردن مر آنان را کی بگرویدند جهودان و آنان کی بت پرستیدند و بیابید نزدیکترین ایشان (۸۳b) به دوستی مر آنان را کی مؤمنان‌اند؛ آنان کی گفتند کی ما ترسایانیم. این به آنکی از ایشان دانشمندان و زاهدان‌اند و کی ایشان گردنکشی نکنند.

۸۳- و چون بشنودند آنچ فرو فرستادند سوی رسول، بینی چشمهاشان تر شده از آب چشم از آنکی بشناختند از حق. گویند یا خدای ما،بگرویدیم بنویس ما را با گوایی دهندگان.

۸۴- و چبودست ما را کی نگرویم به خدای و آنچ بیامد به ما از راستی و اومید داریم کی در آرد ما را خدای ما (۸۴a) با گروه نیکان.

۸۵- پاداش دادشان خدای بدانچ گفتند،بهشت همی رود از زیر آن جویهای رونده جاویدان در آنجا و این است پاداشت نیکوکاران.

۸۶- و آنانک کافر شدند و دروغ گفتند به حجّتهای ما، ایشانند اهل دوزخ.

۸۷- یا شما کی مؤمنانید، مکنید به حرام خوشیها آنچ حلال کرد خدای شما را و از حد در مگذرید کی خدای دوست ندارد از حد در گذرندگان.

۸۸- و بخورید از آنچ روزی کرد شما را خدای حلالِ پاکیزه (۸۴b) و بترسید از خدای آنکی هستید به وی گرویدگان.

۱- به این بخش از آیه «لایملک لکم ضراً و لا نفعا و الله هوالسّمیع» آسیب رسیده و ترجمه‌اش از میان رفته است.

۸۹- نگیرد شما را خدای به لغو در سوگندان شما ولیکن بگیرد شما را به آنچ ببستی سوگندها و کفّارت آن طعام دادن است ده مسکینان را از میان آنکی طعام دهی اهل شما را یا جامه‌هاشان یا آزاد کردن برده‌ای و هر کی نیابد، روزه دارد سه روز پیوسته. این است کفّارت سوگندهای شما چون سوگند خورید و نگاه دارید سوگندهاتان. همچنین پیدا کند خدای شما را حجّتهای او تا مگر شما (۸۵a) شکر کنید.

۹۰- یا شما کی مؤمنانید کی می‌خوردن و مُقامری و بت پرستیدن و چوبکهای قمار پلید است از کار دیو است. بپرهیزید از وی تا مگر شما رستگار باشید.

۹۱- کی چون خواهد دیوکی بفکند میان شما دشمنی و بزه درمی و قمار و باز دارد شما را از یاد کرد خدای و از نماز، هستی شما بازداشتگان؟

۹۲- و فرمان برید خدای را و فرمان برید رسول را و حذر کنید و گر برگردید، بدانید کی بر (۸۵b) پیغامبر ما رسانیدن و پیدا کردن بود.

۹۳- نیست بر آنان کی بگرویدند و کردند نیکیها تنگی در آنچ خوری، چون بگروند [1] و بگروند و کردار نیکو کنند، پس بترسند و بگروند، پس بترسند و نیکوی کنند و خدای دوست دارد نیکوکاران را.

۹۴- یا شما کی مؤمنانید، بیازمایدتان خدای به چیزی از صید برسدش [2] دستهاتان و نیزه‌هاتان تا بنمایدتان خدای کـ بترسد از او به غیب و هر کی برگردد، پس (۸۶a) آن او راست عذابی دردگین.

۹۵- یا شما کی مؤمنانید مکُشید شکار و شما به حرم باشید و هر کی بکُشد از شما عمداً، جزاش همچنانکی بکُشت از چهارپایان، حکم کند به وی دو تن عدل از شما فرستادن رسیدن مکّه یا بوسیدن [3] طعام دادن درویشان را یا عدل این روزه داشتن تا بچشد وبال کار خویش. عفو کرد خدای از آنچ بگذشت و هر کی از حد بگذرد، کینه کشد خدای از وی و خدای (۸۶b) عزیز است، خداوند کینه کشیدن.

۱- کذا متن صحیح: بترسند (ظاهراً سهوالقلم ناسخ است)

۲- متن: برسدی

۳- شاید: پوشیدن

۹۶- حلال کردند شما را صید دریا و خورش وی، برخورداری شما را و مر راه روان را و حرام کرده شد بر شما صید بیابان تا باشید در حرم و بترسید از خدای آنکی به وی است باز شدن شما.

۹۷- بکرد خدای کعبه را خانهٔ باز داشته پایدار مر مردمان را و ماه حرام و کُشته و از پس یکدیگر، این تا بدانید کی خدای داند آنچ در آسمانها و آنچ در زمین و کی خدای (۸۷a) به هر چیزی داناست.

۹۸- بدانید کی خدای سخت عقوبت است و خدای عزّ و جلّ آمرزگار است و بخشاینده.

۹۹- نیست بر پیغامبر مگر رسانیدن و خدای داند آنچ آشکارا کنید و آنچ پنهان کنید.

۱۰۰- بگو راست نباشد پلید و پاک و گر شگفت آید ترا بسیاری پلیدی، بترسید از خدای یا خداوندانِ خرد تا مگر شما رستگار باشید.

۱۰۱- یا شما کی مؤمنانید مپرسید از چیزها کی پدید کند شما را اندوهگن کند[تان] (۸۷b) و گر پرسید از آن، آن هنگام کی انزله بود قرآن، پدید کند شما را عفو کرد خدای از آن و خدای آمرزگار و بردبار است.

۱۰۲- به درستی پرسیدندش گروهی از پیش شما، پس بامداد برخاستند به وی کافران.

۱۰۳- نکردست خدای از گوش شکافته و نه یله کرده و نه پیوسته و نه بریده ولیکن آنان کی کافر شدند همی بافند بر خدای دروغ و بیشتر ایشان خرد ندارند.

۱۰۴- و چون گویند ایشان را بیایید به آنچ انزله کرد خدای و به (۸۸a) پیغامبر، گفتند بسندست ما را آنچ یافتیم بر وی پدران ما و نه کی بودند پدران ایشان ندانستند چیزی و نه راه یافتند.

۱۰۵- یا شما کی گرویدگانید، بر شماست تنهای شما. زیان نکند شما را هر کی گم شد. چون راه یافتید شما،سوی خداست بازگشت شما همه. بیاگاهاندتان به آنچ بودید کردید.

۱۰۶- یا شما کی گرویدگانید، گوایی میان شما چون بیاید به یکی از شما مرگ، وقت اندرزکردن دو تن را گوایان عدل (۸۸b) از شما یا دو تن دیگر از جز شما چون شما رفتی در زمین و برسدتان سختی مرگ، باز داردشان از پس نماز و سوگند خورند به

خدای کی به گمان شدید کی نخریدیم به وی بهایی و گر بود از نزدیکان و پنهان نکنند[۱] گوایی خدای کی ما آنگاه از گناهکار[۲] باشیم.

۱۰۷- و گر برسیدند بر کی ایشان سزاوارتر بزه دو تن را بر خیزند به جای ایشان از آنـان کی سزاوارتر (۸۹a) بر ایشان پیشانیان هر دو سوگند خوردند به خدای کی گـوای مـا سزاوارتر از گوای ایشان و نه گشتیم کی ما باشیم از ستمکاران.

۱۰۸- این نزدیکتر است کی بیایند به گوایی بر روی وی یا بترسند کی باز گرداند سوگند از پس سوگندشان و بترسید از خدای و بشنوید و خدای راه ننماید گروه فاسقان.

۱۰۹- آن روز گردآورد خدای پیغامبران و گوید چی اجابت کرد شما را؟ گوینـد نـدانیم مـا کی توی تو دانندهٔ (۸۹b) غیبها.

۱۱۰- چون گفت خدای یا عیسی پسر مریم، یاد کن نعمت من بر تو و بر مادر تـو، چـون نیرو کرد[۳] ترا به جبریل پاک علیه‌السّلم تا سخن گفتی با مردمان در گهواره و کوچک و چون بیاموخت[۴] ترا کتاب و دانش راست و توریت و انجیل و چون بیافریـد[۵] از گـل مانندهٔ مرغ به خواست من و در دمید[۶] در وی، بباشد مرغی به خواست من و بهتر کنی نابینا را و پیس را به خواست من و چون بیرون آوری (۹۰a) مرده را به خواست من و چون باز داشتم[۷] فرزندان یعقوب را از تو چون آمدی به ایشان بـه حجـّتها و گفتنـد آنانک کافر شدند از ایشان نیست این مگر جادوی پیدا.

۱۱۱- و چون فرمودیم به حواریـّان کی بگروید به من و به رسول من،گفتند بگرویـدیم و گوا باش کی ما مسلمانانیم.

۱۱۲- چون گفتند حواریان، یا عیسی پسر مریم توانایی هست خدای ترا کی بفرستد بر ما خوانی از آسمان؟ گفت بترسید از خدای، اگر هستید مؤمنان. (۹۰b)

۱- صحیح: نکنیم

۲- متن کذا، صحیح: گناهکاران

۳- صحیح: کردم

۴- صحیح: بیاموختم

۵- صحیح: بیافریدی

۶- صحیح: در دمیدی

۷- متن در ترجمهٔ کَفَفْتُ: باز داشتند

۱۱۳- گفتند خواهیم کـ بخوریم از آن و بیارامد دلهای ما و بدانیم کی راست گفتی ما را و باشیم بر وی از گواهان.

۱۱۴- گفت عیسی پسر مریم، یا رب خدای ما، بفرست بر ما خوانی از آسمان کی باشد ما را عیدی،اوّل ما را و آخر مارا و حجـتّی از تـو و روزی کـن مـا را و تـو بهتـر روزی دهندگانی.

۱۱۵- گفت خدای، من بفرستادم آن بر شما و هر کی کافر شود پس از شما کـ من عذاب کنمش عذابی کـ نکردیم آن هیچ کس را (۹۱a) از خلقان.

۱۱۶- و چون گفت خدای، ای عیسی پسر مریم تو گفتی مر مردمان را کی بگیری مـرا و مادر مرا دو خدای از جز خدای. گفت پاکا بی عیبا تو، نباشد مرا کی گویم آنچ نیسـت مرا حق، اگر بودم گفتمش به درستی تو دانی آن، دانی آنچ در تن من است و نه دانـم آنچ نزدیک تواست کی تو توی دانندهٔ نهانیها.

۱۱۷- نگفتم ایشان را مگر آنکی فرمودی مرا بدان کی بپرسـتید خـدای را خـدای مـن و خدای شما و بودم بر ایشان گواه تا بودم همیشه در ایشـان. (۹۱b) چـون جـان مـن بستدی بودی تو نگاهدار بر ایشان و تو بر همه چیزی گوایی.

۱۱۸- اگر عذاب کنیدشان کی ایشان بندگان تواند و اگر بیامرزی ایشان را کی تـو تـوی عزیز صوابکار.

۱۱۹- گفت خدای تعالی، این روز سود کند راستگویان را راسـتی ایشـان. ایشـان راسـت بهشت کـ می‌رود از زیر آن جویها جاوید در وی همیشه. خشـنود خـدای از ایشـان و ایشان خشنود از وی. این است رستگاری بزرگ.

۱۲۰- مر خدای راست پادشاهـ[ی] آسمانها و زمین و آنـچ در آ...[۱] (۹۲a) و او بـر همـه چیزی تواناست.



۱- ترجمهٔ «فیهنّ» آسیب رسیده است.

سـورهٔ انـعام (۶)

به نام خدای بخشاینده و رحمت کن

۱- سپاس مر خدای را آنکی بیافرید آسمانها و زمین و کرد تاریکی کفر و روشنایی ایمان. پس آنان کی کافر شدند خدای ایشان بگردیدند.

۲- وی آن است کـ بیافریدتان از گِل پس قضا ...[۱] و اجلی نام زده نزدیک او. پس شما به گمان شدید. (۹۲b)

۳- و اوست خدای در آسمانها و در زمین؛ داند نهان شما و آشکار شما و می‌داند آنچ کنید.

۴- و آنچ بیامد به ایشان از حجّتی از حجّتهای خدای ایشـان، مگـر بودنـد از آن روی گردانیده.

۵- به درستی دروغ گفتند به حق، آنکی بیامدشان زود بود کی بیایدشان خبرها آنچ بودند به وی فسوس‌کنان.

۶- نه بینی[۲] چند هلاک کردیم از پیش ایشان از گروهان ...[۳] (۹۳a) از آسمان بر ایشان باران پیوسته و کردیم میوهـا[۴] مـی‌رود از زیـر ایشـان. هـلاک کـردیم ایشـان را بـه گناهانشان و بیافریدیم از پس ایشان گروهی دیگران.

۷- و گر بفرستادیمی بر تو کتابی در صحیفه، بَسودندش به دستهاشان. گفتند آنان کـی کافر شدند، نیست این مگر جادوی پیدا.

۱- ترجمهٔ «قضی اجلاً» آسیب دیده است.

۲- صحیح: نبینند

۳- ترجمهٔ بخشی از آیه از «مکـّنـّاهم» تا «و ارسلنا» در ترمیم صفحه از میان رفته است.

۴- کذا متن. سهوالقلمی است از ناسخ. ظاهراً: جویها

۸- و گفتند چرا نفرستادند بر وی فریشته‌ای و گر فرستادی [۱] فریشته‌ای، ...[۲]
۹- ...[۳] (۹۳b) بکردیمش مردی و بپوشیدیم بر ایشان آنچ پوشند.
۱۰- و به درستی فسوس کردند به پیغامبران از پیش تو. برسید به آنان کـ فسوس کردند از ایشان آنچ بودند به وی فسوس‌کنان.
۱۱- بگو بروید در زمین، پس بنگرید چگونه بود سرنجام دروغ‌زنان.
۱۲- بگو مر کراست آنچ در آسمانهاست و زمین. بگو مر خدای را. نبشت بر تن او رحمت کـ گرد کند شما را ... [۴] (۹۴a) کـ زیان کردند با تن خویش و ایشان ناگرویدگان‌اند.
۱۳- و او راست آنچ بیارامد در شب و روز و او شنوا و داناست.
۱۴- بگو جز خدای بگیرم نگاهدار آفریدگار آسمانها و زمین؟ و او طعام دهد و وی را طعام ندهند. بگو کی مرا فرمودند کی باشم نخستین کسی کـ مسلمان گردم و مباشید از شرک‌گیران.
۱۵- بگو کمن ترسم کی بی‌فرمانی کنم خدای مرا عذاب روزی ...[۵]
۱۶- ...[۶] به درستی رحمت کنند وی را (۹۴b) و آن است رستگاری پیدا.
۱۷- و گر برساندت خدای به زیانی کس بازترند[۷] او را مگر وی و گر برساندت به نیکی، او بر همه چیزی توانا است.
۱۸- و وی قهر کننده زبر بندگان وی و وی صوابکار است آگاه.
۱۹- بگو کدام چیزی بزرگتر گوایی. بگو خدای گوا است میان من و میان شما و فرستادند به من این قرآن‌تا بترسانم شما را به وی و آن راکی برسد ای‌شماگوایی دهید کـ با خدا[ی] (۹۵a) خدایانی دیگر است. بگو گوایی ندهم. بگو کـ وی خدایی یکی است و من بیزارم از آنکی شرک می‌گیرید.

۱- کذا متن. شاید: فرستادیمی
۲- در ترمیم صفحه، ترجمهٔ کلمات پایانی آیه از میان رفته است.
۳- ترجمهٔ «ولوجعلناه مُلکا» از میان رفته است.
۴- ترجمهٔ آیه تا «فیه الّذین» از بین رفته است.
۵- ترجمهٔ «عظیم» از میان رفته است.
۶- ترجمهٔ «مـَن یصرف عنه یومئذٍ» از بین رفته است.
۷- کذا در ترجمهٔ «لا کاشِف». ظ: نیست باز برنده

۲۰- آنانک بدادیمشان کتاب، شناسندش چنانکی بشناسند پسران ایشان آنانک زیان کردند با تن خویش و ایشان نگروند.

۲۱- و کیست ستمکارتر از آنکی ببافد بر خدای دروغ یا دروغ گوید به حجّتهای او کی وی نرهاند ستمکاران را.

۲۲- و آن روز گرد کنیمشان همه پس گوییم مر ...[1] شرک آوردند کجااند هنبازان شما آنانک بودید (۹۵b) به وی گمان‌مندان.

۲۳- پس نباشد جواب ایشان مگر آنکی گفتند به خدای خدای ما نبودیم هنبازگیران.

۲۴- بنگر چگونه دروغ گویند بر تنهای خویش و گم شد از ایشان آنچ بودند دروغ بافتند.

۲۵- و از ایشان هر کی بشنود به تو و کردیم بر دلهاشان پوششها کی بدانند وی را و در گوشهای ایشان گرانی و گر بینند هر نشانی، نگروند به وی تا چون بیایند به تو جدل کنند با تو گویند آنان کی کافر شدند نیست این مگر (۹۶a) افسانهٔ پیشینگان.

۲۶- و ایشان باز دارند از او و باز ایستند از او و نکنند هلاک مگر تنهای خویش و ندانند.

۲۷- و گر بینی ک بدارندشان بر آتش، گویند یا کاشکی ما را باز گردانند و دروغ نگفتیمی به حجّتهای خدای ما و بودیمی از گرویدگان.

۲۸- نک پدید آمد ایشان را آنچ بودند پنهان کردند از پیش و گر باز گردانیدی باز گشتندی مر آنچ باز داشتند از او و ایشان دروغ زنان‌اند.

۲۹- و گف[تند] نیست این مگر زندگانی این جهان و نیست ما را (۹۶b) برانگیختن.

۳۰- و گر بینی چون بدارندشان بر خدایشان، گفت نیست این به راستی؟ گفتند آری ای خدای ما. گفت بچشید عذاب به آنچ بودید و کافر شدید.

۳۱- به درستی‌زیان‌کردند آنانک دروغ گفتند به رسیدن خدای تا چون بیامد به ایشان رستخیز ناگاه، گفتند یا دریغ ما بر آنچ سست کاری کردیم در وی و ایشان برگیرند بزه‌های خویش بر پشتهاشان چه بد است آنچ بزه کردند.

۳۲- و نیست زندگانی این جهان مگر ...[2] (۹۷a) و سرای آن جهان بهتر مر آنان را کی بترسند، ای نمی دانند؟

۱- ترجمهٔ «للّذین» آسیب دیده است.

۲- ترجمهٔ «لعب و لهو» از میان رفته است.

۳۳- به درستی می دانیم کی او اندوهگن کند ترا آنکی گویند و ایشان دروغ زن نتوانند کرد ترا ولیکن ستمکاران به حجّتهای خدای جُحود کنند.

۳۴- و به درستی دروغ گفتند پیغامبران را از پیش تو. صبر کردند بر آنچ دروغ گفتند و رنجه داشتندتا بیامدشان‌نصرت ما ونیست بدل مر سخنان خدای را و بیامدت ... [۱] [پیغا]مبران.

۳۵- و اگر بود بزرگ شود بر تو (۹۷b) روی گردانیدنشان، اگر توانی کـ بجویی سوراخی در زمین یا نردبانی در آسمان،بیاریدشان بـه حجّتی و اگـر خواستی خدای گرد آوردیشان از راه راست تا نبودی از نادانان.

۳۶- کی اجابت کند آنان کی بشنوند و مردگان را بر انگیزدشان خدای، پس به وی باز گردند.

۳۷- و گفتند چرا نه فرستادند بر وی آیتی از خدای او؟ بگو کـ خدای تواناست بر آنچ بفرستند آیتی ولیکن بیشتر ایشان ندانند.

۳۸- و نیست از (۹۸a) جمنده‌ای در زمین و نه مرغی کـ بپّرد به پرها او مگر امّتهااند همچون شما نکردیم تقصیر در کتاب از چیزی. پس سوی خدا ایشان حشر کنندشان.

۳۹- و آنان کی دروغ گفتند به حجّتهای ما، کراند و لال‌اند در تاریکی. هر کی خواهد خدای بیراه کند او را و هر کی خواهد کندش بر راه راست.

۴۰- بگو بینید شما اگر بیاید به شما عذاب خدای یا بیایدتان رستخیز؟ جز خدای می‌خوانید اگر بودید راستگویان.

۴۱- بلک او را خوانید (۹۸b) بپوشد آنکی خوانی به وی اگر خواهد و فرامشت‌کنی آنچ انباز گیرید.

۴۲- و ما بفرستادیم به امّتهای از پیش تو بگرفتمشان به درویشی و بیچارگی تا مگر ایشان لابه کنند.

۴۳- چرا نه بیامدشان عذاب ما زاری کردند ولیکن سخت شد دلهاشان و بیاراست ایشان را دیو آنچ بودند و همی کنند.

۴۴- چون فرامشت کردند آنچ یاد کردند به وی بگشادیم بر ایشان درهای هر چیزی تا چون شاد شوند به آنچ دادیمشا[ن] ... [۱] (۹۹a) ناگاه، آنگه ایشان نومید گردند.

۱- ترجمهٔ «من نَبَائی» از میان رفته است.

۴۵- ببریدند پس گروه آنان کی ستم کردند و سپاس مر خدای را پروردگار جهانیان.
۴۶- بگو دیدید کی بگرفت خدای گوشهای شما و چشمهای شما و بر نهاد مهر بر دلهای شما؟ کیست خدای جز خدای کی بیاردتان به آن بنگر چگونه بگردانیم حجّتها، پس ایشان برگردیدند.
۴۷- بگو ک بینید کی بیایدتان عقوبت خدای ناگاه یا آشکارا؟ چیز نیست کند مگر گروه ستمکاران.
۴۸- و نفرستادیم پیغامبران را (99b) مگر مژده دهندگان و بیم‌کنندگان و هر کی بگرود و نیکوی کند، نیست ترس بر ایشان و نه ایشان اندوه خورند.
۴۹- و آنان کی دروغ گفتند به حجّتهای ما، برسدشان عذاب آنچ بودند تباهکاران.
۵۰- بگو نگویم شما را نزدیک من خزینه‌های خدای و ندانم غیب و نه گویم شما را کمن فریشته‌ام کـ پس روی نکنم مگر آنکی وحی کردند به من. بگو کی راست بود نابینا و بینا، ای نه‌اندیشید؟
۵۱- و بترسان به وی ...[۲] (100a) کـ بترسند کی گرد کنندشان بـه خدایشـان. نیسـت ایشان را از جز او دوست و نه خواهش کن تا مگر ایشان بترسند.
۵۲- و مبُران آنان کی بخوانند خدایشان به بامداد و شبانگاه؛ خواهند رحمت او. نیست بـر تو از شمار ایشان از چیزی و نه از شمار تو بر ایشان از چیزی کی براند[۳]شان، باشی از ستمکاران.
۵۳- و همچنین آزموده کردیم بهری‌شان به بهری ...[۴] اینان اند کی منّت نهاد خدای بر ایشان از میان ما. نه (100b) خدای داناتر است به شکر کنندگان؟
۵۴- و چون بیایند به تو آنان کی بگرویدند به حجّتهای ما، بگو درود باد بر شما. نوشـت خدای شما بر خویشتن رحمت کی او هر کی کند از شما بدی بـه نـادانی، پـس توبـه کند از پس آن و نیکوی کند کی او آمرزگار است و رحیم.
۵۵- و همچنین پدید کنیم حجّتها و تا پدید آید راه گناهکاران.

۱- ترجمهٔ «اخذناهم»از بین رفته است.
۲- ترجمهٔ «الّذین» آسیب دیده است.
۳- کذا متن. صحیح: برانی
۴- ترجمهٔ «لیقولوا» از بین رفته است.

۵۶- بگو کمن نهی کردم کی پرستم آنان را کی می پر...[۱] از [جز] خـ[دای]، بگـ[و] پس روی نکنم [۲] ...[۳] (۱۰۱a) به درستی بیراه گردم آنگه و نباشم من از راه یافتگان.

۵۷- بگو ک من بر حجـتّی‌ام از خدای من و دروغ گفتید به وی نیست نزدیک مـن آنـچ شتاب همی کنید به وی، نیست داوری مگر مر خدای را حکم کنـد بـه راسـتی و وی بهترین حکم‌کنندگان است.

۵۸- بگو اگر نزدیک من آنکی شتاب کنید به وی به سرشد کار میان من و میـان شـما و خدای داناتر است به ستمکاران.

۵۹- و نزدیک وی است خزینه‌های نهانی ...[۴] مگر وی و داند آنچ در بیابان و دریا و نـه (۱۰۱b) اوفتد از یکی بلگ، مگر وی داند و نه دانه‌ای در تاریکی زمین و نه تـر و نـه خشک، مگر در کتابی پیدا.

۶۰- و او آن است کی بمیراندتان به شب و داند آنچ کنید به روز. پس برانگیزدتان در وی تا به سر آید اجلی نام برده. پس به وی است بازگشت شما پس آگاه کندتان بـه آنـچ بودید کردید.

۶۱- و وی است قهر کننده زبر بندگان او و بفرستد بر شما نگاهدار تا چون بیاید یکی را از شما مرگ ...[۵] (۱۰۲a) رسولان ما و ایشان سست کاری نکنند.

۶۲- پس باز گرداندشان به خدای خدا ...[۶] به راستی. ای نه او راسـت داوری و او زودتـر حساب کنندگان است.

۶۳- بگو کی برهاندتان از تاریکی بیابان و دریا بخوانید وی را به زاری و ترس، اگر برهاند ما را از این بباشیم از سپاس‌گزاران.

۶۴- بگو خدای برهاند شما را از وی و از هر اندوهی. پس شما هنباز گیرید.

۱- به ترجمهٔ «تدعون» صدمه خورده است.

۲- نونویس شده است.

۳- ترجمهٔ «اهواکم» از بین رفته است.

۴- ترجمهٔ «لایعلمها» آسیب خورده است.

۵- به خطی دیگر ترجمهٔ «توفّته» را نوشته‌اند: نیست کندش

۶- به ترجمهٔ «مولیهم» آسیب خورده است.

۶۵- بگو وی تواناست بر آن کی...[1] بر شما عذابی از زبر شما یا از زیر (۱۰۲b)پایهای شما یا بر پوشاندتان گروه گروه و بچشاند بهری شما سختی بهری. بنگر چگونه باز گرداند[2] حجّتها تا مگر ایشان بدانند.

۶۶- و دروغ گفتند به وی گروه تو و او حق است. بگو نیستم بر شما گماشته.

۶۷- مر هر خبری را آرامگاه است و زود بود کی بدانید[3].

۶۸- و چون بینی آنان را کـ در شوند در حجّتهای ما، روی بگردان از ایشان تا در شوند در حدیثی جز او و چون از یاد ...[4] دیو (۱۰۳a) منشین پس از یاد کردن با گروه ستمکاران.

۶۹- و نیست بر آنانک بپرهیزند از شمار ایشان از چیزی ولیکن یاد کردِ من تا مگر ایشان بترسند.

۷۰- و دست باز دار آنان را ک بگرفتند دین خویش بازی و لهو و غرّه کردشان زندگانی این جهان و یاد کن به وی کـ پاداش دهد هر تنی را به آنچ کرد. نیست آن را از جز خدای دوست و نه شفیع و گر بکردی هر ...ل[5]، نگیرند از وی ایشانند آنان کی پاداش دهند (۱۰۳b) به آنچ کردند. ایشان راست شرابی از آب گرم و عذابی دردگن به آنچ بودند و کافر شدند.

۷۱-بگو بخوانیم از جز خدای؟ آنکی نه سود کند ما را و نه زیان کند ما را و باز گردیم بر پاشنه‌هامان پس آنکی راه نمود ما را خدای چنان آن کس کی بکردندش دیوان در زمین خیره. او را یاران‌اند بخوانند او راَ به راه راست کی بیای به ما بگو کی راه راست خدای راست. او راهنمای است و فرمودند ما [را] کـ گر ...[6] جها[نیان]. (۱۰۴a)

۷۲- و کی به پای دارید نماز و بترسید از وی و او آنکی سوی وی باز شوید.

۱- ترجمهٔ «یبعث» از بین رفته است.

۲- صحیح: باز گردانم

۳- متن: بدانند

۴- ترجمهٔ «یُنْسِیَنَّک» آسیب خورده است.

۵- به ترجمهٔ «عدل» آسیب رسیده است.

۶- به ترجمهٔ «نُسلمَ لِربِّ» آسیب رسیده است.

۷۳- و وی آن است ک بیافرید آسمانها و زمین به راستی و آن روز گوید بباش بباشد. گفتار او راست است و او راست پادشایی آن روز بدمنددر صوردانا غیب وآشکارا و اوحکیم است و آگاه.

۷۴- وچون گفت ابرهیم مر پدرش را آزر، همی بگیری بتان را به خدایی؟کمن بینم ترا و گر[وه] ترا در بیراهی پیدا.

۷۵-و همچنین (۱۰۴b) باز نمودیم ابرهیم را بزرگی آسمانها و زمین و تا باشد از بی‌گمانان.

۷۶-چون پدید آمد بر او شب، بدید ستاره. گفت این خدای من هستا، چون فرو شد، گفت نه دوست دارم از دیدار شوندگان.

۷۷-چون بدید ماه بر آمده، گفت این خدای من هستا. چون فرو شد، گفت اگر راه ننماید مرا خدای من، من باشم از گروه بیراهان.

۷۸-چون بدید آفتاب بر آمده، گفت این خدای من هستا، این بزرگتر است. چون فرو شد، گفت ای گر[وه] (۱۰۵a) من بیزارم از آنچ شما هنباز گیرید.

۷۹-کمن روی به ایزد کردم روی خویش مر آن را کی بیافرید آسمانها و زمین مسلمان و نیم من از هنبازگیران.

۸۰-و پیکار کرد با وی گروه وی؛ گفت پیکار همی کنی با من در خدای؟ و او راه نمود مرا و نه ترسم از آنکی شما هنبازگیری با وی، مگر آنکی خواهد خدای من چیزی و فراخ است خدای مرا همه چیزی دانش. ای به یاد نیارید وی را؟

۸۱-و چگونه ترسم آنکی شما شرک گرفتید و نه ...[1] کی شما شرک گرفتی به خدای آنچ نفرستاد (۱۰۵b) به وی بر شما ...[2] کدام دو گروه سزاوارتر به ایمنی، اگر بودید داناآن.

۸۲-آنانک مؤمن شدند و نه پوشیدند ایمان خویش به شرک آوردن، ایشانند کی ایشان راست ایمنی و ایشان راه یافتگان‌اند.

۸۳-و آن حجّتهای ماست، بدادیمش ابرهیم را بر گروه او؛ برداریم پایگاهها آنکی خواهیم کی خدای تو حکیم و دانا است.

۱- ترجمهٔ «تخافون» آسیب خورده است.

۲- ترجمهٔ «سلطانا» محو شده است.

۸۴–و بدادیم او را اسحق و یعقوب، هریکی را راه نمودیم و نوح را راه نمودیم از پیش و از فرز[ندان] ...[۱] داود وسلـ[یمن] (۱۰۶a) و ایـّوب و یوسـف و موسـی و هـرون و همچنین پاداش دهیم نیکوکاران را.

۸۵–و زکریـّا را و یحیی را و عیسی را و الیاس را همه از نیکان بودند.

۸۶–و اسمعیل را و الیـَسع را و یونس را و لوط را و همه را فضل کردیم بر جهانیان.

۸۷–و از پدران ایشان و فرزندان ایشان و برادران ایشان و بگزیدیمشان و راه نمودیمشان سوی راه راست.

۸۸–این راه خدای است؛ راه نماید ...[۲] آن را که ...[۳] از بنـدگا[ن] ...[۴] و گـر شـر[ک] آوردند، هرزه کند از ایشان (۱۰۶b) آنچ بودند می‌کنند.

۸۹–ایشانند آنان کی بدادیمشان کتاب و حکمت و پیغامبری و گر کافر شوند به وی اینان به درستی بدادیم به آن گروهی نیستند به وی ناگرویدگان.

۹۰–ایشانند آنان کی راه نمود خدای و به راه نمودشان از پس وی. بگو نخواهم ازشما بـر وی مزدی کی نیست او مگر یاد کرد مر خلقان را.

۹۱–و اندازه ندارند مر خدای را حق اندازهٔ وی، چون گفتند نکرد انزله خدای بـر آدمـی از چیزی. بگو کـ فرستاد نامه؟ ...[۵] (۱۰۷a) آمد به وی موسی را روشنایی و راه نمـودن مـر مردمـان را. بکردیـدش طومارهـا پدیـد کنـد[۶] وی را و پنهـان کنـد[۷] بسـیاری و بیازمودتان آنچ ندانید شما و نه پدران شما. بگو خدای پس دست باز دارشان در بیراهـی‌شـان بازی کنند.

۹۲–و این کتابی است کی بفرستادمش، مبارک است راستگوی آنکی پیش وی است و تا بترساند اهل مکّه و هر کی گِرد او در است و آنان کی بگروند بـه آن جهـان ...[۸] و ایشان بر نمازشان نگاهداران‌اند. (۱۰۷b)

۱– به ترجمهٔ «ذریّته» آسیب رسیده است.

۲– ترجمهٔ «به» از بین رفته است.

۳– ترجمهٔ «یشاء» از میان رفته است.

۴– ترجمهٔ «عباده» آسیب خورده است.

۵– ترجمهٔ «الذی» از میان رفته است.

۶– صحیح: پدید کنید

۷– صحیح: پنهان کنید

۸– ترجمهٔ «یؤمنون به» از میان رفته است.

۹۳- و کیست ستمکارتر از آنکی ببافت بر خدای دروغ یا گوید وحی فرستادند به من و نفرستاد به وی چیزی و هر کی گوید بفرستند[۱] همچنانکی بفرستاد خدای و گر بینی چون ستمکاران در جان کندن مرگ باشند و فریشتگان بگسترند دستهاشان، بیرون کنند جانهای شما امروز پاداش یابید عذاب خوار به آنچ بودید کی گفتید بر خدای جز حق و بودید از آیتهای او گردنکشان.

۹۴-و به درستی ...[۲] (۱۰۸a) تنها تنها چنانکی بیافریدیمتان نخستین بار و بگذاشتید آنچ بدادیمتان پس پشتهاتان و نه بینم[۳] با شما شفیعان شما آنان کی گفتید کی ایشان در شما انبازان‌اند. به درستی بریدند میان شما و گم شد از شما آنچ بود[ید] کی گفتید.

۹۵-کی خدای آفریدگار دانه و استخوان است. بیرون آرد زنده از مرده و بیرون آرد مرده از زنده. این است شما را خدای. چگونه ...[۴]

۹۶-...[۵] بامدادان و آفریدگار شب (۱۰۸b) آرامش و آفتاب و ماه شمرده. این است اندازهٔ خدای عزیز دانا.

۹۷-و او آن است کی بکرد شما را ستارگان تا راه یابید به وی در تاریکیها بیابان و دریا. به درستی پدید کردیم حجتّها مر گروهی را کی بدانند.

۹۸-و او آن است کی بیافریدتان از یک تن تنها و آرام داد در پشت پدر و رحم مادر. به درستی پدید کردیم حجتهای مر گروهی را کی بدانند.

۹۹-و او آن است کی بفرستاد از آسمان آبی. بیرون آوردیم به وی نبات هر ...[۶] (۱۰۹a) و بیرون آوردیم از او سبزی. بیرون آوردیم از او دانه‌ای نشسته[۷] و از خرما از دیدنش شاخها وی نزدیک آمده و بوستانها از انگورها و زیتون و هنّارماننده و جز ماننده.

۱- در ترجمه«أُنزل». صحیح: بفرستم

۲- نونویس شده است به خطی دیگر: یافتیدمان

۳- در ترجمهٔ «نری»

۴- ترجمهٔ «توفکون» از میان رفته است.

۵- ترجمهٔ «فالق» از میان رفته است.

۶- ترجمهٔ «شیء» از بین رفته است.

۷- متن: نشنه

بنگرید به میوهٔ وی چون برآرد و برسد آن کی در آن‌تان حجّتهاست مر گروهی را کی بگروند.

۱۰۰- و کردند مر خدای را انبازان پریان و بیافریدشان و بگفتند او را پسران ...[۱] دانش. پاکا خدایا او و برتر است از آنچ صفت کنند. (۱۰۹b)

۱۰۱- آفریدگار آسمانها و زمین، چون بود او را فرزند؟ و نه بود او را همتا و هنباز و بیافرید همه چیزی و او به هر چیزی دانا است.

۱۰۲- این است شما را خدای، خدای شما نیست خدای مگر وی، آفریدگار همه چیزی. بپرستید او را و او بر همه چیزی نگاهدار است.

۱۰۳- نیابد وی را چشمها و او بیابد همه چشمها و او است لطیف و آگاه.

۱۰۴- به درستی بیامد به شما حجّتها از خدای شما. هر کی بیند خویشتن را بود و هر کی کور است بر اوست (۱۱۰a) و نیم من بر شما نگهبان.

۱۰۵- و همچنین بگردانیم حجّتها و تا گویند بخواندی و تا پدید کنیمش مر قومی را کی دانند.

۱۰۶- پس‌رو باش آنچ فرستادند به تو از خدای تو. نیست خدای مگر او و روی بگردان از کافران.

۱۰۷- و گر خواستی خدای کافری نکردندی و نه کردیمت بر ایشان نگهدار و نه ای تو بر ایشان گماشته.

۱۰۸- و دشنام مدهید آنان را کی بخوانند از جز خدای ...[۲] خدای به دشمنی جز دانش. همچنین (۱۱۰b) بیاراستیم مر هر گروهی را کردارشان. پس به خدای ایشان بود باز گشتنشان و آگاه کندشان به آنچ بودند و کردند.

۱۰۹- و سوگند خوردند به خدای سختتر سوگندهاشان، اگر بیایدشان حجّتی، بگروند به وی. بگو کی حجّتها نزدیک خدای و چی دانید شما کی آن چون بیایند نگروند.

۱۱۰- و بگردانیم دلهاشان و چشمهاشان چنانکی نگرویدند به وی نخست بار و بگذاریمشان در بیراهی‌شان کوران.

۱- ترجمهٔ «و بناتٍ بغیر» از بین رفته است.

۲- در ترجمهٔ نونویس به خطی دیگر: ناسزا گفته است.

۱۱۱- و گر ما بفرستادیمی به ایشان فریشتگان و سخن گفتندی با ایشان مرگ (۱۱۱a) و گرد کردیمی بر ایشان هر چیزی پیشاپیش، نبودندی کـ بگرویدندی مگر آنکی خواهد خدای ولیکن بیشتر ایشان نادان‌اند.

۱۱۲- و همچنین کردیم مر هـر پیغمبـری را دشـمنی از دیـوان مردمـان و پریـان، بفرسـتند بهری‌شان به بهری آرایش گفتار، غرّه بودن و گر خواهد خدای تو نکردندی آن، بگذارشان و آنچ دروغ گویند.

۱۱۳- و تا بگردانند به وی دلهای آنان کی نگرود ...[۱] و تا ...[۲] آنچ ایشان هـ...[۳] (۱۱۱b)

۱۱۴- جز از خدای بجویم داوری؟ و وی آن است کی بفرستاد به شما کتاب جدا کـرده و آنان کـ بدادیمشان کتاب، دانند کی‌او فرستادست از خدای تو به راستی و نه مبـاش از شک‌داران.

۱۱۵- و تمام شد سخن خدای تو راست و عدل؛ نیست بدل مر سخنان وی را و او شنوا و دانا است.

۱۱۶- و گر طاعت داری بیشتر آنکی در زمین بیراه کنندت از راه خـدای کـی پـس روی نکنند مگر وهمی و نیستند ایشان مگر[۴] (۱۱۲a) گزاف کاران.

۱۱۷- کی خدای تو او داناتر است. هر که بیراه شود از راه وی و وی دانـاتر اسـت بـه راه یافتگان.

۱۱۸- و بخورید از آنچ یاد کردند نام خدا بر او اگر هستید بـه حجّـتهای وی گرویـدگان.

۱۱۹- و چی بود شما را کـ نه خورید از آنچ یاد کردند نام خدای بر وی؟ و پدید کرد شـما را آنچ حرام کردند بر شما مگر آنکی بیچاره شدید به وی و کی بسیاری بیـراه‌انـد بـه هوای خویش بی‌دانش کی خدای تو ...[۵] به گردندگان از حد.

۱۲۰- و بگذارید آشکارا بزه را و نهانی او (۱۱۲b) کـ آنان کی بکنند بزه،پاداش یابند آنـچ بودند کنندگان.

۱۲۱- مخورید از آنچ یاد نکنند نام خدای بر وی و کـ وی پلید است و کی دیوان بفرستند به دوستان ایشان تا پیکار کنند با شما و گر طاعت داریدشان کی شما کافر شوید.

۱- ترجمهٔ «بالاخره و لیرضوه» از بین رفته است.

۲- ترجمهٔ «لیقترفوا» نونویس شده است به خطی دیگر: ببرکیرید

۳- ترجمهٔ «مقترفون» آسیب دیده است.

۴- سه لغت اخیر نونویس است.

۵- ترجمهٔ «هواعلم» از میان رفته است.

۱۲۲- ای هر کی بود مرده و زنده کنیمش و بکنیم او را روشنایی کی برود بـه وی در مردمان چنانکی مثل آنکی در تاریکی نیست بیـرون آمـدن از آنجـا. همچنـین ...[۱] (۱۱۳a) آنچ بودند کـ همی کنند.

۱۲۳- و همچنین بکردیم در هر دیهی مهتران گنهکارشان تا مکر کننـد در وی و نکننـد مکر مگر به تنهای خویش و ندانند ایشان.

۱۲۴- و چون بیامدشان حجّتی، گفتند نگرویم تا به ما دهد مانند آنکی بدادند پیغـامبران خدای را. خدای داناتر کـ کجا کند پیغامهای خویش تا برساند آنان را کـ گنـاه کردنـد ذلیلی نزدیک خدای و عذابی سخت ...[۲] مکرکنان.

۱۲۵- و هر کی خواهد خدای کـ راه نماید او را، (۱۱۳b) پاک کند دل وی مر مسلمانی را و هر کی خواهد کی بیراه کندش، بکند دل وی را تنگ سخت، چنـانکی بـر شـود در آسمان؛ همچنین بکند خدای عذاب بر آنانک نگرویدند.

۱۲۶- و این راه خدای تو است راست، پدید کردیم حجّتها مر گروهی را کی یاد کنند.

۱۲۷- ایشان راست سـ...[۳] مسلمانی نزدیک خدایشان و او نگهدارشان بـه آنـچ بودنـد و کنند.

۱۲۸- و آن روز کی گرد کنیمشا[ن] همه ...[۴] (۱۱۴a) بسیار گردنـد از آدمیـان و گفـت دوستان ایشان از آدمیان، یارب بر خورداری برداشت بهری ما را به بهری و برسـیدیم به اجل خویش آنکی گشتیدی ما را. گفت آتش جایگاه شماست جاویـد در وی، مگـر آنکی خواهد خدای کی خدای تو حکیم است و دانا است.

۱۲۹- و همچنین بگماشتیم بهری را از ستمکاران به بهری بدانچ بودند می‌کنند.

۱۳۰- یا گروه پریان و آدمیان نه ...[۵] از شـ[ما] قصّه کنند بر شما به حجّتهای من و بیم کردند شما را (۱۱۴b) رسیدن روز شما این گفتند گوایی دهیم بـر تنهـای مـا و غـرّه کردشان زندگانی این جهان و گوایی دهند بر تنهای خویش کی ایشان بودند ناگرویدگان.

۱۳۱- این آنک نبود خدای تو تباه کننده دیه‌ها به ستم و گروه وی غافلان.

۱- ترجمهٔ «زین للکافرین» از بین رفته است.

۲- ترجمهٔ «بماکانوا» از میان رفته است.

۳- ترجمهٔ «دار» آسیب دیده است. شاید: سرا

۴- ترجمهٔ «یا معشرالجن» از بین رفته است.

۵- ترجمهٔ «یأتِکم مرسلُ» از بین رفته است.

۱۳۲- و مر هر یک را پایگاههاست از آنچ کردند و نیست خدای تو بی‌آگاهی از آنکی کنند.
۱۳۳- و خدای تو بی‌نیاز است خداوند رحمت. اگر خواهد ببردتـان و خـلاف آورد از پـس شما آنکی خواهد، چنانکی بیافرید شما را از فرزندا[ن] ...[1]. (۱۱۵a)
۱۳۴- کی آنکی وعده کنند شما را آمدنی است و نه‌اید شما از عاجز شدگان.
۱۳۵- بگو ای گروه کار کنید بر جایگاهتان کمن کار کنم تا بوک بدانید. هر کی بود او را سرنجام آن سرای کی او نرهاند ستمکاران را.
۱۳۶- و بکردند مر خدای را از آن کی بیافرید از کِشت و چهارپایان بهره گفتنـد ایـن مـر خدای راست به گفتار ایشان و این مر انبازان ایشان را ما راست و آنچ بود مـر انبـازان ایشان را نرسد به خدای و آنچ بود ...[2] به انبازان ایشان چی بد است آنچ حکم همـی کنند. (۱۱۵b)
۱۳۷- و همچین بیاراست مر بسیاری را از کافران کشتن فرزندان ایشان انبازان ایشان تـا هلاک کنندشان و تا بپوشند بر ایشان دین ایشان و گر خواهد خدای نکردنـدی آن و بگذارشان و آنچ دروغ بافند.
۱۳۸- و گفتند این چهارپایان‌اند و کِشت باز داشته، نخورنـدش مگـر آنکـی خـواهیم بـه گفتارشان و چهارپایان حرام کردند پشتهاشان و چهارپایان کی یاد نکردند نـام خـدای بر وی دروغ گفتن بر وی زود پاداش دهدشا[ن] به آنچ بودند دروغ بافتند.
۱۳۹- و گفتند آنچ در اشکـ[م] ...[3] (۱۱۶a) چهار پایان است خالص مر نران ماراسـت و حرام کردند بر مادگان ما و گر باشد مـردار و ایشـان در وی انبـازان‌انـد. زود پـاداش کندشان صفتشان کی او صوابکار و داناست.
۱۴۰- به درستی زیان کردند آنان کی بکُشتند فرزندان خویش بی‌خردی بی‌دانش و حرام کردند آنچ روزی کردشان خدای، دروغ گفتن بر خدای بیراه شدند و نبودند راه یافتگان.
۱۴۱- و او آن است کی بیافرید بوستانها برداشته ...[4] و درخت خرما (۱۱۶b) و کشت نـا مانده به یکدیگر خوردن وی و زیتون و هنار مانـند یکـدیگر و جز مانـند یکـدیگر.

۱- ترجمهٔ «قوم آخرین» از میان رفته است.
۲- ترجمهٔ «لله فهو یصل»از میان رفته است.
۳- ترجمهٔ «بطون هذه» آسیب خورده است.
۴- ترجمهٔ «غیر معروشات» محو شده است.

بخورید از میوهٔ وی چون برسد و بدهید حق وی آن روز کی ببـرّید آن و اسـراف مکنید کی وی دوست ندارد اسراف‌کنان را.

۱۴۲- و از چهارپایان اشتر بار کشندگان و کودکان، بخورید از آنچ روزی کرد شما را خدای و پس روی مکنید راههای دیو کی او شما را دشمنی است پیدا.

۱۴۳- هشت جفت از میش دو دو و از بز دو دو، بگو دو نر حر[ام] ...[1] (۱۱۷a) دو ماده یا پیچی[2] بر او رحمها دو ماده. آگاهی کنی مرا به دانش اگر بودید شما راستگویان.

۱۴۴- و از اشتر دو و از گاو دو، بگو دو نر حرام کرد یا دو ماده یا پیچی[3] بر او زهـدانهای دو ماده یا بودید گوایان چون اندرز کرد شما را خدای به این. کیست سـتمکارتر از آنکـی سازد بر خدای دروغ تا گمراه کند مردمان را بی ...[4] کـی خـدای[5] راه ننمایـد گـروه ستمکاران را.

۱۴۵- بگو نیابم (۱۱۷b) در آنچ وحی فرستادند به من حرام کرده برخوردنی کی بخوردش مگر کی باشد مرده یا خون ریخته یا گوشت خوک کی او پلید است ناشایست، کشـته شد بی نام خدای به وی و هر کی بیچاره شد جز طلب فساد و نه از حـدّ شـدن کـی خدای تو آمرزگار است بخشاینده.

۱۴۶- و بر آنان کی جهودانند حرام کردیم هر چه چنـگ دارد و از گـاو و گوسـفند حـرام کردیم بر ایشان پیه‌هاشان، مگر آنکی بردارد ...[6] (۱۱۸a) پاداش دادیمشان بـه بغـی ایشان و ما راستگویانیم.

۱۴۷- و اگر دروغزن دار[ند ترا] ، بگو خداونـد شـما خداونـد رحمـت بسـیار اسـت و بـاز نگردانند عذاب او از گروه گناهکاران.

۱۴۸- بوک گویند آنان کی شرک آورند، اگر خواهد خدای شرک نگیریم و نه پـدران مـا و نـه حرام کردیم از چیزی، همچنین دروغ گفتند آنان کی از پیش ایشـان بودنـد تـا بچشـیدند

۱- ترجمهٔ «حرّم آم» آسیب خورده است.

۲- صحیح: پیچد

۳- صحیح: پیچد

۴- ترجمهٔ «علم» از بین رفته است.

۵- کلمهٔ «خدای» آسیب خورده است.

۶- ترجمهٔ «ظهورهما» تا «ذلک» بر اثر ترمیم صفحه از میان رفته است.

عذاب ما، بگو هستتان نزدیک شما ازدانش؟بیرون آرید [ش]...[1] گزاف کار[ان]. (۱۱۸b)
۱۴۹- بگو مر خدای راست حجّت رسیده و گر خواهد راه نمایدتان همه.
۱۵۰- بگو بیارید گوایان شما، آنان کی گوایی دهند کی خدای حرام کرد این. اگر گوایی دهند گوایی مده با ایشان و پس روی مکن آرزوی آنان کی دروغ گفتند به حجّتهای ما و آنان کی نگروند به آن جهان و ایشان به خدایشان بیدادکنان‌اند.
۱۵۱- بگو بیایید تا بخوانم آنچ حرام کرد خدای شما بر شما، مه گیرید هنباز به وی چیزی و با پدر و مادر نیکوی کنید و مکشید فرزندانتان از درویشی، ما روزی دهیم[2] (۱۱۹a) و ایشان را و نزدیک مشوید به ناشایست آنکی پیدا شد از وی و آنکی ناپدید است و مکُشید تنی را آنکی حرام کرد خدای مگر به حق. این است وصیّت شما به وی تا مگر شما بدانید.
۱۵۲- و نزدیک مشوید خواسته‌ها بی‌پدران را مگر به آنکی وی نیکوتر تا برسند به جایگاه بلاغت و تمام کنید پیمودن و ترازو به داد. بر ننهم[3] هیچ تنی‌را مگر آنکی توانندآن و چون گفـ[تید] راستی کنید و گر چی بو[د] خویشاوندی و به پیمان خدای (۱۱۹b) وفا کنید. این است اندرز شما به وی تا مگر شما یاد کنید.
۱۵۳- و کی این است راه راست من راست، پس روی کنید وی را و متابع مباشید راهها کی بپراکندتان از راه وی. این است تان اندرز شما به وی تا مگر شما بترسید.
۱۵۴- پس بدادیم موسی را توریت کتابی تمام بر آنکی نیکوتر و جدا کرده‌ای مر هر چیزی را و راه راست و رحمت تا بوک ایشان به رسیدن خدایشان بگروند.
۱۵۵- و این کتاب بفرستادیمش به برکه، پیگیر باشیدش (۱۲۰a) و بترسید تا مگر شما را رحمت کنند.
۱۵۶- تا گویید کی بفرستادند نامه بر دو گروه از پیش‌ما وکـ ما بودیم از خواندنشان بی‌آگاهان.

۱- ترجمهٔ «لنا» تا «والا» بر اثر ترمیم صفحه از بین رفته است.
۲- این دو کلمه نونویس شده است.
۳- در ترجمه «لا نُکَلِّفُ»

۱۵۷- یا گویید اگر ما را انزله کردی[۱] بر ما کتاب نبودیمشان[۲] راهدارتر از ایشان. به درستی بیامد به شما حجتّی از خدای شما و راه راست و رحمت. کیست ستمکارتر از آنکی دروغ گوید به حجتّهای خدای و روی بگرداند از او زود پاداش دهیم آنان را کی روی بگردانیدند از حجتّهای ما بدی عذاب (۱۲۰b) به آنچ بودند کی روی بگردانیدند.

۱۵۸- چی نگرند مگر کی بیاید [شان] فریشته یا بیاید فرمان خدای تو یا بیاید بهری حجتّها خدای تو آن روز کی بیاید بهری حجتّهای خدای تو، سود نکند هیچ تن را گرویدن آن کی نبود کـ بگرود از پیش یا کرده بود در ایمان خویش نیکی. بگو بپایید کی ما شما را پایندگانیم.

۱۵۹- کی آنان کی جدا شدند از دین خویش و بودند گروههایی، نیستی تو از ایشان در چیزی کی کار ایشان با خـ [دای] (۱۲۱a). پس آگاه کندشان به آنچ بودند کی همی کنند.

۱۶۰- هر کی بیاید به نیکی او راست ده چندان و هر کی بیاید به بدی، پاداش ندهند مرگ همچونان و ایشان را ستم نکنند.

۱۶۱- بگو مرا راه دهد خدای من سوی راهی راست، دینی راست، دین ابرهیم پاک و نبود ابرهیم از انبازگیران.

۱۶۲- بگو کـ نماز من و راه من و زندگانی من و مردن من مر خدای راست، ...[۳] خلقان.

۱۶۳- نیست هنباز او را و بدین فرمود مرا و من (۱۲۱b) نخستین گردن نهندگانم.

۱۶۴- بگو جز خدای بجویم خدایی و او خداوند هر چیز است؟ و نکند هیچ تنی را مگر بر او بود و نگیرد به بزه کسی بزهِ دیگری. پس سوی خدای شماست بازگشتن شما و آگاه کندتان بدانچ بودید در وی خلاف کنان.

۱۶۵- و وی آن است کی کرد شما را خلیفتان زمین و برداشت بهری‌تان زبر بهری پایگاهها تا بیازمایدتان در آنچ دادتان کی خدای تو زود عقوبت است ...[۴]. (۱۲۲a)

****

۱- در ترجمهٔ «أنزِلَ»

۲- در ترجمهٔ «لَکُنّا»

۳- ترجمهٔ «ربّ» از بین رفته است.

۴- ترجمهٔ «و انّه لغفور رحیم» از میان رفته است.

سوره اعراف (۷)

به نام ایزد بخشایندهٔ رحمت کن

۱- خبر کننده.

۲- این کتاب کی فرستادند به تو و مباد در دل تو تنگی از آن تا بترسانی به وی و یادکنی مر گرویدگان را.

۳- پیگیر باشید آنچ فرستادند به شما از خدای شما و پیگیر مباشید از جز وی دوستان اندکی‌اند آنچ یاد کنید.

۴- و چند از ... [1] [هـ]لاک کردیم آن را و بیامد آن عذاب ما خفته یا ایشان (۱۲۲b) نیمه روز حفته بودند.

۵- و نبود خواندن ایشان چون بیامدشان عذاب ما، مگر ک گفتند کی ما بودیم ستمکاران.

۶- بپرسیم آنان را کی بفرستادیم به ایشان و بپرسیم پیغامبران را.

۷- و قصّه کنیم بر ایشان به دانش و نه بودیم غائب شدگان.

۸- و سَختن آن روز راست است هر کی گران آید ترازوی او، ایشانند ایشان رستگاران.

۹- و هر کی سبک آید ترازوی او، ایشانند ... [2] کی زیان کـ[ردند] با تنهای ... [3] به حجّتهای [ما] (۱۲۳a) ستمکاران.

---

۱ - ترجمهٔ «قریه» از میان رفته است.

۲ - ترجمهٔ «الّذین» از بین رفته است.

۳ - ترجمهٔ «انفسهم بما کانوا» آسیب خورده است.

۱۰- و به درستی جایگاهتان کردیم در زمین و کردیم شما را در آن زندگانی، اندکی‌اید آنچ شکر کنید.

۱۱- و به درستی بیافریدیمتان، پس صورت کردیمتان. پس گفتیم مر فریشتگا[ن را]، سجده کنید مر آدم را. سجده کردند مگر ابلیس لعنه الله، نبود از سجده‌کنان.

۱۲- گفت چی باز داشت ترا کی نکردی سجده چون فرمودمت؟ گفت من بهترم از او؛ بیافریدی مرا از آتش [و] بیافریدی او را از گِل.

۱۳- گفت بیرون آی از وی نه باشد (۱۲۳a) ترا ک بزرگی کنی در وی؛ بیرون آی کی تو از ذلیلانی.

۱۴- گفت زمان ده مرا تا روز رستخیز.

۱۵- گفت کی تو از زمان دادگانی.

۱۶- گفت بدان بیراه کردی مرا، بیفکنم ایشان را از راه تو راست.

۱۷- پس بیایم به ایشان از پیش ایشان و از پس ایشان و از راست ایشان و از چپ ایشان و نیابی بیشتر از ایشان شکر کنندگان.

۱۸- گفت بیرون آی از وی عیب کرده و دور کرده ...[۱] (۱۲۴a) از ایشان. پر کنم دوزخ از شما همه.

۱۹- و ای آدم بیارام تو و جفت تو به بهشت، مخورید از آنجا کی خواهید و مشوید نزدیک این درخت کی باشید از ستمکاران.

۲۰- وسواس کرد ایشان را دیو تا پدید کند ایشان را آنچ پنهان کرد از ایشان از عورتهای ایشان‌و گفت نه باز داشت‌تان‌خداتان از این درخت...[۲] دو فر[یشته] ...[۳]از جا ...[۴]. (۱۲۴b)

۲۱-و سوگند خورد با ایشان ک من شما را از نصیحت کنانم.

---

۱ - ترجمهٔ «لمن تبعک» از میان رفته است.

۲ - ترجمهٔ «الا ان تکونا» از بین رفته است.

۳ - ترجمهٔ «او تکونا» از میان رفته است.

۴ - ترجمهٔ «الخالدین» آسیب دیده است و شاید: جاودانان.

۲۲- بیاوردشان به غرّه کردن، چون بچشیدند درخت، پدید آمد ایشان را عورتهاشان و در ایستادند در پوش بر ایشان از بلگ بهشت و بانگ کرد ایشان را خدایشان نه باز داشتم شما را از این درخت و گفتم شما را ک دیو شما را دشمنی است پیدا.

۲۳- گفتند یارب ستم کردیم بر تنهای خویش و گر نیامرزی ما را و رحمت نکنی، ما باشیم (۱۲۵a) از زیانکاران.

۲۴- گفت فرو آیید بهری‌تان مر بهری را دشمنی و شما راست در زمین آرامگاه و برخورداری تا هنگامی.

۲۵- گفت در وی زندگانی کنید و در وی بمیرید و از وی بیرون آیید.

۲۶-یا فرزندان آدم، بفرستادیم بر شما پوششی کی بپوشد عورتهای شما و آرایش و پوشش پرهیزکاری این بهتر این از حجّتهای خدای تعالی است تا مگر ایشان یاد کنند.

۲۷- یا فرزند[ان] آدم فتنه مکنادتان (۱۲۵b) دیو چنانکی بیرون آورد پدرانتان از بهشت. بیاهخت از ایشان پوشش ایشان تا پدید آمد عورتهاشان کـ او بیند شما را او و کسهای او از آنجا کی نه بینید ایشان را کی ما کردیم دیوان را دوستان مر آنان کی نگروند.

۲۸-و چون بکردند نشایستی، گفتند یافتیم بر آن پدران ما و خدای فرمود ما را به آن. بگو کی خدای نفرماید نشایست. همی گویید بر خدای آنچ ندانید؟

۲۹- بگو فرمود خدای من (۱۲۶a) به راستی و بدارید رویهاتان نزدیک هر مسجدی و بخوانید او را به اخلاص او راست دین، چنانکی بیافرید شما را باز گردید.

۳۰- گروهی راه یافتند و گروهی واجب شد بر ایشان بیراهی، ایشان بگرفتند دیوان را دوستان از جز خدای و پندارند کی ایشان راهداران‌اند.

۳۱- یا فرزندان آدم بگیرید آرایش شما نزدیک هر مسجدی و بخورید و باز خورید و اسراف مکنید کی او دوست ندارد (۱۲۶b) اسراف کنان را.

۳۲- بگو ک حرام کرد آرایشِ خدای آنکی بیرون آورد مر بندگان خویش را و خوشیها از روزی. بگو آن مر آنان را کی گرویدگانند در زندگانی این جهان خالص روز قیامت، همچنین پدید کنم حجّتها مر گروهی را کی بدانند.

۳۳- بگو کی حرام کرد خدای من پلیدها آنکی دیداری کرد از وی و آنکی پوشیده و گناه کردن و بغیت به ناحق و آنکی شرک گیرید به خدای آنچ نه فرستاد به وی حجّتی (۱۲۷a) و آنکی گویید بر خدای آنچ ندانید.

۳۴- و مر هر امّتی را اجل است؛ چون بیاید اجلشان باز پس ندارند ساعتی و نه فرا پیش برند.

۳۵- یا فرزندان آدم، امّا کی بیایدتان پیغامبران از شما؟ قصّه کنیم[1] بر شما حجّتهای من؛ هر کی بترسد و نیکی کند، نیست ترس بر ایشان و نه ایشان را اندوه باشد.

۳۶- و آنان کی دروغ گفتند به حجّتهای ما و گردنکشی کردند از آن، ایشانند اهل دوزخ، ایشان دروی جاوید.

۳۷- کیست ستمکارتر از آنکی گوید (۱۲۷b) بر خدای دروغ یا دروغ گوید به حجّتهای وی، ایشانند کی برسدشان بهرهٔ ایشان از کتاب تا چون بیامدشان پیغامبران ما جان بستانندشان،گویند کجاآند آنکی شما بخوانید از جز خدای؟ گویند گم شدند از ما و گوایی دهند بر تنهاشان کی ایشان بودند کافران.

۳۸- گفت در شوید در امّتانی کی بگذشتند از پیش شما از پریان و مردمان در آتش، هر چون در آیند امّتی لعنت کنند دیگران را تا چون (۱۲۸a) اندر یابند در وی همه، گویند پسینان‌شان مر پیشینان‌شان [را][2] خدای ما اینان بیراه کردند ما را؛ بده ایشان را عذابی دو چندان از آتش. گفت مر هر یکی را دو چندان است ولیکن نمی‌دانید شما.

۳۹- و گویند پیشینان‌شان مر پسینان‌شان را نبود شما را بر ما از افزونی، بچشید عذاب به آنچ بودید و کردید.

۴۰- کی آنانک دروغ گفتند به حجّتهای ما و گردنکشی کردند ...[3] نگشایند ایشان را درهای آسمان و نه در شوند (۱۲۸b) در بهشت تا اندر آید اشتر در سوراخ سوزن و همچنین پاداش دهیم گناهکاران را.

۴۱- ایشان راست در دوزخ گاهواره‌ها و از بالای ایشان غاشیه‌های آتش و همچنین جزا دهیم ستمکاران را.

۱- صحیح: قصّه کنند

۲ - در اصل ساقط است.

۳- ترجمهٔ «عنها» لطمه دیده است.

۴۲- و آنانک بگرویدند و کردند نیکیها، نفرمایم[۱] هیچ تن را مگر آنکی طاقت دارد. ایشانند اهل بهشت، ایشان در وی جاویدان.

۴۳- و بیاهنجیم آنچ در دلهاشان است از کینه. می‌رود از زیر ایشان جویهای روان و گفتند سپاس ...[۲] (۱۲۹a) آنکی راه نمود ما را مر این را و نه بودیم ما راهداران، اگر نه راه نمودی ما را خدای، به درستی آمد رسولان خدای ما به حق و ندا کردند کی شما راست آن بهشت. میراث دادیمش به آنچ بودید کی کنید.

۴۴- و ندا کند اهل بهشت، اهل دوزخ را کی ما یافتیم آنکی وعده کرد ما را خدای ما به راستی. چی یافتید شما آنچ وعده کرد خدای شما به راستی؟ گفتند آری آواز داد آواز دهی ...[۳] کی لعنت خدای بر ستمکاران.

۴۵- آنان (۱۲۹b) کی روی بگردانند از راه خدای و بجویند آن خولی و ایشان به رستخیز کافر شوند.

۴۶- و میان ایشان پرده‌هاست و بر اعراف مردان‌اند کی بشناسند هر یکی به سیماشان و ندا کنند اهل بهشت کی سلام بر شما باد در نروند و ایشان طمع دارند.

۴۷- و چون باز گردانند چشمهاشان به دیدن اهل دوزخ، گفتند یارب مکن ما را با گروه ستمکاران.

۴۸- و ندا کند اصحاب اعراف (۱۳۰a) مردانی کی بشناسندشان به پیشانیهاشان، گویند نه بی‌نیازند از شما گردآمدن شما و آنچ بودید گردنکشان.

۴۹- اینان‌اند آنان کی سوگند خوردید کی نرسد به ایشان از خدای رحمتی؟ در شوید به بهشت؛ نیست ترس بر شما و نه شما را هیچ اندوهی باشد.

۵۰- و ندا کند اهل دوزخ، اهل بهشت را کی برریزید بر ما از آب یا از آنچ روزی داد شما را خدای گویند کی خدای حرام کرد آن بر ناگرویدگان.

۵۱- آنانک بگرفتند دین خویش را (۱۳۰b) لهو و بازی و غرّه کرد ایشان را زندگانی این جهان، امروز باز پس داریمشان چنانکی فراموش کردند دیدار روز ایشان این و آنچ بودند به حجّتهای ما انکارکنان.

۱- در ترجمهٔ «لا نُکَلِّفُ»

۲ - ترجمهٔ «لله»از میان رفته است.

۳- ترجمهٔ «بینهم» از میان رفته است.

۵۲- و به درستی آمد[1] به ایشان به قرآن و پدید کردیم آن بر دانش راه راست و رحمت مر گروهی را کی بگروند.

۵۳- چه نگرند مگر تأویل وی آن روز کـ آید تأویل وی. گوید آنان کی از یـاد بهشـتند از پیش، به درستی کـ آمد پیغامبران خدای ما به راستی. هست ما را از خواهش‌کنـان و خواهش کنند (۱۳۱a) ما را یا باز گردانند تا کنیم جز آنکی بودیم کردیم؟ به درسـتی زیان کردند بر تنهای خویش و گم شد از ایشان آنچ بودند دروغ‌زنان.

۵۴- کی خدای شما خدا است آنکی بیافرید آسمانها و زمین در شش روز. پس مالک بـود بر عرش. بپوشد شب را به روز. بجویندش به شتاب و آفتاب و ماه و ستارگان رام شده به فرمان او بدان کـ او راست آفریدن و فرمان دادن، بزرگ است خدای پروردگار خلقان.

۵۵- بخوانید خدای‌تان (۱۳۱b) به زاری کـردن و تـرس کـی وی دوسـت نـدارد از حـد گذرندگان.

۵۶- و نه تباهی کنید در زمین، پس نیکوی آن و بخوانیـد او را بـه تـرس و اومیـد کـی رحمت خدای نزدیک است از نیکوکاران.

۵۷- و اوست آنکی بفرستد بادها، بگسترد میان رحمت وی تا چون بردارد میغی را گرانبار، آب دهیمش مر شهری را مرده و بفرستادیم به وی آب و بیرون آوردیم به وی از هـر میوه‌ای؛ همچنین بیرون آوردیم مرده را تا مگر شما یاد کنید. (۱۳۲a)

۵۸- و شهری پاک بیرون آید رُستن آن به فرمان خدای او و آنکی پلید شود، بیرون نیایـد مگر دشخوار؛ همچنین بگردانیم حجّتها مر گروهی را کی شکر کنند.

۵۹- به درستی فرستادیم نوح را به گروه او. گفت یا گروه من، بپرسـتید خـدای را نیسـت شما را هیچ خدای جز وی کمن بترسم بر شما عذاب روز بزرگ.

۶۰- گفت مهتران از گروه وی، ما بینیم ترا در بیراهی پیدا.

۶۱- گفت یا گروه نیست به من بیراهی (۱۳۲b) و لیکن من پیغامبرم از پروردگار خلقان.

۶۲- برسانم به شما پیغامهای خدای من و نصیحت کنم شما را و دانم از خدای آنـچ شـما ندانید.

۶۳- و شگفت داشتید کی بیامدتان یاد کرد از خدای‌تان بر مردی از شما تا بترساند شما را و تا بترسید و تا مگر شما را رحمت کنند؟

۱- در ترجمهٔ «جِئنا»

۶۴- به دروغ داشتندش. برهانیدیم او را و آنان کی بـا وی بودنـد در کشـتی و غرقـه کردیم آنان را کی دروغ گفتند به حجّتهای ما کی ایشان بودند گروهی نابینان.

۶۵- و به عاد (۱۳۳a) برادرشان هود، گفت یا گروه من بپرستید خـدای را نیسـت شـما را هیچ خدای جز او. ای نمی ترسید؟

۶۶- گفتند مهتران آنان کی کافر شدند از گروه او کـ ما بینیم ترا در بی‌خردی و ما پنداریم ترا از دروغ زنان.

۶۷- گفت یا گروه نیست به من بی‌خردی ولیکن من پیغمبرم از پروردگار خلقان.

۶۸- برسانم به شما پیغامهای خدای من و من شما را ...[1] به راست.

۶۹- شگفت داشتید کی آمد به شما یاد کرد از خدای شما (۱۳۳b) بـر مـردی از شـما تـا بترساند شما را؟ و یاد کنید کـ کرد شما را خلیفتان از پس گروه نوح و بیفزود شما [را] در آفرینش نیرو و قوّت. یاد کنید نعمتهای خدای تا مگر شما رستگار شوید.

۷۰- گفتند بیامدی به ما تا پرستیم خدای را یگانه او و نگذارد آنچ بود می‌پرستند پدران ما؟ بیار به ما آنچ بترسانیمان اگر هستی از راستگویان.

۷۱- گفت کـ افتاد بر شما از خدای شما پلیدی عذاب و عقوبت. پیکـار کنیـد بـا مـن در نامهایی (۱۳۴a) کـ نامزد کردیدش شما و پدران شما؟ آنـچ بفرسـتاد خـدای بـه وی [از][2] حجّتی. بپایید کمن با شماام از پایندگان.

۷۲- برهانیدیم او را و آنان کی با وی بودند به رحمتی از ما و بُبریدیم پسِ آنان کی دروغ گفتند به حجّتهای ما و نه بودند گرویدگان.

۷۳- و به ثمود برادرشان صالح، گفت یا گروه بپرستید خدای را. نیست شما را از خدای جز وی. بیامد به شما [پیـ]دایی از خدای شما،این ماده شتر خدای شما را حجّتـی اسـت، دست باز داریدش (۱۳۴b) تا بخورد در زمین خدای و دست بدو مکنید بـه بـدی کـ گیرد شما را عذابی دردگن.

۷۴- و یاد کنید چون بکرد شما را خلیفتان از پس عاد و جای کردتان در زمین؛ بگیرد[3] از دشتهای وی کوشکها و بتراشید از کوهها خانه‌ها. یاد کنید نعمتهای خدای و مه روید در زمین فسادکنان.

---

۱ - ترجمهٔ «ناصح» از بین رفته است.

۲ - ترجمهٔ «من» در متن ساقط است.

۳ - کذا متن، ترجمه « تتخذون »

۷۵- گفت مهتران آنان کـ گردنکشی کردند از گروه او مر ...[1] (۱۳۵a) کـ ضعیف بودند مر آنان را کی بگروند از ایشان. کی شما دانید کی صالح پیغامبر است از خدای او؟ گویند ما به آنچ فرستادند به وی گرویدگانیم.

۷۶- گفتند آنان کی گردنکشی کردند، ما به آنکی بگرویدید به وی ناگرویدگانیم.

۷۷- بکُشتند اشتر را و بگردیدند از فرمان خدایشان و گفتند یا صالح بیار ما را بدانکی وعده کردی ما را اگر هستی از پیغامبران.

۷۸- بگرفتشان جنبش زمین، بامداد برخاستند در سراهاشان خاک گردیده.

۷۹- بر گردید از ایشان (۱۳۵b) و گفت یا گروه من برسانیدم به شما پیغام خدای من و نصیحت کردم شما را ولکن دوست نداشتید نصیحت کنان را.

۸۰- و لوط چون گفت مرقوم خویش را، همی آیید به ناشایست؟ نکردند پیش شما به وی از هیچ کس از جهانیان.

۸۱- شما آیید کـ همی کنید به مردان آرزو از جز زنان، بلک شما گروهی‌اید اسراف‌کنان.

۸۲- و نبود جواب گروه او مگر کی گفتند بیرون کنید ایشان را از دهها‌تان کی ایشان مردمانی اند پاکیزگان.

۸۳- برهانیدیم او را (۱۳۶a) و گروه او را مگر زن او بود از ماندگان.

۸۴- و بباریدیم بر ایشان بارانی. بنگر چگونه بود سرنجام گناهکاران.

۸۵- و سوی مدین برادرشان شعیب، گفت یا گروه بپرستید خدای را؛ نیست شما را از خدای جز وی بیامد به شما حجّتی از خدای شما، تمام کنید پیمودن و ترازو و کم مکنید مردمان را چیزهاشان و تباهی مکنید در زمین پس از نیکویش، آن‌تان بهتر شما را اگر هستید گرویدگان. (۱۳۶b)

۸۶- و منشینید به هر راهی کـ بترسانید و برگردید از راه خدای، هر کی بگرود به وی و بجویید آن را کژی و یاد کنید کـ بودند اندکی، بسیار کردتان و بنگرید چگونه بود سرنجام تباهکاران.

۸۷- و گر بود گروهی از شما بگرویدند به آنکی فرستادم به وی و گروهی نگرویدند، صبر کنید تا داوری کند خدای میان ما و او بهتر داوران است.

---

۱ - ترجمهٔ «للذین» آسیب دیده است.

۸۸- گفتند مهتران (۱۳۷a) آنان کی گردنکشی کردند از گروه او، بیرون کنیم ترا ای شعیب و آنانک بگرویدند با تو از دیه ما، یا باز گردید در ملّت ما. گفت اگر بودیمان ناخواهندگان.

۸۹- به درستی ببافتیم بر خدای دروغ، اگر باز گردیم در ملّت شما پسِ آنک برهانید ما را خدای از آن و نبود ما را کـ باز گردیم در آن، مگر کی خواهد خدای خدای ما و فراخ کرد خدای ما هر چیزی دانش. بر خدای است توکّل ما؛ یا خدای ما حکم کن میان ما و میان (۱۳۷b) گروه ما به راستی و تو بهتر حکم کنندگانی.

۹۰- گفتند مهتران آنان کی کافر شدند از گروه او، اگر پیگیر باشید شعیب را کـ شما آنگه زیانکاران باشید.

۹۱- بگرفت ایشان را جنبش زمین، بامداد برخاستند در سراهاشان اوفتادگان.

۹۲- آنانک دروغ گفتند شعیب را چنانکی بخفتند در وی آنانک دروغ گفتند بر شعیب بودند ایشان زیانکاران.

۹۳- برگشت از ایشان و گفت یا گروه به درستی برسانیدم به شما پیغامهای خدای من (۱۳۸a) و نصیحت کردم شما را و چون اندوه خورم بر گروه کافران؟

۹۴- و نفرستادیم در دیهی از پیغامبری، مگر بگرفتیم گروه وی را به حال بد و زیان، تا مگر ایشان زاری کنند.

۹۵- پس بدل کردیم به جایگاه زشتی نیکوی تا بسیار شدند و گفتند برسید پدران ما را زیان و خرّمی. بگرفتیمشان ناگاه و ایشان ندانستند.

۹۶- و گر خداوندان دیه‌ها بگرویدندی و بترسیدندی، بگشادیمی بر ایشان برکاتها از آسمان (۱۳۸b) و زمین ولیکن دروغ گفتند. بگرفتیمشان بدانچ بودند همی کردند.

۹۷- ایمن شدند اهل دیه‌ها کی بیایدشان عذاب ما به شب و ایشان خفته باشند.

۹۸- یا ایمن شدند اهل دیه‌ها کی بیایدشان عذاب ما چاشتگاه و ایشان بازی همی کنند.

۹۹- یا ایمن شدند از عقوبت خدای؟ و ایمن نشود از عقوبت خدای، مگر گروه زیانکاران.

۱۰۰- یا نه راه نمودندی مر آنان را کی میراث یابند زمین از پس گروه آن کـ اگر خواهیم (۱۳۹a) برسانیمشان به گناهانشان و مُهر نهیم بر دلهاشان ... ن[1] نشنوند.

---

۱ - ترجمهٔ «فَهُم» آسیب خورده است.

۱۰۱- این دیه‌ها را قصّه کنیم بر تو از خبرهای آن و به درستی آمدشان پیغامبرانشان به حجّتها، نه بودند کی بگرویدند به آنچ دروغ گفتند از پیش، همچنین مُهرنهاد خدای بر دلهای کافران.

۱۰۲- و نه یافتیم مر بیشترین ایشان را از پیمان و کـ یافتیم بیشتریـ[ن ایشان] تباهکاران.

۱۰۳- پس بفرستادیم از پس ایشان (۱۳۹b) موسی به حجّتهای ما سوی فرعون و گروه او و ستم کردند به وی. بنگر چگونه بود سرنجام تباهکاران.

۱۰۴- و گفت موسی ای فرعون، من پیغامبرم از خدای جهانیان.

۱۰۵- ...[1] بر من کـ نه گویم بر خدای مگر راستی. به درستی بیامدم به شما به حجّتی از خدای شما. بفرست با من فرزندان یعقوب را.

۱۰۶- گفت اگر تو آمدی به حجّتی، بیاور به وی اگر بودی از راستگویان.

۱۰۷- بیوکند عصای او چون ... [2] (۱۴۰a) ثعبانی پیدا.

۱۰۸- و بیاهخت دست او ...[3] مر نگرندگان را.

۱۰۹- گفتند مهتران از گروه فرعون کی این جا[دوی] داناست.

۱۱۰- خواهد کـ بیرون کند شما را از زمین شما، پس چه فرمایید؟

۱۱۱- گفتند دور کن او را و برادر او را و بفرست در شهرها گرد کنندگان.

۱۱۲- بیارند به تو به هر جادوی دانا.

۱۱۳- و آمد جادوان فرعون ...[4] هست ما را مزدی اگر باشیم ما چیرندگان؟ (۱۴۰b)

۱۱۴- گفت آری و کـ شما از نزدیکان باشید.

۱۱۵- گفتند ای موسی یا بیوکن و امّا کی باشیم ما و بیوکنیم.

۱۱۶- گفت بیوکنید هر چون بیوکندند جادوی کردند چشمهای مردمان و بترسانند بر ایشان و بیامدند به جادوی بزرگ.

۱۱۷- و وحی کردیم به موسی کی بیوکن عصای تو کـ وی باطل کند آنچ ایشان کردند.

۱۱۸- بیوفتاد حق و باطل شد آنچ بودند کردند.

۱۱۹- پس چیره شدند آنجا و باز گشتـ[ند] (۱۴۱a) ذلیلان.

---

۱ - ترجمهٔ «حقیق» از بین رفته است.

۲ - ترجمهٔ «فاذا هی»آسیب خورده است.

۳ - ترجمهٔ «فاذا هی بیضاء» محو شده است.

۴ - ترجمهٔ «قالوا» از بین رفته است.

۱۲۰- و بیفتادند جادوان سجده‌کنان.

۱۲۱- گفتند بگرویدیم به خدای خلقان.

۱۲۲- خدای موسی و هرون.

۱۲۳- گفت فرعون بگرویدی شما به وی پیش کـ دستوری دادم شما را کی این مکری بود کی مکر کردی شما در شهرها تا بیرون کنید از وی اهل وی را، زود بود کی بدانید.

۱۲۴- ببرم دستهاتان و پایهاتان از تن [۱]. پس بردار کنمتان جمله.

۱۲۵- گفتند کی ما سوی خدای ما باز گردندگان ا[یم]. (۱۴۱b)

۱۲۶- و نه کین آرید از ما مگر ما بگرویدیم به حجّتهای خدای ما، چون بیامد به ما یا خدای ما بریز بر ما شکیبایی و بمیران ما را گردن نهادگان.

۱۲۷- و گفتند مهتران از گروه فرعون، بگذارید موسی را و گروه او را تا فساد کنند در زمین و بگذارند ترا و اهل ترا؟ گفت بکُشم پسران ایشان و رسوا کنم زنان‌شان و ما زبر ایشان قهرکُنانیم.

۱۲۸- گفت موسی مر گروه خویش را یاری خواهید به خدای و ... [۲] (۱۴۲a) کی زمین مر خدای راست؛ آن را دهد کی خواهد از بندگان خویش و سرنجام مر ترسکاران راست.

۱۲۹- گفتند رنجه داشتند ما [را] [۳] از پیش کی آمدی به ما و از پس کی بیامدی به ما. گفت مگر خدای شما کی هلاک کند دشمن شما و خلیفت کندتان در زمین و بنگرد چگونه کار کنید.

۱۳۰- و به درستی بگرفتیم گروه فرعون به سالها و کم کردن از میوه‌ها تا مگر ایشان پند گیرند.

۱۳۱- چون بیامدشان نیکوی، گفتند ما راست (۱۴۲b) این وگر رسدشان بدی باز روی نهادند به موسی و هر کی با وی بودند. بدان کی باز شدنِ ایشان نزدیک خدای است ولیکن بیشتر ایشان ندانند.

۱۳۲- و گفتند هر گاه کی بیاری ما را به وی از نشانی تا جادوی کنی به ما به وی، نیستیم ترا گرویدگان.

---

۱ - در متن بی‌نقطه است و آن را "بن" هم می‌شود خواند.

۲ - ترجمهٔ «اصبروا» آسیب دیده است.

۳ - در متن ساقط است.

۱۳۳- بفرستادیم بر ایشان طوفان و ملخ و اسپج و وَزَخ و خون حجّتهای پدید کرده. گردنکشی کردند و بودند گروهی گناهکاران. (۱۴۳a)

۱۳۴- و چون بیوفتاد بر ایشان عذاب، گفتند ای موسی بخوان ما را خدای تو به آنکی عهد کردند نزدیک تو کی اگر بر گیری از ما عذاب، بگرویم به تو و بفرستیم با تو فرزندان یعقوب.

۱۳۵- چون ببردیم از ایشان عذاب تا اجل کی ایشان به وی رسیدند، آنگه ایشان برگشتند.

۱۳۶- کینه کشیدیم از ایشان و غرقه کردیمشان در دریا به آنکی ایشان دروغ گفتند به حجّتهای ما و بودند از آن بی‌خبران. (۱۴۳b)

۱۳۷- و میراث دادیم گروهی آنان کی بودند کی ضعیف داشتندی مشرقهای زمین و مغربهای آن آنکی برکه کردیم در وی و تمام شد سخن خدای تو نیکو بر فرزندان یعقوب بدانکی شکیبایی کردند و نیست کردیم آنکی شکیبایی کردند و نیست کردیم آنکی بودند کرده بود فرعون و گروه او و آنچ بودند بر آوردندی.

۱۳۸- و بگذاشتیم به فرزندان اسرایل در دریا و بیامدند بر گروهی کی درنگ کردند بر بتان ایشان را گفتند ای موسی، (۱۴۴a) بکن ما را خدایان، چنانکی ایشان خدایان. گفت کی شما گروهی نادان‌اید.

۱۳۹- کی اینان را هلاک کنند. نه اند ایشان در وی و باطل شود آنچ بودند کردند.

۱۴۰- گفت ای جز خدای بجویم شما را خدای دیگر؟ و او برگزیدتان بر جهانیان.

۱۴۱- و چون برهانیدیم شما را از گروه فرعون که برهاند شما را بد عذاب، بکشند پسران شما و رسوا کنند زنان شما و در آن بود شما را بلایی از خدای شما بزرگ. (۱۴۴b)

۱۴۲- و وعده کردیم موسی را سی شب و تمام کردیمش به دَه و تمام شد وعدهٔ خدای وی چهل شب و گفت موسی مر برادرش را هرون، نایب من باش در گروه من و نیکوی کن و پس روی مکن راه تباهکاران را.

۱۴۳- و چون بیامد موسی مر وعدهٔ ما را و سخن گفت با او خدای وی. گفت یارب بنمای مرا تا بینم ترا. گفت نتوانی دیدن مرا ولیکن بنگر سوی کوه، اگر بیارامد به جایگاه خویش، مگر (۱۴۵a) بدانی مرا. چون پدید آورد خدای او مر کوه را بکردش پاره پاره و بیوفتاد موسی بی‌هُش. چون از هش درآمد، گفت پاکا بی‌عیبا تو، توبه کردم به تو و من نخستین گرویدگانم.

۱۴۴- گفت ای موسی من برگزیدم ترا بر مردمان به پیغامهای من و سخن من. بگیر آنچ دادم ترا و باش از سپاس داران.

۱۴۵- و بنوشتیم او را در تخته‌ها از هر چیزی اندرزی و پدید کردی مر هر چیزی را. (۱۴۵b) بگیر آن را به نیرو و بفرمای گروه ترا تا بگیرند به نیکوتر آن. باز نماییمتان سرای تباهکاران.

۱۴۶- بوک باز گردانم از حجّتهای من آنان کی گردنکشی کردند در زمین به ناواجب و گر بینند هر آیتی، نگروند بدان و گر بینند راه راست،نگیرند آن راهی و گر بینند راه بدی، بگیرند آن را راهی. آن بدان کی ایشان دروغ گفتند به حجّتهای ما و بودند از آن (۱۴۶a) غافلان.

۱۴۷- و آنان کی دروغ گفتند به حجّتهای ما و رسیدن به رستخیز، باطل شود کارهاشان. هست پاداشت ایشان مگر آنچ بودند کردند.

۱۴۸- و بگرفت گروه موسی از پس او از پیرایه‌هاشان گوسالهٔ فربه، او را بود بانگ. ای نه بینندکی او سخن نگوید با ایشان و نه راه نمایدشان راه؟ بگرفتندش و بودند ستمکاران.

۱۴۹- و چون پشیمان شدند در دستهاشان و بدیدند کی ایشان بیراه بودند، (۱۴۶b) گفتند اگر نکند رحمت بر ما خدای ما و نیامرزد ما را باشیم از زیانکاران.

۱۵۰- و چون باز آمد موسی سوی گروه خویش خشم‌آلود اندوهگن، گفت بد خلیفتی کردی مرا از پس من. شتاب می‌کنید فرمان خدای شما؟ و بیوکند الواح و بگرفت به سر برادر او بکَشیدش به وی. گفت یا پسر مادر من کـ مردمان ضعیف داشتند مرا و خواستند کی بکُشند مرا. شاد مکن به من دشمنان من و مکن مرا با گروه ستمکاران. (۱۴۷a)

۱۵۱- گفت یارب بیامرز مرا و مر برادر مرا و در آور ما را در رحمت تو و تو رحمت کنِ رحمت‌کنانی.

۱۵۲- کی آنانک بگرفتند گوساله، برسدشان عقوبت از خدای ایشان و خواری در زندگانی این جهان و همچنین پاداش دهیم دروغ زنان را.

۱۵۳- و آنان کی کردند بدیها، پس توبه کردند از پس آن و بگرویدند کی خدای تو از پس آن آمرزگار است و بخشاینده.

۱۵۴- و چون بنشست از موسی خشم (۱۴۷b) بر گرفت تخته‌ها و در وی بود راه نمودن و بخشایش مر آنان را کی ایشان مر خدای خویش را بترسند.

۱۵۵- و برگزید موسی از گروه او هفتاد مرد مر وعدهٔ ما را. چون بگرفتشان جنبش زمین، گفت یا خدای من، اگر تو خواستی هلاک کردیشان از پیش و مرا. ای هلاک کنی ما را به آنچ کردند بی‌خردان از ما؟ نیست این مگر آزمایش تو، بیراه کنی بدان آن را کی خواهد[۱] و راه نماید آن را کی خواهدا تو دوستدار ...[۲] (۱۴۸a) بیامرز ما را و رحمت کن ما را و تو بهتر آمرزگارانی.

۱۵۶- و بنویس ما را در این جهان نیکوی و در آن جهان کی ما باز گشتیم به تو. گفت عذاب من برسانم بدان کمن خواهم و رحمت من فراخ است هر چیزی را بوک بنویسم آن مر آنان را کی بترسند و بدهند زکوة و آنان کی ایشان به حجّتهای ما بگروند.

۱۵۷- آنان کی پیگیر باشند پیغامبر را نَبی را امّی را (۱۴۸b) آنکی یابند او را نوشته نزدیک ایشان اندر توریت و انجیل، بفرمایدشان به نیکوی و باز داردشان از زشتی و حلال کند ایشان را خوشیها و حرام کند بر ایشان پلیدیها و بنهد از ایشان گرانیشان و سختیها آنکی بود بر ایشان و آنان کی بگرویدند به وی و نیرو کُندش و نصرت کُندش و پیگیر باشند نوری را آنکی فرستادند با او . ایشانند (۱۴۹a) ایشان رستگاران.

۱۵۸- بگو ای مردمان کمن فرستادهٔ خدااام به شما همه، آنکی او راست پادشاهی آسمانها و زمین، نیست خدای مگر وی؛ زنده کند و بمیراند. بگروید به خدای و رسول او نبی امّی،آنکی بگرود به خدای و سخنهای وی و پیگیر باشدش تا مگر شما راه راست یابید.

۱۵۹- و از گروه موسی،گروهی‌اند راه یابند به راستی و به وی داد دهند.

۱۶۰- و به پاره‌ها کردیمشان دوازده گروه (۱۴۹b) فرزندان یعقوب و وحی فرستادیم به موسی، چون آب خواستند از وی گروه وی کـ بزن به عصای تو سنگ ، بشکافد از وی دوازده چشمه آب. داند هر مردمان آبخورندگاه ایشان و سایه کردیم بر ایشان میغ و بفرستادیم بر ایشان چرب و شیرین؛ بخورید از پاکیها آنچ دادیمتان و ستم نکردیم[۳] ولیکن بودند بر تن خویش ستمکاران.

---

۱ - کذا متن در ترجمهٔ «تشاء»

۲ - ترجمهٔ «ولیُّنا» آسیب دیده است.

۳- در ترجمهٔ «ما ظلَمونا»

۱۶۱– وچون گویند ایشان را بیارامید به این دیه (۱۵۰a) و بخورید از آنجا کی خواهید و بگوبید لااله‌الاّ الله و در شوید به در سجده‌کنان، بیامرزم شما را گناهان شما؛ باشد کی بفزاییم نیکوییها.

۱۶۲– بدل کردند آنان کی ستم کردند از ایشان گفتاری جز آنکی گفتند ایشان را. بفرستادیم بر ایشان عذابی از آسمان به آنکی بودند ستمکاران.

۱۶۳– و بپرس‌شان از دیه آنکی بود به نزدیکی دریای، چون از حد بگذشتند در شنبد چون بیامدشان ماهیهاشان (۱۵۰b) روز شنبدشان،روی نهادند و آن روز کی نه شنبد بود، نه آمد به ایشان همچنین آزمودیمشان به آنچ بودند فاسقان.

۱۶۴– و چون گفتند گروهی از ایشان چرا پند دهید گروهی را کی خدای هلاک کندشان یا عذاب کندشان عذابی سخت، گفتند عذر کردند به خدای شما و تا مگر ایشان بترسند.

۱۶۵– چون فرامشت کردند آنچ یاد کردند به وی، برهانیدیم آنان را کی باز داشتند از بدی و بگرفتیم آن را (۱۵۱a) کی ستم کردند به عذابی بد به آنچ بودند تباهکاران.

۱۶۶– چون گردنکشی کردند از آنکی باز داشتند از آن، گفتیم ایشان را بباشید کپیان ذلیلان.

۱۶۷– و چون بیاگاهاند خدای تو کی بفرستند بر ایشان تا روز قیامت هر کی پیچاندشان[1] بدی عذاب کی خدای تو زود عقوبت است و کـ او آمرزگار و رحیم است.

۱۶۸– و بپراه کنیمشان در زمین گروهها از ایشان نیکان و از ایشان جز از آن (۱۵۱b) و بیازمودیمشان به نیکیها و بدیها تا بوک ایشان باز آیند.

۱۶۹– و هِشتیم[2] از پس ایشان دیگران را تا میراث دارند کتاب. بگیرند خاصه این فروتر و گویند بیامرزد ما را و گر بیایدشان خاصی مانند آن بگیرندش. ای نه گرفتند بر ایشان استواری کتاب کـ نگویند بر خدای مگر راستی؟ و بخوانند آنچ در وی است و سرای آن جهان بهتر (۱۵۲a) مر آنان را کـ بترسند . ای نه خرد دارند؟

۱۷۰– و آنان کی در آویختند به کتاب و به پای دارند نماز کی ما ضایع نکنیم مزد نیکوکاران.

---

۱ – شاید: بچشاندشان

۲– در ترجمهٔ «خَلَفَ»

۱۷۱- و چون برداشتیم کوه را بالای ایشان چنانکی بود سایه و پنداشتند کی آن بیوفتد بریشان، بگیرید آنچ دادیمتان به توانایی و یاد کنید آنچ در وی است تا بوک بترسید.

۱۷۲- و چون بگرفت خدای تو از فرزندان آدم از پشتها[شان] فرزند ایشان و گوا کرد ایشان را بر تنهاشان (۱۵۲b) ای نیم خدای شما؟ گفتند آری گواایم کی گویید روز قیامت کی ما بودیم از این بی‌خبران.

۱۷۳- یا گویید کی شرک گرفتند پدران ما از پیش و بودیم ما فرزندان از پس ایشان. ای هلاک کنی ما را به آنکی کردند باطل کاران؟

۱۷۴- و همچنین جدا کنیم حجّتها و تا مگر ایشان باز آیند.

۱۷۵- و بخوان بر ایشان خبر آنکی بدادیم او را حجّتهای ما. بیرون آمد از آن و پیگیر دیو بود (۱۵۳a) و بود از بیراهان.

۱۷۶- و گر خواستمیا، برداشتمی آن به وی ولیکن وی جاوید خواست به زمین و پیگیر هوای خویش بود. داستان او چون داستان سگ[1]،اگر حمله بری، بر وی بانگ دارد یا بگذاری آن، بانگ دارد؛ این مانندهٔ گروهی آنان دروغ گفتند به حجّتهای ما. پس حدیث کن به این قصّه‌ها تا بوک ایشان اندیشه کنند.

۱۷۷- بد داستانی است گروهی را آنان کی دروغ گفتند به [حجّتهـ]ای ما و تنهاشان، بودند ستمکاران.

۱۷۸- هرکی راه دادخدای، (۱۵۳b)و ره یافته‌ستو هر کی بیراه کرد، ایشانندایشان زیانکاران.

۱۷۹- و به درستی بیافریدیم مر دوزخ را بسیار از پریان و آدمیان؛ ایشان را دلهاست کی ندانند به وی و ایشان را چشم است کی نه بینند به وی و ایشان را گوشهاست کی نشنوند به وی. ایشانند چون چهارپایان بلک ایشان بیراه‌تر. ایشانند ایشان غافلان.

۱۸۰- و مر خدای راست نامهای نیکو، بخوانید او را بدان و دست باز دارید آنان کی بیرون‌اند در نامهای او (۱۵۴a) پاداشت دهند آنچ بودند می‌کنند.

۱۸۱- و از آنکی بیافریدیم گروهی راه نمایند به حق و به وی داد دهند.

۱۸۲- و آنان کی دروغ گفتند به حجّتهای ما، بگردانیمشان از آنجا کی ندانند.

۱۸۳- و زمان دهم ایشان را کی کار من محکم است.

۱۸۴- ای اندیشه نکنند کی نیست انباز ایشان از دیوانگی؟ نیست وی مگر بیم‌کنندهٔ پیدا.

---

۱ - متن: سنگ

۱۸۵– ای نه نگرند در پادشاهی آسمانها و زمین و آنچ بیافرید خدای از چیزی؟ (۱۵۴b) و کـ بوک کی باشد،به درستی نزدیک آمد اجل ایشان. به کدام حدیث پس او بگروند؟

۱۸۶– هرکی‌بیـراه کنـد خـدای، نبـود راهنمـای او را بگـذار[د] شـان[1] در بیراهـی‌شـان خیره‌ماندگان.

۱۸۷– پرسند ترا از رستخیز، کدام وقت است آن. بگو کـ دانش وی نزدیـک خـدای مـن، پدید نکردش مر گاهِ وی را مگر وی گران شود در آسمانها و زمین. نیایدتان مگر ناگاه. پرسند ترا چنانکی تو دانایی از وی. (۱۵۵a) بگـو کــ دانـش وی نزدیـک خـدا اسـت ولیکن بیشتر مردمان ندانند.

۱۸۸– بگو کـ من پادشاه‌نیم مر تن خویش را سود کردن و نه زیان، مگر آنچ خواهد خدای وگر بودمی دانای ناپیدای، بسیار کردمی از نیکی و دست نبسودمی بدی کی من نـیم مگر بیم کننده و مژده دهنده مر گروهی را کی بگروند.

۱۸۹– او آن است کی بیافریدتان از تنی یکی و کرد از وی جفت وی تـا بیارامـد بـه وی، چون فراز شد، (۱۵۵b) بار گرفت بار گرفتنی سبک. بگذشت به وی چون گران شـد. بخواندند خدای را خدای ایشان، اگر بدهی ما را فرزندی صالح ما باشیم از سپاس‌داران.

۱۹۰– جون بدادشان فرزندی نیک، کردند او را هنبازان در آنچ دادشان. بزرگا خدایا از آنچ هنباز گیرند.

۱۹۱– ای هنباز گیرند آنکی بیافریند چیزی و ایشان آفریده‌اند؟

۱۹۲– و نتوانند ایشان را [2] نصرت کردن و نه تنهای خویش را نصرت کنند.

۱۹۳– و گر خوانیدشان سوی (۱۵۶a) راه راست، پیگیر نباشند شما را. راست است بر شما اگر خوانیدشان یا شما خاموش باشید.

۱۹۴– کی آنانک خوانید از جز خدای، بندگان‌اند همچون شما. بخوانید ایشان را تا اجابـت کنند شما را [3]، اگر باشید راستگویان.

۱۹۵– ای ایشان را پایهاست کی بروند به وی یا ایشان را دستهاست کی بکنند به وی، یا ایشان را چشمهاست کی به بینند به وی، یا ایشان را گوشهاست کی بشنوند بـه وی؟ بگو بخوانید هنبازان شما؛ پس کید کنید و زمان مدهید. (۱۵۶b)

---

۱ - متن: بگذارشان

۲ - متن: ایشان را ایشان را

۳ - متن: شما را شما را

۱۹۶- کـ دوست خدای آنکی بفرستاد کتاب و او تولّی کرد به نیکان.

۱۹۷- و آنان کی بخوانید از جز وی، نتوانند نصرت کردن شما و نه خویشتن را نصرت کنند.

۱۹۸- و گر بخوانیشان به راه راست، نشنوند و بینیدشان همی نگرند به تو و ایشان نه بینند.

۱۹۹- بگیر صدقه و بفرمای به نیکوی و روی بگردان از نادانان.

۲۰۰- و امّا کین دارند ترا از دیو کین داشتنی، باز داشت خواه بـه خـدای (۱۵۷a) کـی او شنوا و داناست.

۲۰۱- کی آنان کی بترسند، چون رسدشان بدی از دیو، یاد کنند همی ایشان می‌بینند.

۲۰۲- و برادر ایشان بکَشند ایشان را در بیراهی پس نه باشند[1].

۲۰۳- و چون نیایدشان نشانی، گویند چرا نگُزیدش؟ بگو کی من پیگیرم آنچ وحی کردند به من از خدای من. این است حجّتها از خدای شما و راه راست و رحمت مر گروهی را کی بگروند.

۲۰۴- و چون بخوانند قرآن، بشنوید (۱۵۷b) آن را و خاموش باشید تا بوک شما را رحمت کنند.

۲۰۵- و یاد کن خدای ترا در تن تو زاری کردن و ترسیدن و جز به آشکارا کردن از گفتار به بامداد و شبانگاه و مباش از بی‌خبران.

۲۰۶- کی آنان کی نزدیک خدای تواند نه گردنکشی کنند از پرستیدن او و تسـبیح کننـد وی را و وی را سجده کنند.



---

۱ - کذا متن در ترجمهٔ «لایقصرون»

سـورهٔ انـفال (۸)

به نام ایزد بخشایندهٔ رحمت کن (۱۵۸a)

۱– پرسندت از غنیمتها. بگو غنیمتها مـر خـدای راسـت و رسـول را. بترسـید از خـدای و نیکوی کنید آنچ میان شماست و فرمان برید خدای را و رسول وی را اگر بودید گرویدگان.

۲– کی گرویدگان آنان کی چون یاد کنند خدای را بترسد دلهاشان و چـون برخواننـد بـر ایشان حجّتهای وی، بیفزایدشان ایمان و بر خدایشان توکّل کنند.

۳– آنان کی به پای دارند نماز و از آنچ دادیمشان هزینه کنند.

۴– ایشانند ایشان (۱۵۸b) گرویدگان به راستی کـ ایشان راست پایگاهها نزدیـک خـدای ایشان و آمرزش و روزی بزرگوار.

۵– چنانکی بیرون آوردت خدای تـو از خانـهٔ تـو بـه راسـتی و ک گروهـی از گرویـدگان کراهیت‌اند.

۶– بستیهیدند با تو در راستی پس کـ پدید آمد، چنانکی براننددشان سوی مـرگ و ایشـان همی نگرند.

۷– و چون اومید کردتان خدای یکی از دو گروه کی آن شما راست و دوست داشتید کـی جز آنکی سلاحـ ...[1] باشد شما را (۱۵۹a) و خواهد خدای کی راست کند حـق را بـه سخنهای او و ببُرّد پشتهای کافران.

۸– تا راست کند حق را و باطل کند باطل را وگر چی ناخوش دارند گناهکاران.

---

۱ – ترجمهٔ «ذات الشّوکه» آسیب رسیده است.

۹- چون یاری خواستید از خدایتان، اجابت کرد شما را کی من مدد دهمتان به هزار از فریشتگان از پس یکدیگر ایستادگان.
۱۰- و نکردش خدای مگر مژده دهنده و تا بیارامد به وی دلهای شما و نیست نصرت مگر از نزدیک خدای کی خدای عزیز و داور راست است.
۱۱- چون برسدشان غنودن (159b) ایمنی از او و بفرستند بر شما از آسمان آبی تا پاک کند شما را به وی و بَبَرد از شما پلیدی دیو و تا سخت کند بر دلهای شما و استوار کند به وی پایها.
۱۲- چون وحی کند خدای تو سوی فریشتگان کمن با شماام، پای دارید آنان کی مؤمنان‌اند؛ بوک در اوکنم در دلهای آنان کی کافر شدند ترس. بزنید زبر گردنها و بزنید از ایشان هر سر انگشت.
۱۳- آن بدانکی ایشان (160a) خلاف کردند خدای را و رسول او را و هر کی خلاف کند خدای را و رسول او را کی خدای سخت عقوبت است.
۱۴- این است، بچشیدش و ک مرکافران راست عذاب دوزخ.
۱۵- یا آنانک بگرویدید، چون بینید آنان را کی کافرانند به خیلی، مکنید با ایشان پشتها.
۱۶- و هر کی کند با ایشان آن روز پشتِ وی مگر گذار مر کارزار را یا تنگ[1] به گروهی سزاوارتر به عقوبت از خدای و جایگاه وی دوزخ است و بد جایگاهی.
۱۷- نه (160b) کشید ایشان را ولیکن خدای کُشت ایشان را و نه انداختی چون بینداختی ولیکن خدای انداخت و تا بیازمود گرویدگان را از وی آزمودنی نیکو کی خدای شنوا و داناست.
۱۸- این تان و کی خدای خوار کند کید کافران.
۱۹- اگر نصرت خواستید به درستی آمدتان نصرت و گر باز ایستید، آن بهتر شما را و گر باز گردید باز گردیم و سود ندارد از شما لشکر شما چیزی و گر چی بسیار بود و کی خدای با گرویدگان است. (161a)
۲۰- یا شما کی گرویدگانید، فرمان برید خدای را و رسول او را و بر مگردید از وی و شما همی شنوید.
۲۱- و مباشید چون آنان کی گفتند بشنودیم و ایشان نشنوند.

---

۱ - «سده» با دو دندانهٔ بی‌نقطه نیز خوانده می‌شود.

۲۲- کی بدتر خلقان نزدیک خدای، کران و گنگان‌اند، ایشان کی خرد ندارند.

۲۳- و گر داند خدای در ایشان نیکی، بشنواند ایشان را وگر بشنواندشان، برگردند و ایشان روی بگردانند.

۲۴- یا شما کی گرویدگانید، اجابت کنید مر خدای را و مر پیغامبر وی را، (۱۶۱b) چون بخواندتان بدانچ راه نمایدتان و بدانید کی خدای بگرداند میان مرد و دل او و کی با اوست بازگشت خلقان.

۲۵- و بترسید از فتنه کی نرسد به آنان کی ستمکارانند از شما خاصّه و بدانید کی خدای سخت عقوبت است.

۲۶- و یاد کنید کی شما اندک ضعیفان در زمین، همی ترسیدید کی بربایندتان مردمان، یاری دادتان و نیرو کردتان به نصرت خویش و روزی دادتان از خوشیها (۱۶۲a) تا بوک شما سپاس‌داری کنید.

۲۷- یا شما ک مؤمنانید خیانت مکنید با خدای و پیغامبر و خیانت مکنید به امانتهای شما و شما می‌دانید.

۲۸- و بدانید کی خواسته‌های شما و فرزندان شما فتنه‌اند و کـ خدای نزدیک اوست مزدی بزرگ.

۲۹- یا شما ک گرویدگانید اگر بترسید از خدای، بکند شما را جدایی و بپوشد از شما بدیهای شما و بیامرزد شما را و خدای خداوند فضل است بزرگ.

۳۰- و چون سازش بد کنند به تو آنان کی کافر شدند (۱۶۲b) تا باز دارندت یا بکُشندت یا بیرون کنندت و سازش بد کنند و عقوبت کند خدای و خدای بهتر عقوبت کنندگان است.

۳۱- و چون برخوانند بر ایشان حجّتهای ما، گفتند بشنیدیم اگر خواهیم بگوییم مانند این، نیست این مگر افسانهٔ پیشینان.

۳۲- و چون گفتند یارب اگر بود این او راست از نزدیک تو، بباران بر ما سنگ از آسمان یا بیارمان عذابی دردگن.

۳۳- و نبود خدای کـ عذاب فرستد ایشان [را] (۱۶۳a) و تو در ایشان و نبود خدای عذاب کننده‌شان و ایشان استغفار کنند.

۳۴- و نبود ایشان را کی عذاب کندشان خدای و ایشان برگردند از مسجد حرام و نه بودند دوستان وی کی نه اند دوستان او مگر ترسکاران ولیکن بیشتر ایشان ندانند.

۳۵- ونبود نماز ایشان نزدیک خانه مگر زمزمه و دست زدن؛ بچشید عذاب به آنچ بودید و کافر گردید.

۳۶- کی آنان (۱۶۳b) کی کافر شدند نفقه کنند خواسته‌هاشان تا باز دارند از راه خدای بوک هزینه کنندشان. پس باشد بر ایشان پشیمانی؛ پس چیره شوند و آنان کی کافر شدند سوی دوزخ حشر کنندشان.

۳۷- تا جدا کند خدای پلید را از پاک و بکند پلید را بهری آن بر بهری ، با هم افکندش همه و بکندش در دوزخ؛ ایشانند ایشان زیانکاران.

۳۸- بگو مر آنان را کی کافر شدند اگر باز ایستند، بیامرزد ایشان را (۱۶۴a) آنچ بگذشت و گر باز گردند به درستی گذشتست نهاد پیشینگان.

۳۹- و کارزار کنیدشان تا نباشد شرک‌گیر و باشد دین همه مر خدای را. اگر باز ایستند ک خدای به آنچ کنند بیناست.

۴۰- وگر برگردند، بدانید کی خدای خداوند شماست، نیک خداوندی و نیک نصرت کننده‌ای.

۴۱- و بدانید کی آنکی غنیمت یابید از چیزی کی مر خدای راست پنج یک آن و مر پیغامبر را و مر خویشاوندان نزدیک را و بی پدران را و مسکینان را (۱۶۴b) و راهگذریان، اگر بودید بگرویدید به خدای و آنچ فرستادیم بر بندهٔ ما روز جدایی، آن روز کی گرد آیند دو گروه و خدای بر همه چیزی تواناست.

۴۲- چون شما بودید به تاختن نزدیک و ایشان به تاختن دوراند و سواران زیرتراند از ما و گر وعده کردی با یکدیگر، مختلف شدی در وعده‌ها ولیکن تا بگزارد خدای کاری، بود کرده تا نیست شود آنکی نیست شدند از پیدایی و بزید (۱۶۵a) آنکی زنده است از پیدایی و کی خدای شنوا و داناست.

۴۳- چون بنمودتان خدای در خواب تو اندکی و گر بنمودتان بسیار، بد دل کردید و با یکدیگر داوری کردید در کار ولیکن خدای برهانید کی او داناست به آنچ در دلهاست.

۴۴- وگر بنمودیتان ایشان را چون گرد آمدید در چشمهاتان اندکی و اندک کردتان در چشمهاشان تا بگزارد خدای کاری، بود کرده و به خدای است بازگشتن کارها. (۱۶۵b)

۴۵- یا آنان کی گرویدگانید چون بینید لشکری را پای دارید و یاد کنید خدای را بسیار تا مگر شما رستگار باشید.

۴۶- و فرمان برید خدای را و رسول وی را و داوری مکنید کی بد دل شوید و بشود دولت شما و شکیبایی کنید کی خدای با شکیبایان است.

۴۷- و مباشید چون آنان کی بیرون شدند از سراهاشان به شادی و نمایشِ مردمان و برگردیدند از راه خدای و خدای به آنچ کنند [۱] دانا است. (۱۶۶a)

۴۸- و چون بیاراست ایشان را دیوکارهاشان و گفت نه چیره است شما را امروز از مردمان و من فریاد رسم شما را چون بدیدند دو گروه بازگشت بر پاشنهٔ خویش و گفت من بیزارم از شما کمن بینم آنچ شما نه بینید کمن ترسم از خدای و خدای سخت عقوبت است.

۴۹- چون گویند منافقان و آنانک در دلهاشان بیماری است، بفریفت اینان را دین ایشان و هـ[ر کی] توکّل کند بر خدای کی خدای عزیز است وداور راست. (۱۶۶b)

۵۰- و گر بینی چون قبض کنند آنان کی کافر شدند فریشتگان را بزنند رویهاشان و پشتهاشان و بچشید عذاب سوزنده.

۵۱- این بدانک پیش فرستاد دستهاتان و کـ خدای نیست ستمکار مر بندگان را.

۵۲- چون خوی گروه فرعون و آنان کی از پیش ایشان بودند، کافر شدند به حجّتهای خدای،بگرفتشان خدای به گناهشان کی خدای قویِ سخت عقوبت است.

۵۳- این بدانک خدای بنه گرداند (۱۶۷a) نعمتی کی نعمت کند بر گروهی تا بنگردانند آنچ به تنهای ایشان است و کـ خدای شنوا داناست.

۵۴- چون بودند گروه فرعون و آنانک از پیش ایشان بودند، دروغ گفتند به حجّتهای خدای ایشان، هلاک کردیمشان به گناهشان و غرقه کردیم گروه فرعون و همه بودند ستمکاران.

۵۵- کی بترجمندگان نزدیک خدای آنان‌اند کی کافر شدند و ایشان نگروند.

۵۶- آنان کی پیمان کردی از ایشان پس بشکافند [۲] عهد خویش (۱۶۷b) در هر کرّتی و ایشان نترسند.

۵۷- و امّا بیابیشان در کارزار و بپراکن به ایشان هر کی پس ایشان بود تا مگر کی ایشان باندیشند.

۵۸- و امّا ترسی از گروهی خیانتی، نگاه کن به ایشان بر راستی کی خدای دوست ندارد خیانت کنان را.

---

۱ - متن: کنید

۲- شاید: بشکانند

۵۹- و مپندار آنان کی کافر شدند پیش برند کی ایشان عاجز نشوند.

۶۰- و بستاه کنید [1] ایشان را آنچ توانید از نیروی و از باز بستن استوران، بترسانید بـه وی دشمن خدای و دشمن شما (۱۶۸a) و دیگران از جز ایشان ندانیـد ایشـان را خـدای، داندشان و آنچ هزینه کنید از چیزی در راه خدای تمام دهند شما را و شما ستم نکنید.

۶۱- و گر بگردانند مرآشتی را بگرد ورا و توکّل کن بر خدای کی او وی شنوا و داناست.

۶۲- و گر خواهند کی بفریبند ترا کـ بسنده است ترا خدای وی است آنکی نیرو داد ترا به نصرت خویش و به گرویدگان.

۶۳- و دوستی اوکند میان دلهاشان اگر هزینه کنـی آنـچ در زمـین اسـت (۱۶۸b) همـه دوستی نتوانی [2] اوکندن میان دلهاشان ولیکن خدای دوستی اوکند میان دلهاشـان ک او عزیز و داناست.

۶۴- ای پیغامبر بسندست ترا خدای وهر کی پیگیر تواند از گرویدگان.

۶۵- یا پیغامبر بینگز گرویدگان را بر کارزار، اگر بود از شما بیست شکیبایان، چیره گردنـد دویست را وگر بود از شما صد، چیره گردند هزار را از آنان کی کافر شـدند بـه آنکـی ایشان کی گروهی‌اند کی ندانند.

۶۶- اکنون سبک کرد خدای از شما (۱۶۹a) ودانست کی در شما ضعفی هست، اگر باشد از شما صد صبر کننده، چیره گردند دویست را و اگر باشد از شما هزار، چیره گردند دو هزار را به فرمان خدای و خدای با شکیبایان است.

۶۷- نبود مر پیغامبر راکی باشد او را اسیران تا درو شوند در زمین، خواهید مـر چیـز ایـن جهان را و خدای خواهد آن جهان و خدای عزیز است و داور راست.

۶۸- اگر نبودی کتاب از خدای پیش شده بیافتید شما در آنچ گرفتید عذابی (۱۶۹b) بزرگ.

۶۹- بخورید از آنچ غنیمت کنید، حلال پاک خوش و بترسید از خدای، کی خدای آمرزگار و بخشاینده است.

۷۰- یا پیغامبر بگو مر آن را کی دست شمااند از گرفتـاران، اگـر دانـد خـدای در دلهـای شـما نیکی، بدهد شما را نیکی از آنچ بستدند از شما و بیامرزد شـما را وخـدای آمرزگـار اسـت و رحیم.

۱- در ترجمهٔ «أعِدّوا»

۲ - متن: نتواند

۷۱- و گر خواهند خیانت تو، به درستی خیانت کردند با خدای از پیش. بخوار[1] کرد از ایشان و خدای دانا و داور راست ا [ست].

۷۲- ... [2](۱۷۰a) کی بگرویدند و هجرت کردند و جهاد کردند به خواسته‌هاشان و تنهاشان در راه خدای و آنان کی مأوی دادند و نصرت کردند، ایشانند بهری شان دوستان بهری و آنان کی بگرویدند و هجرت نکردند، نیست شما را از دوستیشان از چیزی تا هجرت کنند وگر از شما نصرت خواهند در دین، بر شماست نصرت کردن مگر بر گروهی کی میان شما و میان ایشان عهدی بود و خدای به آنچ کنید بیناست.

۷۳- و آنان کی کافر شدند (۱۷۰b) بهری‌شان دوستان بهری، مگر بکنیدش بود فتنه‌ای در زمین و تباهی بزرگ.

۷۴- و آنان کی بگرویدند و هجرت کردند و جهاد کردند اندر راه خدای و آنان کی مأوی دادند و نصرت کردند، ایشانند ایشان گرویدگان به راست. ایشان راست آمرزش و روزی بزرگ.

۷۵- و آنان کی بگرویدند از پس و هجرت کردند و جهاد کردند با شما، ایشانند از شما و خداوندان خویشاوندان بهری [شان] (۱۷۱a) سزاوارتر به بهری در کتاب خدای کی خدای به هر چیزی داناست.

****

۱- در متن بدون نقطه

۲- ترجمهٔ «انّ الّذین» از بین رفته است.

سورهٔ توبه (۹)

۱- بیزاری از خدای و رسول او به آنان کی عهد کردید از کافران .
۲- بروید در زمین چهار ماه و بدانید کی شما را نه عاجز کرد خدای و کی خدای رسوا کند کافران را.
۳- و آگاهی دادن از خدای و پیغامبر او ... [1] روز حجّ بزرگتر کی خدای بیزار است (171b) از کافران و رسول وی، اگر توبه کردید، آن بهتر شما را وگر برگردید، بدانید کی شما جز عاجز کنند [ه] خدای و مژده ده آنان کی کافرانند به عذابی دردگن.
۴- مگر آنان کی عهد کردید از کافران، پس نه نقصان کردند چیزی و نه آشکارا کردند بر شما یکی. تمام کنید به ایشان عهد ایشان تا به وقت ایشان کی خد[ای] دوست دارد ترسکاران را.
۵- و چون بگذرد مـ ... [2] (172a) بکُشید کافران را هر کجا بیابیدشان و بگیریدشان و باز داریدشان و بنشانیدشان، ایشان را هر راهی. پس اگر توبه کنند و به پای دارند نماز و بدهند زکوة ، دست باز داریدشان کی خدای آمرزگار بخشاینده است.
۶- وگر یکی از کافران زنهار خواهد از تو، زینهار ده او را تا بشنود سخن خدای؛ پس برساندش آنجا کی ایمن باشند. این به آن است کی ایشان گروهی‌اند کی ندانند.
۷- چگونه بود مر انبازگیران را پیمان (172b)نزدیک خدای و نزدیک رسول او، مگر آنان کی عهد کردید نزدیک مسجد حرام و آنکی راست باشند شما را، شما راست باشیدا ایشان را کی خدای دوست دارد ترسکاران را.

۱- ترجمهٔ «الی النّاس» از میان رفته است.
۲- ترجمهٔ «الاشهرالحُرُم» از میان رفته است.

۸- چون و کی آشکارا شوند بر شما نگاه ندارند در شما عهدی و نه حرمتی خشنود کندتان به دهانهاشان و بخواهند دلهاشان و بیشتر ایشان تباهکاران‌اند.

۹- بخریدند به حجّتهای خدای بهای اندک؛ روی بگردانیدند از راه او کی ایشان بد آنچ (۱۷۳a) بودند دانند.

۱۰- نگاه ندارند در گرویده‌ای عهدی و نه حرمتی و ایشانند ایشان از حد در گذرندگان.

۱۱- و گر توبه کنند و به پای دارند نماز و بدهند زکوة برادران شمااند در دین و جدا کردیم حجّتها مر گروهی را کی دانند.

۱۲- و گر تباه کنند سوگندهاشان از پس عهدشان و عیب کنند در دین شما، بکُشید مهتران کافران کی ایشان نیست عهد ایشان را تا مگر ایشان باز ایستند.

۱۳- و همی نکنید کارزار گروهی کی تباه کردند سوگندهاشان و همّت کردند (۱۷۳b) به بیرون آمدن رسول و ایشان مبدا کردند نخستین بار، ای می‌ترسید [شان]؟[1] و خدای سزاوارتر کی بترسید از او اگر هستید گرویدگان.

۱۴- بکُشیدشان، عذاب کند ایشان را خدای به دستهای شما و رسوا کندتان و نصرت دهد شما را بر ایشان و خوش گرداند دلهای گروه گرویدگان.

۱۵- و ببَرَد خشم دلهاشان و توبه دهد خدای بر آنکی خواهد و خدای دانا است صوابکار.

۱۶- یا پنداشتید کی دست باز دارید و نمی‌داند (۱۷۴a) خدای آنان را کی جهاد کردند از شما و نگرفتند از جز خدای و نه پیغامبر او و نه مؤمنان دوست پنهانی؟ و خدای آگاه است به آنچ کنید.

۱۷- نبود مرکافران را کـ عمارت کنند مسجدهای خدای، گوایی دهند بر تنهای خویش به کافری. ایشانند کی نیست شد کارهاشان و در دوزخ ایشان جاوید باشند.

۱۸- کـ عمارت کند مسجدهای خدای آنکی بگرود به خدای و روز رستخیز و به پای دارد نماز (۱۷۴b) و بدهد زکوة و نه ترسد مگر از خدای، بود کـ ایشان کی باشند از راه یافتگان.

۱۹- ای کردید آب دادن حج کنندگان و آبادانی مسجد حرام؟ چنانکی بگرود به خدای و روز رستخیز و جهاد کرد در طاعت خدای. راست نباشند نزدیک خدای و خدای راه ننماید گروه ستمکاران را.

۱- در متن ساقط است.

۲۰- آنان کی بگرویدند و هجرت کردند و جهاد کردند در راه خدای به خواسته‌هاشان و تنهاشان بزرگتر (۱۷۵a) پایگاهی نزدیک خدای و ایشانند ایشان رستگاران.
۲۱- مژده دهدشان خدایشان به رحمتی از او و خشنودی و بهشت ایشان را در وی نعمتی جاویدانی.
۲۲- جاویدان در وی مدامی کی خدای نزدیک اوست مزدی بزرگ.
۲۳- یا آنان کی بگرویدید مگیرید پدرانتان و برادرانتان به دوستی اگر بگزینند کافری بر گروش و هر کی دوستی کند با ایشان از شما، ایشانند ایشان ستمکاران.
۲۴- بگو اگر بودند (۱۷۵b) پدرانتان و پسرانتان و برادرانتان و زنانتان و خویشانتان و خواسته‌ها کی برگزیدش و بازرگانی کی ترسید کساد شدن آن و جایگاهی کی پسندش دوست‌تر به شما از خدای و پیغامبر او و جهاد کردن در طاعت وی بپایید تا بیاید فرمان خدای و خدای راه ننماید گروه تباهکاران را.
۲۵- به درستی نصرت داد شما را خدای در جایگاههای بسیار و روز جنگ حُنین (۱۷۶a) کِ شگفت آمد شما را بسیاری شما و فریاد نرسد از شما چیزی و تنگ شد بر شما زمین به آنچ کردند، پس بازگشتید پشت دادگان.
۲۶- پس بفرستاد خدای آرامش وی بر پیغامبر وی و برگرویدگان و بفرستاد لشکری کی ندیدش و عذاب کرد آنان را کی کافر شدند و این است پاداش کافران.
۲۷- پس توبه دهد خدای از پس آن بر آنکی خواهد و خدای آمرزگار بخشاینده است.
۲۸- یا آنان کی بگرویدید کی هنبازگیران (۱۷۶b) پلیداند و نزدیک مهلید به مزکت حرام پس سالشان این وگر ترسید از درویشی، بود کی توانگر کندتان خدای از فضل خویش اگر خواهد کی خدای دانا و حکیم است.
۲۹- بکُشید آنان را کی نگروند به خدای و نه به روز رستخیز و نه به حرام دارند آنچ حرام کرد خدای و پیغامبر او و نه طاعت دارند طاعت حق از آنان کی بدادشان کتاب تا بدهند جزیه از چیرگی و ایشان ذلیلان‌اند.
۳۰- و گفتند جهودان، عُزیر (۱۷۷a) پسر خدا است ـ لعنت باد بر ایشان ـ و گفتند ترسان، عیسی پسر خدا است ـ لعنت بر ایشان باد ـ این گفتار ایشان به دهنهاشان مانننده باشد گفتار آنان کی کافر شدند از پیش لعنت کرد بر ایشان خدای از کجا دروغ گفتند.

۳۱- بگرفتند دانشمندانشان و رهبانانشان خدایان از جز خدای عیسی پسر مریم و نفرمودشان مگر کی پرستند خدای یکی. نیست خدای مگر وی، پاک است او از آنچ شرک گیرند.

۳۲- خواهند کی بکُشند نور خدای به دهنهاشان و نخواهد خدای مگر کی تمام کند نور وی و گر (۱۷۷b) دشوار دارند کافران.

۳۳- وی آن است کـ بفرستاد پیغامبر خویش به راه راست و دین حق تا پیدا کندش بر دینها همه و گر دشوار دارند کافران .

۳۴- یا آنان کی گرویدگانید کـ بسیاری از دانشمندان و رهبانان تا بخورند خواسته‌های مردمان به باطل و روی بگردانند از راه خدای و آنان کی گنج نهند زر و سیم و هزینه نکنند آن در طاعت خدای، مژده ده ایشان را به عذابی (۱۷۸a) دردناک.

۳۵- آن روز بتابند بر آن در آتش دوزخ و داغ نهند بدان پیشانیهاشان و پهلوهاشان و پشتهاشان. این آن است کـ گنج نهادید مر تنهای خویش . بچشید آنچ بودید کی گنج نهادید.

۳۶- کی شمار ماهها نزدیک خدای دوازده ماه در کتاب خدای،آن روز کی بیافرید آسمانها و زمین از وی چهار حرم باز داشته. این دین راست است؛ مکنید ستم در ایشان تنهاتان (۱۷۸b) و بکُشید کافران را همه چنانکی کشتند شما را همه و بدانید کی خدای با ترسکاران است.

۳۷- کی تأخیر کردن زیادت است در کافری، بیراه بود به وی آنان کی کافر شدند حلال دارند سالی و حرام دارند آن را سالی تا ناسزاوار کند شمار آنکی حرام کرد خدای و حلال کردند آنچ حرام کرد خدای. بیاراستند ایشان را بدی کردارشان و خدای راه ننماید گروه کافران را.

۳۸- یا آنان کی گرویدگانید چی بود شما را کـ گویند شما را بروید (۱۷۹a) در طاعت خدای آنکی شوید به زمین، می‌پسندیدید زندگانی این جهان از آن جهان نیست برخورداری زندگانی این جهان در آن جهان مگر اندکی.

۳۹- اگر نرمید[1]، عذاب کندتان عذابی دردگن و بدل کند گروهی جز شما و زیان نکندش چیزی و خدای بر همه چیزی تواناست.

۱- متن: برمید

۴۰- اگر نیرو نکنیدش بکردش نیرو خدای، چون بیرون کردندش آنان کی کافر شدند دویکم و دو تن کی هر دو (۱۷۹b) در غار. چون گفت مریار خویش را اندوه مبر کی خدای با ماست و بفرستاد خدای آرامش آن بر وی و نیرو کردش به لشکری کی ندیدیدش و بکرد سخن آنان کی کافر شدند فروتر و سخن خدای آن زبر و خدای عزیز است و داور راست.

۴۱- بروید سبکان و گرانان و جهاد کنید به خواسته‌های شما و تنهای شما در طاعت خدای، آن‌تان بهتر شما را اگر بودید دانالان. (۱۸۰a)

۴۲- اگر بودی چیزی نزدیک و سفری آسان، پیگیر تو بودند ولیکن دور شد بر ایشان سفر و سوگند خوردند به خدای اگر توانستیمی بیرون آمدیمی با شما و هلاک کردی تنهاشان و خدای داند کی ایشان دروغ همی گویند.

۴۳- عفو کرد خدای از تو چرا دستوری دادی ایشان را تا پدید آمدی ترا آنان کی راست گفتندی و بدانستی دروغ زنان را.

۴۴- دستوری نخواهند از تو آنان کـ بگرویدند به خدای و روز رستخیز کی جهاد کنند (۱۸۰b) به خواسته‌هاشان و تنهاشان و خدای دانا است به ترسکاران.

۴۵- کـ دستوری خواهند از تو آنان کی نه گرویدند به خدای و روز رستخیز و به گمان باشند دلهاشان و ایشان در شکّ ایشان همی گردند.

۴۶- وگر خواستندی بیرون شدن، بستاندی او را بستاندنی ولیکن اکراه کرد خدای جنبش ایشان و گران کرد ایشان را و گفتند بنشینید با نشستگان.

۴۷- اگر بیرون آمدندی در شما نه افزودندی شما را مگر تباهی (۱۸۱a) و بتاختندی میان شما بجستندی از شما فتنه و در شما اشنیدندی ایشان را و خدای داناست به ستمکاران.

۴۸- به درستی بجستند فتنه از پیش و بگرداندند ترا کارها تا بیامد حق و پدید آمد فرمان خدای و ایشان کراهیت داشتند.

۴۹- و از ایشان هر کی گوید دستوری ده مرا و مکن بزه به من. ای نه در بزه افتادند؟ و کـ دوزخ گرد گرفتست به کافران.

۵۰- اگر برسد ترا نیکوی، (۱۸۱b) اندوهگن باشند و گر برسد ترا سخن، گویند گرفتیم کار ما از پیش و برگردند و ایشان شاد باشند.

۵۱- بگو نه رسد به ما مگر آنکی نبشت خدای ما را وی خداوند ما و بر خدای بود توکّل گرویدگان.

۵۲- بگو هست کی برسد به ما مگر یکی دو نیکی ؟ و ما بررسیم به شما کی برساند به شما خدای عذابی از نزدیک او یا بر دستهای ما چشم دارید کی ما با شما (۱۸۲a) چشم دارندگانیم.

۵۳- بگو هزینه کنید به خوشی یا ناخوشی نه پذیرند از شما کی شما بودید گروهی تباهکاران.

۵۴- و نه باز داشتشان کـ بپذیرند از ایشان نفقه‌هاشان مگر کی ایشان کافر شدند به خدای و رسول او و نیایند به نماز مگر و ایشان کاهلان باشند و نه هزینه کنند مگر و ایشان کراهیت دارند.

۵۵- و نه شگفت آیدت مالهاشان و نه فرزندانشان کی خواهد خدای کی عذاب کندشان به وی در زندگانی این جهان و بشود[۱] تنهاشان و ایشان کافر باشند. (۱۸۲b)

۵۶- و سوگند خوردند به خدای کی ایشان از شماأند و نه‌اند ایشان از شما ولیکن ایشان گروهی‌اند کی ترسند.

۵۷- اگر یابند پشت‌واره‌ای [۲] یا اشکافهای کوه یا جایی کی در شوند روی نهند به وی و ایشان نخواهند.

۵۸- و از ایشان هر کی بنماید ترا در صدقه‌ها اگر بدهندشان از وی بپسندیدندی و اگر ندهندشان از وی آنگه ایشان خشم گیر[ند].

۵۹- و گر ایشان بپسندیدندی آنچ بدادشان خدای و پیغامبر وی و گفتندی بسنده است ما را خدای، بوک بدهد ما را خدای از فضل خویش (۱۸۳a) و پیغامبر وی کی ما به خدای رغبت کنانیم.

۶۰- کی صدقه‌ها مر درویشان راست و مسکینان را و کارکنان را بر وی و شاد وار کردن دلهاشان و در بردگان و فام‌مندان را و در راه گذریان طاعت و ابناء السّبیل واجب از خدای و خدای دانا و داور راست است.

۶۱- و از ایشان آنانک رنجه دارند پیغامبر را و گویند او شنواست، بگو اشنوا بهتر شما را بگرود به خدای و بگرود مرگرویدگان را و رحمتی مر آنان را (۱۸۳b) کـ بگروند از شما و آنانک رنجه دارند پیغامبر خدای را ایشان راست عذابی دردگن.

---

۱ – متن: بسود (تصحیح قیاسی از آیهٔ ۸۵ همین سوره)

۲- متن: پشت وارهی

۶۲- سوگند خوردند به خدای شما را تا خشنو[د] ... [۱] و خدای و پیغامبر او حقترانـد کـی خشنود کنندش اگر بودند گرویدگان.

۶۳- کـ ندانند کی او هر کی مخالف شود خدای را و رسول او را کی او راست آتش دوزخ جاودان در وی. این است رسوایی بزرگ.

۶۴- بپرهیزند منافقان کی بفرستند بر ایشان سورتی آگاه کندشان آنچ در دلهـای ایشـان است. (۱۸۴a) بگو کـ فسوس کنند کی خدای بیرون آورد آنچ حذر کنید.

۶۵- وگر پرسی‌شان، گویند کی ما بودیم مزاح و بازی کنیم. بگو به خدای و حجّتهای وی و پیغامبر وی همی فسوس کنید؟

۶۶- بهانه مکنید کـ کافر شدید پسِ گرویدنتان اگر عفو کنـد[۲] از گروهـی از شـما عـذاب کند[۳] گروهی را به آنکی ایشان بودند گناهکاران.

۶۷- مردان منافق و زنان منافقه بهری‌شان از بهری ... [۴] به زشتـ[ی] و باز دارند از نیـک ... [۵] (۱۸۴b) و بازگیرند از صدقه دستهاشان، فرامشت کردند خدای را و فرامشت کـرد ایشان را ... [۶] منافقان ایشانند تباهکاران.

۶۸- وعده کرد خدای مردان منافق و زنان منافقه را و کافران را آتش دوزخ جاوید در وی. وی بسنده بود ایشان را و لعنت خدای بر ایشان و ایشان را عذا[بی] پاینده.

۶۹- چون آنان کـ از پیش شما بودند سختتر از شما به نیروا و بیشتر خواسـته و فرزنـدان برداشتند [بهرهٔ] ایشان برداشتید شما بهرهٔ ... [۷](۱۸۵a) آنانک از پیش شما بودند بهرهٔ ایشان و در شُدید چنانکی در شدند. ایشانند کی به باطل بود کارهاشان در این جهـان و آن جهان و ایشانند ایشان زیانکاران.

۱- به ترجمهٔ «لیرضوکم» آسیب رسیده است.

۲- کذا متن، ترجمهٔ «نَعْفُ»

۳- کذا متن، ترجمهٔ «نُعَذِّب»

۴- ترجمهٔ«یأمرون» از بین رفته است.

۵- به ترجمهٔ «المعروف» آسیب خورده است.

۶- ترجمهٔ «انّ» از بین رفته است.

۷ – به ترجمهٔ عبارت « بخلاقکم کما استمتع» آسیب رسیده و محو شده است.

۷۰- ای نه آمدشان خبر آنان کی از پیش ایشان بودند گروه نوح و عاد و ثمود و گروه ابرهیم و اصحاب مدین و کشتگان قوم لوط؟ بیامدشان پیغامبر ایشان به حجّتها نبود خدای مر ستم کننده ایشان را ولیکن بودند (185b) با تنهای خویش ستمکاران.

۷۱- و مردان گرویدگان و زنان مؤمنه بهری‌شان دوستان بهری بفرمایند نیکوی و باز دارند از زشتی و به پای دارند نماز و بدهند زکوة و فرمان برند خدای را و پیغامبر او را، ایشانند کی رحمت کندشان خدای کی خدای بی‌همتاست و داور راست.

۷۲- وعده کرد خدای مردان گرویده و زنان گرویده را بوستانهایی کی می‌رود از زیر آن جویها جاویدان در آنجا (186a) و جایگاهها خوش در بهشت جاودان و خشنودی از خدای بزرگتر این او رستگاری بزرگ است.

۷۳- ای پیغامبر جهاد کن با کافران و منافقان و سخت باش بر ایشان و جایگاهشان دوزخ و بد جایگاهی.

۷۴- سوگند خوردند به خدای کی نه گفتند و به درستی گفتند سخنِ کافری و کافر شدند پسِ ایمانشان و همّت کردند به آنچ نیابند و نخواستند مگر کی (186b) بی‌نیاز کندشان خدای و رسول او از فضل خویش؛ اگر توبه کنند باشد بهتر ایشان را و گر برگردند، عذاب کندشان خدای، عذابی دردناک در این جها[ن] و آن جهان و نیست ایشان را در زمین از دوست و نه نیرو دهنده.

۷۵- و از ایشان هر کی پیمان کرد با خدای اگر بدهد ما را از فضل خویش، صدقه دهیم و باشیم از نیکوکاران.

۷۶- و چون بدادشان از فضل خویش، بخیلی کردند به وی و برگردیدند و ایشان گردیدگانند.

۷۷- عقوبت کرد ایشان را (187a) منافقی در دلهاشان تا روز دیدار آن به آنکی خلاف کردند با خدای آنچ وعده کردند با وی و به آنکی بودند دروغ زنان.

۷۸- ای نه دانند کی خدای داند پنهانیهاشان و رازهاشان ؟ و کی خدای دانندهٔ غیبهاست.

۷۹- آنان کی عیب کنند طاعت داران از گرویدگان در صدقه‌ها و آنان کی نیابند مگر به جهد و طاقتشان، فسوس کنند از ایشان، عقوبت کرد خدای از ایشان و ایشان راست عذابی دردگن. (187b)

۸۰- آمرزش خواه ایشان را یا آمرزش نخواهی ایشان را. اگر آمرزش خواهی ایشان را هفتاد بار، نیامرزد خدای ایشان را. این آن کی ایشان کافر شدند به خدای و پیغامبر وی و خدای راه ننماید گروه تباهکاران را.

۸۱- خرّم شدند ماندگان به نشستن ایشان از پس پیغامبر خدای و نخواستند کی جهاد کنند به خواسته‌هاشان و تنهاشان در طاعت خدای و گفتند مروید در گرما. بگو آتش دوزخ (۱۸۸a) سختتر گرما اگر بودند داناآن.

۸۲- بخندید [ند] اندکی و بگریند بسیار، پاداش به آنچ بودند کی کردند.

۸۳- اگر باز گردانندت به خدای سوی گروهی از ایشان، دستوری خواهند از تو مر بیرون آمدن را، بگو بیرون میایید با من هرگز و نه کارزار کنید با من به دشمنی کی شما پسندید به نشستن نخستین بار؛ بنشینید با ماندگان.

۸۴- و مکن نماز بر یکی از ایشان، بمیرد هرگز و مه‌ایست بر گور وی (۱۸۸b) کی ایشان کافر شدند به خدای و پیغامبر وی و بمیرند و ایشان تباهکار باشند.

۸۵- و عجب نیایدت خواسته‌هاشان و فرزندانشان کی خواهد خدای کی عذاب کندشان به وی در این جهان و بشود تنهاشان و ایشان ناگرویدگان باشند.

۸۶- و چون بفرستند سورتی کی بگروید به خدای و جهاد کنید با پیغامبر وی، دستوری خواهند از تو مهتران از ایشان و گویند بگذار ما را تا باشیم با نشستگان.

۸۷- پسندیدند به آنکی باشند (۱۸۹a) با مخالفان و مُهر نهادند بر دلهای ایشان و ایشان ندانند.

۸۸- نک پیغامبر و آنان کی بگرویدند با وی جهاد کردند به خواسته‌هاشان و تنهاشان و ایشانند کی ایشان راست نیکیها و ایشانند ایشان رستگاران.

۸۹- بساخت خدای ایشان را بهشت، می‌رود از زیر آن جویها جاوید در وی؛ آن است رستگاری بزرگ.

۹۰- و آمدند عذرخواهان از تازیان تا دستوری دهند ایشان را و بنشستند آنان کی دروغ گفتند به خدای (۱۸۹b) و پیغامبر او. زود برسد به آنان کی کافر شدند از ایشان عذابی دردگن.

۹۱- نیست بر ضعیفان و نه بر بیماران و نه بر آنان کی نیایند آنچ هزینه کنند، تنگی کی نصیحت کنند مرخدای را و پیغامبر وی را . نیست بر نیکوکاران از راه و خدای آمرزگار است بخشاینده.

۹۲- و نه بر آنان کی چون آید به تو تا برداریشان، گفتی نیابم آنچ بردارم شما را بر وی باز گردند و چشمها[شان] (۱۹۰a) همی رود از اشک از اندوه کی نیابند آنچه هزینه کنند.

۹۳- کـ بهانه بر آنان است کی دستوری خواهند از تو و ایشان توانگرانند؛ پسند کردند بـه آنکی باشند با مخالفان و مُهر نهاد خدای بر دلهاشان و ایشان ندانند.

۹۴- عذر خواهند چون باز آیید به ایشان. بگو عذر نیارید کی راست ندارم شما را کـ خبـر داد ما را خدای از خبرهای شما ... [1] خدای کردار شما و پیغامبر او و پس باز روید (۱۹۰b) سوی دانانهانیها و آشکارا و آگاه کندتان به آنچ بودید همی کنید.

۹۵- سوگند خوردند به خدای شما را کی باز گردید به ایشان تا روی بگردانید از ایشـان و روی بگردانید از ایشان کی ایشان پلیدند و جای ایشان دوزخ است، پاداش به آنچ بودند کنند.

۹۶- سوگند خوردند شما را تا خشنود شوی از ایشان. اگـر خشـنود شـوی از ایشـان کـی خدای خشنود نیست از گروه فاسقان.

۹۷- تازیان سختتر به کافری و منافقـ[ی] (۱۹۱a) و سزاوارتر کـی ندانـنـد فریضـه‌هـای آنکی فرستاد خدای بر پیغامبر او و خدای دانا است و داور راست.

۹۸- و از تازیان هر کی بگیرد آنچ هزینه کند تاوان و بپاید بـه شـما گردشـها بـر ایشـان گردیدنِ بد و خدای شنوا و داناست.

۹۹- و از تازیان هر کی بگرود به خدای و روز رستخیز و بگیرد آنچ هزینه کنـد نزدیکیهـا نزدیک خدای و دعای پیغامبر، بدان کی آن نزدیکی است ایشان را در آردشـان (۱۹۱b) خدای در رحمت خویش کی خدای آمرزگار بخشاینده است.

۱۰۰- و پیش روندگان نخستینان از مهاجران و انصـاران و آنـان کـی پـس روی ایشـان کردند به نیکوی، خشنود شد خدای از ایشان و ایشان خشنود شدند از او و وعده کـرد ایشان را بهشت، همی رود زیر آن جویها جاوید در وی همواره؛ این است رستگاری بزرگ.

۱۰۱- وز آنچ گرد شماالد از تازیان منافقان‌اند و از گروه مدینه اسـتاخ شـدند بـر منـافقی، ندانی ایشان را،(۱۹۲a) ما دانیم‌ایشان را، عذابشان‌کنیم دوبـاره پـس بـاز گرداننـد بـه عذابی بزرگ.

۱۰۲- و دیگران اقرار کردند به گناه خویش؛ بیامیختند کردار نیـک و دیگـر بـدی، بـوک خدای کی توبه دهد بر ایشان کی خدای آمرزگار است بخشاینده.

۱- ترجمهٔ «سَبّری» از بین رفته است.

۱۰۳- بگیر از خواسته‌هاشان صدقه تا پاک کنی ایشان را و بیفزایدشان[۱] به وی و دعا کن بر ایشان کی نماز و دعای تو آرام است ایشان را و خدای شنوا و داناست.

۱۰۴- ای ندانند کی خدای،او بپذیرد (۱۹۲b) توبه از بندگان خویش و بگیرد صدقه‌ها؟ و کی خدای او توبه ده و رحمت کن است.

۱۰۵- و بگو کار کنید؛ زود بیند خدای کار شما و رسول وی و گروید[گان] و باز گردانندتان سوی دانای غیب و آشکارا و آگاه کندتان به آنچ بودید کی کنید.

۱۰۶- و دیگران اومید دارند مرفرمان خدای را کی عذاب کندشان و یا توبه دهد بر ایشا[ن] و خدای دانا و صوابکار است.

۱۰۷- و آنان کی گرفتند (۱۹۳a) مسجدی از بدکرداری و کافری و جدایی میان گرویدگان و نهادن مر آن را کی جنگ کرد با خدای و پیغامبر او از پیش و سوگند خوردند کی نخواستیم مگر نیکوی و خدای گواست کی ایشان دروغ می‌گویند.

۱۰۸- و نخیزی دروی هرگز مسجدی را کی بنیاد کردند بر پرهیزگاری از اوّل روز سزاوارتر کی بر خیزی در وی. دروی مردانند کی دوست دارند کی پاکی کنند و خدای دوست دارد پاکیزگان را.

۱۰۹- ای هر کی بنیانی کند بنیانی او برترسکاری از خدای (۱۹۳b) و خشنودی بهتر یا آنکی بنیانی کند بنیانی او بر فساد افتادن و بر اوکند به وی در آتش دوزخ؟ و خدای راه ننماید گروه ستمکاران را.

۱۱۰- همیشه بنیادآوردشان به آنکی بنا کند اسگالش[۲]در دلهاشان مگر آنکی بِبُرَّد دلهاشان و خدای دانا است صوابکار.

۱۱۱- کی خدای بخرید از گرویدگان تنهاشان و خواسته‌هاشان به آنکی ایشان را بود بهشت، کارزار کنند در طاعت خدای. بکشند و کشته شوند وعد ...[۳] بر وی (۱۹۴a) درست در توریت و انجیل و قرآن و هر کی وفا کند به پیمان خویش از خدای، شادی کنید به خرید فروخت شما آنکی بخرید به وی و این است وی رستگاری بزرگ.

---

۱ - در ترجمهٔ «تُزَکّیهِم». شاید: بیفزایی‌شان

۲- متن: اشکالش

۳- به ترجمهٔ «وعداً» آسیب رسیده است.

۱۱۲- توبه کردگان پرستند [گان] سپاس دارندگان روزه‌داران رکـوع‌کنـان سـجودکنـان فرمایندگان به نیکوی و بازدارندگان از زشتی و نگاهدارندگان مر فریضه‌های خدای را و مژده ده گرویدگان را.

۱۱۳- نبود مر پیغامبر را و آنان کی بگرویدند کـ (۱۹۴b) آمرزش خواهنـد مرکـافران را و گر بودند خویشاوندان از پس آنکی پدید آمد ایشان را کی ایشان گروه دوزخ‌اند.

۱۱۴- و نبود آمرزش ابرهیم مر پدر خویش را مگر از وعده‌ای کی وعده کرده بودش او را، چون پدید آمد او را کی او دشمن است مر خدای را، بیزار شد از وی کـ ابـرهیم دعـا کن و بردبار بود.

۱۱۵- و نبود خدای کی بیراه کند گروهی را پسِ آنکی راه نمودشان تا پدید آید ایشـان را آنچ بترسند کی خدای به همه چیزی دانا است.

۱۱۶- کی خدای او راست پادشاهی (۱۹۵a) آسمانها و زمین؛ زنده کند و بمیراند و نیست شما را از جز خدای از دوست و نه نصرت کن.

۱۱۷- به درستی توبه دهد خدای بر پیغامبر و مهاجریان و انصاریان آنانک متابع وی بودند در روزگار سختی از پسِ آنکی خواست کی بگراید دلها گروهی از ایشان. پس توبه داد بر ایشان کی او به ایشان آمرزگار و بخشاینده است.

۱۱۸- و بر آن سه تن آنان کی خلاف کردند تا چون تنگ شد بر ایشـان زمـین بـه آنـچ کردند و تنگ شد بر ایشان (۱۹۵b) تنهاشان و پنداشتند کی نیاید (؟)[1] از خدای مگـر به وی. پس توبه داد بر ایشان تا توبه کنند کی خدای اوست توبه دهنده بخشاینده.

۱۱۹- یا شما کی گرویدگانید، بترسید از خدای و باشید با راستگویان.

۱۲۰- نبود مر گروه مدینه و هر کی گردایشان بود از تازیان کی خـلاف کرنـد از پیغـامبر خدای و نه دریغ داشتند تنهای ایشان از تن خویش. این به آنکی ایشـان نرسیدشـان تشنگی و نه رنجی و نه گرسنگـ[ی] (۱۹۶a) در طاعت خدای و نه بسپرند جایگاهی کـ دشمن ...[2] کافران و نیافتندی از دشمن، یافتنی؛ مگر نوشتندی ایشـان را بـه وی کاری نیک کی خدای عزّ و جلّ ضایع نکند مزد نیکوکاران.

۱- کذا در متن بی نقطه در ترجمهٔ «لا مَلْجَأَ»

۲- به ترجمهٔ «یَغیظ» آسیب رسیده است.

۱۲۱- و نه هزینه کنند هزینه‌ای کوچک و نه بزرگ و نه بُرند بیابانی مگر نوشتند ایشان را تا پاداش دهدشان خدای نیکوتر آنکی بودند و کنند.

۱۲۲- و نبود گرویدگان را کی بروند همه، چرا نه روند از هر گروهی از ایشان گروهی تا بدانستندی (۱۹۶b) در دین و تا بترسانیدندی گروه ایشان را چون باز گشتندی به ایشان تا مگر ایشان پرهیز کنند.

۱۲۳- یا شما کی گرویدگانید، کارزار کنید با آنان کی با شما باشند از کافران و یابند در شما درشتی و بدانید کی خدای با ترسکاران است.

۱۲۴- و چون بفرستادیم[۱] سورتی از ایشان هر کی گوید کیست از شما کی بفزایدش این ایمان امّا آنانک مؤمنانند بیفزایدشان گروش و ایشان شاد شوند.

۱۲۵- و امّا آنان کی در دلهاشان ... [۲] (۱۹۷a) بیفزایدشان پلیدی بر پلیدی‌شان و بمیرند و ایشان کافران باشند.

۱۲۶- ای نه بینند کی ایشان دروغ گویند در هر سال یکی بار یا دوبار و پس نه توبه کنند و نه ایشان اندیشه کنند؟

۱۲۷- و چون بفرستند سورتی، بنگرد بهری‌شان به بهری. هیچ دیدند شما از کسی؟ پس باز گردند؛ باز گرداند خدای دلهاشان به آنکی ایشان گروهی اندکی ندانند.

۱۲۸- به درستی آمد به شما پیغامبر از تنهای شما ... وی[۳] آنچ بزه کنید حریص بر شما به گرویدگان (۱۹۷b) مهربان بخشاینده.

۱۲۹- اگر برگردند، بگو بسنده است مرا خدای، نیست خدای جز او؛ بروی توکّل کردم و اوست خدای عرش بزرگ.



۱- در ترجمهٔ «اُنزِلَت»، صحیح: بفرستند

۲ - ترجمهٔ «مرض» از بین رفته است.

۳- به ترجمهٔ «عزیز علیه» آسیب رسیده است.

سورهٔ یونس (۱۰)

به نام ایزد بخشایندهٔ مهربان

۱- من خدای بیناترم. این حجّتها کتاب محکم است.
۲- ای بود مرمردمان را شگفت کی وحی فرستادیم به مردی از ایشان کـ بترسان مردمان را و مژده ده آنان را کی بگروند کی ایشان راست پیش راستـ[ی] نزدیـک (۱۹۸a). خدای ایشان. گفتند ناگرویدگان کی این جادوی پیداست.
۳- کی خدای شما خدای است آنکی بیافرید آسمانها و زمین در شش روز. پس مالک بود بر عرش. خواهد کارها نیست از هیچ شفعتگری مگر از پس دستوری او. آن است تان خدای، خداوند شما؛ بپرستید او را. ای به یاد ندارید؟
۴- به وی است باز شدن شما همه؛ وعدهٔ خدای راست است کـی وی پدیـد آرد خلـق را پس باز گردانندش تا جزا دهد آنان کی بگرویدند و کردنـد نیکیهـا (۱۹۸b) بـه داد و آنان کی کافر شدند، ایشان ر[است] شرابی از آب گرم و عذابی دردگن به آنچ بودنـد کفر آوردند.
۵- او آن است کی بکرد آفتاب [را] روشنایی و ماه را نوری و انـدازه کـردش منزلتهـا تـا بدانید شمار سالها و حساب . نیافرید خدای آن مگر به راستی. پدید کـردیم [۱] حجّتهـا مرگروهی را کی دانند.

۱- در متن «نفصّل» و «یفصّل» هر دو آمده است و در حاشیه نوشته، «یُفصّل بالیای ابن کثیر و ابوعمرو و حفص»

۶- کی در اختلاف شب و روز و آنچ آفرید خدای در آسمانها و زمین حجّتهاست مرگروهی را کی ترسند.

۷- کی آنان (١٩٩a) کـ اومید ندارند روز قیامت را و پسندند به زندگانی این جهان و بیارامند به وی و آنان کی ایشان از نشانهای ما بی‌خبر باشند.

۸- ایشانند کی جایگاهشان دوزخ است به آنچ بودند کردند.

۹- کی آنان کی بگرویدند و کردند نیکیها، راه نمایدشان خدایشان به ایمانشان؛ می‌رود از زیر ایشان جویها در بهشت با نعمت.

۱۰- خواندن ایشان در وی پاکا بی‌عیبا تو یارب و تحیّت ایشان در وی سلام بود و از پس دعای ایشان کی سپاس مرخدای را خدای خلقان.

۱۱- و گر بشتابد (١٩٩b) خدای مرمردمان را به بدی شتاب ایشان به نیکی گزارده شد به ایشان اجلشان. دست باز داریم آنان را کی اومید ندارند به روز قیامت در بیراهی‌شان کور باشـ[ند].

۱۲- و چون برسد به مردم بیچارگی، بخواند ما را به پهلوی خویش یا نشسته یا ایستاده. چون بگردانیم از او بیچارگی، بگذرد چنانکی نخواند ما را به بیچارگی کی رسیدش؛ همچنین بیاراستند مرگزافکاران را، آنچ بودند می‌دانند.

۱۳- و به درستی تباه کردیم گروهانی را از پیش شما چون ستم کردند و بیامد بدیشان پیغامبرانشان (٢٠٠a) به حجّتها و نه بودند مرگرویدگان را؛ همچنین پاداش دهیم گروه گناهکاران را.

۱۴- پس بکردیم شما را خلیفتان در زمین از پس ایشان تا بنگریم چگونه کار کنید.

۱۵- و چون بر خوانند بر ایشان حجّتهای ما پیدایی، گفت آنان کی اومید نداشتند به رسیدن ما، بیاور قرآن جز از این یا بگردان وی را. بگو نبود مرا کی بدل کنم او را از راستای خویش کی نیم من پیگیر، مگر آنکی وحی کردند به من کمن ترسم کی عاصی گردم خدای خویش را عذاب روز بزرگ. (٢٠٠b)

۱۶- بگو اگر خواهد خدای نخواندمش بر شما و نه آگاه کردمی شما را به وی و درنگ کردم در شما عمری از پیش او. ای خرد نمی‌دارید؟

۱۷- و کیست ستمکارتر از آنکی گوید بر خدای دروغ یا دروغ گوید به حجّتهای وی کی وی نرهاند کافران را.

۱۸- و می‌پرستند از جز خدای آنکی نه زیان کندشان و نه سود کندشان و می‌گویند اینان خواهشگران مااند نزدیک خدای. بگو بیاگاهانید خدای به آنچ ندانند در آسمانها و نه در زمین؟ پاکا بی [عیبا] [۱] (۲۰۱a) و برتر است از آنچ هنباز گیرند.

۱۹- و نبودند مردمان مگر امّتی یگانه؛ اختلاف کردند و گرنه سخن پیش شده بودی از خدای تو، بگزاردندی میان ایشان در آنچ در وی اختلاف کردند.

۲۰- وگویند اگر نفرستادندی بر وی آیتی از خدای وی، بگو کی غیب مرخدای راست؛ بپایید کمن من با شماام از پایندگان.

۲۱- و چون بچشانیم مردمان را رحمت از پس سختی کی برسدشان، آنگه ایشان سازش بد کنند در حجّتهای ما. بگو خدای زودتر عقوبت کند (۲۰۱b) کـ پیغامبران ما بنویسند آنچ سازش بد کنید.

۲۲- وی آن است کی براندتان در بیابان و دریا تا چون بودید در کَشتی و براند به ایشان بادی خوش و شاد شوند به وی، بیاید آن بادی ... [۲] و بیایدشان موج از هر جایگاهی و پندارند کی ایشان گرد بیاید به ایشان، بخوانند خدای را به اخلاص او راست دین، اگر برهانی ما را از این، باشیم از سپاس‌داران.

۲۳- چون برهانیمشان [۳] آنگه ایشان بجویند در زمین به ناواجب. ای مردمان (۲۰۲a) کی بغیت شما بر تنهای شما برخورداری زندگانی این جهان. پس به ماست بازگشت شما و آگاه کنمشان [۴] به آنچ بودید کنید.

۲۴- کی داستان زندگانی این جهان چون آبی است بفرستادیمش از آسمان و بروید به وی نبات زمین از آنچ بخورد مردمان و چهارپایان تا چون بگرفت زمین آرایش آن و نیکو شد و پندارند گروه آن کی ایشان تواناند بروی، بیامد فرمان ما شب یا روز، بکردیمش درووده (۲۰۲b) چنانکی نبودی دیگ؛ همچنین جدا کنیم حجّتها مر گروهی را کی اندیشه کنند.

۲۵- و خدای می‌خواند به سرای سلام و راه نماید آن را کی خواهد به راه راست.

۱- ترجمهٔ «سبحانه» آسیب دیده است.

۲- ترجمهٔ «عاصف» ناخواناست.

۳- در ترجمهٔ «أنجیهُم»

۴- متن در ترجمهٔ «فنبّئکُم». صحیح : آگاه کنمتان

۲۶- مر آنان را کی نیکوی کنند، بهشت دهیم و زیادت و نیابد [1] رویهاشان گرد سیاه و نه ذلیلی. ایشانند گروه بهشت، ایشان در وی جاوید.

۲۷- و آنان کی کنند بدیها پاداشت بدی، هم چونان و برسدشان ذلیلی، نیست ایشان را از خدای (۲۰۳a) از فریاد رس چنانکی پوشیدند رویهاشان لختی از شب تاریک. ایشانند گروه دوزخ، ایشان در وی جاوید باشند.

۲۸- و آن روز کی بر انگیزیمشان همه؛ پس گوییم مر آنان را کی شرک آوردند به جایگاهتان شما و انبازان شما جدا کنیم میان ایشان و گفتند انبازان ایشان نه بودید ما را پرستندگان.

۲۹- بسنده است خدای گواه میان ما و میان شما کی ما بودیم از پرستیدگان [2] شما بی‌خبران.

۳۰- آنجا بخوانند (۲۰۳b) هر تنی آنچ فرستاده بود و باز گردانندشان [3] به خدای، خداوند ایشان حق و گم شد از ایشان آنچ بودند دروغ زنان.

۳۱- بگو کـ روزی دهدتان از آسمان و زمین یا کیست پادشاه بر گوشها و چشمها و کی بیرون آرد زنده از مرده و بیرون آرد مرده را از زنده و کی تدبیر کندکار؟ بگویند خدای؛ بگو کی نترسید؟

۳۲- این است تان خدای، خدای شما به راستی و چیست پس از راستی مگر بیراهی، چگونه باز گردانید؟ (۲۰۴a)

۳۳- همچنین درست شد سخن خدای تو بر آنانک فاسقانند کی ایشان نگروند.

۳۴- بگو هست از هنبازان شما کـ پدید کند خلق را پس باز گرداندش؟ بگو خدای پدید کند خلق را پس باز گرداندش. از کجا دروغ گویید؟

۳۵- بگو هست از هنبازان شما کی راه نماید به راستی؟ بگو خدای راه نماید به راستی. آن کس کی راه نماید به راستی حقتر کی پیگیر شود یا کـ راه نماید؟ مگر کی راه نمایندش؛ چی بود شما را چگونه حکم کردید؟

۳۶- و پیگیر نشود بیشترین ایشان (۲۰۴b) مگر وهم را کی وهم سود ندارد از حق چیزی کی خدای داناست بدانچ کنند [4].

۱- متن: بتابد (کذا) بدون نقطه

۲- در ترجمهٔ «عبادتکُم»

۳- متن: باز گردانندتان (حروف بدون نقطه)

۴- متن: کنید

۳۷- و نبود این قرآن دروغ گفتن را از جز خدای ولیکن راستی آن را کی پیش وی است و پدید کردن نامه، نیست شک در وی از خداوند خلقان .

۳۸- یا گویند دروغ است آن. بگو بیارید سورتی هم چونان و بخوانید آنچ توانید از جز خدای اگر هستید راستگویان.

۳۹- بلک دروغ گفتند بدانچ نه بودشان دانش به وی (۲۰۵a) و چون نیامدشان تأویل وی، همچنین‌دروغ گفتند آنان کی از پیش ایشان بودند. بنگر چگونه بود سرنجام ستمکاران؟

۴۰- و از ایشان هر کی بگرود به وی و از ایشان هر کی نگرود به وی و خدای تو داناتر است به تباهکاران.

۴۱- و گر دروغ گویندت، بگو مرا کار من و شما را کار شما. شما بیزارید از آنچ من کنم و من بیزارم از آنچ شما کنید.

۴۲- و از ایشان‌هر کی بشنود به تو، ای تو بشنوانی‌کر را و گر بودندکی خرد ندارند. (۲۰۵b).

۴۳- و از ایشان هر کی بنگرد به تو، نه تو راه نمایی کوران را؟ و گر بودند کی نه بینند.

۴۴- کی خدای نه ستم کند مردمان را چیزی ولیکن مردمان بر تن خویش ستم کنند.

۴۵- و آن روز کی برانگیزمشان[1] چنانکی درنگ نکردند مگر ساعتی از روز بشناسند میان ایشان. زیان کردند آنان کی دروغ گفتند به رسیدن خدای و نبودند راه یافتگان.

۴۶- و امّا بنماییمت‌بهری‌آنکی‌باز داشتیمشان‌یا بمیرانمت، با ماست بازگشت ایشان، (۲۰۶a) پس خدای گواست بر آنچ کنند[2].

۴۷- و مرهر امّتی را پیغامبری است؛ چون بیامد پیغامبرشان، بگزاردند میان ایشان به داد و ایشان نه ستم کنند.

۴۸- و گویند کی بود این وعده اگر هستید راستگویان؟

۴۹- بگو من پادشاه‌نیم مر تن خویش را زیان کردن و نه سود مگر آنکی خْواهد خدای، مرهر امّتی را اجلی است؛ چون بیامد اجلشان، پس ندارند ساعتی و نه فراپیش برند.

۵۰- بگو دیدیدکی‌بیامدتان‌عذاب وی شب یا روز،چه (۲۰۶b) شتاب دارند از وی گناهکاران؟

۵۱- پس چون بیوفتاد، بگروید به وی اکنون و بودید به وی شتاب کردید.

۱- در ترجمهٔ« یَحشرهم»

۲- متن: کنید

۵۲- پس گویند مر آنان را کی ستم کردند، بچشید عذاب جاودان. هست‌تان پاداشت؟ مگر به آنچ بودید کـ کردید.

۵۳- و آگاه کنندت کـ حقتر است او. بگو آری و خدای من کـ او حق است و نه ایـد شـما عاجزان.

۵۴- و گر بودی مر هر تنی را کی ستم کردند آنچ در زمین فدا کردندی به وی و بیندیشی[1] پشیمانی چون بینند عذاب (۲۰۷a) و بگزاردند میان ایشان به راستی و ایشان را سـتم نکنند.

۵۵- بدان کـ مر خدای راست آنچ در آسمانها و زمین. بدان کی وعدهٔ خـدای حـق است ولکن بیشتر ایشان ندانند.

۵۶- وی زنده کند و بمیراند و به وی باز گردید.

۵۷- یا مردمان بیامد به شما هندرز از خـدای شـما و شـفایی از آنکـی در دلهاسـت و راه راست و رحمت مر گرویدگان را.

۵۸- بگو به کتاب خدای و به پیغامبر او بدین خرّم باشند؛ آن بهتر از آنچ گرد کنید.

۵۹- بگو دیدید (۲۰۷b) آنچ فرستاد خدای شما را از روزی و بکردید از او حرام و حـلال؟ بگو خدای فرمود شما را یا بر خدای دروغ گویید.

۶۰- و نیست وهم آنان کی گویند دروغ بر خدای دروغ روز قیامـت کـی خـدای خداونـد فضل است بر مردمان ولیکن بیشترین ایشان شکر نکنند.

۶۱- و نباشی در کاری و نخوانید از وی از قرآن و نکنید از کاری نه گر کی ما بر شما گواه گیریم چون در شوید در او ...[2] (۲۰۸a) غایب شود از خـدای تـو از مثقـال ذرّه‌ای در زمین و نه در آسمان و نه کهتر از ان و نه مهتر، مگر در کتابی پیدا، یعنی لوح محفوظ.

۶۲- بدان کی دوستان خدای نیست بیم بر ایشان و نه ایشان را اندوه باشد.

۶۳- آنان کی بگرویدند و بودند ترسکاران.

۶۴- ایشان راست مژده در زندگانی این جهان و در آن جهان. تبـدیل نبـود مـر سـخنان خدای را. این است او [رسـ]تگاری بزرگ.

۱- کذا در ترجمهٔ « اسرّوا»

۲- ترجمهٔ « وما» از بین رفته است.

۶۵- و نه اندوهگن کندت گفتار ایشان کی عزّت مر خدای راست همه. (۲۰۸b) او شنوا و داناست.

۶۶- بدان کی مرخدای راست آنچ در آسمانها و آنچ در زمین است و آنچ پیگیری [1] کنند آنان را کی بخوانند از جز خدای هنبازان کی نه‌اند پیگیر، مگر گمان را و نه‌اند ایشان مگر گزاف گویان.

۶۷- وی آن است کی بکرد شما را شب تا بیارامید در وی و روز بیننده کی در این نشانهاست مر گروهی را کی بشنوند.

۶۸- گفتند بگرفت خدای فرزندی؛ پاک است و بی‌عیب او. او بی‌نیاز است. او راست آنچ در آسمانها و آنچ [در] (۲۰۹a) زمین کی نیست نزدیک شما از حجّتی به این کی همی گویید بر خدای آنچ ندانید؟

۶۹- بگو کی آنان کی گویند بر خدای دروغ، نه رهند.

۷۰- بر خورداری در این جهان، پس به ماست بازگشت ایشان؛ پس بچشانیمشان عذاب سخت بدانچ بودند کافر گشتند.

۷۱- و برخوان بر ایشان خبر نوح کی گفت مر گروه خویش را، یا گروه اگر بود بزرگ بر شما جایگاه من و یاد کرد من به حجّتهای خدای، بر خدای توکّل کردم (۲۰۹b) و گرد آیید کار شما و انبازان شما. پس نبود کار شما بر شما پوشیده، پس بگذارید به من و منگرید.

۷۲- و گر برگردید، نخواهیمتان از مزد کی نیست مزد من مگر بر خدای و فرمودند مرا کی باشم از گردن نهادگان.

۷۳- دروغزن کردندش، برهانیدیم وی را و هر کی با وی بود در کَشتی و کردیمشان خلیفتان و غرقه کردیم آنان را کی دروغ گفتند به حجّتهای ما. بنگر چگونه بود سرنجام ترسیدگان.

۷۴- پس بفرستادیم از پس وی پیغامبری (۲۱۰a) به گروهشان و بیامدند به ایشان به حجّتها و نبودند کی بگرویدند به آنچ دروغ گفتند به وی از پیش؛ همچنین مُهر نهیم بر دلهای گردیدگان.

۱- متن: برگیری (تصحیح قیاسی از موارد مشابه در همین ترجمه)

۷۵- پس بفرستادیم از پس ایشان موسی و هرون سوی فرعون و مهتران وی به حجّتهای ما گردنکشی کردند و بودند گروهی گناهکاران.

۷۶- چون بیامدشان حق از نزدیک ما، گفتند کی این جادوی است پیدا.

۷۷- گفت موسی همی گویید مر درستی را چون بیامدتان جادوی است این؟ و نرهند (۲۱۰b) جادوان.

۷۸- گفتند آمدی به ما تا بگردانی ما را از آنچ یافتیم بر وی پدران ما و باشد شما را بزرگی در زمین و ما شما را به راست نداریم.

۷۹- و گفت فرعون بیارید به من به هر جادوی دانا.

۸۰- چون بیامدند جادوان، گفت ایشان را موسی بیوکنید آنچ شما خواهید اوکندن.

۸۱- چون بیوکندند، گفت موسی آوردید به وی جادوی کی خدای باطل کند آن را کی خدای نیکو نکند کار تباهکاران.

۸۲- و درست کند خدای حق را به سخنان ... [۱] (۲۱۱a) و گر دشخوار دارند کافران.

۸۳- نگرود مر موسی را مگر فرزندانی از گروه وی بر ترسی از فرعون و مهتر ایشان کی عذاب کندشان و کی فرعون برتر در زمین و کی او از گزافکاران بود.

۸۴- و گفت موسی یا گروه اگر بودید بگرویدید به خدای، بر وی توکّل کنید اگر هستید مسلمانان.

۸۵- گفتند بر خدای است توکّل ما. یارب مکن ما را آزمایش مر گروه ستمکاران را.

۸۶- و برهان ما را به رحمت تو از گروه کافران.

۸۷- و وحی کردیم (۲۱۱b) به موسی و برادر او کی بنا کنید مر گروه شما را به مصر خانه‌ها و بکنید خانه‌های شما را قبله و به پای دارید نماز و مژده ده گرویدگان را.

۸۸- و گفت موسی یا خدای ما کی تو بدادی فرعون را و کسهای وی را آرایش و خواسته در زندگانی این جهان. یارب تا گم شدند از راه تو یا رب ناپدید کن بر خواسته‌هاشان و سخت کن بر دلهاشان کی نگروند تا به بینند عذاب دردگن.

۸۹- ... [۲] (۲۱۲a) دعای شما راست باشید و پیگیر مباشید راه آنان کی ندانند.

۱- ترجمهٔ «بکلماته» آسیب دیده است.

۲- ترجمهٔ « قال قدأجیبت» از میان رفته است.

۹۰- و بگذاشتیم به فرزندان یعقوب دریا و از پس پشت ایشان را فرعون و لشکر وی از بغیت و دشمنی تا چون برسیدشان به وی غرق شدن، گفت بگرویدم کی او نیست خدای مگر آنکی بگروند به وی فرزندان یعقوب و من از مسلمانانم.

۹۱- اکنون و به درستی بی‌فرمانی کردی پیش و بودی از تباهکاران.

۹۲- امروز ... [1] به تن تو تا باشی مر آن را کی از پس تو بود نشانی و کـ (۲۱۲b) بیشتر از مردمان از نشانهای ما غافلان‌اند.

۹۳- و به درستی جای کردیم فرزندان یعقوب جایگاهی راست و روزی کردیمشان از خوشیها. پس مختلف شدند تا بیامدشان دانش کی خدای تو حکم کند میان ایشان روز قیامت در آنچ بودند در وی خلاف‌کنان.

۹۴- و اگر بودی در شک از آنچ فرستادیم به تو بپرس آنان را کی خوانند کتاب از پیش تو؛ به درستی آمد به تو راستی از خدای تو و مباش از گمان برندگان.

۹۵- و مباشی (۲۱۳a) از ایشان کی دروغ گفتند به حجّتهای خدای تا باشی از زیانکاران.

۹۶- کی آنان کی درست شد بر ایشان سخن خدای تو نگرویدند.

۹۷- و گر بیامدشان هر حجّتی تا بینند عذابی دردگن.

۹۸- چرا نبود هیچ دیهی کی بگرویدند کی فائده کند گرویدن آن، مگر گروه یونس، چون بگرویدند باز داشتیم از ایشان عذاب رسوایی در زندگانی این جهان و برخورداری دادیمشان تا هنگامی.

۹۹- و گر خواهد (۲۱۳b) خدای تو بگروند هر کی در زمین همه جمله کی تو دشخوار داری از مردمان تا باشند گرویدگان.

۱۰۰- و نبود مرتنی را کی بگرود مگر به فرمان خدای و بکند پلیدی بر آنان کی خرد ندارند.

۱۰۱- بگو بنگرید آنچ در آسمانها و زمین است و سود ندارد آیتها و ترسانیدن از گروهی کی نگروند.

۱۰۲- هیچ پایند مگر همچون روزهای آنان کی بگذشتند (۲۱۴a) از پیش ایشان؟ بگو بنگرید کی من با شما ام از نگرندگان [2].

۱- ترجمهٔ «نُنجّیک» از بین رفته است.

۲- متن: نرندگان (تصحیح قیاسی است و شاید سهوالقلم ناسخ بوده باشد. در موارد دیگر «پایندگان» آورده است)

۱۰۳- پس برهانیم پیغامبران را و آنان کی بگرویدند همچنین حق است بر ما کی برهانیم گرویدگان را.

۱۰۴- بگو ای مردمان اگر هستید در شک از دین من، نپرستم آنان را کی پرستیدید از جز خدای ولیکن پرستم خدای را آنکی بمیراندتان و فرمودند مرا کی باشم از گرویدگان.

۱۰۵- و کـ راست کن رویت مر دین را ... [1] و مباش از کافران. (۲۱۴b)

۱۰۶- و مخوان از جز خدای آنکی نه سود کند ترا و نه زیان کند ترا، اگـر کنـی کـی تـو باشی آنگه از ستمکاران.

۱۰۷- و گر برساند به تو خدای زیانی، باز داشتن نتواند او را مگر وی . وگر خواهد بـه تـو نیکی باز ندارد مر فضل وی را. برساند بـه وی هـر کـی خواهـد از بنـدگان وی و او آمرزگار و بخشاینده است.

۱۰۸- بگو ای مردمان به درستی آمد به شما راستی از خدای شما؛ هر کی راه راست دارد کی دارد راه مر خویشتن را و هر کی بیراه شود کـی بیراهـی بـر وی و نـیم مـن بـر شما (۲۱۵a) نگاهدار.

۱۰۹- و پیگیر باش آنکی وحی کردند به تو و شکیبایی کن تا داوری کند خدای و او بهتر حکم‌کنان است.



۱- ترجمهٔ «حنیفاً» دستکاری شده و قابل خواندن نیست.

سـورهٔ هـود (۱۱)

به نام ایزد بخشایندهٔ مهربان

۱- من‌خدای داناترم. نامه استوارکرده شد نشانه‌های او؛ پس‌جدا کردند از نزدیک‌صوابکارِ آگاه.
۲- کی نه پرستید مگر خدای را کمن شما را از او بیم کننده و مژده ... [۱].
۳- و کی آمرزش خواهـ[یـد] از خدایتان؛ پس توبه کنید به وی برخورداری ده ... [۲] برخوردا[ری] ... [۳] (۲۱۵b) تا اجلی نامزده و بدهند هر خداوند افزونی افزونی آن وگر برگردند کمن بترسم بر شما از عذاب روزی بزرگ.
۴- سوی خداست بازگشت شما و او بر همه چیزی تواناست.
۵- بدان کی ایشان ...[۴] دلهاشان تا پنهان کنند از وی بدان ... [۵] جامه‌شان، بداند آنچ پنهان کنند [و] آنچ آشکارا کنند کی او داناست بدانچ در دلهاست.
۶- و نیست هیچ جمنده‌ای در زمین، مگر بر خداست ... [۶] و داند (۲۱۶a) آرامگاه وی و زنهارگاه همه در لوح محفوظ.

---

۱ - به ترجمهٔ «بشیر» آسیب رسیده است.
۲ - ترجمهٔ «يُمتّعكم» آسیب خورده است.
۳- به ترجمهٔ «متاعاً حسناً» آسیب رسیده است.
۴- ترجمهٔ «يَثْنُونَ» در متن محو شده است
۵- ترجمهٔ «حين يستغشون» محو شده است.
۶- ترجمهٔ «رزقها» از بین رفته است.

۷- و او این است کی بیافرید آسمانها و زمین در شش روزگار و بود عرش او بر آب تا خبر دهدتان کی کدام از شما نیکوتر به کردار و گر گفتی کی شما را دیده کند[۱] از پس مرگ، گویند کی آنان کافر شدند نیست این مگر جادوی پیدا.

۸- و گر با خبر کنیم [از] ایشان عذاب تا اجلی شمرده، گویند چی با[ز] داشت[۲] نه آن روز بیامدتان نیست باز گردانیده (۲۱۶b) از ایشان و برسد به ایشان، بودند به وی فسون کنان.

۹- و گر بچشانیم مردمان را از ما رحمتی، پس برکنیمش از او کی او نومید است و ناسپاس گر.

۱۰- و گر بچشانیم او را نعمتها از پس زیانی کی رسیدش، گویند بشد بدیها از من که وی کی شاد است فخر کننده.

۱۱- مگر آنان کی صبر کنند و کار نیکوا کردندی، ایشان راست ایشان آمرزش و مزدی بزرگ.

۱۲- مگر تو [دست] باز دارند [ه] بهری آنکی وحی کردند به تو و تنگ شد به وی دل تو (۲۱۷a) کی گویند چرا نفرستادی بر وی گنجی یا بیاید با وی فریشته کی تو بیم کننده‌ای و خدای بر هر چیزی نگاهدار است[۳].

۱۳- یا گویند دروغ است. بگو بیارید ده سورت همچنین مفعل[۴] کرده و بخوانید آنچ توانید از جز خدای اگر هستید راستگویان.

۱۴- و گر اجابت نکنند شما را، بدانید کی آنچ انزله بود به علم خدای و کی نیست خدای مگر وی. هستید شما مسلمانان؟

۱۵- هر که بود خواهد زندگانی (۲۱۷b) این جهان و آرایش[۵] وی، بدهیم به ایشان کارهاشان در وی و ایشان دروی کم نکنند.

۱۶- ایشانند آنان کی نیست ایشان را در آن جهان مگر آتش و هرزه ببود[۶] آنچ کردند در وی و باطل شود آنچ بودند کنند.

۱- در ترجمهٔ «مبعوثون»

۲- ترجمهٔ «یحبسه» در نونویس: با داشت.

۳- متن در نونویس: نگاهداشت.

۴- کذا در متن نونویس بدون نقطه.

۵- در نونویس: به آرایش

۶- در اصل بدون نقطه. شاید: شود

۱۷- آنکی بود بر پیدایی از خدای او و بخوانندش گوایی از وی و از پیش وی کتابی موسی پیشرو و رحمت، ایشان بگروند به وی و هر که کافر شود به وی از گروهها، آتش جایگاه [۱] وی (۲۱۸a) و مباش در شک از وی کی او حق است از خدای تو ولیکن بیشترین مردمان نگروند[۲].

۱۸- و کیست ستمکارتر از آنک گوید بر خدای دروغ؟ ایشان را عرضه کنند بر خدای ایشان و گویند گوایان آنان‌اند آنان دروغ گفتند بر خدایشان؛ بل لعنت خدای بر[۳] ستمکاران.

۱۹- آنان کی روی بگردانند از راه خدای و بجویند کژی [۴] و ایشا[ن] به آن جهان کافرانند.

۲۰- ایشانند نه باشند[۵] (۲۱۸b) سست کنندگان اندر زمین و نبود مر ایشان را از جز خدای هیچ یاری و نگهداری؛ دوبار گردانند مرایشان را عذاب آنچ نبودند [۶] کی بتوانستندی شنیدن و نه بودند کی بدیدندی.

۲۱- ایشانند آن کسها کی زیان کردند تنهای خویش را و گم شد از ایشان آنچ بودند کی همی دروغ ساختند.

۲۲- هر آینه کی ایشان اندر آن جهان ایشان زیانکاران باشند.

۲۳- کی آن کسها کی بگرویدند و بکردند نیکیها و فروتنی کردند خداوند خویش را، ایشانند باشندگان بهشت، (۲۱۹a) ایشان اندر آنجا جاویدان بمانند.

۲۴- داستان این دو گروه چون کور است وکر و بینا و شنوا؛ هرگز برابرانند این دو به مانند[۷] یا همی پند گیرید.

۲۵- و به درستی ما فرستادیم نوح را سوی گروه خویش کمن شما را بیم کننده‌ام پیدا.

۲۶- کی مپرستید مگر خدای را کمن بترسم بر شما عذاب روزی دردگین.

---

۱ - ترجمهٔ نونویس «موعده»: جرابگاه

۲- نونویس: بگروند

۳- نونویس: بربر

۴- در نونویس: کری

۵- در نونویس: باشد

۶- در نونویس ترجمهٔ «ما» هم «آنچ» و هم نون نفی بر سر فعل است.

۷- نونویس: بمانندها

۲۷- گفتند گروهان آنان کی کافر شدند از گروه او، همی نه بینیم [۱] ترا مگر مردی همچون ما و همی نه بینیم [۲] ترا که به دُم رفتن ترا مگر آنان که ایشان فرومایگان‌اند، (۲۱۹b) ظاهر بینان بی‌تدبیران و همی نه‌بینیم [۳] شما را بر ما هیچ افزونی؛ نک همی گمان بریمتان کی دروغ زنانید.

۲۸- گفت یا گروه من، چی بینید اگر بباشم بر حجّتی از خداوند من؟ و داده باشد مرا بخشایش از نزد وی. پوشیده گشت بر شما تا واجب کنم بر شما این و شما آن را ناخواهان باشید.

۲۹- و یا گروه من نخواهم از شما بر وی خواسته‌ای. نیست مزد من مگر بر خدای و نیستم من راننده آن کسها کی بگرویدند کی ایشان بخواهند رسیدن به خداوند خویش ولکن من بینم شما را گروهی کی همی نادانی کنید.

۳۰- و یاگروه من،(۲۲۰a) که یاری کند مرا از خدای اگر برانمشان یا هیچ همی پند نگیرید؟

۳۱- و نه گویم من مر شما را نزد من است گنجهای خدای و نه دانم نابوده و نه گویم من کمن فریشته‌ام و نه گویم مر آن کسها را کی خواب [۴] همی دارد چشمهای شما. ندهد ایشان را خدای نیکی. خدای داناتر است بدانچ اندر تنهای ایشان است کمن آنگه باشم از بیدادگران.

۳۲- گفتند یا نوح نیک پیکار کردی با ما. بسیار کردی پیکار ما؛ بیار به ما آنچ وعده کنی ما را اگر هستی از راستگویان.

۳۳- گفت(۲۲۰b)کی بیارد به شما به وی‌خدای، اگرخواهد و نتوانید شماخدای‌راعاجز کردن.

۳۴- و سود نکند شما نیک خواستِ من اگر خواهم کی نصیحت کنم شما را اگر چنان است کی خدای همی خواهد که بیراه کند شما را وی خداوند شماست و سوی او باز گردانند شما را.

---

۱ – نونویس: نه بینم

۲ – نونویس: نه بینم

۳ – نونویس: نه بینم

۴ – نونویس کذا. ظاهراً: خوار

۳۵- یا همی گویند از خود ساخت این را. بگو اگر خویشتن ساخته باشم آن را بر من باشد گناه من و من بیزارم از آنچ شما همی گناه کنید.

۳۶- و وحی فرستاده آمد سوی نوح کی او نگرود از گروه تو، مگر آن کسی که بگرویدند؛ اندوهگن مشو بدانچ همی کردند.

۳۷- و بکن کَشتی ... [1] (۲۲۱a) و به فرمان ما و مگوی سخن با من در آنان کی بیداد کردند کـ ایشان غرقه شدنی است.

۳۸- و همی کرد کشتی و هرگاه کی بگذشتی بر وی گروهی از مردمان وی، فسوس کردندی ورا. گفت اگر فسوس کنید از ما، ما فسوس کنیم شما را چنانکی شما فسوس کنید.

۳۹- زود باشد کی بدانید ... وی[2] عذابی کـ هلاک کند ورا و فرود آید بر وی عذابی ... [3].

۴۰- تا چون بیامد فرمان ما و بر جوشید تنور، گفتیم بردار ... [4] دو جفتی دو و کسهای خویش را مگر آنکی پیش گفته است (۲۲۱b) بر وی گفتار و آن کس کی بگروید و آنکی نگروید با وی مگر اندکی.

۴۱- و گفت برنشینید اندر کشتی به نام خدای رفتن وی و فرو ایستادن وی کی خداوند من آمرزنده است بخشاینده.

۴۲- و آنکی همی برد ایشان را اندر هنگی چون کوهها و آواز داد نوح پسر خویش را و بود در یک کرانه، یا پسر من بر نشین با ما و مباش با ناگرویدگان.

۴۳- گفت زود بینْدَخْشَم سوی کوهی کی همی نگه دارد مرا از آب. گفت نیست نگهدارنده امروز از فرمان خدای، مگر آنکی ببخشا[ید] ... [5] (۲۲۲a) هنگ و بود از غرقه‌شدگان.

۴۴- و گفته شد یا زمین فرو خور آب ترا و یا آسمان بازایست و فرو شد آب و گزارده شد کار و برایستاد کشتی بر کوه جودی و گفته شد دوری بادا مر گروه ستمکاران را.

---

۱ - ترجمهٔ «بأعیننا» از بین رفته است.

۲ - ترجمهٔ «من یأتیه» آسیب دیده است.

۳- ترجمهٔ «مقیم» از بین رفته است.

۴ - ترجمهٔ «فیها من کلّ» از میان رفته است.

۵ - ترجمهٔ «و حالَ بینهما» از بین رفته است.

۴۵- و آواز داد نوح، خداوند خویش را؛ گفت ای خداوند من کی پسر من از گروه من است و هر آینه وعدهٔ تو راست است و تو کارگزارترین کارگزارانی.

۴۶- گفت ای نوح، وی نیست از کسهای تو کی او کارکرد ناخوب؛ مخواه از من آنچ نیست ... [1] من همی پند دهم ترا کـ نباشی از نادانان. (۲۲۲b)

۴۷- گفت ای خداوند من، من بازداشت خواهم به تو کـ بخواهم از تو آنچ نیست مرا به وی دانش و اگر نیامرزی مرا و نبخشایی بر من، بباشم از زیانکاران.

۴۸- گفته شد ای نوح، فرود آی به رهانیدن از ما و برکه‌هایی بر تو و بر گروههایی از آنکی باتواند و گروهانی‌کی برخورداری‌دهیم ایشان را؛پس برسد به‌ایشان از ما عذابی دردگین.

۴۹- این از خبرهای ناپیداست کی همی وحی فرستیم سوی تو کی ندانستی آن را تو و نه گروه تو نیز از پیش این. صبر کن کی سرنجام مر پرهیزگاران راست.

۵۰- و فرستاد ... [2] (۲۲۳a) هود را. گفت یا گروه من بپرستید خدای را. نیست شما را هیچ خدای جز وی. نیستید شما مگر دروغ‌زنان.

۵۱- ای گروه من من نخواهم از شما بر آن مزدی. نیست مزد من مگر بر آنکی بیافرید مرا. یا هیچ خردتان نیست؟

۵۲- و یا گروه من آمرزش ... [3] از خداوند خویش؛ پس باز گردید سوی وی تا بفرستند از آسمان بر شما بارانی و بیفزاید شما را نیرو با نیروی شما و برمگردید گناهکاران.

۵۳- گفتند ای هود ... [4] حجّتی و نیسـ[تیم ما] دست باز دارنده [5] خدایا[ن] ... [6] [از] (۲۲۳b) گفتار تو و نیستیم ما مر ترا استوار دارندگان .

۵۴- نگوییم مگر برسانیدند به تو بهره‌ای از بتان ما دیوانگی. گفت من گوا کنم خدای را و گوا باشند کمن بیزارم از آنچ همی انباز گیرید.

۵۵- بیرون خدای سازش بد کنید همه پس زمان مدهید مرا.

۱- ترجمهٔ عبارت «لک به علم» از میان رفته است.

۲- ترجمهٔ «الی عادٍ اخاهم» آسیب رسیده و از میان رفته است.

۳- ترجمهٔ «استغفروا» آسیب خورده است.

۴ - ترجمهٔ « ما جئتنا» از بین رفته است.

۵- اصلاح این ترکیب از روی موارد مشابه در همین ترجمهٔ قرآن است و در اینجا آسیب رسیده است.

۶- ترجمهٔ «آلهتنا» آسیب دیده است.

۵۶- کمن توکّل کردم بر خدای، خدای من و خدای شما. نیست هیچ جنبنده‌ای مگر که وی گرفته است موی پیشانی وی کی خداوند من بر راهی راست است.

۵۷- اگر برگردید نیک برسانیدم به شما ... [۱] خدا[ی من] گر[وهی] (۲۲۴a) جز شما و زیان نتوانید کردن ورا چیزی کی خدای من برهر چیزی نگاهبان است.

۵۸- و چون بیامد فرمان ما، برهانیدیم هود را و آن کسها را کی بگرویدند باوی به بخشودنی از ما و برهانیدیم او را از عذابی درشت و سطبر.

۵۹- و آن گروه عاد منکر گشتند حجّتهای خداوند خویش را و بی‌فرمان شدند پیغامبران و را و به دُم رفتند فرمان هر گردنکشی بی‌فرمان را.

۶۰- و اندر یافتشان اندر این جهان [۲] لعنتی و روز رستخیز؛ بدانید کی گروه عاد ... [۳].

۶۱- ... [۴] (۲۲۴b) گروه ثمود، برادر ایشان صالح را. گفت یا گروه من بپرستید خدای را. نیست مر شما را هیچ خدای جز وی. وی بیافرید شما را از زمین و زندگانی داد شما را اندر آنجا. آمرزش خواهید از وی؛ پس باز گردید سوی وی کی خداوند من نزدیک است پاسخ کننده.

۶۲- گفتند ای صالح بودی تو اندر ما اومیدوار پیش از این. همی باز داری ما را کی بپرستیم آنچ همی پرستیدند پدران ما؟ و ما اندر گمان‌ایم از آنچ همی خوانی ما را سوی وی گمان افکننده.

۶۳- گـ[فت] ... [۵] اگر باشـ[م] ... [۶] (۲۲۵a) و بداده باشد مرا از وی بخشایش کی یاری کند مرا از خدای اگر بی‌فرمانی کنم او را، نفزایید مرا بجز زیانکاری.

۶۴- و یا گروه من این ماده شتر خدای مر شما را نشانی است؛ دست باز داریدش تا همی خورد اندر زمین خدای و مبساویدش به بدی کی بگیرد شما را عذابی نزدیک.

۶۵- بکشتندش. بگفت برخورید اندر سر[ای شما]سه روز. این وعده‌ای است نا دروغ داشته.

۱- ترجمهٔ «ما أُرسلتُ به الیکم ویستخلف» بر اثر ترمیم صفحه از بین رفته است.

۲- متن: جهان جهان

۳- ترجمهٔ یک سطر از «کفروا» تا «هود» از میان رفته است.

۴- ترجمهٔ «و الی» از بین رفته است.

۵- ترجمهٔ «یا قوم ارایتم» از بین رفته است.

۶- ترجمهٔ «علی بیّنة من ربی» از بین رفته است.

۶۶- ... [1] برهانید[یم] صالح را و آنان کی بگروید[ند] (۲۲۵b) با وی به بخشایش از ما و از عذاب آن روز کی خداوند تو وی است بنیرو سختگیر.

۶۷- و بگرفت آن کسها را کی بیداد کردند بانگ. شدند اندرسراهای خویش مردگان افتادگان.

۶۸- پنداری کی نبودند اندرآنجا. بدانید کی گروه ثمود کافر شدند به خداوند خویش، دوری بادا مر گروه ثمود را.

۶۹- و به درستی بیاوردند رسولان ما ابرهیم را به مژده. گفتند سلام. گفت سلام، درنگ نکرد تا بیاورد گوسالهٔ بریان کر [ده].

۷۰- چون بدید دستهای ایشان کی نرسند بدان ... [2] (۲۲۶a) بیمی. گفتند مترس کی ما را فرستاده‌اند سوی گروه لوط.

۷۱- و زن وی ایستاده بود، بخندید. مژده دادیمش به اسحق فرزند و از پس اسحق، یعقوب.

۷۲- گفت یا وای من، من بزایم و من گنده پیر گشته‌ام؟ و این شوی من پیر گشته است کی این چیزی شگفت است.

۷۳- گفتند همی شگفت داری از کار خدای؟ بخشایش خدای است و برکه‌های وی بر شما یا خداوندان خانه کی وی ستوده است بزرگوار.

۷۴- چون برفت از ابرهیم بیم و بیامد به وی مژده، (۲۲۶b) پیکار همی کرد با ما اندر گروه لوط.

۷۵- کی ابرهیم بردبار بود زاری کنندهٔ باز گردنده بود.

۷۶- ای ابرهیم روی بگردان از این کی وی آمد فرمان خداوند تو و ایشانند کی خواهد آمد به ایشان عذابی نا باز زده.

۷۷- و چون بیامدند رسولان ما سوی لوط اندوهگن شد به ایشان و تنگ شد به ایشان دلش و گفت این روزی است سخت.

۷۸- و بیامدند به وی گروه وی، همی شتافتند سوی وی و از پیش بودند کی همی کردند بدیها. گفت یا گروه من اینان دختران من‌اند؛ ایشان پاکتر مر شما را. بترسید از خدای (۲۲۷a) و شرمگین مکنید مرا اندر مهمان من. نیست از شما مردی راه یافته؟

---

۱ - ترجمهٔ «فلمّا جاء امرنا» از میان رفته است.

۲- ترجمهٔ «نَکِرَهم و اوجس منهم» از میان رفته است.

۷۹- گفتند نیک دانسته‌ای کی نیست ما را اندر دختران تو هیچ حقی و تو همی دانی آنچ ما همی خواهیم.

۸۰- گفت اگر بودی مرا به شما نیرویی یا بیندخشیدمی سوی گوشه‌ای استوار.

۸۱- گفتند ای لوط، ما رسولان خداوند توایم نرسند به تو؛ شب ببَر کسهای خویش را به پاره‌ای گذشته از شب وز پس منگردا از شما کسی مگر زن تو کی او برسد به وی آنچ خواهد رسیدن به ایشان کی وعده‌گاه ایشان است سپیده دم. نه (۲۲۷b) سپیده دم نزدیک است؟

۸۲- چون بیامد فرمان ما، بکردیم زبر آن دیه را زیر وی و ببارانیدیم بر آن دیه سنگی از سنگ و گِل اندر هم پیوسته.

۸۳- نشان کرده نزد خداوند تو و نیست آن از ستمکاران دور.

۸۴- و فرستادیم سوی مردمان مدین، همشهری ایشان شعیب را. گفت یا گروه بپرستید خدای را؛ نیست مر شما را هیچ خدای جز وی و مکاهانید پیمانه را و ترازو را کمن همی بینم شما را به نیکی و من همی بترسم بر شما از عذاب روزی (۲۲۸a) گِرد اندر گِرد گرفته.

۸۵- و یا گروه من تمام دهید پیمانه را و ترازو را به داد و مکاهید مردمان را چیزهای ایشان و مباشید اندر زمین تباهکاران.

۸۶- آنچ باز نهد خدای بهتر مر شما را اگر هستید گرویدگان و نیستم من بر شما نگاهبان.

۸۷- گفتند ای شعیب نمازهای تو همی فرماید ترا کی به جای مانی آنچ پرستیدند پدران ما یا آنکی بکنیم اندر خواسته‌های ما آنچ خواهیم؟ کی توی تو بردباری راه یافته.

۸۸- گفت (۲۲۸b) ای گروه من چه بینید اگر بباشم بر درستی از خداوند خویش؟ و روزی داده باشد مرا از وی روزی نیکو و نخواهم کی خلاف کنم شما را سوی آنچ همی باز دارم شما را از آن، نخواهم مگر خوبکاری تا بتوانم و نیست سازگاری کار من مگر به خدای. بر وی توکّل کردم و سوی وی باز گردم.

۸۹- و یا گروه من میاردا شما را خلاف و دشمناگی من بدانک برسد به شما همچنانکی برسید گروه نوح را یا گروه هود را یا گروه صالح را و نیست گروه لوط از شما ... [1]. (۲۲۹a)

---

۱ - ترجمهٔ «ببعید»از میان رفته است.

۹۰- و آمرزش خواهید از خداوند خویش؛ پس باز گردید سوی وی کی خداوند من بخشاینده و دوست کننده است.

۹۱- گفتند ای شعیب همی برنه افتیم بسیاری از آنچ تو همی گویی و ما همی بینیم ترا اندر ماسست و اگر نه کسهای تو، سنگسار کنیم ترا و نیستی تو بر ما عزیز.

۹۲- گفت یا گروه من،کسهای من عزیزتراند بر شما از خدای؟ و بگرفتید خدای را سپسِ شما سپسِ پشت کی خداوند من بدانچ همی کنید بررسنده است.

۹۳- و یا گروه من، کار کنید بر جایگاههای خویش کمن کار همی کنم. زود باشد (۲۲۹b) کی بدانید. کیست کی بیاید به وی عذابی کی هلاک کند ورا و کیست آنکی دروغ‌زن است و چشم دارید کمن با شما چشم دارنده‌ام.

۹۴- و چون بیامد فرمان ما، برهانیدیم شعیب را و آن کسها کی بگرویدند باوی به بخشایشی از ما و بگرفت آن کسها را کی ستم کردند، بانگ. بامداد برخاستند اندر سراهای خویش مردگان افتادگان.

۹۵- چنانکی‌نبودندی اندر آنجا هرگز؛ دوری باد مرمدین را چنانکی هلاک شدند مر ثمود را.

۹۶- و بفرستادیم موسی را به نشانیهای ما و حجّتی پیدا.

۹۷- به سوی فرعون (۲۳۰a) و گروه وی به دُ[م رفتند] فرمان فرعون را و نبود فرمان فرعون راه نماینده.

۹۸- پیش رود گروه خویش را روز رستخیز؛ بیاردشان آتش و بد جای آمدن است آنجا.

۹۹- و به دُم فرستاده شد ایشان را اندر این جهان لعنتی و روز رستخیز بد عطایی است داده.

۱۰۰- این است ازخبرهای دیه‌ها کی همی‌خبر دهیم ترا از آن دیه‌ها، هست بر پای و افتاده.

۱۰۱- و نکردیم ستم بر ایشان ولیکن بیداد کردند بر تنهای خویش. سود نداشت از ایشان بتان ایشان (۲۳۰b) آنکی همی خوانند از جز خدای ... [1] چون بیامد فرمان خداوند تو و نه افزودندشان جز هلاک کردن.

۱۰۲- و همچنین گرفتن خداوند تو، چون بگیرد دیه‌ها را و آن ستمکار باشند کی گرفتن وی دردگین است و سخت.

۱۰۳- کی اندر این نشانی است مر آن کس کی بترسد از عذاب آن جهان؛ آن روزی است گردآورده مراورا مردمان و آن روزی است به جای آمده.

---

۱ - ترجمهٔ «من شیء» از میان رفته است.

۱۰۴– و سپس همی نداریم آن را مگر مر زمانه‌ای شمرده را.

۱۰۵– آن روز کی بیاید، سخن نگوید تنی مگر بـه فرمـان وی. (۲۳۱a) از ایشـان باشـند بدبخت و نیکبخت.

۱۰۶– پس‌آن‌کسهاکی بدبخت باشند اندر آتش باشند. ایشان را باشد در آنجا بانگ و خروش.

۱۰۷– جاویدان اندر آنجا، تا به جای باشد آسمانها و زمین مگر آنکی بخواهـد خداونـد تـو کی خداوند تو کننده است آنچ خواهد.

۱۰۸– و امّا آن کسها کی نیکبخت گردند، اندر بهشت باشند جاویدان اندر آنجا تا به جای باشد آسمانها و زمین مگر آنچ بخواهد خداوند تو عطای نابریده.

۱۰۹– مباش اندر گمانی از آنچ پرستد؛ اینـان همـی نپرسـتند (۲۳۱b) مگـر همچنـانکی پرستند پدران ایشان از پیش و ما تمام دهیم ایشان را بهرهٔ ایشان ناکاسته.

۱۱۰– و به درستی بدادیم موسی را نامه؛ ناهموار شدند اندر وی و گرنه سخن بودی پیش رفته است از خداوند تو، حکم کرده شدی میان ایشان و ایشان اندر گمان‌اند از وی به گمان افکننده.

۱۱۱– و مر هر تنی را هر آینه تمام بدهدشان خداوند تو کارهای ایشان را کـ‍ـ وی بـدانچ می‌کنند[۱] آگاه است.

۱۱۲– راست باش چنانکی فرمودندت و آنکی تو به کرد با تو و گردن مبرید کی وی بدانچ می‌کنید بیناست.

۱۱۳– و ...[۲] (۲۳۲a)سوی آن کسها که بیداد کردند کی ببساود شما را آتش و نباشـد مـر شما را از جز خدای هیچ نگاهداری، پس شما را یاری نکنند.

۱۱۴– و به پای دار نماز را دو کرانهٔ روز و پاره‌ها از شب کی نیکیهـا بَبَـرد بـدیها را. ایـن پندی است مر پندگیران را.

۱۱۵– و شکیبایی کن کی خدای ضایع نکند مزد نیکوکاران را.

۱۱۶– چرا نه بود از گروهان از پیش شما خداوندان هنـر و خـرد کـی بـاز داشتـ[ـند] از تباهکاری اندر زمین، مگر اندکی (۲۳۲b) از آنان کـی برهانیـدیم از ایشـان و بـه دُم رفتند آن کسها که ستم کردند آن را کی فراخی‌شان داده بودند اندر آن و بودند گناهکاران.

---

۱ – متن: می‌کنید

۲– ترجمهٔ «لاترکنوا» از بین رفته است.

١١٧- و نه چنان است خداوند تو کـ هلاک کنـدی دیـه‌هـا بـه سـتم و گـروه آن خوبکـاران باشندی.

١١٨- و گر بخواستی خداوند تو، بکردی مردمان را یک گروه و همیشه ناهموار می‌باشند.

١١٩- مگر آن کس کی ببخشاید ورا خداوند تو وز بهر آن آفریدندشان و تمام شد سـخن خدای تو کـ پُر کنم دوزخ را از پریان و مردمان همه‌گان.

١٢٠- و همه همی خوانم[1] بر تو از خبرهای (٢٣٣a) پیغامبران، آنچ استوار گردانم[2] به وی دل تو و آمد به تو اندر این قصّه‌ها راستی و پندی و یاد کردی مر گرویدگان را.

١٢١- و بگو مر آنان را کی نگرویدند، کـار کنیـد بـر جایگاههـای خـویش کـی مـا کـار کنندگانیم.

١٢٢- و بپایید کی ما پایندگانیم.

١٢٣- و مر خدای راست ناپیدای آسمانها و زمین و سوی وی باز گردد کار همه؛ بپرسـت ورا و بسپار کار خویش بر وی و نیست خداوند تو بی‌آگاهی از آنچ همی کنند[3]. (٢٣٣b)

******

١ - در ترجمهٔ «نقصُ»

٢- در ترجمهٔ «نُثبتُ»

٣- در ترجمهٔ «یعلمون» و «تعلمون» آورده و در حاشیه اختلاف قرائت را به عربی توضیح داده است.

سـورهٔ یوسـف (۱۲)

به نام ایزد مهربان بخشاینده

۱- من آن خدای‌ام کـ همی بینم. این آیتهای نامه است پیدا کننده.
۲- ما فرو فرستادیم نُبی به تازی تا مگر شما اندر یابید.
۳- ما همی پدید کنیم برتو نیکوترین پیدا کردنی بدانچ وحی فرستادیم سوی تو این قرآن و اگر چی بودی از پیش وی از بی‌آگاهان.
۴- چون بگفت یوسف مر پدر خویش را، یا پدر من، من بدیدم یازده ستاره و آفتا[ب] و ما[ه] بدید ... مر[ا] ... [1].
۵- گفـ[ت] (۲۳۴a) یا پسر من، پیدا مکن خواب خویش را بر برادران تو کی سازند مر[2] ترا سازشی بد کی دیو مر مردم را دشمنی است پیدا.
۶- و همچنین بگزیند ترا خداوند تو و بیاموزد ترا از تفسیر سخنان و تمام کند نعمت خود بر تو و بر کسهای یعقوب، همچنانکی تمام کرد آن بر دو پدر تو از پیش، ابرهیم و اسحق، کی خداوند تو دانا و استوارکار است.
۷- به درستی بود اندر یوسف و برادران وی نشانهایی مر پرسندگان را. (۲۳۴b)
۸- چون گفتند مر یوسف را و برادر وی دوست‌تر است به پدر ما از ما و ما جماعتی‌ایم کـ پدر ما اندر گم بودگی پیدا است.

۱- ترجمهٔ «رَأَیْتُهُم لی ساجدین» از میان رفته است.
۲- متن: مرمر

۹- بکُشید یوسف را یا افکنیدش به زمینی تا تنها ماند شما را روی پدر شما و بباشید از پس آن گروهی نیکان.

۱۰- گفت گوینده‌ای از ایشان، مکُشید یوسف را و بیفکنیدش اندر بون چاهی تا برگیردش بهره‌ای گذرندگان اگر هستید کنندگان.

۱۱- گفتند یا پدر ما چی بودست ترا کی استوار نداری ما را بر یوسف (۲۳۵a) و ما مراو را نیکخواهانیم.

۱۲- بفرست ورا با ما فردا تا بچریم و بازی کنیم [۱] و ما مراو را نگاهداران باشیم.

۱۳- گفت منم کی اندوهگن گرداند مرا کـ بردن شما به وی و بترسم کـ خورد او را گرگ و شما از وی بی‌آگاهان باشید.

۱۴- گفتند اگر بخورد ورا گرگ و ما گروهی‌ایم ما آنگه باشیم زیانکاران.

۱۵- چون ببردند ورا و آهنگ کردند کی بکنندش اندر تاریکی چاهی و وحی فرستادیم سوی وی کی آگاهی ده ایشان را به کار ایشان این و ایشان ندانند. (۲۳۵b)

۱۶- و بیامدند سوی پدر خویش شبانگاه همی گریستند.

۱۷- گفتند یا پدر ما، ما برفتیم پیشی گیریم و بماندیم یوسف را نزد جامهٔ ما. بخوردش گرگ و نیستی تو استوار دارنده ما را و گرچی باشیم راستگویان.

۱۸- و بیاوردند بر پیراهن وی خونی دروغ. گفت یعقوب نک بیاراست شما را تنهای شما کاری. شکیبایی باید کرد نیکو و از خدای نیرو باید خواست بر آنچ شما همی صفت کنید.

۱۹- و بیامدند گذرندگانی؛ بفرستادند آب جویندهٔ خویش را فرو هشـ[ت] د ... [۲]. [گفت] (۲۳۶a) ای مژده ، این کودکی است و پنهان کردندش اخریانی و خدای دانا است بدانچ همی کنند [۳].

۲۰- و بفروختندش به بهایی اندک درمهای شمرده و بودند اندر وی از ناخواهندگان.

۲۱- و گفت آنکی خریدش از شهر مصر مر زن خویش را، گرامی دار جایگاه ورا تا مگر سود دارد ما را یا بگیریمش به فرزندی و همچنین جای ساختیم مر یوسف را اندر

۱- در متن یرتع و یلعب و نرتع و نلعب توأماً آمده است و اختلاف قرآت را در حاشیه توضیح داده است.

۲- ترجمهٔ «دلوه» آسیب دیده است.

۳- متن: کنید

زمین و تا بیاموزیمش از ... [1] سخنان و خدای غلبه کننده بود بر کار وی ولیکن (۲۳۶b) بیشترین مردمان ندانند.

۲۲- و چون برسید به تمامی نیرو خویش، بدادیمش سخن صواب و دانش و همچنین پاداش دهیم نیکوکاران را.

۲۳- و بجست مراو را آن زن کـ وی در خانهٔ وی بود از تن وی و ببست درها و گفت بیای‌ها کمن ترا ام. گفت باز داشت خواهم از خدای کی وی خداوند من است؛ نیکو کرد به جای من کی او نرهاند ستمکاران را.

۲۴- و به درستی آهنگ کرد آن زن به وی و آهنگ کرد وی بدان. اگر نه آن بودی کی بدیدی حجّت خداوند خویش همچنین تا باز گردانیم از وی بدی و نا ... [2] کـ وی (۲۳۷a) از بندگان ما بود یکتا گردانیدگان.

۲۵- پیشی گرفتند سوی در و بدرید آن زن پیراهن یوسف از پس و بیافتند خداوند آن زن را نزدیک در. گفت زن چیست پاداش آن کس کـ بخواهد با زن تو بدی یعنی زنا، مگر آنکی به زندان کنندش یا عذابی دردگین.

۲۶- گفت یوسف وی جُست مرا از تن من و گوایی داد گوایی از کسهای زن اگر چنان است کی پیراهن وی دریده شدست از پیش، راست گفت زن و وی است از دروغ‌زنان.

۲۷- و اگر چنان است، که پیراهن وی دریده شده است از پس، دروغ گفت زن (۲۳۷b) و یوسف از راستگویان است.

۲۸- چون بدیدند پیراهن وی دریده از پس بود. گفت که آن از سازش بد شماست کی سازش بد شما بزرگ است.

۲۹- یا یوسف روی بگردان از این زن و آمرزش خواه مر گناه ترا کـ توی تو از گناهکاران.

۳۰- و گفتند زنانی اندر شهر مصر، زن عزیز همی بخواهد جوانمرد خویش را از تن وی به درستی اندر دل وی رفته است دوستی ما همی ببینیم او را اندر گم بودگی پیدا.

۳۱- چون بشنید آن زن سازش بدِ ایشان، بفرستاد سوی ایشان و بساخت (۲۳۸a) مرایشان را تکیه‌گاهی و بداد هر یکی را از ایشان کاردی و گفت یوسف را بیرون آی [3]

۱- ترجمهٔ «تأویل» از میان رفته است.

۲ - ترجمهٔ «الفحشاء» صدمه خورده است.

۳- متن: بیرون آی بیرون آی

بر ایشان. چون بدیدند ورا بزرگ داشتندش و ببریدند دستهای خویش را و گفتند حاشا مر خدای را، نیست این مردم، نیست این مگر فریشته‌ای بزرگوار.

۳۲- گفت زلیخا این تان آن کس است کـ ملامت کردید مرا اندر وی و بخواستم مرورا از تن وی خویشتن نگاه داشت و اگر نکند آنچ فرمایمش، باز داشته شود و بباشد[از] خواران.

۳۳- گفت ای پروردگار من، زندان دوست‌تر (۲۳۸b) به من از آنچ همی خوانند مرا به سوی وی و اگر باز نگردانی از من سازش بدِ ایشان بگرایم به ایشان و بباشم از نادانان.

۳۴- پاسخ داد مرورا خداوند وی، باز گردانید از او سازش بدِ ایشان کـ وی‌است وی شنوا دانا.

۳۵- پس پشیمان شد[1] مر ایشان را از پس آنک بدیدند نشانها کی به زندان کنند مرورا تا به گاهی.

۳۶- و اندر آمدند با وی به زندان دو جوانمرد. گفت یکی از آن دو مرد، من دیدم خویشتن را کی همی فشاردم می و گفت دیگر کمن دیدم کی همی بردم زبر سر خویش، نان؛ همی خورد مرغان از وی. آگاهی ده ما را به تفسیر وی (۲۳۹a) کما همی بینیم ترا از نیکـ[و] کاران.

۳۷- گفت نیاید به شما خوردنی کی روزی دهیدش مگر آگاهی دهم شما را به تفسیر آن پیش از آنکه بیاید به شما آن‌تان از آن است کی بیاموزانید مرا خداوند من کمن دست باز داشتم دین گروهی را کی نگروند به خدای و ایشانند کی بدان جهان ایشان ناگرویدگان‌اند.

۳۸- و به دُم رفتم دین پدران خویش را ابرهیم و اسحق و یعقوب؛ نبود ما را کی انباز گیریم به خدای از چیزی. این از فضل خدای است بر ما و بر مردمان ولیکن بیشترین مردمان سپاس داری نکنند. (۲۳۹b)

۳۹- یا دو خداوند زندان، خداوندان پراکند[ه] بهتر یا خدای یکی فرو شکننده؟

---

۱ – در ترجمهٔ «بَدا» آورده است. ظاهراً نمایان شد

۴۰- همی نپرستید از فرودِ خدای مگر نامهایی را ک نام نهادید مر آن را شما را و پدران شما فرو نفرستاد خدای به وی هیچ حجّتی . نیست حکم مگر مر خدای را. فرمود کـ مپرستید مگر ورا. این است دین راست و راه راست ولیکن بیشترین‌مردمان‌همی ندانند.

۴۱- یا دویار زندان، امّا یکـی از شـما دو بخورانـد خـدا ... [1] [و] امّـا آ[ن] دیگـ[ر] ... [2] بخورند (۲۴۰a) پرندگان از سر وی. رانده شد کار آنکی همی اندر وی پاسخ جویید.

۴۲- و گفت یوسف مر آن را کی بپندیشید کـ وی رَستنی است از آن دو، یاد کن مرا نـزد خداوند خویش؛ فرامشت گردانیدش دیو، یاد کردِ خداوند خویش. درنگ کرد اندر زندان کم از ده سال.

۴۳- و گفت پادشاه، من همی بینم هفت ماده گاو فربه همی خورند ایشان را هفت نـزار و هفت خوشهٔ سبز و هفت دیگر خشک؛ یا گروه مهتران، پاسخ کنید مرا اندر خواب من (۲۴۰b) اگر هستید مر خواب را کی همی برگزارید.

۴۴- گفتند شوریده خوابها است و نیستیم ما به تفسیر این خوابها دانان.

۴۵- و گفت آنکی بَرست از آن دو و یاد آورد سپسِ روزگاری. من آگاهی کنم شـما را بـه تفسیر وی بفرستید مرا.

۴۶- یا یوسف یا راست گفتار، پاسخ ده ما را اندر هفت ماده گاو فربه، همی بخورنـد آن را هفت نزار و هفت خوشهٔ سبز و هفت دیگر خشک تا مگر ... [3] سوی مردمان ... [4] (۲۴۱a)

۴۷- گفت باید کِشتن شما را هفت [سال] دُمادُم پیوسته آنچ دروید دست باز داریدش اندر خوشهٔ وی مگر اندکی از آنچ بخورید.

۴۸- پس بیاید از پس آن هفت سال سخت و تنگ کی بخورند آنچ پیش فرستاده باشـید مر ایشان را مگر اندکی از آنچ پنهان کنید.

۴۹- پس بیاید از پس آن، سالی اندر آن سال باران دهند مردمان را و اندر آن شیره کنید.

---

۱ - ترجمهٔ «ربّه خمرا» آسیب خورده است.

۲- ترجمهٔ «فَیصلب» از بین رفته است.

۳- ترجمهٔ «أرجع»از بین رفته است.

۴- ترجمهٔ «لعَلهم یعلمون» از میان رفته است.

۵۰- و گفت پادشاه، بیارید به من ورا. چون بیامد به وی ... [1] بپرس او را چی باشد حال آن (۲۴۱b) زنان آنان کی بریدند دستهای خویش را کی خداوند من به سازشِ بد ایشان دانا است.

۵۱- گفت چی بود کار شما چون بخواستید یوسف را از تن وی؟ گفتند بازداشت خواهیم به خدای، ندانستیم بر وی هیچ بدی. گفت زن عزیز، اکنون پدید آمد راستی. من خواستم ورا از تن وی و وی از راستگویان است.

۵۲- این بدان است تا بدانند کی من ورا خیانت نکردم به غائبی و کی خدای راه ننماید سازش بد خیانت کنندگان را.

۵۳- و بیزاری نکـ[نم] تن خویش [را] (۲۴۲a) کی تن فرمایندۀ بدی است مگر آن را کی ببخشاید خداوند من کی خداوند من آمرزنده است بخشاینده.

۵۴- و گفت پادشاه بیارید به من ورا تا یکتا گردانمش مر تن خویش را. چون سخن گفت با وی، گفت پادشاه کی تو امروز نزدیک ما جایگیری و امین و استوار.

۵۵- گفت یوسف بکن مرا بر گنج خانه‌های زمین کمن نگهبان‌ام دانا.

۵۶- و همچنین جای ساختیم مر یوسف را اندر زمین. جای همی گرفت از زمین هر کجا خواست. برسانیم ... [2] آن را کی خواهـ[یم] نه ... [3] مزد نیکوکاران [را]. (۲۴۲b)

۵۷- و مزد آن جهان بهتر مر آنان را کی بگرویدند و بودند همی پرهیز کردند.

۵۸- و بیامدند برادران یوسف؛ اندر آمدندبر وی، بشناخت ایشان را و ایشان مرورا نشناختند.

۵۹- چون گُسی کرد ایشان را با بارهای ایشا[ن]، گفت بیارید به من برادری کی مر شما راست از پدر شما. همی‌نه بینیدکمن‌همی‌تمام پیمایم‌پیمانه و من بهترین فرود آرندگانم.

۶۰- اگر نه آرید به من ورا، نیست پیمانه مر شما را نزد من و نزد من میایید.

۶۱- گفتند ... [4].

---

۱ - ترجمۀ «الرسول قال ارجع الی ربّک» از میان رفته است.

۲- ترجمۀ «برحمتنا» آسیب رسیده و نا مشخص است.

۳- ترجمۀ «نضیع» از بین رفته است.

۴ - ترجمه تا پایان آیه بر اثر ترمیم صفحه از میان رفته است.

۶۲- ... [۱] (۲۴۳a) مر جوانمرد خویش را، بکنید اخریان ایشان اندر بارهای ایشان تا مگر ایشان بشناسند مر آن را چون باز گردند سوی کسهای خویش تا مگر ایشان باز آیند.

۶۳- چون باز گشتند سوی پدر ایشان، گفتند یا پدر ما باز داشتند از ما پیمانه. بفرست با ما برادر ما را تا پیمانه بستانیم و ما مرورا نگاهداریم.

۶۴- گفت هیچ استوار دارم شما را بر وی؟ مگر همچنانکی استوار داشتم شما را بر برادر وی از پیش. خدای بهتر به نگاه داشتن ... بخشایند[گان] [۲].

۶۵- و چون گـ ... [۳]جوالهای [ایشان] بیافتـ[ند] (۲۴۳b) اخریان خویش کی باز داده بودند به ایشان. گفتند یا پدرِ ما، ستم همی نکنیم اینک اخریان ما. باز دادند به ما و خواربار آریم کسهای خویش را و نگاه داریم برادر خویش را و بیفزاییم پیمانه اشترواری، این پیمانه‌ای است آسان.

۶۶- گفت نفرستم ورا با شما تا بدهید مرا استواری از خدای تا باز آرید سوی من ورا مگر کی گِرد آید شما را. چون بدادندش استواری خویش، گفت خدای بر آنچ همی گوییم نگاهبان است.

۶۷- و گفت یا پسرکانِ من، مه اندر [شوید] از یک در راست واندر شوید از درهای ... [۴] (۲۴۴a) و باز نتوانم داشتن از شما از خدای هیچ چیزی، کی نیست حکم مگر مر خدای را بر وی. سپردم کار خویش را و بر وی توکّل کنند توکّل کنندگان.

۶۸- و چون اندر شدند از آنجا کی فرموده بودشان پدر ایشان، نبود کی باز توانستی داشتن از ایشان از خدای هیچ چیزی مگر آرزویی اندر تن یعقوب بود بگزارد آن را و وی با دانش بود از آنچ بیاموزیدیمش [۵] ولیکن بیشترین مردمان همی ندانند.

۶۹- ... [۶] اندر شدند بر یوسف، نشاند سوی خویش برادر خویش را. (۲۴۴b) گفت منم کی برادر توام، باک مدار بدانچ ایشان همی کردند.

۷۰- چون گسیل کردشان با بارهای ایشان، بکرد پیمانه را اندر بار برادر خویش را. پس آواز داد آواز دهنده‌ای، یا کروانیان، شما دزدانید.

۱- ترجمهٔ «و قال» از بین رفته است.

۲- به ترجمه «و هوارحم الراحمین» آسیب رسیده است.

۳- ترجمهٔ «فتحوا» آسیب خورده است.

۴- ترجمهٔ «متفرقه» از بین رفته است.

۵- متن: بیاموزیدش

۶ - ترجمهٔ «ولمّا» از بین رفته است.

۷۱- گفتند و روی بر ایشان آوردند چی چیز همی جویید.

۷۲- گفتند گم کرده‌ایم پیمانهٔ پادشاه و مر آن را کی بیاورد آن را بار اشترواری و من بدان پذرفتارم.

۷۳- گفتند به خدای کی دانسته‌اید کی نیامده‌ایم ما تا تباهکاری کنیم اندر زمین و نیستیم ما دز[دان].

۷۴- [گفتند] (۲۴۵a) چیستِ پاداش آن اگر باشید دروغ زنان.

۷۵- گفتند پاداش وی است هر کی بیابد اندر بار وی، وی باشد پاداش آن؛ همچنین پاداش دهیم بیدادگران را.

۷۶- آغاز کرد جُستن به جوالهای ایشان پیش از جوال برادر خویش. پس بیرون آورد آن را از جوال برادر خویش. همچنین ساختیم مر یوسف را، نه چنان بود کی بگرفتی برادر خویش را اندر حکم پادشاه، مگر کی بخواستی خدای برداریم پایگاههایی ... [1] هر خداوند دانش دانای است.

۷۷- گفتند (۲۴۵b) اگر دزدی کند به درستی دزدی کرد برادری که مرورا بود از پیش پنهان داشت آن را یوسف اندر تن خویش و پیدا نکرد آن سخن ایشان. گفت شما بد جای‌تر است و خدای داناتر است بدانچ شما همی صفت کنید.

۷۸- گفتند یا عزیز، مرورا پدری است پیری بزرگ، بگیر یکی از ما به جای وی کما ترا همی بینیم از نکوکاران.

۷۹- گفت باز داشت خواهم به خدای کی بگیرم مگر آن کس را کی بیافتم [2] کالای ما را نزد وی کی آنگه باشیم ستمکاران.

۸۰- چون نومید گشتند برادران از وی یکسو شدند راز کنا[ن]. [گفت] (۲۴۶a) مهتر ایشان، همی ندانید کی پدر شما بگرفت بر شما استواری از خدای و از پیش آنچ سستی کردید اندر کار یوسف از آن سوتر نشوم از این زمین تا دستوری دهد مرا پدر من یا حکم کند خدای مرا و وی بهترین حکم کنندگان است.

۱ - ترجمهٔ «من نشا و فوقّ» از بین رفته است.

۲- در ترجمهٔ «وَجَدنا»

۸۱- باز گردید سوی پدر خویش؛ بگویید یا پدر ما، پسر تو دزدی کرد و گوایی ندادیم مگر بدانچ دانستیم و نه بودیم ما مر نهان را ... [1].

۸۲- ... [2] از دیه آن کجا بودیم اندر وی و کاروان را (۲۴۶b) آنکی بیامدیم اندر وی و ما راستگویانیم.

۸۳- گفت یعقوب نه کی آراسته کرد مر شما را تن شما کاری، شکیبایی باید کردن نیکو؛ باشد که خدای بیارد به من ایشان را همگنان کـ وی است که وی دانا است و استوارکار.

۸۴- و برگردید از ایشان و گفت وا آرزوها بر یوسف و سپید گشت دو چشم من از اندوه خوردن؛ وی غم خورنده است.

۸۵- گفتند به خدای، همیشه و همارا یاد کنی یوسف را تا بباشی بیماری گران یا باشی از هلاک شدگان.

۸۶- گفت همی بنالم غم خویش را (۲۴۷a) و اندوه خویش به خدای و من دانم از خدای آنچ شما همی ندانید.

۸۷- یا پسرکانِ من، بروید، بجویید از خبر یوسف و برادر وی و نومید مباشید از رحمت خدای کی نومید نباشد از رحمت خدای مگر گروهی ناگرویدگان.

۸۸- چون اندر شدند بر یوسف، گفتند یا عزیز، برسید به ما و کسهای ما سختی یعنی گرسنگی و آوردیم اخریانی ناروا. تمام ده ما را پیمانه و ببخش بر ما کی خدای (۲۴۷b) پاداش دهد بخشایندگان را.

۸۹- گفت هیچ همی دانید کی چه کردید به یوسف و برادر وی آنگه کـ شما بودید نادانان؟

۹۰- گفتند این تویی تو کی یوسفی؟ گفتا من یوسفم و این برادر من است. منّت نهاد خدای بر ما کی هر کی پرهیزگاری کند و صبر کند کی خدای ضایع نکند مزد نیکوکاران را.

۹۱- گفتند به خدای کی بگزید ترا خدای بر ما و اگر چی بودیم خطا کنندگان.

۹۲- گفت سرزنش نیست بر شما امروز. بیامرزد خدای مر شما را (۲۴۸a) و او بخشاینده‌ترین بخشایندگان است.

---

۱ - ترجمهٔ کلمهٔ «حافظین» از بین رفته است.

۲ - ترجمهٔ «وَسَل» از بین رفته است.

۹۳- ببرید پیراهن مرا این بر افکنیدش بر روی پدر من تا شود بینا و بیارید به من کسهای خویش را همگنان.

۹۴- و چون بیرون شد کاروان، گفت پدر ایشان، من همی بیابم بـوی یوسـف اگـر شـما فرتوت نخوانید مرا.

۹۵- گفتند به خدای کی تو اندر گم بودگی دیرینه‌ای.

۹۶- چون بیامد مژده دهنده، بر افکندش بر روی وی، برگشت بینا. گفت نه من گفتم مـر شما را کمن بدانم از خدای آنچ شما ندانید. (۲۴۸b)

۹۷- گفتند یا پدر ما، آمرزش خواه ما را گناهان ما کی ما بودیم خطا کنندگان.

۹۸- گفت باشد کی آمرزش خواهم مر شما را از خداوند خویش کی وی است وی آمرزنده است بخشاینده.

۹۹- چون اندر آمدند بر یوسف، نزدیک کرد به خویشتن پدر و خاله را و گفت اندر آیید به مصر، اگر بخواهد خدای بی‌بیمان و بی‌ترسان.

۱۰۰- و برآورد پدر و خاله را بر تخت و بیوفتادند مرورا سجده‌کنان و گفت یا پدر من، این است تفسیر خواب من از پیش. بگردانید آن را خداوند من راست (۲۴۹a) و به درستی نیکوی کرد با من، چون بیرون آورد مرا از زندان و بیاورد شما را از دشت از پس از آن کی شورش افکند دیو میان من و میان برادران من کی خداوند من چابک کـار اسـت بدانکی خواهد کـ وی، وی است دانا صوابکار.

۱۰۱- یا پروردگار من بدادی مرا از پادشاهی و بیاموختی مرا از تفسیر سخنان؛ یا آفریدگار آسمانها و زمین، توی نگاهدار من اندر دنیا و آخرت ... [1] به مسلما[نی] و انـدر رسـان مرا به نیکان

۱۰۲- آن (۲۴۹b) از خبرهای ناپیدا است کی وحی همی فرستم [2] سوی تو و نبـودی تـو نزد ایشان، چون آهنگ کردند کار خویش و ایشان همی سازش بد کردند.

۱۰۳- و نباشند بیشترین مردمان و اگر چی حریصی کنی به گرویدگان.

۱۰۴- و نخواهی از ایشان بر وی هیچ مزدی. نیست وی مگر پندی مر جهانیان را.

۱- ترجمهٔ «توفّنی» از بین رفته است.

۲- در ترجمهٔ «نوحی»

۱۰۵- و چند از نشانی اندر آسمانها و زمین، همی گذرند بـر آن و ایشـان از آن روی گردانیدگان‌اند.

۱۰۶- ونگروند بیشترین ایشان به خدای مگر ... [۱]. (۲۵۰a)

۱۰۷- یا ایمن گشتند کی بیاید به ایشان پوشیده‌ای از عذاب خـدای یـا بیایـد بـه ایشـان رستخیز ناگاه و ایشان آگاهی ندارند.

۱۰۸- بگو این است راه من. همی خوانم به خدای بر پیدایی، من و آن کـس کـی بـه دُمِ من برود و پاک است خدای و نیستم من از انبازگیران.

۱۰۹- و نفرستادیم از پیش تو مگر مردانی را کی وحی فرستاده شـد بـه ایشـان از گـروه دیه‌ها یا هیچ نرفتند[۲] اندر زمین تا بنگرنـد[۳] چگونـه [بـود] سـرنجامِ آن‌کسـهاکـی از پیش‌ایشان بود[ند] و سرای باز پسین (۲۵۰b) بهتر مر آن کسها را کـی پرهیزگـاری کردند. یا هیچ خردتان نیست؟

۱۱۰- تا چون نومید شدند پیغامبران و گمان بردند کی ایشـان را دروغ گفتنـد، بیامـد بـه ایشان یاری‌ما. رهانیده شد آنکی ما خواهیم و باز نتوان زدن عـذاب مـا را از گروهـی گناهکاران.

۱۱۱- به درستی بود اندر قصّه‌های ایشان پندی مر خداوندان خردها را. نبود سـخنی کـه دروغ توان یافتن ولیکن راست گردانیدن آن را کی پیش وی بود و پدیـد کـردن هـر چیزی و راه نمودنی و بخشایشی مر گـ[روه] ... [۴]. (۲۵۱a)

****

۱ - ترجمهٔ «وهُم مشرکون» از بین رفته است.

۲- متن: نرفتید

۳- متن: بنگرید

۴- ترجمهٔ «یومنون» از میان رفته است.

سوره رعد (۱۳)

به نام خدای مهربان بخشاینده

۱- خدای من و مهربان من و بخشایندهٔ من و پادشاه من. کـ این آیتهای نامه‌ای است و آنکی فرو فرستاده آمد سوی تو از خداوند تو راست است ولیکن بیشترین مردمان همی نگروند.

۲- خدای آن است کـ برداشت آسمانها را بی‌ستونی کی همی بینید آن را. پس مستوی شد بر عرش ... [1] هر یکی همی روند مر زمانه‌ای را نام برده. (۲۵۱b) همی سازدکار، همی پدید کند نشانها تا مگر شما به رسیدن خداوند شما بی‌گمان باشید.

۳- و وی است آنکی بکَشید زمین و بکرد انـدر وی کوههای استوار و جویها و از هـر میوه‌ای بکرد اندر آنجا دو جفت دوگان. همی پوشد شب در روز کـی انـدر ایـن نشانیهایی است مر گروهی را کی بیندیشند.

۴- و اندر زمین پاره‌هایی است همسایهٔ یکدیگر و بوستانهایی از انگورها و کِشت و خرمابنان از یک بون برآمده و نی از یک بـ[ون بر آمده] ... [2] (۲۵۲a) به یک آب و افزون همی گردانم [3] بهره‌ای از آن بر بهره‌ای اندر مَزه کی اندر این نشانیهاست مر گروهی را کی اندر یابند.

---

۱ - ترجمهٔ «وسخّرالشّمس و القمر» از میان رفته است.

۲ - ترجمهٔ «تسقی» از بین رفته است.

۳ - در ترجمهٔ «نُفَضّل»

۵- و اگر شگفت آیدت، شگفت است گفتار ایشان چون باشیم خاک ما را اندر آفرینش نو. ایشانند آن کسهایی کی کافر گشتند به خداوند خویش و ایشان باشند کی غلها باشد اندر گردنهاشان و ایشانند باشندگان آتش، ایشان اندر آنجا جاویدان بمانند.

۶- و همی شتابانند ترا به بدی پیش از نیکی و به درستی گذشـ[ت] از پیش ایشان عذابهایِ به عبرت (۲۵۲b) و خداوند تو، خداوند آمرزش است مر مردمان را بِر بیداد ایشان و خداوند تو سخت عقوبت است.

۷- و گویند آن کسها کی کافر گشتند، چرا نه فرو فرستادند بر وی نشانی از خداوند وی؟ نیستی تو مگر بیم کننده‌ای و مر هر گروهی را راه نماینده‌ای است.

۸- خدای داند آنچ برگیرد هر ماده‌ای و آنچ بکاهد زهدانها و آنچ بیفزاید و هر چیزی نزد وی به اندازه است.

۹- دانای ناپیدا و پیدا، بزرگ اندر خدایی، برتر اندر پادشایی.

۱۰- یکسان است از شما آنکی نهان ... [۱] (۲۵۳a) و آن کس کـ آشکارا کند آن و آنکس کی وی پنهان شود به شب و بیرون آید به روز.

۱۱- مرو را سپسِ یکدیگر آیندگان‌اند از پیش وی و از پس وی، همی نگاه دارند او را به فرمان خدای کی خدای نگرداند آنچ به گروهی باشد تا بگردانند آنچ به تنهای ایشان باشد و چون بخواهد خدای به گروهی بدی باز زدن نباشد مر اورا و نباشد مر ایشان را از جز وی هیچ نگاهداری.

۱۲- اوست آنکی بنماید شما را درخش ... [۲] و اومید و بردارد ابرها را گرانبار. (۲۵۳b)

۱۳- و تسبیح کند تذرو [۳] به ستایش او و فریشتگان از بیم وی و بفرستد آتشهای جهنده، برساند آن را بدانکی خواهد و ایشان پیکار همی کنند اندر کار خدای و وی سخت عقوبت است.

۱۴- مرواست خواندن راستی و آن کسها کی همی خوانند بجز خدای پاسخ نکنند مر ایشان را به چیزی مگر چون دراز کننده دو دست خویش را سوی آب تا برسد به دهان وی و نیست آن رسنده به وی و نیست خواندنِ کافران مگر اندر گمراهی.

---

۱ - ترجمهٔ «أسَرّالقول» آسیب خورده است.

۲- ترجمه «خوفاً» از بین رفته است.

۳ - ظاهراً : تندور

۱۵- و مر خدای راست. سجـ[ده] ...[1] هـ[ر کی در] (۲۵۴a) آسمانها و زمین‌اند به خوش منشی و ناخوش منشی و سایه‌های ایشان به بامداد و شبانگاه.

۱۶- بگو کیست خداوند آسمانها و زمین؟ بگو خدای. بگو بگرفتید بجز وی خدایانی پادشاه نباشند مر تنهای خویش را سودی و نه زیانی. بگو هیچ برابر باشد نابینا و بینا یا هیچ برابر باشد تاریکیها و روشنایی؟ یا بکردند مر خدای را انبازان ...[2] چون آفر... کشت[3] آفریدن بر ایشان، بگو خدای (۲۵۴b) آفریدگار همه چیزی وی است یکی فرو شکننده.

۱۷- فرو فرستاد از آسمان آبی روان گشتست رودهایی به اندازهٔ وی. برداشت نوژابه کفکی بر آمده و از آنچ همی افروزند بر وی اندر آتش، جستن پیرایه را یا جامه را کفکی است همچنان همچنین پدید همی کند خدای حق را و باطل را. فامّا کفک بشود ناچیز شده و امّا آنچ منفعت‌کندمردمان راباباشد وبماند اندر زمین همچنین...[4] خدای نشانها ...[5].(۲۵۵a).

۱۸- مر آن کسها کی پاسخ کردند مر خداوند خویش را، نیکوی باشد و آنان کی پاسخ نکردند مرورا اگر باشدی ایشان را آنچ اندر زمین است همه و همچنان نیز با وی، خویشتن باز خریدندی بدان؛ ایشانند کی مر ایشان راست سختی شمار و جای ایشان دوزخ باشد و بدگسترش است.

۱۹- آن کس کـ بداند کی آنچ فرو فرستاده آمد سوی تو از خداوند تو، راست است چو آن کس باشد کی وی نابیناست کی پند نگیرند مگر خداوندان خردها.

۲۰- آنان که ...[6] پیمان خدای را و نشکنند پیمان را؛ (۲۵۵b)

۲۱- و آن کسها کی بپیوندند آنچ فرمان داد خدای به وی کـ بباید پیوستن و بترسند از خداوند خویش و بترسند از سختی شمار؛

---

۱ - ترجمهٔ «یسجد» آسیب دیده است.

۲- ترجمهٔ «خلقوا» از بین رفته است.

۳- به ترجمهٔ «کخلقه فتشابه» آسیب رسیده است.

۴- ترجمهٔ «یضرب» از بین رفته است.

۵- به ترجمهٔ «الامثال» آسیب رسیده است.

۶- ترجمهٔ «یوفون» از بین رفته است.

۲۲- و آنانک شکیبایی کردند جُستنِ خشنودی خداوند خویش و به پای داشتند نماز را و هزینه کردند آنچ روزی دادیمشان پنهان و آشکارا و باز زنند به نیکی بدی را، ایشانند کی مر ایشان راست سرانجام سرای.

۲۳- بوستانهای درنگی کی اندر شوند اندر آنجا و هر کی نیک ... [۱] از پدرانشان و زنان ایشان و فر[زندان ایشان](۲۵۶a) و فریشتگان همی اندر آیند بر ایشان از هر دری.

۲۴- گویند درود بر شما بدانچ شکیبایی کردید. نیک است سرانجام سرای.

۲۵- و آن کسها کی بشکنند پیمان خدای را از پسِ استوار کردنِ وی و بِبُرند آنچ فرمان داد خدای به وی کی بباید پیوستن و تباهکاری کنند اندر زمین، ایشانند کی ایشان راست لعنت و مرایشان راست بدی سرای.

۲۶- خدای بگستراند روزی مرآن را کی‌خواهد به اندازه کند وشادی همی‌کنند به زندگا[نی] این جها[ن] و نیست زندگا[نی] این جها[ن] اندر آن جهان (۲۵۶b) مگر برخورداری.

۲۷- و همی گویند آنانک کافر گشتند، چرا نه فرو فرستاد بر وی نشانی از خداوند وی؟ بگو یا محمّد، خدای گم گرداند آن را کی خواهد و راه نماید سوی خود آن را کی باز گردد.

۲۸- آنانک بگرویدند و بیارامید دلهای ایشان به یاد خدای، هر آینه به یاد خدای بیارامد دلها.

۲۹- آن کسها کی بگرویدند و کردند نیکیها، خنک ایشان را و نیک جای بازگشتن.

۳۰- همچنین فرستادیم ترا در گروهی کـ گذشـ ... از ... گر ... [۲] تا بر خوانی بر ایشان آنکی (۲۵۷a) وحی فرستادیم سوی تو و ایشان همی کافر گردند به خدای مهربان، بگو وی است‌خداوند من؛ نیست خدای‌مگر وی. بر وی توکّل کردم و سوی‌وی‌است بازگشتن من.

۳۱- و گربودی نُبی کی براندندی به وی کوهها را یا پاره پاره کردندی به وی زمین را یا به سخن آوردندی به وی مردگان را نک مرخدای راست فرمان همه یا همی ندانند آنان کی بگرویدند کی اگر بخواستی خدای، راه نمودی مردمان را همه و همیشه

۱- ترجمهٔ « صَلَحَ» آسیب دیده است.

۲- ترجمهٔ «خَلَت من قبلها امم» آسیب خورده است.

آنانک کافر گشتند، برسد به ایشان به آنچ بکردند کار بزرگ یا فرود آید به نزدیکی (۲۵۷b) از سرای ایشان تا بیاید وعدهٔ خدای کی خدای خلاف نکند وعده را.

۳۲- و به درستی فسوس کردند پیغامبرانی را از پیش تو. زمان دادم مر آنان را کـ کافر گشتند. پس بگرفتمشان، چگونه بود عقوبت من؟

۳۳- هرگز آن کس کی ایستاده باشد بر هر تنی بدانچ کردست و بکردند مر خدای را انبازان. بگو نام برید ایشان را یا همی آگاهی دهید خدای را بدانچ نداند اندر زمین یا به آشکارا از گفتار. نک آراسته شد مر آن کسها را کی کافر گشتند سازشِ بدشان و باز داشته شدند از راه راست (۲۵۸a)و هر کرا گمراه‌گرداند خدای، نباشد مرورا هیچ راه‌نمایی.

۳۴- ایشان راست عذاب اندر زندگانی این جهان و عذاب آن جهان سختتر و نباشد ایشان را از خدای هیچ نگاهداری.

۳۵- مثل بهشت آنکی وعده کرده شد پرهیزگاران را، همی رود از زیر آن جویهای روان برِ وی پایدار باشد و سایهٔ وی نیز. این سرنجام کار آنانک پرهیز کردند و سرانجام کافران، آتش باشد.

۳۶- و آنان کی بدادیمشان نامه، شادی همی کنند بدانچ فرستاده شد سوی تو و از گروهها کس است کـ منکر شود بهره‌ای از وی. بگو ما را [1](۲۵۸b) فرموده‌اند کی بپرستم خدای را و انباز نگیریم به وی سوی وی خوانم و سوی وی باشد باز گشتن من.

۳۷- و همچنین فرو فرستادیم قرآن را حکمتی به تازی و گر به دُم روی آرزوهای ایشان را پس‌ازآن کی بیامد به تو از دانش، نباشد ترا از خدای هیچ نگاهداری و نه نگاهدارنده‌ای.

۳۸- و ما فرستادیم پیغامبران از پیش تو و کردیم مر ایشان را زنانی و فرزندانی و نبود مر پیغامبری را کـ بیاوردی نشانی، مگر به فرمان خدای. مر هر زمانی را نبشته‌ای ا[ست].

۳۹- پاک کند خدای آنچ خواهـ[د] و ... [2] (۲۵۹a) و نزدیک وی است اصل نامه.

---

۱ - کذا در متن. ظاهراً: مرا

۲ - ترجمهٔ «یُثبت» از بین رفته است.

۴۰- و اگر بنمایم ترا بهری از آنچ همی وعده کنیم ایشان را یا بمیرانم [1] ترا کی بر تو است برسانیدن و بر ما شمار است.

۴۱- همی نه بینند کی ما همی گیریم زمین را همی کاهیمش از کرانهای وی و خدای حکم کند پس افکننده نباشد مر حکم ورا و وی زود شمار است.

۴۲- و سازش بد کردند آنان کی از پیش ایشان بودند. مر خدای راست سازش همه. بداند آنچ بکند هر تنی و زود بداند ناگرویدگان کـ مر کرا باشد سـ[رنجام] [2] سرای. (۲۵۹b)

۴۳- و گوید آن کسها کی کافر شدند، نیستی فرستاده، بگو بسنده است خدای گـوا میان من و میان شما و آن کس کـ نزد وی است دانش توریت، یعنی عبدالله بن سلام.



۱- در ترجمهٔ «تتوفّینّک»

۲- اصلاح از آیهٔ ۲۲ همین سوره است.

سوره ابراهیم (۱۴)

به نام ایزد مهربان بخشاینده

۱- منم خدای شما. کُ این نامه‌ای است کُ فرو فرستادیم ورا سوی تو تا بیرون آری مردمان را از تاریکیها سوی روشنایی به فرمان خداوند ایشان سوی راه خدای عزیز ستوده.

۲- آن خدای آنکی مروراست آنچ اندر آسمانهاست (۲۶۰a) و آنچ اندر زمین است و وای مر نا گرویدگان را از عذابی سخت.

۳- آنان کی بگزینند زندگانی این جهان بر آن جهان و دست باز دارند از راه خدای و بجویند آن را کژی، ایشان اندر گمراهی دوراند.

۴- و نفرستادیم هیچ پیغامبری، مگر به زبان گروه وی تا پدید کند ایشان را. گمراه گرداند خدای آن را کی خواهد و راه نماید آن را کی خواهد و وی است عزیز استوارکار.

۵- و به درستی فرستادیم موسی را به حجّتهای ما کـ ... [1] (۲۶۰b) گروه خویش را از تاریکیها سوی روشنایی و یاد آر مر ایشان را روزگارهای خدای کی اندر این نشانیهاست مر هر شکیبای سپاس داری را.

۶- و چون گفت موسی مر گروه خویش را، یاد کنید نعمت و منّت خدای بر شما، چون برهانید شمار[ا] از مردمان فرعون. همی بچشانید شما را بدی عذاب و همی گلو بُرند پسران شما را و همی حدیث فرمودند زنان شما را و اندر آنتان آزمایشی بود از خداوند شما بزرگ.

---

۱ - ترجمهٔ «اخرج» از میان رفته است.

۷- و چون آگاه کرد خداوند شما اگر سپاس دارید، بیفزایم شما را (۲۶۱a) و اگر ناسپاس باشید، عذاب من سخت است.

۸- و گفت موسی، اگر کافر گردید شما و آنکی اندر زمین‌اند همه کی خدای بی‌نیاز است ستوده.

۹- نه بیامد به شما آگاهی آن کسها کی از پیش شما بودند، گروه نوح و گروه عاد و گروه ثمود و آنان کی از پس ایشان بودند؟ ندانند ایشان را مگر خدای. بیاورندشان پیغامبران ایشان به درستیها؛ باز زدند دستهای خویش اندر دهانهای ایشان و گفتند [آ] نکی ما کافر گشتیم بدانچ فرستادند شما را بدان و ما اندر گمانیم آنچ (۲۶۱b) همی بخوانید ما را سوی وی به گمان افکنده.

۱۰- گفتند پیغامبران ایشان اندر خدای گمان است، آفریدگار آسمانها و زمین، همی خواند شما را تا بیامرزد شما را از گناهان شما و سپس دارد شما را تا وقتی نامبرده. گفتند نیستید شما مگر آدمی همچون ما؛ همی خواهید کی باز دارید ما را از آنچ همی پرستیدند پدران ما. بیارید به ما حجّتی پیدا.

۱۱- گفتند مر ایشان را پیغامبران ایشان، نیستیم ما مگر آدمی همچون شما ولکن خدای منّت نهد بر آنکی خواهد از بندگان وی و نباشد (۲۶۲a) ما را کی بیاایم به شما به حجّتی مگر به فرمان خدای و بر خدای توکّل باید کردن گرویدگان را.

۱۲- و چی بودست ما را کی توکّل نکنیم بر خدای و نمود ما را راههای ما و شکیبایی کنیم بر آنچ بیازارید ما را و بر خدای توکّل باید کردن توکّل کنندگان را.

۱۳- و گفتند آن کسها کی کافر شدند مر پیغامبران خویش را، بیرون کنیم شما [۱] را از زمین ما یا باز گردید اندر دین ما. وحی فرستاد به ایشان خداوندشان کی هلاک کنیم بیدادگران را.

۱۴- و بیارامانیم شما را (۲۶۲b) اندر زمین از پس ایشان. این مر آن راست کی بترسد از ایستادن پیش من و بترسد از بیم کردن من.

۱۵- و یاری خواستند و نومید گشت هر گردنکشی بی‌فرمان.

۱۶- از پس وی دوزخ است و بخورانیدش از آبی زرداب.

---

۱ - متن: ما

۱۷- همی فرو کَشَد آن را و نتواند فرو بردن آن را و بیاید به وی مرگ از هر جایی و نباشد وی مرده و از پس وی عذابی درشت است.

۱۸- مانند آنان کی کافر گشتند به خداوند خویش کارها ایشان؛ چون خاکستری کی سخت گردد به وی باد اندر روزی بادناک (۲۶۳a) توانایی ندارند از آنچ کردند بر چیزی. این است کی وی گمراهی دور است.

۱۹- همی نگاه نکنی کی خدای بیافرید آسمانها و زمین به راستی؟ اگر خواهد ببرد شما را و بیارد آفریده‌ای نو.

۲۰- و نیست این بر خدای دشخوار.

۲۱- و بیرون آیند مرخدای را همه. گویند ضعیفان مر آنان را کی بزرگ منشی کردند، ما بودیم مر شما را پس روان. هیچ توانید شما باز داشتن از ما از عذاب خدای از چیزی؟ گویند اگر راه نمودی ما را[1] خدای، (۲۶۳b) راه نمودی شما را، یکسان است برما. بنالیم یا شکیبایی کنیم، نیست ما را از رَستن.

۲۲- و گوید دیو چون گزارده شود کار کی خدای وعده کرد شما را وعدهٔ راست و وعده کردم[2] شما را خلاف کردم شما را و نبود مرا بر شما هیچ پادشایی، مگر آنکی بخواندمتان؛ پاسخ کردید مرا مکنید سرزنش مرا و سرزنش کنید تنهای خویش را. نیستم من رهانندهٔ شما ونیستید شما رهانندگان من. من کافر گشته بودم بدانچ انباز گردانیدید مرا ...[3] (۲۶۴a) کی ستمکاران را مرایشان را باشد عذابی دردگین.

۲۳- و اندر آورده شدند آنان کی بگرویدند و بکردند نیکیها، بوستانهایی، همی رود از زیر آن جویهای روان جاویدان اندر آنجا به فرمان خداوند ایشان؛ زندگانی خواستن ایشان اندر آنجا سلام باشد.

۲۴- نگاه نکنی چگونه پدید کرد خدای داستانی سخن خوش، چون[4] درخت خوش پاکیزه، بونِ وی استوار و شاخ وی اندر آسمان.

۲۵- بدهد برِ خویش هر گاهی به فرمان خداوند خویش و ...[5]کند خدای مثلها مر مردمان را تا مگر ایشان پند گیرند. (۲۶۴b)

۱- در ترجمهٔ «لَهَدَیْناکُم»

۲ - متن: کرد

۳ - ترجمهٔ «من قبل» از بین رفته است.

۴ - متن: خون

۵ - ترجمهٔ «یضرب» آسیب خورده است.

۲۶- و داستان سخن پلید، همچون درختی پلید پلید است کی بر کنده شود از زبر زمین، نباشد ورا هیچ آرام.
۲۷- استوار گرداند خدای آنان را کی بگرویدند به گفتار استوار اندر زندگانی این جهان و اندر آن جهان و گم کرد خدای بیداد گران را و بکند خدای آنچ خواهد.
۲۸- نگاه نکنی سوی آن کسها کی بگردانیدند نعمتهای خدای به کافری و فرود آوردند گروه خویش را سرای هلاک.
۲۹- دوزخ اندر شوند آنجا و بد آرامگاه است.
۳۰- و بکردند ... [۱] (۲۶۵a) همتایان تا گم گردانند از راه وی. بگو برخورید کی بازگشت شما سوی آتش است.
۳۱- بگو مر بندگان مرا آنان کی بگرویدند تا به پای دارند نماز و هزینه کنند از آنچ روزی دادیمشان نهان و آشکارا از پیش کی بیاید روزی خرید و فروخت نباشد اندر وی و نه دوستی.
۳۲- خدای آن است کی بیافرید آسمانها و زمین و فرو فرستاد از آسمان آبی؛ بیرون آورد به وی از میوه‌ها روزی مر شما را و فرمانبردار گرداند شما را کَشتی تا بروند (۲۶۵b) اندر دریا به فرمان وی و فرمانبردار گرداند شما را جویها.
۳۳- و فرمانبردار گرداند شما را آفتاب و ماه پیوسته و فرمانبردار گرداند شما را شب و روز.
۳۴- و بداد شما را از هر چی بخواستید و اگر بشمرید نعمت خدای، نتوانید شمردن ورا کی مردم هست ستمکار و ناسپاس.
۳۵- و چون گفت ابرهیم یا خداوندِ من، بکن این شهر را بی‌بیم و دورگردان مرا و پسران مرا کی بپرستیم بتان را.
۳۶- یا خداوند من ایشان گمراه گردانیدند بسیاری را از مردما[ن]، (۲۶۶a) هر کی به دُمِ من آید، وی از من است و هر کی نافرمانی کند مرا، تو آمرزنده‌ای بخشاینده.
۳۷- یا خداوند ما، من بیارامانیدم از فرزندان خویش به وادی بی‌کشتمند نزدیک خانهٔ تو حرام کرده. یا خداوند ما تا به پای دارند نماز را بکن دلها را از آن مردمان بگراید سوی ایشان و روزی ده ایشان را از هر میوه‌ای تا مگر ایشان سپاس دارند.
۳۸- یا خداوند ما، تو همی دانی آنچ همی پنهان داریم و آنچ همی آشکارا کنیم و پوشیده نگردد بر خدای هیچ چیزی اندر زمین و نه اندر آسمان. (۲۶۶b)

---

۱ - ترجمهٔ «لِلّه» از میان رفته است.

۳۹- سپاس مر خدای را آنکی ببخشید مرا بر بزرگی، اسمعیل و اسحق کی خداوند من شنوندهٔ خواندن است.

۴۰- یا خداوند من، بکن مرا به پای دارنده نماز و از فرزندان من نیز. یا خداوند من، بپذیر دعاهای من.

۴۱- یا خداوند ما، بیامرز مرا و مر مادر و پدر مرا و مر گرویدگان را آن روز کی به پای گردد شمار.

۴۲- و مپندار خدای را بی‌آگاهی از آنچ همی کنند ستمکاران؛ همی سپس دارد ایشان را مر روزی را کی بیرون آید اندر آن روز چشمها.

۴۳- همی شتابند برداشته سرهای خویش. (۲۶۷a) باز نگردد سوی ایشان چشم ایشان و دلهای ایشان تهی و اندروای.

۴۴- و بیم کن مردمان را از آن روز کـ بیاید به ایشان عذاب گویند آن کسها کی ستم کردند، یا پروردگار ما، سپس دار ما را تا وقتی نزدیک تا پاسخ کنیم خواندن ترا و به دُم رویم پیغامبران‌را. نه شما اید کی سوگند خوردید از پیش نباشد مر شما راهیچ بازگشتن؟

۴۵- و آرام گرفته بودید اندر آرامگاههای آنان کی ستم کردند بر تنهای خویش و پدید آمده بود شما را چگونه کردیم به ایشان و پدید کرده بودیم مر شما را مثلها.

۴۶- و به درستی ساختند ... [1]. (۲۶۷b)



۱- از اینجا تا پایان سورهٔ ابراهیم، یعنی حدوداً هفت آیه افتاده دارد و از نسخهٔ اصل از میان رفته است.

سـورهٔ حجـر (۱۵)

۳- ... [۱] تا بخورند و برخوردار باشند و مشغول گرداند ایشان را اومید. زود باشد کی بدانند.

۴ - و هلاک نکردیم هیچ دیهی را مگر مر ایشان را نبشتن بود دانسته.

۵- پیش نرود هیچ گروهی اجل خویش را و سپس نداشتند.

۶- و گفتند یا آن کس کی فرو فرستاده آمد بر وی یاد کردی کی تو دیوانه‌ای.

۷- چی بودی اگر بیاوردی به ما فریشتگان، اگر هستی از راستگویان.

۸- فرو فرستاده نیاید[۲] فریشتگان، مگر به راستی و ... [۳] آنگاه زمان دادگان.

۹- ما ایم کی فرو فرستادیم یاد کرد (۲۶۸a) و ما مرورا نگاهداریم.

۱۰- و ما فرستادیم از پیش تو اندر گروهان پیشینیان.

۱۱- و نیامد به ایشان هیچ پیغامبری، مگر کی بودند به وی فسوس کنندگان.

۱۲- همچنین اندر آریم آن را اندر دلهای گناهکاران.

۱۳- نگروند بدان و گذشت راه پیشینان.

۱۴- و گر بگشاییم بر ایشان دری از آسمان، همه روز بباشند اندر آن همی بر شدند.

۱۵- گویند کی بسته شد چشمهای ما؛ نک ما مردمانی‌ایم جادوی کردگان.

۱۶- و به درستی (۲۶۸b) بکردیم اندر آسمان کوشکها و بیاراستیم آن را مر نگرندگان را.

۱۷- و نگاه داشتیم آن را از هر دیوی رانده.

۱۸- مگر آن کس کـ بدزدد شنودن را، اندر یابد مرورا آتش فروخته پیدا.

---

۱ - از ابتدای سورهٔ حجر تا اینجا یعنی آغاز آیهٔ سوم افتاده دارد. این افتادگی جمعاً از اواخر سورهٔ ابراهیم تا اینجا، دو صفحه است و حدود ۹ آیه.

۲ - در ترجمهٔ «ما ننزّل»

۳ - به ترجمهٔ «ما کانوا» آسیب رسیده است.

۱۹- و زمین بگستردیمش و بیفکندیم اندر وی کوههای استوار و برویانیـدیم انـدر وی از هر چیزی سخته و سنجیده.

۲۰- و کردیم مر شما را اندر وی جای زندگانی کردن و آن کس را کی نیستید شما مرورا روزی دهندگان.

۲۱- و نیست هیچ چیز مگر نزد وی گنج خانه‌های وی و نفرستیم آن را (۲۶۹a) مگر بـه اندازه‌ای دانسته.

۲۲- و فرو فرستادیم بادها آبستن کنندگان و فرو فرستادیم از آسمان آبی، با آب گردانیدیم شما را به وی و نبودید شما مرورا نگاهداران.

۲۳- و ماایم کی زنده گردانیم و بمیرانیم و ما میراث دارانیم.

۲۴- و نیک دانستیم پیش روندگان از شما و نیک دانستیم سپس روندگان را.

۲۵- و کی خداوند تو وی است کی گرد آرد ایشان را کی وی صوابکار است و داناست.

۲۶- و به درستی بیافریدیم مردم را از گِلی خشک از غریفجی سیاه. (۲۶۹b)

۲۷- و پریان را بیافریدمش[۱] از پیش از آتش گرم.

۲۸- و چون بگفت خداوند تو مر فریشتگان را، من بخواهم آفریدن مردم از گِل بانگ ناک از غریفجی جکنده.

۲۹- چون راست کُنمش و اندر دمم اندر وی از جان خویش، بیوفتید مرورا سجده‌کنان.

۳۰- سجده کردند فریشتگان همه همگنان هموار.

۳۱- مگر ابلیس، باز ایستاد کی بودی با سجده‌کنان.

۳۲- گفت یا ابلیس، چی بود ترا کی نبودی با سجده کنندگان؟

۳۳- گفت نه چنانم من (۲۷۰a) کی سجده کنم مـر مـردی را کـی بیافریـدیش از گلـی خشک از غریفجی سیاه.

۳۴- گفت بیرون شو از اینجا کی تو رانده‌ای.

۳۵- و کی برتو است لعنت تا روز شمار.

۳۶- گفت یا خداوند من، زمان ده مرا تا آن روز کی بر انگیزند[۲] ایشان را.

---

۱ - در ترجمهٔ «خلقناه»

۲- متن: برانگیزید

۳۷- گفت کـ تو از زمان دادگانی.
۳۸- تا روزگاه دانسته.
۳۹- گفت یا خداوند من، بدانکی بیراه گردانیدی مرا، بیارایم مر ایشان را اندر زمین و بیراه گردانم ایشان همگنان.
۴۰- مگر بندگان تو از ایشان یکتا گردیدگان.
۴۱- گفت این راهی است (۲۷۰b) بر من راست.
۴۲- کی بندگان من نیست ترا بر ایشان پادشایی، مگـر آن کـس کـی بـه دُم رود تـرا از بیراهان.
۴۳- وکی دوزخ وعده‌گاه ایشان است همگنان.
۴۴- مرورا هفت در است مر هر دری را از ایشان بهره‌ای است بخشیده.
۴۵- کی پرهیزگاران اندر بوستانها باشند و چشمه‌ها.
۴۶- گویند اندر شوید آنجا به رستگاری بی‌بیمان.
۴۷- و بیرون‌کشیم‌آنچ اندر دلهای ایشان باشد از کینه، برادران باشند بر تختهـارو بـه‌روی آورده.
۴۸- نه برسد به ایشان اندر آنجا رنجی و نباشند ایشان (۲۷۱a) از آنجا بیرون کردگان.
۴۹- آگاهی ده بندگان مرا کی من آنم کی آمرزنده‌ام بخشاینده.
۵۰- و کی عذاب من، وی عذابی است دردگین.
۵۱- و آگاهی ده ایشان را از مهمانان ابرهیم.
۵۲- چون اندر شدند بر وی، گفتند درود باد. گفت ما از شما ترسندگانیم.
۵۳- گفتند مترس ما همی مژده دهیم ترا به پسری دانا.
۵۴- گفت همی مژده دهید مرا بر آنکی برسید به من بزرگی به چی همی مژده دهید مرا؟
۵۵- گفتند همی مژده دهیم ترا به راستی؛ مباش (۲۷۱b) از نومیدان.
۵۶- گفت کی نومید گردد از بخشایش خداوند خویش مگر گمراهان.
۵۷- گفت چی کاراست شما را یا فریشتگان؟
۵۸- گفتند ما را فرستادند سوی گروهی گناهکاران.
۵۹- مگر مردمان لوط، ما برهانیم ایشان را همگنان.
۶۰- مگر زن وی، اندازه کردیم کی وی از بازماندگان باشد.

۶۱- چون بیامدند سوی کسهای لوط فرستادگان،

۶۲- گفت کی شما گروهی‌اید ناشناختگان.

۶۳- گفتند نک آوردیم به تو به آنچ همی اندر وی به شک شوند.

۶۴- و آوردیم به تو به راستی و ما (۲۷۲a) راستگویانیم.

۶۵- به شب ببر کسهای خویش را به پاره‌ای گذشته از شب و بـه دُم رو سـپسِ ایشـان و سپس منگرد [1] از شما کسی و بروید هر کجاتان همی فرمایند.

۶۶- و گزاردیم سوی وی آن کار کی دنبال اینان بریده خواهد گشتن چون بامداد بود.

۶۷- و بیامدند مردمان شارستان شادی همی کردند.

۶۸- گفت لوط اینان مهمانان من‌اند، رسوا مکنید مرا.

۶۹- و بترسید از خدای و مرا شرمگین مکنید.

۷۰- گفتند [نه][2] ما باز داشتیم ترا از جهانیان.

۷۱- گفت لوط اینان (۲۷۲b) دختران من‌اند، اگر هستید کنندگان.

۷۲- به زندگانی تو یا محمد کی ایشان اندر مستی خویش‌اند متحیّر همی گردند.

۷۳- بگرفت ایشان را بانگ، وقت روشن شدن.

۷۴- زبر آن شارستان زیر وی و ببارانیدیم بر ایشان سنگی از سنگ و گل.

۷۵- کی اندر آن نشانیهاست مر زیرکان را.

۷۶- کی آن بر راهی است ایستاده.

۷۷- اندر این نشانی است مر گرویدگان را.

۷۸- و کـ بودند مردمان بیشه بیدادگران.

۷۹- کینه کشیدیم از ایشان و این هر دو بر راهی‌اند (۲۷۳a) پیدا.

۸۰- و به درستی دروغ زن داشتند مردمان حجر پیغامبران را.

۸۱- و بدادیم ایشان را حجّتهای ما و بودند از آن روی گردانندگان.

۸۲- و بودند بتراشیدند از کوهها خانه‌های بی‌بیم.

۸۳- بگرفت ایشان را بانگ چون بامداد گشت.

۸۴- باز نداشت از ایشان آنچ بودند همی کردند.

---

۱ - متن: سپس منگر

۲- در متن محو شده است.

۸۵- و نه آفریدیم آسمانها و زمین و آنچ میان ایشان است مگر به راستی و رستخیز آمدنی است؛ بگذار گذاشتنی نیکو.
۸۶- کی خداوند تو، وی است آفریدگار (۲۷۳b) دانا.
۸۷- و به درستی بدادیم ترا هفت از آنکی اندر وی ستایش است و نُبی بزرگ.
۸۸- دراز مکن دو چشم تو سوی آنچ برخورداری دادیم بـه وی جفـت جفـت از ایشـان و اندوه مخور بر ایشان فرو دار پر و بازو خویش مر گرویدگان را.
۸۹- و بگو منم کـ منم بیم کنندهٔ پیدا.
۹۰- چنانکی فرو فرستادیم بر سوگند خورندگان.
۹۱- آنان که بکردند قرآن را بهره بهره.
۹۲- سوگند به خداوند تو کی بپرسمشان همگنان.
۹۳- از آنچ بودند همی کردند.
۹۴- پیش بر به آنچ فرمودندت (۲۷۴a) و روی بگردان از انبازگیران.
۹۵- ما بسندگی کنیم ترا از فسوس کنندگان.
۹۶- آنانک بکنند با خدای، خدای دیگر. زود باشد کی بدانند.
۹۷- و به درستی همی دانم [۱] کی تو همی تنگ شود دل تو به آنچ می‌گویند.
۹۸- تسبیح کن به ستایش خداوند خویش و بباش از سجده کنندگان.
۹۹- و بپرست خداوند خویش را تا بیاید ترا بی‌گمان.

******

۱ - در ترجمهٔ «نَعلم»

سـورهٔ نحـل (۱۶)

به نام ایزد مهربان بخشاینده (۲۷۴b)

۱– آمد فرمان خدای،شتاب مکنید بدان. پاک است وی و برتـر اسـت از آنـچ همـی انبـاز گیرند.

۲– فرو فرستد فریشتگان را به وحی از فرمان وی، بر آنکی خواهد از بندگان وی کـ بـیم کنید کی نیست خدای مگر من؛ بترسید از من.

۳– بیافرید آسمانها و زمین به راستی، برتر است از آنچ همی انباز گیرند.

۴– بیافرید مردم را از آب اندک همیدون وی پیکار کن است پیدا.

۵– و چهارپایان را بیافریدشان مر شما را اندر ایشان تبِش و منفعتهـا (۲۷۵a) و از ایشـان همی خورید.

۶– و شما را اندر ایشان نیکوی است چون شبانگاه باز آیید و چون بامداد گسیل کنید.

۷– و بر دارد بارهای گران شما سوی شهری کـ نتوانید رسیدن به وی، مگر به رنـج تنهـا کی خداوند شما مهربان است و بخشاینده.

۸– و بیافرید اسبان را و استران را و خران را تا بر نشینید بر آن و آرایشی و بیافرینند آنـچ شما ندانید.

۹– و بر خدای راه گذر راست و از وی راهها است کژ و گر بخواسـتی راه نمـودی شـما را همگنان.

۱۰– وی است آنکی فرو فرستاد از آسمان (۲۷۵b) آبی شما را از وی آشـامیدنی و از وی درختانی کی اندر وی همی چرانید.

۱۱- برویانیم[1] مر شما را به وی کشت و درخت زیتون و خرما بنان و انگورها و از هر میوه‌ای کی اندر آنکی یاد کردیم نشانی است مر گروهی را کی اندیشه کنند.

۱۲- و فرمانبردار گردانید شما را شب و روز و آفتاب و ماه و ستارگان فرمان‌بُردگان به فرمان وی کی اندر این نشانیهاست مر گروهی را ک خرد دارند.

۱۳- و آنچ بیافرید مر شما را اندر زمین ناهموار گونه‌های وی کی اندر این (۲۷۶a) نشانی است مر گروهی را کـ پند پذیرند.

۱۴- و وی است آنکی فرمانبردار گرداند دریا تا بخورید از وی گوشتی تازه و بیرون آرید از وی پیرایه‌ای کی پوشید مر آن را و بینی کشتیها را لغزنده و آینده اندر دریا و تا بجویید از افزونی خداوند و تا مگر شما سپاس دارید.

۱۵- و افکند اندر زمین کوههای گران تا بجنباند شما را و جویها و راهها تا مگر شما راه برید.

۱۶- و نشانیها [و] به ستاره ایشان راه برند.

۱۷- هرگز آنکی بیافریند چنان باشد کی ... [2](۲۷۶b) یا هیچ پندی همی نگیرید؟

۱۸- و اگر بشمرید نعمتهای خدای را، نتوانید شمردن آن را کی خدای آمرزنده است بخشاینده.

۱۹- و خدای بداند آنچ پنهان دارید و آنچ آشکارا کنید.

۲۰- و آن کسها کی همی خوانند بجز خدای، نیافریند چیزی و ایشان را بیافریند.

۲۱- مردگان‌اند نه زندگان و آگاهی ندارند کی کی بر انگیزندشان.

۲۲- خدای شما یک خدای است و آنان کی نگروند بدان جهان، دلهای ایشان ناشناسا است ... [3].

۲۳- هـ ... بدا[نند] [4] (۲۷۷a) آنچ پنهان دارند [5] و آنچ آشکارا کنند کی وی دوست ندارد بزرگ منشان را.

۱- در ترجمهٔ «یُنبِتُ»

۲- ترجمهٔ «من لایخلق» از بین رفته است.

۳- ترجمهٔ «و هم مستکبرون» از میان رفته است.

۴- به ترجمهٔ «لاجرم ان الله یعلم» آسیب رسیده است.

۵- متن: دارید

۲۴- و چون گویند مر ایشان را چی فرو فرستاد خداوند شما، گویند افسانه‌ها[ی] پیشینگان است.

۲۵- تا بردارند گناهان خویش تمام روز قیامت و از گناهان آن کسها کی همی گمراه گردانیدندشان بی‌دانش. بدانید بداست آنچ همی بردارند.

۲۶- سازش بد کردند آنان کی از پیش ایشان بودند،نگوسار گردانید خدای برآورده‌های ایشان از بناها؛ بیفتاد بر ایشان آسمانهٔ خانه از زبر ایشان و بیامد به ایشان عذاب از آنجا (۲۷۷b) آگاهی نداشتند.

۲۷- پس روز قیامت عذاب کنند ایشان را و گوید کجااند انبازان من آنانک شما ناهموار همی گشتید اندر ایشان؟ گویند آن کسها کی بدادندشان دانش کی عذاب و سختی امروز و بدی بر ناگرویدگان است.

۲۸- آنان کی بمیرانند ایشان را فریشتگان ستمکاران بر تنهای خویش، بفکنند آشتی کی ما نکردیم هیچ بدی. گویند آری کی خدای دانا است بدانچ همی کنـ[ید].

۲۹- اندر شوید به‌درهای دوزخ جاویدان اندر آنجا. (۲۷۸a) بد جای بودن‌استبزرگ‌منشان را.

۳۰- و گفته شد مر آنان را کی پرهیز کردند، چی چیز فرو فرستاد خداوند تو؟ گویند نیکی مر آنان را کی نیکی کردند اندر این جهان نیکی است و سرای باز پسین بهتر است و نیک است سرای پرهیزگاران.

۳۱- بوستانهای درنگی اندر شوند آنجا، همی رود از زیر آن جویها، ایشان را اندر آنجا آنچ خواهند. همچنین پاداش دهد خدای پرهیزگاران را.

۳۲- آنان کی بمیرانند ایشان را فریشتگان، خوشان و پاکان گویند (۲۷۸b) درود برشما، اندر شوید اندر بهشت بدانچ همی کردید.

۳۳- هیچ همی پایند مگر آنکی بیاید به ایشان فریشتگان یا بیاید فرمان خداوند تو. همچنین کردند آنان که از پیش ایشان بودند و نکند ستم بر ایشان خدای ولکن بودند بر تنهای خویش ستمکاران.

۳۴- برسیدبه ایشان‌بدیهای آنچ همی‌کردند و فرود آمدبه‌ایشان‌آنچ‌بودند به وی افسوس‌کنان.

۳۵- و گفتند آنانک انباز گرفتند اگر خواستی خدای نه پرستید ... [۱] (۲۷۹a) از جز وی هیچ چیزی ما و نه پدران ما و حرام نکردیم بی‌فرمان وی هیچ چیزی. همچنین کردند آنانک از پیش ایشان بودند. هیچ هست بر پیغامبران مگر رسانیدن پیدا؟

۳۶- و به درستی فرستادیم اندر هر گروهی پیغامبری کی بپرستید خدای را و دور باشید از بتان. از ایشان کس بود کی راه نمود خدای و از ایشان کس بود کی واجب گشت بر وی گمراهی ... ید [۲] اندر زمین، بنگرید چگونه بود (۲۷۹b) سرنجام دروغ دارندگان.

۳۷- اگر حریصی نمایی بر راه نمودن ایشان کی خدای راه ننماید آن را کی گم گرداند و نباشد ایشان را هیچ یاریگری.

۳۸- و سوگند خوردند به خدای سخت‌ترین سوگندهاشان کـ برنه انگیزد خدای آن را کی بمیرد نک برانگیزد؛ وعده‌ای است بر وی راست ولکن بیشترین مردمان ندانند.

۳۹- تا پدید کند ایشان را آنکی همی ناهموار شدند اندر وی و تا بدانند آن کسها کی کافر گشتند کی ایشان بودند دروغ زنان.

۴۰- هر آینه گفتار ما مر ... [۳] (۲۸۰a) چون بخواهیمش کـ گوییم او را بباش بباشد.

۴۱- و آنان کی ببریدند از بهر خدای از پس از آن کی ستم کردند، جای سازیم‌شان اندر این جهان نیکوی و مزد آن جهان بزرگتر اگر بودند همی دانند.

۴۲- و آن کسها کی شکیبایی کردند و بر خداوند خویش توکّل کنند.

۴۳- و نفرستادیم از پیش تو مگر مردانی را کی وحی همی آمد [۴] به ایشان، بپرسید خداوندان خرد را اگر ... دانـ[ید] [۵].

۴۴- ... [۶] (۲۸۰b) و فرو فرستادیم سوی تو یاد کرد تا پدید کنی مر مردمان را آنچ فرستاده آمد سوی ایشان و تا مگر ایشان بیندیشند.

۴۵- یا ایمن گشتند آنان کی ساختند بدیها کی فرو برد خدای ایشان را به زمین یا بیایدشان عذاب از آنجا کی آگاهی ندارند؟

---

۱ - به ترجمهٔ «ما عَبَدنا» آسیب خورده است.

۲ - به ترجمهٔ «فَسیروا» آسیب خورده است.

۳ - به ترجمهٔ «لشیء» آسیب رسیده است.

۴- در ترجمهٔ «نوحِیَ»

۵ - به ترجمهٔ «ان کنتم لا تعلمون» آسیب خورده است.

۶ - ترجمهٔ «بالبیّنات و الزّبر» از بین رفته است.

۴۶- یا بگیردشان اندر گشتن ایشان نتوانند ایشان گریختن.

۴۷- یا بگیردشان بر ترسیدن کی خداوند شما مهربان است بخشاینده.

۴۸- یا همی ننگرند سوی آنچ بیافرید خـ[دای] از چیـز[ی] (۲۸۱a) کـی همـی گـردد سایه‌های وی از راست و چپها، سجده کنندگان مر خدای را و ایشان را اند ذلـیلان و فرمانبرداران.

۴۹- و مر خدای راست سجده کنند آنچ اندر آسمانهااند و آنچ اندر زمین‌اند از جمنـده‌ای و فریشتگان و ایشان بزرگ منشی نکنند.

۵۰- بترسند از خداوند خویش از زبر ایشان و بکُنند آنچ بفرمایندشان.

۵۱- و گفت خدای مگیرید دو خدای دو کی وی یکی خدای است ... [1] بترسید.

۵۲- و مروراست آنچ اندر آسمانهاست و زمین (۲۸۱b) و مروراست دین پیوسته یا بجـز از خدای همی بترسید؟

۵۳- و آنچ با شما است از نعمت از خدای است. پس چون برسد به شما سختی، سـوی او زاری کنید.

۵۴- پس چون بردارد سختی از شما، همیدون گروهی از شـما بـه خداونـد خـویش انبـاز گیرند.

۵۵- تا ناسپاسی کنند بدانچ بدادیم ایشان را. برخورید، زود بود کی بدانید.

۵۶- و همی کنند مر آن را کی ندانند بهره ای از آنـچ روزی دادیمشـان. بـه خـدای کـی بپرسندتان از آنچ شما همـ[ی] دروغ ... [2].

۵۷- و همی کنند مر خدا[ی را] دختران، (۲۸۲a) پاک است خدای و مـر ایشـان را آنـچ آرزو کنند .

۵۸- و چون مژده دهند یکی را از ایشان به ماده، همیدون همه روز بباشد روی وی سـیاه گردانیده و وی خشمناک .

۵۹- پنهان شود از گروه از زشتی آنچ مژده دادندش به وی یا بداردش بر خواری یا پنهان کندش اندر خاک. بدان کی بد است آنچ همی حکم کنند.

---

۱ - ترجمهٔ «فَاِیّای» از میان رفته است.

۲ - به ترجمهٔ «کنتم تفترون» آسیب خورده است.

۶۰- مر آنان راست کی نگروند بدان جهان، به مثل بدی و مر خدای راست مثل برترین و وی است استوارکار صوابکار.

۶۱- و گر بگیرد خدای مردمان را (۲۸۲b) به ستم ایشان، دست باز ندارذی بر زمین هیچ جمنده‌ای ولکن سپس همی دارد ایشان را تا اجلی نـام زده کـرده. چـون بیایـد اجـل ایشان سپس نه ایستند زمانی و پیش نروند.

۶۲- و همی کنند مر خدای را آنچ نپسندند خویشتن را وصف کنند زبانهـای ایشـان دروغ کی مر ایشان را باشد نیکوی. هر آینه مر ایشان را آتش باشد و ایشان را از فراموشان انگارند.

۶۳- به خدای کی ما فرستادیم سوی گروهها از پیش تو. (۲۸۳a) بیاراست مـر ایشـان را دیو کارهای ایشان . وی دوست و یار ایشان است امروز و مر ایشان راست عذاب دردگین.

۶۴- و فرو نفرستادیم بر تو نامه، مگر تا پدید کنی مر ایشان را آنکی ناهموار شـدند انـدر وی و راه نمودنی و بخشایشی مر گروهی را کی بگروند.

۶۵- وخدای فرو فرستاد از آسمان آبی، زنده گردانید به وی زمین را سپسِ مرگ وی کـی اندر این نشانی است مر گروهی را کی بشنوند.

۶۶- و ... شما ... عـ ... همـ[ی] آشا... شما را [1] از آنچ (۲۸۳ b) اندر شکمهای وی است از میان سرگین و خون، شیری یکتا پاکیزهٔ گوارنده مر آشامندگان را.

۶۷- و از میوه‌های خرمابنان و انگورها همی بکنید از وی مستکاره و روزی نیکوی حلال کی اندر این نشانی است مر گروهی را کی اندریابند.

۶۸- و وحی فرستاد خداوند تو سوی زنبور کی بگیر از کوهها خانه‌ها و از درخت و از آنـچ بجنبانند.

۶۹- پس بخورید از هر میوه‌ای، بروید راههای خداوند خویش نَرمان. (۲۸۴a) بیرون آید از شکمهای وی آشامیدنی ناهموار گونه‌های وی اندر وی آسانی است مر مردمان را کی اندر این نشانی است مر گروهی را کی بیندیشند.

۷۰- و خدای بیافرید شما را پس بمیراند شما را و از شما کس است کـی بـاز گرداننـدش سوی فرود مایه‌ترین زندگانی تا نداند سپسِ دانش چیزی کی خدای دانا است و توانا.

۱- به ترجمهٔ «و انّ لکم فی الانعام لعبرة نسقیکم» آسیب رسیده است.

۷۱- و خدای افزونی گردانید بهری از شما بر بهری اندر روزی. نیستند آن کسها کی افزونی گردانند باز زنندگان روزی خویش بر آنچ پادشا گشت (۲۸۴b) دستهای ایشان. ایشان اندر آن برابر باشند یا به نعمت خدای همی منکر گردند؟

۷۲- و خدای کرد شما را از تنهای شما جفتها و بکرد مر شما را از جفتان شما پسران و نبیرگان و روزی کرد شما را از پاکیها. یا به باطل همی بگروند و به نعمت خدای ایشان کافر شوند؟

۷۳- و همی پرستند بجز خدای آنچ پادشایی ندارد مر ایشان را روزی دادن از آسمانها و زمین چیزی و توانایی ندارند.

۷۴- مزنید (۲۸۵a) مر خدای را مثلها کی خدای داند و شما ندانید.

۷۵- و پدید کرد خدای مثل بنده‌ای پادشا گشته بر وی، توانایی ندارد بر چیزی و آنکی روزی دادیم ورا از ما روزیی نیکو، وی همی هزینه کند از آن پنهان و آشکارا. هرگز برابر باشند سپاس مر خدای را؟ نک بیشترین ایشان ندانند.

۷۶- و پدید کرد خدای مثل دو مرد یکی از آن دو گنگ،توانایی ندارد بر چیزی و وی عیال باشد بر خداوند خویش هر کجا فرستندش نیارد (۲۸۵b) هیچ نیکی. هیچ یکسان باشد وی و آن کس کـ بفرماید به داد و وی بر راه راست باشد؟

۷۷- و مر خدای راست ناپیدای آسمانها و زمین و نیست کار رستخیز مگر چون نمایش چشم یا وی نزدیکتر است کی خدای بر همه چیزی توانا است.

۷۸- و خدای بیرون آورد شما را از شکمهای مادران شما. ندانستید چیزی و بکرد شما را شنوایی و بیناییها و دلها تا مگر شما سپاس دارید.

۷۹- همی ننگرید [1]سوی مرغان پرنده، (۲۸۶a) فرمانبردار گردانیدگان اندر گشادگی آسمان نگاه ندارد ایشان را مگر خدای کی اندر این نشانیهاست مر گروهی را کی بگروند.

۸۰- و خدای کرد مر شما را از خانه‌های شما آرامگاه و کرد مر شما را از [پو]ستهای چهارپایان خانه‌هایی کی سبک دارید آن را روز رفتن شما و روز باشیدن شما و از پشمهای گوسفندآن و پشمهای اشترآن و مویهای وی جامه و برخورداری تا گاهی.

۸۱- و خدای کرد مر شما را از آنچ بیافرید سایه‌ها ... [2]. (۲۸۶b)

....

۱ - هر دو قرائت «الم تروا» و «الم یروا» را ثبت کرده است.

۲ - از اینجا تا اواسط آیهٔ ۹۲ همین سوره افتادگی دارد.

۹۲- ... [۱] وی افزونتر از گروهی همی آزموده گرداند شما را خداوند به وی و پدید کند مر شما را روز قیامت آنچ همی اندر وی ناهموار گشتید.
۹۳- و گر بخواستی خدای بکردی شما را یک گروه؛ ولکن گم گرداند آن را کی خواهد و راه نماید آن را کی خواهد و بپرسند شما را از آنچ همی کردید.
۹۴- و مگیرید سوگندهای خویش حیله‌ای میان یکدیگر تا بلغزد پای سپس استواری وی [و] بچشـ[ید] ... [۲] بدانچ باز داشتید از راه [خدای] ... [۳](۲۸۷a) عذابی بزرگ.
۹۵- و مخرید به پیمان خدای بهای اندک کی آنچ نزدیک خدای است آن بهتر مر شما را اگر چنان است کی همی بدانید.
۹۶- آنچ نزد شما است سپری گردد و آنچ نزد خدا است بماند و پاداش دهیم آن کسها را کی صبر کردند مزد ایشان به نیکوترین آنچ همی کردند.
۹۷- هر کی بکند نیکی از نر یا از ماده و وی گرویده باشد بزیانیمش زندگانی خوش... [۴] به نیکو مزد ایشان به نیکوترین آنچ همی کردند. (۲۸۷b)
۹۸- چون برخوانی نُبی را، باز داشت خواه به خدای از دیو رانده.
۹۹- کی وی نیست مرورا پادشایی بر آن کسها کی بگرویدند و بر خداوند خویش توکّل کنند.
۱۰۰- هست پادشایی او را بر آنان که ورا دوست و یار گیرند و آنان کی ایشان به وی انباز گیرند.
۱۰۱- و چون بدل کنیم آیتی را به جای آیتی و خدای داناتر است به آنچ همی فرو فرستند[۵]. گفتند تو از خویشتن همی بافی، نک بیشترین ایشان ... [۶]
۱۰۲- ... [۷] (۲۸۸a) به راستی تا استوار گرداند آنان را کی بگرویدند و راه نماینده و مژده دهنده مر گردن نهادگان را.

۱- از قبل افتادگی دارد.
۲- ترجمهٔ «السّوء» آسیب دیده است.
۳ - ترجمهٔ «ولکم» از میان رفته است.
۴- ترجمهٔ «ولنجزینّهم» از بین رفته است.
۵- در ترجمهٔ «ینزّل»
۶- ترجمهٔ «لایعلمون» از بین رفته است.
۷ - از آغاز آیه تا اینجا از میان رفته است.

۱۰۳- و نیک همی دانیم کی ایشان همی گویند کـ همی آموزند ورا مردمی، زبان آن کسی کی همی گردانند سوی وی عجمی است و این زبانی است تازی پیدا.

۱۰۴- کـ آن کسها کی همی نگروند به حجّتهای خدای، راه ننماید ایشان را خدای و مـر ایشان راست عذابی دردگین.

۱۰۵- هر آینه ببافند دروغ آنان ... [۱].(۲۸۸b)

۱۰۶- هر کی کافر گردد به خدای از پس گرویدن وی، مگر آن کسی کی ورا ستم فرمایند و دل وی آرامیده باشد به گروش ولکن آن کسی کـ بگشاید به کافری دل را، بر ایشان باشد خشمی از خدای و مر ایشان را باشد عذابی بزرگ.

۱۰۷- این بدان است کی ایشان بگزیدند زندگانی این جهان را بر آن جهان و خـدای راه ننماید گروه ناگرویدگان را.

۱۰۸- ایشانند آنانک مهر نهاد خدای بر ... [۲] و شنوایی ایشان و ...ی ایشان [۳] و ... [۴] ایشان (۲۸۹a) دل بُردگانند.

۱۰۹- هر آینه کی ایشان اندر آن جهان ایشان زیانکاران.

۱۱۰- پس خداوند تو مر آنان را کی ببریدند از پس از آن کـی عـذاب کردندشـان، پـس بکوشیدند و شکیبایی کردند کی خداوند تو از پس از آن آمرزنده است بخشاینده.

۱۱۱- آن روز کی بیاید هر تنی پیکار همی کنید از تن خویش و تمام دهند هر تنی را آنچ کرده باشد و بر ایشان ستم نکنند.

۱۱۲- و پدید کرد خدای داستانی دیهی کـ بودند بی‌بـیم آرامیـده، همـی آمدشـان روزی ایشان فراخ [از] (۲۸۹b) هر جای. ناسپاس دار شدند به نعمتهای خدای. بچشانیدشان خدای جامهٔ گرسنگی و بیم بدانچ همی کردند.

۱۱۳- و به درستی آمد به ایشان پیغامبری از ایشان؛ دروغ زن داشتندش. بگرفتشان عذاب و ایشان ستمکاران بودند.

۱۱۴- بخورید از آنچ روزی داد شما را خدای حـلال و خـوش و سـپاس‌دار باشـید نعمـت خدای را اگر چنان است کی هستید و ورا همی پرستید.

---

۱ - ترجمه تا به آخر آیه از میان رفته است.

۲ - ترجمهٔ «قلوبهم» آسیب دیده است.

۳ - ترجمهٔ «ابصارهم» از میان رفته است.

۴ - ترجمهٔ «اولئک» از بین رفته است.

۱۱۵- هر آینه حرام کرد بر شما ... ار[1] و خون و گوشـ[ت] خوک ... [2](۲۹۰a) بجز نام خدای بروی. هر کی بیچاره گردد نا ستم کرده و نه از حد اندر گذ[شته] کی خدای آمرزنـده است بخشاینده.
۱۱۶- و مگویید مر آن را کی صفت ... [3] زبانهای شما دروغ، این حلال است و این حـرام است تا ببافید بر خدای دروغ کی آنانک ببافند بر خدای دروغ، نرهند از عذاب.
۱۱۷- برخورداری اندک مایه و مر ایشان را باشد عذابی دردگین.
۱۱۸- و بر آنان کی جهود ... [4] حرام کردیم آنچ پدید کردیم بر تـو از پـیش ... [5] (۲۹۰b) بیداد بر ایشان ولکن بودند بر تنهای خویش بیداد کردند.
۱۱۹- پس خدواند تو مر آنان را کی بکردند بدی به نادانی، پس توبه کردند از پـس از آن و خوبی کردند کی خداوند تو از پس از آن آمرزنده است بخشاینده.
۱۲۰- کی ابرهیم بود [گـ]روهی فرمانبردار مر خدای را پاک و نبود از انبازگیران.
۱۲۱- ... [6] مر نعمتهای ورا. بگزیدش و راه نمودش سوی [راه] راست.
۱۲۲- و بدادیمـ[ش] اندر این جهان (۲۹۱a) نیکوی و وی اندر آن جهان از نیکان باشد.
۱۲۳- پس پیغام فرستادیم سوی تو کی به دُم رو دین ابرهیم را پاکیزه و نبود از انبازگیران.
۱۲۴- هر آینه نهاده شد شنبد بر آنان که ناهموار گشتند انـدر وی ... [7] حکـم کنـد میـان ایشان روز قیامت از آنچ بودند اندر وی ناهمواری کردند.
۱۲۵- بخوان سوی راه ... [8] به سخن صواب و پند ... [9]. (۲۹۱b) .



۱- ترجمهٔ «المیتة» از بین رفته است.

۲ - ترجمهٔ «و ما اُهلّ» آسیب خورده است.

۳- به ترجمه «تَصِف»آسیب رسیده است.

۴ - ترجمهٔ «هادوا» آسییب دیده است.

۵ - ترجمهٔ «وما» از بین رفته است.

۶- ترجمهٔ «شاکراً» از بین رفته است.

۷- ترجمهٔ «و انّ ربّک» محو شده است.

۸- ترجمهٔ «ربّک» از بین رفته است.

۹ - تاپایان آیه ونیز تا پایان سورهٔ نحل افتادگی دارد.

سـورهٔ بنـی اسرائیـل (۱۷)

۲- ...[۱] نگاهداری.

۳- فرزندان آنکی برداشتیمشان با نوح کی وی بود بنده‌ای سپاس‌دار.

۴- و آگاه کردیم پسران یعقوب را اندر نامه کی تباه کاری کنید اندر زمین دوبار و برتـری کنید برتری بزرگ.

۵- چون بیامد به ایشان وعده نخستین از آن، فرستادیم بر شما بندگانی مـا را خداونـدان نیروی سخت. اندر شدند میان سراها و بود ... کرد ...[۲].

۶- پس برگرد ...[۳] شما را حمله ...[۴] (۲۹۲a) و افزون گردانیمتان به خواسته‌ها و فرزندان و بکردیمتان بیشتر به گروه.

۷- اگر نیکوی کنید، نیکوی کنید مر تنهای خویش را و اگر بد کنید مر تن شما را باشـد. چون بیاید وعد[ه] سپسیان اندوهگین گرداند رویهای شما را و تا اندر آیند به مسـ[جد] همچنان که اندر شدند نخستین بار و تا هلاک کنند آن را کی ...[۵] هلاک کردنی.

۸- مگر خداوند شما کی ببخشاید شما را و اگر باز[گردید]، باز گردیم و بکـرد[یـم] دوزخ مر ناگرویدگان [را] ...[۶]. (۲۹۲b)

....

۱- از آغاز سوره تا اینجا افتادگی دارد.

۲ - ترجمهٔ «وعدا مفعولا»آسیب دیده است.

۳ - ترجمهٔ «رددنا» آسیب دیده است.

۴ - به ترجمهٔ «الکرة علیهم» آسیب رسیده است.

۵ - ترجمهٔ «عَلَوا» از بین رفته است.

۶ - ترجمهٔ«حصیرا» از بین رفته است.دو صفحهٔ a ۲۹۲و ۲۹۲bمتن درترمیمو شیرازه‌بندی‌جابجا شده‌اندکه باید تغییر یابند.

۱۵- ...[۱] بر خویشتن و برنگیرد باز گیرنده‌ای بار کسی دیگر و نه بودیم عذاب کنندگان تا بفرستادیم پیغامبری.

۱۶- و چون بخواهیم کی هلاک کنیم دیهی، بسیار گردانیم توانگران آن تا بی‌فرمانی کنند [در] آنجا، واجب گردد بر ایشان گفتار. هلاک کنیمش هلاک کردنی.

۱۷- [و] چند هلاک کردیم از گروهانی از پسِ نوح ... است[۲] خداوند تو به گناهان بندگان خویش آگاه بینا.

۱۸- ...[۳] خوا[هد] این جها[ن] ...[۴] (۲۹۳a) آنچ خواهیم مر آن را کی خواهیم. پس بکردیم مرورا دوزخ ...[۵] نکوهیده دور کرده.

۱۹- و هر کی بخواهد آن جهان را ...[۶] مرورا کوشش وی و وی گرویده باشد. ایشانند کی باشد ...[۷] سپاس داشته.

۲۰- همه را افزون گردانیم اینان را و آنان ...[۸] خداوند تو و نبود دهش خداوند باز داشته.

۲۱- بنگر ...[۹] افزون گردانیم بهره‌ای را از ایشان بر بهره‌ای و آن جـ[هان] ...[۱۰] و بزرگتر ...[۱۱].

۲۲- ...[۱۲] (۲۹۳b) [با] خدای خدای دیگر کی بنشینی نکوهیده فرو مـ[انده].

۲۳- [و] فرمود خداوند تو کی مپرستید مگر ورا و با ماد[ر و پدر] نیکوی کردن، تا اگر برسد نزد تو بزرگی یکی از ایشا[ن] یا هر دو، مگوی مر ایشان را افّ و سردی ...[۱۳][و] بگو مر ایشان را گفتاری خوب.

---

۱ - از آخر آیهٔ ۸ تا وسط آیهٔ ۱۵ افتادگی دارد.

۲ - ترجمهٔ «و کفی» آسیب دیده است.

۳ - ترجمهٔ «مَن کان»از بین رفته است.

۴- ترجمهٔ «عجّلنا له فیها»از بین رفته است.

۵ - ترجمهٔ «یَصلیها» آسیب دیده است.

۶- ترجمهٔ «وسَعی» از بین رفته است.

۷ - ترجمهٔ «سعیهم» از بین رفته است.

۸- ترجمهٔ «مِن عطاء» از میان رفته است.

۹- ترجمهٔ «کیف» از بین رفته است.

۱۰- به ترجمهٔ «اکبر درجات» آسیب خورده است.

۱۱ - ترجمهٔ «تفضیلا»از بین رفته است.

۱۲ - ترجمهٔ «لا تجعل»از بین رفته است.

۱۳ - به ترجمهٔ «لا تنهرهما» آسیب رسیده است.

۲۴- و فرود آر مر ایشان را ... [۱] از بخشایش و بگو ای خداوندِ من ببخشای ... [۲].
۲۵- ... [۳] (۲۹۴a) تنهای شما است اگر بباشید خوبان‌کی وی‌هست مر باز آیندگان را آمرزگار.

۲۶- و بده مر خویشاوندان را حقّ وی و درویش را و راهگذر را و مپراکن پراکندنی.
۲۷- کی پراکندگان‌به ناشایست،هستند برادران‌دیوان و هست دیو مر خداوند خویش را ... [۴].

۲۸- و اگر روی بگردانی از ایشان جُستن بخشایش را ... [۵].
۲۹- ... [۶] (۲۹۴b) دست خویش را بسته سوی گردن خویش و مگستران هر گستردنی کی بنشینی ملامت زده مانده گردانیده.
۳۰- کی خداوند تو بگستراند روزی مر آن را کی خواهد و به اندازه کند کی وی هست به بندگان خویش آگاه بینا.
۳۱- و مکُشید فرزندان شما را از بیم درویشی. ما روزی دهیم ایشان را و شما را کی کشتن ایشان، هست خطای بزرگ.
۳۲- و فراز مشوید ... [۷] (۲۹۵a).
۳۳- و مکُشید تن را آنکی حرام کرد خدای مگر به راستی و هر کی کشته شد ستم رسیده، به درستی بکردیم مر خویشاوندان وی را پادشای به قصاص. اندر مگذردا از حد اندر کشتن کی وی هست یاری داده.
۳۴- و فراز مشوید به خواستهٔ بی‌پدر، مگر بدانک وی نیکوتر باشد تا برسد به تمامی نیروی وی و تمام کنید پیمان را کی پیمان هست پرسیده.
۳۵- و تمام پیمایید پیمانه چون بپیمـ[ایید] ... [۸] (۲۹۵b) و نیکو سرنجامتر.

---

۱ - ترجمهٔ «جناح الذّل» از بین رفته است.
۲ - تا پایان آیه آسیب دیده است.
۳ - کلمات آغازین آیه از بین رفته است.
۴ - ترجمهٔ «کفورا» از بین رفته است.
۵ - از «من ربّک» تا پایان آیه به ترجمه آسیب رسیده و از بین رفته است.
۶ - ترجمهٔ «و لاتجعل» از بین رفته است.
۷ - تا پایان آیه به ترجمه آسیب رسیده و از میان رفته است.
۸ - ترجمهٔ «وَزِنوا» تا «خیر» از میان رفته است.

۳۶- و گزاف مگوی آنچ نیست ترا به وی دانش کی شنوایی و بینایی و دل همه از ایشان باشد از وی پرسیده.

۳۷- و مشو اندر زمین به نشاط کـ تو نتوانی دریدن زمین را و نتوانی رسانیدن بـه کوهها به درازی.

۳۸- کـ آن همه هست بدی وی نزد خداوند تو ناپسند.

۳۹- این از آن است کی وحی فرستاد سوی تـو خـدای تـو از سـخن صـواب ...[1](۲۹۶a) ملامت‌زده نکوهیده.

۴۰- یا بگزید شما را خداوند شما به پسران و بگرفت از فریشتگان مادگـان شـما؟ همـی بگویید گفتاری بزرگ.

۴۱- و به درستی گردانیدیم اندر این نُبی تا پند گیرند و نه افزاید ایشان را مگر رمیدن.

۴۲- بگو اگر بودی با وی خدایان چنانکی شما همی گویید آنگاه بجستندی[2] سوی خداوند عرش راهی.

۴۳- پاک است وی و برتر از آنچ همی گویند ...[3].

۴۴- ...[4] [وی] را آسما[نها] هفت (۲۹۶b) و زمین و آنچ اندر ایشان است و نیسـت هـیچ چیزی مگر همی تسبیح کند به ستایش وی ولکن شما همی بر نه‌افتید تسبیح ایشان کی وی هست بردبار و آمرزنده.

۴۵- و چون‌بخوانی‌نُبی را بکنیم میان‌تو و میان آن‌کسـهاکـی‌نگرونـدبـدان‌جهـان‌پـرده‌ای پوشیده.

۴۶- و بکنیم بر دلهای ایشان پوششهایی تا بر نه‌افتند آن را و اندر گوشهای ایشان کـری است و چون یاد کنی خداوند خویش را اندر ... یگانه ...[5] برگرد[ند] ...[6].

---

۱ - ترجمهٔ «ولاتجعل» تا «جهنم» از میان رفته است.

۲ - متن: نجستندی

۳ - ترجمهٔ «علوا کبیرا»از بین رفته است.

۴ - ترجمهٔ «تسبّح» از بین رفته است.

۵ - به ترجمهٔ «القرآن وحده» آسیب رسیده است.

۶ - ترجمه تا پایان آیه از بین رفته است.

۴۷- ما (۲۹۷a) داناتریم بدانچ همی گوش دارید به وی، چون گوش دارند سوی تو و چون ایشان راز گویند، چون بگویند بیدادگران به دم همی نر[وید] مگر مردی را جادوی کرده.

۴۸- بنگر چگونه زدند مر ترا ...[1] گم شدند، نتوانند راه بردن.

۴۹- و گفتند چون ما باشیم استخوانها و ریزه‌ها پراکنده، ما را بر انگیزند آفرینشی ...[2].

۵۰- بگو بباشید سنگی یا آهنی.

۵۱- یا آفریده‌ای از آنچ بزرگ آید اندر دلهای شما، گویند کی باز گرداند ما [را]؟ (۲۹۷b) بگو آن کسی کی آفرید شما را نخستین بار همی جنبانند سوی تو سرهای خویش و همی گویند کی باشد آن؛ بگو مگر بباشد نزدیک.

۵۲- آن روز کی بخوانندتان، پاسخ کنید به ستایش وی و گمان برید کی درنگ نکردید مگر اندکی.

۵۳- و بگو مر بندگان مرا تا بگویند آنچ وی نیکوتر است کی دیو وسوسه افکند میان ایشان کی دیو هست مر مردم را دشمنی پیدا.

۵۴- خداوند شما داناتر است به شما اگر بخواهد ببخشایدتان یا اگر بخواهد عذاب کندتان (۲۹۸a) و نفرستادیم ترا بر ایشان نگاهبان.

۵۵- و خداوند تو داناتر است بدانکی اندر آسمانها و زمین است وما افزون گردانیدیم[بهری] از پیغامبران بر بهره‌ای و بدادیم داود را نبشته‌ها.

۵۶- بگو بخوانید آنان را کی دعوی کردید بجز وی، پادشایی ندارند گشادن سختی از شما و نه گردانیدن.

۵۷- ایشانند آن کسها کی همی خوانند همی جویند سوی خداوند ایشان نزدیکی تا کیست از ایشان نزدیکتر و همی اومید دارند بخشایش وی و همی بترسند از عذاب وی کی عذاب (۲۹۸b) خداوند تو هست به جای ترسیدن.

۵۸- و نیست هیچ دیهی مگر ما هلاک کنیم ورا پیش از روز قیامت یا عذاب کنیمش عذابی سخت. هست آن اندرنامه نبشته.

---

۱ - ترجمهٔ «الامثال» از بین رفته است.

۲ - ترجمهٔ «جدیدا» از بین رفته است.

۵۹- و باز نداشت ما را کی بفرستادیم به نشانیها، مگر آنکی به دروغ داشتند آن را پیشینیان و بدادیم ثمودرا ماده شتر پیدا، بیداد کردند بدان و ما نفرستیم نشانیها مگر بیم کردن را.

۶۰- و چون گفتیم مر ترا ...[۱] (۲۹۹a) آنکی بنمودیم ترا مگر آزمایش مر مردمان را و درختِ دور کرده از رحمت اندر نُبی و همی بیم کنیم ایشان را همی نه افزاید ایشان را مگر از حد اندر گذشتنِ بزرگ.

۶۱- و چون گفتیم مر فریشتگان را سجده کنید مر آدم را، سجده کردند مگر ابلیس. گفت هرگز سجده کنم مر آن را کی بیافریدی از گل؟

۶۲- گفت چی بینی تو این کس را کی برگزیدی بر من؟ اگر زمان دهی مرا تا روز رستخیز، لبیش نهم ...[۲].

۶۳- [گفت] ...[۳] هر کی ...[۴] (۲۹۹b) از ایشان کی دوزخ پاداش شماست پاداشنی تمام کرده.

۶۴- و بلغزان هر کی را توانی از ایشان به آوازِ تو و گردان بر ایشان سوارانِ تو و پیادگان تو و انباز باش با ایشان اندر خواسته‌ها و فرزندان؛ وعده کن ایشان را و نکند وعده ایشان را دیو مگر فریب.

۶۵- کی بندگان من نیست ترا بر ایشان پادشایی و بسنده است خداوند تو نگهدار.

۶۶- خداوند شما آن اس[ت] کی ...[۵] شما [را] کشتی اندر دریا (۳۰۰a) تا بجویید از افزونی وی کی وی هست به شما مهربان.

۶۷- و چون برسد به شما سختی اندر دریا، گم گردد آنکی همی بخواندید، مگر وی. چون برهاندتان سوی دشت، روی بگردانید و هست مردم ناسپاس‌دار.

۶۸- یا ایمن گشتید کی فرو برد شما را به کرانهٔ دشت یا بفرستد بر شما بادی؟ پس نیابید مر شما را نگاهداری.

۱- ترجمهٔ «انّ ربّک» تا «الرؤیا» از میان رفته است.

۲- ترجمهٔ سه کلمهٔ آخر آیه از میان رفته است.

۳- ترجمهٔ دو کلمهٔ آغازی از بین رفته است.

۴ - ترجمهٔ «تبعک» از بین رفته است.

۵- ترجمهٔ «یُزجی»از بین رفته است.

۶۹- یا ایمن گشتید کی باز ...[۱] اندر دریا بار ...[۲] بر شما شکننده (۳۰۰b) از باد غرقه کندتان بدانچ ناسپاسی کردید. پس نیابید مر شما را بر ما بدان دُم بریده‌ای.

۷۰- و به درستی برگزیدیم فرزندان آدم را و برداشتیمشان اندر دشت و دریا و روزی دادیمشان از پاکیها و افزون‌گردانیدیمشان بر بسیاری از آنکی بیافریدیم فزون گردانیدنی.

۷۱- آن روز کی بخوانیم هر مردمانی را به پیشرو ایشان، هر کی داده شد نامهٔ وی به دست راست وی، ایشانند کی برخوانـ[ند] نامهٔ خویش را ...[۳] چند ریم دو انگـ[شت] [۴].

۷۲- ...[۵] (۳۰۱a) هست اندر این جهان نابینا وی باشد اندر آن جهان نابینا و گمراهتر راهی.

۷۳- و اگر چی خواستند کی شورانند [ترا] [۶] از آنکی وحی فرستادیم سوی تو تا ببافی بر ما جز آن و آنگه نگرفتندی ترا[۷] به دوستی.

۷۴- و گر نه آن بودی کی ما استوار گردانیدیم ترا به درستی خواستی کی بگرایی به ایشان چیزی اندک.

۷۵- آنگه بچشانیدیمی ترا دوباره عذاب زندگانی و دوباره عذاب مرگ ...[۸].

۷۶- و گر ... کی بلغز...[۹] (۳۰۱b) از زمین تا بیرون کنند ترا از آنجا و آنگه درنگ نکردندی سپسِ تو مگر اندکی.

۷۷- راه آنکی بفرستادیم از پیش تو از پیغامبران ما و نیابی مر راه ما را گردانیدن.

۷۸- به پای‌دار نماز مر گاه گشتن آفتاب تا تاریکی شب و خواندنِ سپیده‌دم کی خواندن سپیده‌دم، فریشتگان حاضر باشند.

۱- به ترجمهٔ «یُعید» آسیب رسیده است.

۲- ترجمهٔ «اُخری فیُرسلَ» از بین رفته است.

۳- ترجمهٔ «ولا یظلمون» از بین رفته است.

۴- «چندریم دو انگشت» در ترجمهٔ «فتیلا» است که از روی آیات ۴۹ و ۷۷ سورهٔ نساء تصحیح شده در اینجا به سبب ترمیم صفحه آسیب دیده است.

۵- ترجمهٔ «وَ مَن» از بین رفته است.

۶- در ترجمهٔ متن ساقط است.

۷- در ترجمهٔ «لَاتَّخَذُوکَ»

۸ - تا پایان آیه، ترجمه از بین رفته است.

۹ - به ترجمهٔ «و ان کادوا لیستفزّونک» آسیب رسیده است.

۷۹- و از شب بیدار باش بدان افزونی مر ترا مگر کی برانگیزد ترا خدای تو به جایگاهی ستوده.

۸۰- [و بگو] یا خداوند من (۳۰۲a) اندر آر مرا اندر آوردن راست و بیرون آر مرا بیرون آوردنی راست و بکن مرا از نزد تو حجّتی با نصرت.

۸۱- و بگو آمد راستی و نیست گشت باطل کی باطل بود نیست گشته.

۸۲- و فرو فرستیم از نُبی آنچ وی آسانی است و بخشایش مر مؤمنان را و نه افزاید بیدادگران را مگر زیانکاری.

۸۳- و چون نیکوی کنیم بر مردم ...[1] و دور بَرَد پهلوی خویش و چون برسد به وی بدی، باشد نومید گشته.

۸۴- بگو ...[2] (۳۰۲b) کار کند اندر خور خویش. خداوند شما داناتر است پدانکی وی راست راه‌تر است.

۸۵- و همی پرسند ترا از جان؛ بگو جان از فرمان خداوند من است و نداد شما را از دانش مگر اندکی.

۸۶- و اگر بخواهیم ببریم به آنکی وحی فرستادیم سوی تو. پس نیابی مر ترا بدان بر ما نگهداری.

۸۷- مگر بخشایشی از خداوند تو کی افزونی وی هست بر تو بزرگ.

۸۸- [بگو] اگر گرد آیند ...[3] و پریان بر (۳۰۳a) کی بیارند همچنین این نُبی، نیارند چون وی و اگر باشند بهره‌ای از ایشان مر بهره‌ای را همپشت.

۸۹- و به درستی بگردانیدیم مر مردمان را اندر این نُبی از هر داستانی؛ نخواستند بیشترین مردمان مگر ناسپاس داری.

۹۰- و گفتند است[وار نداریم] مر ترا تا بیرون بدمانی ما را از زمین چشمهٔ روان.

۹۱- یا باش[د] مر ترا بوستانی از خرمابنان و انگور، بشکافی جویها از ...[4].

۱- ترجمهٔ «اعرض» از بین رفته است.

۲ - ترجمهٔ «کُلّ» از بین رفته است.

۳- ترجمهٔ «الانس از بین رفته است.

۴ - به ترجمهٔ «خلالها تفجیرا» آسیب رسیده است.

۹۲- یا بفکنی آسمان چنانکی...[1] (۳۰۳b) بر ما پاره‌پاره. یا بیاری خدای را وفریشتگان را گروه گروه.

۹۳- یا باشد مر ترا خانه‌ای از زر یا بر شوی اندر آسمان و استوار نداریم مر بر شدن ترا تا فرو بیاری بر ما نامه‌ای کی برخوانیمش، بگو پاک است خداوند من، چیز هستم من مگر آدمی پیغامبری؟

۹۴- و باز نداشت مردمان را کی بگرویدندی چون بیامد به ایشان راه راست، مگر آنکی گفتند بفرستاد خدای مردی را ...[2].

۹۵- ...[3] (۳۰۴a)همی رفتندی آرامیدگان. فروفرستادیم بر ایشان‌از آسمان‌فریشـ[ـته] پیغامبر.

۹۶- بگو بسنده است خدای گوامیان من و میان شما کی وی هست به بندگان خویش آگاه بینا.

۹۷- و هر کرا راه نماید خـ[دای]، وی باشد راه یافته و هر کرا گم گرداند، نیابی مر ایشان را یارانی بجز وی و گرد آریم ایشان را روز رستخیز بر رویهای ایشان نابینااان و گنگان و کران. جای ایشان دوزخ ...[4].

۹۸- این [است] پاداش ا[یشان] (۳۰۴b) بدانکی ایشان کافر گشتند به آیتهای ما و گفتند چو ما بباشیم استخوانها و ریزه‌ها، ما را بر انگیزند آفرینشی نو.

۹۹- همی ننگرند کی خدای آنکی بیافرید آسمانها و زمین، تواناست برآنکی بیافریند همچُن ایشان؟ و بکرد مر ایشان را زمانه‌ای کی نیست گمان اندر وی. نه خواستند بیدادگران مگر ناسپاس داری.

۱۰۰- بگو اگر شما پادشاگردی گنج خانه‌های‌رحمت خداوندمن،آنگاه فرودگیرید ...[5]. (۳۰۵a)

۱۰۱- و به درستی بدادیم موسی را نُه‌حجّت پیدا. بپرس پسران یعقوب را چون بیامد بدیشان، گفت او را فرعون من می گمان برم ترا یا موسی جادوی کرده.

۱- ترجمهٔ «زعمت» از بین رفته است.

۲- ترجمهٔ «رسولا» از بین رفته است.

۳- از آغاز آیه تا «ملائکه» ترجمه از بین رفته است.

۴- تا پایان آیه، ترجمه از بین رفته است.

۵ - ترجمه تا پایان آیه از میان رفته است.

۱۰۲- گفت نیک دانسته‌ای کی فرود نفرستاد اینها، مگر خداوند آسمانها و زمین پیداییها و من همی گمان برم ترا یا فرعون کی هلاک خواهی گشتن.

۱۰۳- خواست کی بلغزاند ایشان را از زمین، غرقه کردیمش و آنکی با او بود[ند] همه.

۱۰۴- و گفتـ[یم] از پس وی مر پسـ[ران یعقوب را]، (۳۰۵b) بیارامید اندر زمـین. چـون بیاید وعدهٔ آن جهان، بیاریم شما را به هم اندر آمیخته.

۱۰۵- و به راستی فرو فرستادیم نُبی را و به راستی فرود آمد و نه فرستادیم ترا مگـر بـیم دهنده [۱] و بیم کننده.

۱۰۶- و نُبی را پراکنده کردیمش، بر خوانیش برمردمان بـر درنـگ و فـرو فرسـتادیمش فـرو فرستادنی.

۱۰۷- [بگو] خواهید بگروید به وی یا خواهید مگروید کی آنان کی بدادندشـان دانـش از پیش وی، چون برخوانند [۲] بر ایشان بیوفتند ... [۳].

۱۰۸- ... [۴] (۳۰۶a) وعدهٔ خداوند ما کرده و بوده.

۱۰۹- و بیوفتند بر زنخها همی گریند و بفزاید ایشان را ترسکاری.

۱۱۰- بگو بخوانید خدای را یا بخوانید خدای را به نام مهربان،هر کدام کی خوانیـد. مـرو راست نامهای نیکوترین و آواز برمدار به نماز خویش و پنهان مدار آن را و چون میان این دو راهی.

۱۱۱- و بگو سپاس مر خدای را آنکی نگرفت فرزندی و نبود مـر او را انبـازی انـدر ... [۵] و بزرگ دا[ر] ... [۶]. (۳۰۶b)



۱ - سهوالقلم است. ظاهراً: مژده دهنده

۲ - در ترجمهٔ «یتلی و تتلی» توأماً آورده است.

۳ - ترجمهٔ «للاذقان سجّدا» از بین رفته است.

۴ - از آغاز آیه تا اینجا، ترجمه از بین رفته است.

۵ - ترجمهٔ «المُلک و لم یکن له ولیّ من الذّل» از میان رفته است.

۶ - ترجمهٔ «تکبیرا» از بین رفته است.

سورهٔ کهف (۱۸)

به نام ایزد مهربان بخشاینده

۱- سپاس مرخدای را آنکی فرو فرستاد بر بندهٔ خویش نامه و نکرد مرورا کژی.
۲- راست تا بیم کند از سختی [سـ]خت از نزد وی و مژده دهد گرویدگان را آنانک بکنند نیکیها کی مر ایشان را باشد مزدی نیکو.
۳- باشندگان ... هـ ... [۱].
۴- ...[۲] آنا[ن را کی] گفـ[تند] بگیر[د] خـ[دای] فر[زند]ی. (۳۰۷a)
۵- نیست ایشان را بدان هیچ دانش و نه مر پدران ایشان را. بزرگ است ...[۳] کی همی بیرون آید از دهانهای ایشان؛ نگویند مگر دروغ.
۶- مگر [تو] هلاک خواهی کردن تن خویش را بر پیهای ایشان اگر نگروند بدین سخن از اندوه.
۷- ما بکردیم انچ بر زمین است،آرایش مرورا تا بیازماییم ایشان را کی باشید از ایشان نیکوکارتر.
۸- و ما بخواهیم کردن آنکی بر آن است زمینی هموار.
۹- یا همی پند[اشتی] کی ...[۴] غار و تخته ...[۵] بودند از (۳۰۷b) آیتهای ما شگفت.
۱۰- چون بیند[خسیدند][۶] جوانمردان سوی غار، گفتند یا خداوند ما، بده ما را از نزد تو بخشایش و بساز ما را از کار ما راهی راست.

---

۱ - به ترجمهٔ «فیه ابدا» آسیب رسیده است.

۲ - ترجمهٔ «ویُنذر» از بین رفته است.

۳ - ترجمهٔ «کلمه» از بین رفته است.

۴ - ترجمهٔ «اصحاب»از بین رفته است.

۵ - به ترجمهٔ «الرّقیم» آسیب رسیده است.

۶- در ترجمهٔ «آوی» با توجّه به موارد مشابه نظیر آیهٔ ۱۶ همین سوره اصلاح شد.

۱۱- بزدیم بر گوشهای ایشان اندر غار سالها شمرده.

۱۲- پس برانگیختیمشان تا بدانیم کدام از دو گروه شمار گیرنده‌تر مـر آن را کـی درنـگ کردند سرنجام.

۱۳- ما همی پدید کنیم بر تو خبر ایشان به راستی ایشان جوانمردانی بودند، بگرویدند بـه خداوند خویش و بفزودیمشان راه [راست].

۱۴- ...[۱] (۳۰۸a الف) خداوند آسمانها و زمین است. نخوانیم بجـز وی خـدای کـی گفتـه باشیم آنگاه بیداد.

۱۵- اینان گروه ماالند، بگرفتند بجز وی خدایانی؛ چرا نیارند بر ایشان حجّتی پیدا؟ کیسـت ستمکارتر از آنکی ببافد بر خدای دروغی.

۱۶- و چون یکسو روید از ایشان و از آنچ همی پرستند بجز خدای. بیندخسید سـوی غـار تا بگستراند مر شما را خداوند شما ...[۲]. (۳۰۸b الف)

۱۷- و بینی آفتاب را چون برآید، همی گراید از غار ایشان سوی راست و چون فرو شـود، همی بَرَد ایشان را سوی چپ و ایشان اندر فراخی بودند از آن. ایـن از نشـانهای خـدا است هر کرا راه نماید خدای، وی باشد راه یافته و هر کرا گـم کنــ[د]، نیـابی مـرورا دوستی راه نماینده.

۱۸- و پنداری ایشان را کی بیداران‌اند و ایشان خفتگان بودند و همی گردانیمشان سـوی دست [راست] ...[۳] (۳۰۸a ب) به درگاه فرو نگرستی بـر ایشـان، برگشـتی از ایشـان گریزان و پرگشتی از ایشان بیم.

۱۹- و همچنین برانگیختیم‌شان تا پرسند یک از دیگـ[ـر] میان خویش. گفت گوینده‌ای از ایشان، چند درنگ کردید؟ گفتنـد درنـگ کـردیم روزی یـا بهـره‌ای از روزی. گفتنـد خداوند شما داناتر است بدانچ درنگ کردید. بفرستید یکی را از شما بـا درم شـما ایـن سوی شارستان تا بنگرد کدام پاکیزه‌ترین است خوردنی، بیـارد شـما را روزی از وی و چابک کار...[۴].

---

۱ - از آغاز آیه تا اینجا، ترجمه از بین رفته است.

۲ - ترجمه از «من رحمته» تا پایان آیه از بین رفته است.

۳ - ترجمهٔ «و ذات الشمال» تا «ذراعیه» از بین رفته است.

۴ - به ترجمهٔ «وَلْيَتَلَطَّفْ» آسیب رسیده و تا پایان آیه از میان رفته است.

۲۰- ... [۱]. (۳۰۸b ب)

....

۲۵- ... [۲] سال و بیفزودند نُه سال.

۲۶- بگو خدای داناتر است بدانچ درنگ کردند مروراست ناپیدای آسمانها و زمین چون بیناست بدان و چون شنواست ... [۳] جز وی هیچ یاری و انباز نکند اندر حکم خویش‌کسی را.

۲۷- و بر خوان آنچ وحی فرستادند سوی تو از نامهٔ خداوند تو. بدل کننده نیست مر سخنان ورا و نیابی بجز وی پشتیبانی.

۲۸- و صبر کن تن خویش را با آنان که همی خوانند خداوند خویش را بامداد ... [۴] (۳۰۹a) بخواهی آرایش زندگانی این جهان و فرمان مبر آن را کی غافل گردانیم دل ورا از یاد ما و به دُم رفت آرزوی خویش را و بود کار وی از حد گذ[شته].

۲۹- و بگو راستی از خداوند شماست؛ هر کی بخواهد بگرودا و هر کی خواهد کافر ... [۵]؛ ما ساخته‌کردیم مر ستمکاران را آتشی کی گِرد اندر گیرد بـه ایشان سراپرده ... [۶] و اگر فریاد خواهند، فریاد رسندشان به آبی چون روی گداخته بریان کنـ[د] رویها. بد شرابی است و بد جایگاهی است.

۳۰- ... [۷] (۳۰۹b) تباه نکنیم مزد آن کس کـ نکو کند کار.

۳۱- ایشانند کی مر ایشان راست بوستانـ[ها] درنگی؛ همی رود از زیر ایشان جویهای روان. پیرایه نهندشان اندر آنجا از دست برنجنها از زر و بپوشند جامه‌های سبز از سندس و دیبای سطبر، تکیه زده اندر آنجا بر تختها. نیک پاداشن است و نیک جایگاهی است.

۳۲- و بزن مر ایشان را مثلی دو مرد؛ بکردیم مر یکی را از ایشان دو بوستان از ... [۸] (۳۱۰a) کشت،

---

۱ - ترجمهٔ «انّهم ان یظهروا» که در پایان صفحه است از میان رفته و سپس حدود پنج آیه در متن افتادگی دارد.

۲- تا اینجا در متن افتادگی دارد.

۳ - ترجمهٔ «مالهم»از بین رفته است.

۴- ترجمهٔ «والعشی» تا «عنهم» از میان رفته است.

۵ - به ترجمهٔ «فلیکفر» آسیب رسیده است.

۶- به ترجمهٔ «سرادقها»آسیب خورده است.

۷ - از اول آیه تا اینجا به ترجمه آسیب رسیده و از میان رفته است.

۸- به ترجمهٔ از «اعناب» تا «بینهما» آسیب رسیده و از بین رفته است.

۳۳- آن دوبوستان بدادند برِ خویش و نکاستی از وی چیزیو شکافتیم میان آن هر دو جویی.

۳۴- و بود مر او را میوه‌ها. گفت مر یار خویش را و وی همی سخن گفت با وی، من بیشترم از تو به خواسته و عزیزتر به گروه.

۳۵- و اندر شد به بوستان خویش و وی ستمکار بود مر تن خویش را. گفت من گمان نبرم کی نیست شد در این هرگز.

۳۶- و گمان نبرم ...[۱] خاستن است و اگر باز گردانند مرا سوی خداوند من بیابم ... از ...[۲].

۳۷- گفت ... یار ...[۳] و وی (۳۱۰b) ...[۴].

....

۴۵- ...[۵] بیامیخت با وی گیای زمین، بشد خشک همی بردش بادها و هست خدای بر هر چیزی توانا.

۴۶- خواسته و پسران آرایش زندگانی این جهان است و آنچ بماند از نیکی بهتر است نزدیک خداوند تو پاداشن و بهتر به اومید.

۴۷- و آن روز کی برانیم کوهها و بینی زمین را بیرون آمده و گرد آریم ایشان را ...[۶].

۴۸- ...[۷] (۳۱۱a) آمدید به ما همچنانکی بیافریدیمتان نخستین بار؛ نک دعوی کردید کی نه کنیم مر شما را وعده‌گاهی.

۴۹- و نهاده شد نامه؛ بینی گناهکاران را ترسندگان از آنچ اندر آن باشند و گویند یا وای ما چی بُده است این نامه را کی همی دست باز ندارد خرد[ی] و نه بزرگی مگر کی همی بشمرند آن را و بیابند آنچ کردند به جای آمده و ستم نکند خداوند تو کسی را.

۵۰- ...[۸] (۳۱۱b) سجده کردند مگر ابلیس کی هست از پریان؛ بیرون شد از فرمان خداوند

---

۱ - ترجمهٔ «الساعه» از بین رفته است.

۲ - به ترجمهٔ «خیرا منها منقلبا» آسیب رسیده است.

۳ - به ترجمهٔ «له صاحبه»آسیب رسیده است.

۴ - از «یحاوره» دو صفحهٔ متن از بین رفته است و متن قرآن را بدون ترجمه نونویس کرده‌اند.

۵ - تا اینجا ترجمه ندارد و در نونویس نیامده است.

۶ - چند کلمهٔ پایانی آیه به ترجمه آسیب رسیده و از میان رفته است.

۷ - از آغاز تا اینجا در ترجمه آسیب آمده است.

۸ - از آغاز آیه تا اینجا در ترجمه آسیب خورده و از میان رفته است.

خویش. یا همی بگیرید ورا و فرزندان ورا دوستانی از جز من؟ و ایشان مر شما را دشمن‌اند. بد است مر ستمکاران را این بدل.

۵۱- حاضر نکردیمشان به آفریدن آسمانها و زمین و نه به آفریدن تنهای ایشان و نیستم من گیرنده گمراهان را یاری [۱].

۵۲- و آن روز گویند ...[۲] (۳۱۲a) ایشان را و بکنیم ...[۳].

۵۳- و بینند گناهکاران آتش را به گمان شوند ... افتد[۴] آنجا و نیابند از آنجا جای بازگشتن.

۵۴- و ما برگردانیدیم اندر آن نُبی مر مردمان را از هر داستانی و هست آدمی بیشتر از هر چیزی ... کار[۵].

۵۵- و باز نداشت [مر] مردمان را کی بگرویدندی چون بیامد به ایشان راه راس[ت] [و آمر]زش خواستندی از خداوند خویش مگر کی آید به ایشان راه پیشینیان ...[۶].

۵۶- ...[۷]. (۳۱۲b)

....

******

۱- متن: یاری یاری

۲- ترجمه «نادوا» تا «فلم یستجیبوا» از میان رفته است.

۳ - ترجمه تا پایان آیه از میان رفته است.

۴- به ترجمهٔ «انّهم مُواقعوها» آسیب رسیده است.

۵ - ترجمهٔ «جَدَلا» آسیب دیده است.

۶ - ترجمهٔ «او یأتیهم العذاب قُبُلا» از میان رفته است.

۷ - ترجمهٔ «و ما نرسل المرسلین الاّ» در ترمیم صفحه از میان رفته است. و از اینجا به بعد در متن حاضر افتادگی کلّی دارد و تنها سه صفحه نونویس بدون ترجمه شده است.

فرهنگ قرآن ماهان

«الف»

أَ: ــ ، ای، یا، چه، چی، چرا، نه ۱۰/۴۳، هرگز ۱۷/۶۱

آباء: پدران

آتِ: بده

آتٍ: آمدنی

آتا: داده باشد، بداده باشد

آتَت: بداد، بدادند

آتَوا (آتَوْــ): بدادند، بدهند

آتُوا (آتُوــ): بدهید

آتَی: بداد، داد، بدهد

آتی: خواهد آمد

آتَیتَ: بدادی، تو بدادی

آتَیتُ: دادم

آتیَة: آمدنی

آتَیْتُم: بدهید، داده باشید

آتَیْتُمُوــ: بدهید، بدادید

آتِیَنَّ: بیایم

آتَینا: دادیم، بدادیم، بدادیمی ۴/۶۷

آثار: پیها، آثارها

آثَرَ: بگزید

الآثِمینَ: ـگناهکار باشیم

أخِذَ: گرفته است

آخَر (الآخَر): دیگر

آخِر (الآخِر): از پس، بازپسین، رستخیز، قیامت، آخر

آخَرانِ: دو تن، دو تن دیگر

آخِرَة (الآخِرَة): بازپسین، سپسیان ۱۷/۷ ،آن جهان، آخرت، رستخیز

آخَرُون: دیگران

آخَرینَ: دیگران

آذان: گوشها

آذَنَ: دستوری دادم

آذُوــ : بیازارید

آذَیْتُمُوــ : بیازارید

آسَی: اندوه خورم

الآصال: شبانگاه

الآفِلین: از دیدارشوندگان

آل: مردمان، گروه

آلاء: نعمتها

آلهَة: خدایان، خدا، بتان، اهل

آمُرُ: فرمایم

آمُرَنَّ: بفرمایم

الآمِرُون: فرمایندگان

آمَنَ: بگرود، بگروند، بگرویدند

آمَنَ (ماــ): نگرود، نگروید

آمَنُ: استوار دارم

آمِن: بی‌بیم

آمِناً: ایمن

آمَنّا: بگرویدیم، گرویدیم

آمَنَت: بگرود، بگروند، بگرویدند

آمِنَة: بی‌بیم

آمَنْتُم: بگرویدید، بگروید، بگرویدی شما ۷/۱۲۳، ایمان آوردید

آمَنُوا: بگرویدید، بگرویده‌اید، گرویدگانید، مؤمنانید، بگروند، بگرویدند، گرویدگانند، مؤمن‌اند، مؤمن شوند، بگرویدندی ۴/۳۹

آمِنُوا: بگروید، خواهید بگروید

آمِنینَ: بی‌بیمان، بی‌بیمان و بی‌ترسان، بی‌بیم

آمّین: آهنگ کنان

الآنَ: اکنون

آنَستُم: بدیدید

آوَوْا: مأوی دادند

آوَی: نزدیک کرد، نشاند، یاری داد

آوِی: بیندخسم، بیندخشیدمی

آیات (الآیات): نشانها، نشانیها، حجّتها، حجّت، آیتها

آیَة: نشان، نشانی، حجّت، آیت

ائتِ (أتِ): بیار، بیاور، بیای ۶/۷۱

ائتُو- : بیارید

ائذَنْ: دستوری ده

اَئمَّة: مهتران

اَئنَّکَ: این توی

اَبا: پدر

اَبَتِ: پدر من

ابْتَغِ: بجوی

ابْتِغاء: جُستن

ابْتَغَوْا: بجستند، بجستندی

ابْتَغُوا: بجویید

اَبْتَغی: بجویم

ابْتَلُوا: بیازمایید

ابْتَلی: بیازمودند

اَبَداً: هرگز، همیشه، همواره، مدامی

اُبَدِّلَ (اَن-): بدل کنم

الأبْرار: نیکان

اُبَرِّئُ (ما-): بیزاری نکنم

اَبْرَحَ (لن-): از آن سوتر نشوم

الاَبْرَص: پیس

اُبْسِلُوا: پاداش دهند

اَبْصار (الابصار): چشمها، بینائیها

اَبْصَرَ: بیند

اَبْصِرْ: چون بینا

ابْعَثْ: بفرست

ابْعَثُوا: بفرستید

اَبْغی: بجویم

اَبْکَم: گنگ

الا بِل: اشتر

ابْلَعی: فروخور

اَبْلِغْ: برساند [برسان]

اُبَلِّغُ: برسانم

اَبْلَغْتُ: برسانیدم

ابْن: پسر

اَبْناء: پسران

ابْن السَّبیل: راهگذریان، راهگذر، ابناءالسبیل

اَبْنَیْ- : دو پسر

اَبُو: پدر

اَبَوا- : مادر و پدر

أَبْواب (الابواب): درها، در
أَبَوَيْـ : پدران، دو پدر، مادر و پدر، پدر و خاله
أَبى: باز ایستاد، نخواستند، نه‌خواستند
أَبى‌ـ : پدر
الأَبْيَض: سپیدی روز
ابْيَضَّتْ: سپید گشت
اتِّباع: ـ متابع، به دُم روی
أَتْبَعَ: پیگیر بود، از پس پشتـ اندر یابد
اتَّبَعَ: پیگیر بود، به دُم رفت، به دم رود، به دم برود، متابع بود، به دم رفتند، به دم رفتن
اتَّبِعْ: به دُم رو، پس رو باش، پیگیر باش
أَتَّبِعُ: پیگیرم
أَتَّبِعُ (إنْـ): پس‌روی نکنم، نیم من پیگیر
أَتَّبِعُ (لاـ): پس‌روی نکنم
اتَّبَعْتَ: به دُم روی، پیروی کنی
اتَبَعْتُ: به دم رفتم
اتَّبَعْتُم: پیگیر باشید، به دم رفتیدی
اتَّبَعُوا (اتّبعوـ): به دُم رفتند، پیگیر باشند، پیگیر بودند، پس‌رو بودند، پس‌روی کردند، متابع بودند
اتَّبِعُوا (اتّبعوـ): به دم روید، پیگیر باشید، پس‌روی کنید
اتُّبِعُوا: پیشرو بودند
أُتْبِعُوا: اندر یافتنشان، به دم فرستاده شد ایشان را
أَتَتْ: بیامد، بیاید
اتَّخَذَ: بگرفت
أَتَّخِذُ: بگیرم
اتَّخَذْتُم: بگرفتید
اتَّخَذْتُمُوـ : بگرفتید
أَتَّخِذَنَّ: هاگیرد ۴/۱۱۸
اتَّخَذُوا: بگرفتند
اتَّخَذُوـ (ماـ): نگرفتندی
اتَّخَذُوـ (لَـ ـ): نگرفتندی [کذا]
اتَّخِذُوا: فراگیرید
اتَّخِذِي: بگیر
أُتْرِفُوا: فراخی‌شان داده بودند
اتَّقَوْا: پرهیزگاری کردند، پرهیز کردند، بترسیدند
اتَّقُوا (اتّقوـ): بترسید
اتَّقَى: بپرهیزد، بترسد
اتْلُ: برخوان،بخوان
أَتْلُ: بخوانم
أَتَمَّ: تمام کرد
أُتِمَّ (لِـ ـ): تمام کنم
أَتْمَمْتُ: تمام کردم
أَتْمَمْنا: تمام کردیم
أَتِمُّوا: تمام کنید
أْتُوا (أتوـ): بیارید، بیایید
أَتَوْا (أَتَوْـ): بیامدند، آید
أَتُوبُ: توبه پذیریم
أَتَى: نگوسار گردانید

أَتَيْتَ: بیاری
أَتَيْنا: آوردیم
أَثابَ: پاداش داد
أَثاث: جامه
اثْبُتُوا: پای دارید
أَثْقال: بارهای گران
أَثْقَلَت: گران شد
اِثْم (الاِثم): بزه، گناه، گناه کردن
أَثْمَرَ: برسد، برآرد
اثْنانِ: دو تن
اثْنَتیْ (اثنتا) عَشَرَةَ: دوازده
اثْنَتَيْنِ: دو، دو تن
اثْني (اثنا)عَشَرَ: دوازده
اثْنَيْنِ: دو، دودو، دوگان
أَثيم: بزه کن
أُجِبْتُم: اجابت کرد شما را
اِجْتَبى: بگزید
اِجْتَبَيْتَ (لا ـ): نگزید
اجْتَبَيْنا: بگزیدیم
اجْتُثَّت: برکنده شود
اجْتَمَعَتْ: گرد آیند
اجْتَنِبُوا (اجتنبو ـ): دور باشید، بپرهیزید
أَجِدُ: همی بیابم
أَجِدُ (لا ـ): نیابم
أَجْدَرَ: سزاوارتر
أَجْر: مزد، مزدی بتمام، نیکومزد
آجِرْ: زینهار ده

اِجْرام: گناه
أَجْرَمُوا: گناه کردند
اجْعَلْ: بکُن
اجْعَلُوا: بکنید
أَجَل: زمانه، اجل، زمان، وقت
أَجْل: بهر
أَجْلِبْ: گردان
أَجَّلْتَ: گشتیدی
أَجْمَعُوا: آهنگ کردند
أَجْمِعُوا: گرد آیید
أَجْمَعُون: همگنان هموار
أَجْمَعين: همگنان، همه‌گان، همه
اجْنُبْ: دور گردان
اجْنَحْ: بگرد
أُجُور: مزدها، مزد
أُجيبُ: پاسخ کنم
الاحادیث: سخنان
أَحاطَ: گرد اندر گیرد
أَحَبُّ: دوستتر
أُحِبُّ (لا ـ): نه دوست دارم
أَحِبّاء: دوستان
أَحْبار (الاحبار): دانشمندان، دانشمندان دیگر، دانان [داناان]
احْتَمَلَ: برداشت
أَحْتَنِكَنَّ: لبیش نهم
أَحَد: یکی، کسی، هیچکس
أَحَدَ عَشَرَ: یازده

اِحْدَی: یکی
اِحْذَرْ: حذر کن
اِحْذَرُوا: حذر کنید
الاَحْزاب: گروهها
اِحْسانْ: نیکوی، نیکوی کردن، نیکوکاری، ـ نیکوی کنید
اَحْسَنَ: نیکو کرد، نیکوی کرد، نکو کند
اَحْسَن: نیکوتر، نکوتر، نیکوترین
اَحْسَنْتُم: نیکوی کنید
اَحْسَنُوا: نیکی کردند، نیکوی کنند
اَحْسِنُوا: نیکوی کنید
اُحْصِرْتُم: باز دارند شما را
اُحْصُرُوا : باز دارید
اَحْصَی: همی بشمرند
اَحْصَی: شمار گیرنده‌تر
اُحْضِرَتْ: حاضر آمد
اَحْفَظوا: نگاه دارید
اَحَقّ: سزاوارتر، حقتر
اَحْکَم: کارگزارترین
اُحْکُمْ: حکم کن، داوری کن
اُحْکِمَتْ: استوار کرده شد
اَحَلَّ: حلال کرد
اُحِلَّ: حلال کرده شد، حلال کردند، حلال کرد
اَحْلام: خوابها
الاَحْلام: این خوابها
اُحِلَّتْ: حلال کردند
اَحْلَفْتُم: سوگند خورید
اَحَلُّوا: فرود آوردند
اِحْمِلْ: بردار
اَحْمِلُ: بردارم، همی بردم
اَحْیا: زنده کند، زنده گرداند، زنده گردانید
اَحْیاء: زندگان
اُحیطَ: گرد بیاید
اَحْیَیْنا: زنده کنیم
اَخْ: برادر
اَخا: برادر، همشهری ۱۱/۸۴
اَخافُ: ترسم، بترسم
اَخافُ (لا ـ): نه‌ترسم
اُخالِفَ: خلاف کنم
اَخْبار: خبرها
اَخْبَتُوا: فروتنی کردند
اُخْت: خواهر
اِخْتارَ: برگزید
اِخْتِلاف: ناهمواری، آمدن و شدن، اختلاف
اِخْتَلَطَ: بروید، بیامیخت
اِخْتُلِفَ: ناهموار شدند
اِخْتَلَفْتُم: مختلف شدی
اِخْتَلَفُوا: ناهموار گشتند، ناهموار شدند، اختلاف کردند، مختلف شدند، خلاف کردند
اُخْتَها: دیگران را
اَخْدان: دوستان
اَخْذ: گرفتن
اَخَذَ: بگرفت، برگرفت، بگیرد

اُخِذَ: بستدند
اَخَذَت: بگرفت
اَخَذْتُم: گرفتید
اَخَذْنا: بگرفتیم، گرفتیم
اُخَر: دیگر
اَخِّرْ: سپس‌دار
اِخْراج: بیرون آمدن
اَخَّرَت: سپس بداری، زمان دهی
اَخْرَجَ: بیرون آورد، بیرون کردند
اَخْرِجْ: بیرون آور، بیرون آر
اُخْرُجْ: بیرون آی، بیرون شو
اَخْرَجُو۔: بیرون کردند
اَخْرِجو۔: بیرون کنید
اخْرُجُوا: بیرون روید
اَخَّرْنا: با خبر کنیم
اُخْرَی: پسینان، دیگر، دیگری، کسی دیگر
اَخْزَیْتَ: به نفرین کرده باشی
الاَخْسَرونَ: زیانکاران
اخْشَو۔: بترسید
اخْفِضْ: فرو دار
اَخْلَدَ: جاوید خواست
اَخْلَصوا: خالص شود
اخْلُفْ: نائب باش
اَخْلَفْتُ: خلاف کردم
اَخْلَفوا: خلاف کردند
اَخُنْ (لم۔): خیانت نکردم
اَخو۔: برادر

اِخْوان: برادران
اِخْوَة: برادران، برادران و خواهران
اَخی: برادر
اَداء: گزاردن
اِدّارَکوا: اندر یابند
اَدبار (الاَدبار): پشتها، زشتیها، سپس
اَدْخِلْ: اندرآر، درآور
اُدْخِلَ: اندر آورده شدند
اُدْخِلَنَّ: اندر آریم، در آورم
ادْخُلوا: در شوید، اندر شوید، اندر آیید
اَدْرَکَ: برسیدشان
اَدْرَی (لا۔): نه آگاه کردمی
اُدْعُ: بخوان
اَدْعُوا: همی خوانم، خوانم
ادَّکَرَ: یاد آورد
اَدْلَی: فرو هشت
اَدْنَی (الاَدْنی): نزدیکتر، فروتر
اِذْ: ک، کی، آنک، گر، چون، آنگاه کی
اِذا: ک، کی، چون، گر، آنگاه، همی، همیدون
اِذاً: ۔، آنگاه، آنگه
اَذاعُوا: آشکارا کنند
اَذاقَ: بچشاند
اِذاما: چون
اَذان: آگاهی دادن
الاَذْقان: زنخها

اَذَقْنا: بچشانیم، بچشانیدیمی ۱۷/۷۵
اذْکُرْ: یاد کن
اَذْکُرْ: تا یاد کنم
اذْکُروا (اذکرو۔): یاد کنید
اَذِلَّة: نرمان
اِذْن: فرمان، خواست، دستوری
اَذِنَ: فرمود
اَذَّنَ: آواز داد
اُذُن (الاُذُن): گوش: شنوا
اَذِنْتَ: دستوری دادی
اذْهَبْ: بشو
اذْهَبُوا: ببرید، بروید
اَذیً: رنجی، آزاری
اَرِ: بنمای
الاَرائِک: تختها
اَرادَ: بخواهد، خواهد، خواست
اَرادُوا: خواستندی
اَراذِل: فرومایگان
اَرْبا: افزونتر
اَرْباب: خداوندان، خدایان
اَرْبَعَة: چهار
اَرْبَعین: چهل
ارْتابَتْ: به گمان باشند
ارْتَبْتُم: به گمان شدید
ارْتَدَّ: برگشت
ارْتَقِبوُا: چشم دارید
ارْجِعوُا: باز گردید

اَرْجُل: پایها
اَرْجِهْ: دور کن
اَرْحام (الارحام): زهدانها، رحمها، خویشاوندان، خویشاوندیها
اَرْحَم: رحمت کن، بخشاینده‌ترین
اَرَدْتُ: خواهم
اَرَدْتُم: بخواهید
اَرَدْنا: بخواهیم
اَرَدْنا (ان۔): نخواستیم
اَرْذَل: فرودمایه‌ترین
ارْزُقْ: روزی ده، روزی کُن
ارْزُقو۔ : روزی دهید
اَرْسِلْ: بفرست
اُرْسِلَ: فرستادند، بفرستادیم ۷/۶
اُرْسِلَ (لن۔) : نفرستم
اَرْسَلَتْ: بفرستاد
اُرْلتُ: فرستادم
اُرْسِلْتُم: فرستادند شما را
اَرْسَلْنا: فرستادیم، ما فرستادیم
اَرْسَلْنا (ما۔): نفرستادیم، نه‌فرستادیم
اُرْسِلْنا: فرستادند ما را، ما را فرستاده‌اند
اَرْسَلوا: بفرستادند
اَرْسِلُون: بفرستید
اِرْصاد: نهادن
اَرْض (الارض): زمین، زمین‌یعنی غریبی ۴/۱۰۰، زمین تیه ۵/۲۶، زمین یعنی مکّه ۴/۹۷

ارْكَبْ: بر نشين
ارْكَبُوا: بر نشينيد
أَرْكَسَ: سپس باز گرداند
أُرْكِسوا: نگوسار شوند
ارْهَبونِ: مرا بترسيد
أَرَى: بينم، همی بينم، ديدم، بنمود، نمودن
أُرِی: باز نماييم
أُريدُ: خواهم
أُريدُ (ان-): نخواهم
أَرَيْنا: بنموديم
أَزْدادُوا: بيفزودند، بيفزايند
أَزْكَى: پاكيزه‌ترين
الأَزْلام: چوبكهای قمار
أَزْواج: زنان، مادگان، جفتان، جفتها، جفت
أَزْواجاً: جفت جفت
أَزيدَنَّ: بيفزايم
أَزَّيَّنَتْ: نيكو شد
أُزَيِّنَنَّ: بيارايم
الأَسارَى: گرفتاران
أَساطير: افسانه‌ها، افسانه
أَساوِر: دست برنجنها
أَسَأْتُم: بد كنيد
أَسْئَلَ (اَن-): بخواهم
أَسْئَلُ (لا-): نخواهم
الأَسْباب: پيوندها
أَسْباط (الاسباط): فرزندان يعقوب، پسران يعقوب، فرزندان، گروه

اسْتَأْذَنَ: دستوری خواهند
اسْتَأْذَنو- : دستوری خواهند
اسْتَأْيَسَ: نوميد شدند
اسْتَأْيَسوا: نوميد گشتند
اسْتِبْدال: بدل گرفتن
اسْتَبْرَق: ديبای سطبر
اسْتَبْشَروا: شادی كنند
اسْتَبَقا: پيشی گرفتند
اسْتَبِقُوا: پيشی گيريد، پيش‌دستی كنيد
اسْتَجابَ: اجابت كرد، پاسخ كرد، پاسخ‌داد
اسْتَجابوا: پاسخ كردند
اسْتَجارَ: زنهار خواهد
اسْتَجِبْتُم: پاسخ كرديد
اسْتَجيبُوا: اجابت كنيد
اسْتَحَبُّوا: بگزينند، بگزيدند
اسْتُحْفِظوا: نگاه دارند
اسْتَحَقَّ: سزاوارتر
اسْتَحَقَّا: سزاوارتر
اسْتَخْرَجَ: بيرون آورد
أَسْتَخْلِصْ: يكتا گردانم
اسْتَرَقَ: بدزدد
اسْتَرْهَبُو- : بترسانند
اسْتَسْقَى: آب خواستند
اسْتَشْهِدُوا: گوانهيد
اسْتَضْعَفُو- : ضعيف داشتند
اسْتُضْعِفُوا: ضعيف بودند
اسْتَطَعْتَ: توانی

اسْتَطَعْتُ: بتوانم
اسْتَطَعْتُم: توانید
اسْتَطَعْنا: توانستیمی
اسْتِعْجال: شتاب
اسْتَعِذْ: باز داشت خواه
اسْتَعْصَمَ: خویشتن نگاه داشت
اسْتَعْمَرَ: زندگانی داد
اسْتَعِينُوا: یاری خواهید
اسْتِغْفار: آمرزش
اسْتَغْفَرَ: آمرزش خواستی
اَسْتَغْفِرْ: آمرزش خواه
اسْتَغْفِرُ: آمرزش خواهم
اسْتَغْفَروا: آمرزش خواستندی
اسْتَغْفِروا (استغفروـ) : آمرزش خواهید
اسْتَغْفِرُوا (اَنـ) : آمرز ش خواهید
اسْتَغْفِری: آمرزش خواه
اسْتَفْتَحوا: یاری خواستند
اسْتَفْزِز: بلغزان
اسْتَقاموا: راست باشند
اسْتَقَرَّ: بیارامد
اسْتَقِمْ: راست باش
اسْتَقيما: راست باشید
اسْتَقيموا: راست باشیدا ۹/۷
اسْتَكْبَروا: گردنکشی کردند، بزرگ‌منشی کردند ۱۴/۲۱
اسْتَكْثَرْ: بسیار گردند
اسْتَكْثَرْتُ: بسیار کردمی

اسْتَمْتَعَ: برخورداری برداشت
اسْتَمْتَعوا: برداشتند
اسْتَمِعُوا: بشنوید
اسْتَنْصَروـ : نصرت خواهند
اسْتَنْكَفُوا: ننگ دارند
اسْتَوَتْ: برایستاد کشتی
اسْتَوَى: مالک بود، مستوی شد
اسْتُهْزِئَ: فسوس کردند
اسْتَهْزَؤُا: فسوس کنند
اسْتَهْوَتْ: بکردند
اسْتَيْسَرَ: آسانتر آید
اَسْجُدُ: سجده کنم
اَسْجُدَ (لِـ ـ) : سجده کنم
اَسْجُدُوا: سجده کنید
اَسْرِ: به شب بِبَر، شب ببر
اَسَرَّ: پنهان داشت
اِسْراف: تباه کردن
اَسْرَع: زودتر
اَسْرَعُ مَكْراً: زودتر عقوبت کند
اَسَرُّوا: شاد شدند، بیندیشی ۱۰/۵۴
اَسَرُّوـ : پنهان کردند
اَسْرَى: اسیران
اَسَّسَ : بنیانی کند
اُسِّسَ: بنیاد کردند
اَسَف: اندوه
اَسِفاً: اندوهگن
اَسْفَل: زیرتر

اَسْقَیْنا: با آب گردانیدیم
اسْکُنْ: بیارام
اَسْکَنْتُ: بیارامانیدم
اسْکُنُوا: بیارامید
اِسْلام (اَلاِسلام): مسلمانی، ایمان
اَسْلِحَة: زین افزار
اَسْلَفَتْ: فرستاده بود
اسْلُکی: بروید
اَسْلَمَ: بسپارد، مسلمان گردم
اَسْلِمْ: گردن نِه
اَسْلَمْتُ: گردن نهادم
اَسْلَمُوا: مسلمان شدند
اِسْم: نام
اَسْماء (الاَسماء): نامها
اَسْمَعْ: بشنو، چون شنوا ۱۸/۲۶
اَسْمَعَ: بشنواند
اسْمَعُوا: بشنوید
الاَسْوَد: سیاهی شب
اَشاءُ: خواهم
اشْتَدَّتْ: سخت گردد
اشْتَرَوا: بخریدند
اشْتَرَی: بخرید، خرید
اشْتَمَلَتْ: پیچی [پیچد]
اَشَدّ: سختتر
اَشُدّ: به تمامی نیرو
اشْدُدْ: سخت کن
اَشُدَّهُ: جایگاه بلاغت ۶/۱۵۲

اشْرَبُوا: باز خورید
اَشْرَکَ: شرک گرفتند
اُشْرِکَ (لا ـ): انباز نگیرم
اَشْرَکْتُم: شرک گرفتید، شرک گرفتی
اَشْرَکْتُمُو ـ : انباز گردانیدید
اَشْرَکْنا (ما ـ): شرک نگیریم
اَشْرَکُوا: شرک آوردند، انباز گرفتند، بت پرستیدند
اَشْرَکُوا (ما ـ): کافری نکردندی
اَشْعار: مویها
اَشَقّ: سختتر
اشْکُرُوا: سپاس داری کنید، سپاس‌دار باشید
اَشْکُوا: همی بنالم
الاَشْهاد: گوایان
اَشْهَدْ: گوا باش
اَشْهَدَ: گوا کرد
اَشْهَدُ (لا ـ): گوایی ندهم
اُشْهِدُ: گوا کنم
اَشْهَدْتُ (ما ـ): حاضر نکردیم
اشْهَدُوا: گوا باشند
اَشْهِدُوا: گواه گیرید
اَشْهُر: ماهها، ماه
اَشْیاء: چیزها
اَصابَ: برسید، برسد، خواهد رسیدن
اَصابَتْ: برسد
اَصْبُ: بگرایم
الاَصْباح: بامدادان

اَصْبَحَ: بامداد گشت، بامداد برخاست، بشد
اَصْبَحُوا: بامداد برخاستند، شدند، بامداد برخیزید
اَصْبَرَ: شکیبااند
اصْبِر: شکیبایی کن
اصْبِرُوا: شکیبایی کنید
اَصَبْنا: برسانیم
اَصْحاب: باشندگان، گروه، مردمان، یاران، اهل، خداوندان، اصحاب
اَصْدَعْ: پیش‌بر
اَصْدَقْ: راستگوی‌تر
اِصْر: گرانی
اَصْرِفُ: باز گردانم
اَصْطادُوا: اِشکار کنید
اَصْطَفَی: بگزید
اصْطَفَیْتُ: برگزیدم
اصْطَفَیْنا: بگزیدیم
اَصْغَر: کهتر
اَصْفَحْ: درگذار، بگذار
اصْفَحُوا: روی بگردانید
اَصْفَی: بگزید
اَصْل: بون
اصلاح (الاِصلاح): خوبکاری، نیکوی
اُصَلِّبَنَّ: بردار کنم
اَصْلَحَ: نیکوی کند، نیکی کند، خوب گرداند
اَصْلِحْ: نیکوی کن
اَصْلَحُوا: نیکوی کنند، نیک شوند، خوبی کردند
اَصْلِحُوا: نیکوی کنید
الاَصَمّ: کر
اَصْنام (الاَصنام): بتان
اصْنَعْ: بکُن
اَصْواف: پشمهای گوسفند
اُصیبُ: برسانم
اضْرِبْ: بزن
اضْرِبوا (اضْرِبو۔) : بزنید
اَضْطَرُّ: بیچاره کنم
اضْطُرَّ: بیچاره شد، بیچاره گردد
اضْطُرِرْتُم: بیچاره شدید
اَضْغاث: شوریده
اَضَلّ: گمراهتر، بیراهتر
اَضَلَّ: گم گردانید
اَضْلَلْنَ: گمراه گردانیدند
اُضِلَّنَّ: بیراه کنم
اَضَلُّوا (اَضَلّو۔): بیراه کردند، بیراه بودند
اُضیعُ (لا۔): تباه نکنم
اَطاعَ: فرمان کرده باشد
اَطراف: کرانه‌ها
اطْرَحُو۔ : افکنید
اِطْعام: طعام دادن
اَطَعْتُمُو۔ : طاعت دارید
اَطَعْنَ: فرمان کنند
اَطَعْنا: طاعت داریم، پذرفتیم

اطَّلَعْتَ: فرو نگرستی

اطْمَأْنَنْتُم: بیارامید یعنی ایمن گردید

اطْمَأَ نُّوا: بیارامند

اطْمِسْ: ناپدید کن

أَطْهَر: پاکتر

اطَّهَّرُوا: پاکی کنید

أَطیعُوا: فرمان برید

أَظْلَم: ستمکارتر

أَظُنُّ: می‌گمان برم

أَظُنُّ (ما۔): گمان نبرم

اعْبُدْ: بپرست

أَعْبُدَ (أن۔): بپرستم، پرستم

أَعْبُدُ: پرستم

أَعْبُدُ (لا۔): نپرستم

اعْبُدُوا: بپرستید

اعْبُدُوا (أن۔): بپرستید

أَعْتَدَتْ: بساخت

أَعْتَدْنا: ساختیم، ساخته کردیم

اعْتَدُوا: از حد اندر گذرید

اعْتَدَى: از حد اندر گذرد، از حد اندر گذشت، برگردد

اعْتَدَيْنا(ما۔): نه گشتیم

اعْتَرَفُوا: اقرار کردند

اعْتَرَى: برسانیدند

اعْتَزَلْتُمو۔ : یکسو روید

اعْتَزَلو۔ : کرانه کنند

اعْتَصَمُوا: در آویزند، دست زنند

أَعْجَبَ: شگفت آید

أَعْجَبَتْ: شگفت آمد

أَعْجَمی: عجمی

أَعَدَّ: بساخت، ساخته است، ساخته کند، وعده کرد

أَعْداء (الأَعداء): دشمنان

اعْدِلُوا: داد دهید، راستی کنید

أَعَدُّوا: بستاندی

أَعِدُّوا: بستاه کنید [کذا] ۸/۶۰

أُعَذِّبُ: عذاب کنم

أُعَذِّبُ (لا۔) : نکردیم (عذاب)

الأَعراب: تازیان

إِعراض: روی گردانیدن

الأَعراف: اعراف

أَعْرِضْ: روی بگردان

أَعْرَضْتُم: روی بگردانید

أَعْرِضوا: روی بگردانید

أَعَزّ: عزیزتر

أَعِزَّة: چیرگان

أَعْصِرُ: همی فشاردم

أُعْطُوا: بدهندشان

أَعِظُ: همی پند دهم

أَعْظم: بزرگتر

اعْفُ: عفو کن

اعْفُوا: اندر گذارید

أَعقاب: پاشنه‌ها

أَعْقَبَ: عقوبت کرد

الاَعْلَی: برترین
اَعْلَم: داناتر، دانا
اَعْلَمُ: بدانم، دانم، من دانم
اَعْلَمُ (لا ـ): نه دانم
اِعْلَمُوا: بدانید
اَعمال: کارها
اَعْمَلُ: من کنم
اِعْمَلُوا: کار کنید
اَعْمَی (الاَعمی): نابینا، کور
اَعْناب (الاَعناب): انگورها
اَعْناق (الاَعناق): گردنها
اَعُوذُ: باز داشت خواهم
اَعْیُن: چشمها، چشم
اَغْرَقْنا: غرقه کردیم
اَغْرَیْنا: در اوکندیم
اِغْسِلوُا: بشورید
اُغْشِیَت: پوشیدند
اِغْفِرْ: بیامرز
اَغْفَلْنا: غافل گردانیم
الاَغْلال: غُلها، سختیها
اُغْلُظْ: سخت باش
اَغْنَتْ (ما ـ): سود نداشت
اَغْنَی: بی‌نیاز کند
اَغْنَی (ما ـ): باز نداشت، نه بی‌نیازند
اُغْنی (ما ـ): باز نتوانم داشتن
اَغْنیا: توانگران

اَغْوَیْتَ: بیراه کردی، بیراه گردانیدی
اُغْوِیَنَّ: بیراه گردانم
اُف: اف
اَفاضَ: باز گردد
اَفاقَ: ازهش در آمد
اَفْئِدَة (الاَفئدة): دلها
اَفْتِ: پاسخ ده
اِفْتَحْ: حکم کن
اِفْتَدَتْ: فدا کردندی
اِفْتَدَوْا: خویشتن باز خریدندی
اِفْتِراء: دروغ گفتن
اِفْتَرَی: گوید دروغ است، بیافد، بیافت، سازد، از خود ساخت، از خود ساخته باشد
اِفْتَرَیْتُ: خویشتن ساخته باشم
اِفْتَرَیْنا: ببافتیم
اَفْتُو ـ : پاسخ کنید
اَفْرِغْ: بریز
اُفْرُقْ: جدا کن
اَفَضْتُم: باز گردید
اَفَلَ: فرو شد
اَفَلَتْ: فرو شد
اَفواه: دهانها، دهنها
اَفُوزَ: نیکبخت گشتمی
اَفیضُوا (اَن ـ) : بر ریزید
اَقامَ: به پای دارد
اِقامت: باشیدن

أَقاموا: به پای دارند، به پای داشتند
أَقْبَلْنا: بیامدیم
أَقْبَلُوا: روی آوردند
اقْتَدِهْ: از پس وی [کذا]
اقْتَرَبَ: نزدیک آمد
اقْتَرَفْتُمُو- : برگزید
أَقْتُلُ: کُشم
أَقْتُلَنَّ: بکشتم
اقْتُلُوا (اقتلو-): بکشید
الأَقدام: پایها
أَقْرَب: نزدیکتر، نزدیکترین
الأَقْرَبُون: خویشاوندان
الأَقْرَبِین: خویشاوندان، نزدیکان
أَقْرَضْتُم: افامی‌دهید
أَقْسَمْتُم: سوگند خوردید
أَقْسَمُوا: سوگند خوردند
اقْصُصْ: حدیث کن
اقْضُوا: بگذارید
أُقَطِّعَنَّ: ببرم
اقْطَعُوا: ببُرید
أَقْعُدَنَّ: بیفکنم
اُقْعُدُوا: بنشینید، بنشانید
أَقُلْ (لم-): نه من گفتم
أَقَلَّتْ: بر دارد
أَقْلِعی: باز ایست
أَقِمْ: به پای دار، راست کن
أَقَمْتَ: به پای کنی
أَقَمْتُم: به پای دارید
أَقولَ (أن-): گویم
أَقُولَ (أن لا-) : نه گویم
أَقُولُ (لا-) : نه گویم، نگویم
أَقْوَم: راستتر
أَقیمُوا: به پای دارید، به پای گزارید، بدارید
أَکابر: مهتران
أَکّالون: خورندگان
أَکبر (الأکبر): بزرگتر، مهتر
أَکْبَرْنَ: بزرگ داشتند
اکْتُبْ: بنویس
أَکْتُبُ: بنویسم
اکْتَسَبْنَ: ساختند
اکْتَسَبُوا: ساختند
أَکْثَر: بیشترین، بیشتر، بیش
أَکْثَرْتَ: بسیار کردی
أَکْرِمی: گرامی‌دار
أُکْرِهَ: ستم فرمایند
اکْسُو- : پوشانید
أُکَفِّرَنَّ: بپوشانم، بپوشانیم
أَکْل: خوردن
أَکَلَ: بخورد، بخورده باشند
أُکُل: خوردن، بر
الأُکُل: مژه
أَکْمَلْتُ: تمام کردم
الأَکْمَه: نابینا

أَكُنْ: بباشم
أَكُنْ (لم-) : نه بودم، نه‌چنانم من
أَكِنَّة: پوششها
أَكُونَ (أن-): باشم
أَكُونَنَّ: من باشم
أَلا: بدان، بدانید، هر آینه، چه
إِلّا: مگر
إِلّاً: عهدی
الأَلباب: خردها، خرد
الْتَقَى: گرد آیند
الْتَقَيْتُم: گرد آمدید
الَّتي: آن‌کجا، آنکی، که، آن‌زن
أَلْحِقْ: اندر رسان
أَلِدُ: من بزایم
الَّذي: آنکی، آن کس، آن است، آن است کی
الَّذينَ: آنانک، آنانکی، آنانی‌که، آنان را که، آن‌کسهاکی، آن‌کسها، آنان، آنان را، شما ۵/۸
الر: من‌خدای بیناترم، من خدای داناترم، منم خدای‌شما، من آن خدای‌ام که همی بینم
أَلْسِنَة: زبانها
أَلْف: هزار
أَلَّفَ: دوستی اوکند
أَلَّفْتَ (ما-) : دوستی نتواند [نتوانی] اوکندن
أَلْفَيا: بیافتند
أَلْفَيْنِ: دو هزار
أَلْقِ (أن-) : بیوکن
أَلْقَوا: بیفکنند، بفکنند، بیوکندند
أَلْقُوا (القو-): بیوکنید، برافکنید، بیفکنید
أَلْقَى (القا): بیوکند، برافکند، افکند، پیش‌آرد
أُلْقِيَ: در اوکنم، بیفتادند
أَلْقَيْنا: بیفکندیم
اللّاتي: آنانکی، آن زنان، آن‌زنانی‌کی
اللَّذانِ: آن مرد و زن
اللّه: خدای، خدای عزّوجلّ، خدای تعالی، ایزد
اللّهُمَّ: یا رب
المر: خدای من و مهربان من و بخشایندهٔ من و پادشاه من
المص: خبر کننده
الأَلواح: تخته‌ها، الواح
أَلوان: گونه‌ها
إِله: خدای، خدا، خدایان
إِلهاً: خدای دیگر
إِلهَيْنِ: دو خدای
إِلى: ـ ، به، با، تا، سوی
أَليم: دردگین، دردگن، دردناک
أَم: یا، یا اگر هستی ۴/۵۳
أُمّ: مادر
إِمّا: امّا، یا، امّا کی
أَمّارَة: فرماینده
أُمّ القُرى: اهل مکّه
أُمّ الکتاب: اصل نامه

اَمام: راه
اِمام: پیشرو، پیشوا
اَمانات (الاَمانات): امانتها
امانیّ: آرزوها
اُمَّة: امّت، گروه، روزگار، اجل ۱۱/۸
اُمَتِّعُ: برخورداری دهم
اَمْتِعَة: جامه‌ها
اَمْثال (الاَمثال): مثلها، همچون، چندان
اَمَد: سرنجام
اَمْدَدْنا: افزون گردانیم
اَمْر: کار، فرمان
الاَمْر: فرمان دادن
اَمَرَ: فرمود، فرماید، فرموده بود، فرمان‌داد
اُمُرْ: بفرمای
امْرُؤ: مرد
امْرأة: زن
اَمَرْتَ: فرمودی
اَمَرْتُ: فرمودم
اُمِرْتَ: فرمودندت
اُمِرْتُ: فرمودند مرا، مرا فرمودند، ما را فرموده‌اند
اَمَرْنا: بسیار گردانیم
اُمِرْنا: فرمودند ما را
اُمِرُوا: فرمودندشان
اُمِرُوا (ما ـ) : نفرمودشان
الاَمْس: دیگ
امْسَحُوا: بمالید، مسح کنید
اَمْسَكْتُم: فرود گیرید
اَمْسَكْنَ: باز دارند
اَمْسِكُوـ : باز دارید
امْضُوا: بروید
اَمْطِرْ: بباران
اَمْطَرْنا: ببارانیدیم، بباریدیم
اَمْكَنَ: بحوار کرد [بی نقطه؟]
اَمَل (الاَمَل) : اومید
اِمْلاق: درویشی
اَمْلَأَنَّ: پر کنم
اَمْلِكُ (لا ـ): پادشاه نیم
اُمْلی: زمان دهم
اَمْلَيْتُ: زمان دادم
اُمَم: گروهها، گروهان، امّتان، امّتها، فرزندان یعقوب ۷/۱۶۰
الاَمْن: ایمنی
اَمِنَ: ایمن شدند، ایمن گشتند
اَمْناً: ایمن گاه
اَمَنَةً: ایمنی
اَمِنْتُ: استوار داشتم
اَمِنْتُم: ایمن گردید، ایمن گشتید
اَمِنُوا: ایمن شدند، ایمن گشتند
اُمَنِّیَنَّ: اومید کنم
اَمْوات: مردگان
اَموال: خواسته‌ها، خواسته، مالها
الاُمُور: کارها
اُمَّهات: مادران

الاُمّی: امّی
آمین: امین و استوار، به راست
اَنْ: ـ ، کی، آنکی، که
اِنْ: اگر، اگرچی، گر چی، اگر چنان است کی
اِنْ: نه، نه‌اند، نیست، کی‌نیست، نیستید، نیستند
اَنَّ: ـ ، کی
اِنَّ: ـ ، کی،که، هر آینه
اَنا: ما
اَناب: باز گردد
اِناث: مادگان
اُناس: مردمان
اَنْباء: خبرها
اُنَبِّیءُ: آگاهی کنم، خبر دهم
اَنْبَتْنا: برویانیدیم
اِنْبَجَسَتْ: بشکافد
اِنْبِذْ: نگاه کن
اِنْبِعاث: جنبش
اَنبیاء: پیغامبران
اَنْتَ: تو، توا ۱۱/۴۹
اِنْتَظِرُوا: بپایید
اِنْتِقام: کینه کشیدن
اِنْتَقَمْنا: کینه کشیدیم
اَنْتُم: شما، هستید، توانید شما
اِنْتَهَوْا: باز ایستند
اِنْتَهُوا: باز ایستید

اُنْثی (الاُنثی): ماده
الاُنْثَیَیْنِ: دو ماده
اَنْجَی: برهانید، برهاند
اَنْجَیْتَ: برهانی
اَنْجَیْنا: برهانیدیم
اَنْداد: همتایان
اَنْذِرْ: بترسان، بیم کن
اُنْذِرَ (لِـ ـ): بترسانم
اَنْذِرُوا: بیم کنید
اَنْزِلْ: بفرست
اَنْزَلَ: فرو فرستاد، بفرستاد، فرستاد، بفرستادیم ۴/۱۶۶، انزله کرد، انزله بود
اُنْزِلَ: فرو فرستاده آمد، فرو فرستاده شد، فرستاده آمد، فرو فرستادند، فرستادند، انزله کردی، انزله بود
اُنْزِلُ: بفرستد [بفرستم]
اَنْزَلَ (ما ـ) : نکرد انزله، فرود نفرستاد
اُنْزِلَ (لا ـ) : نفرستادند، نفرستادندی، نه‌فرو فرستادند
اُنْزِلَتْ: بفرستند، بفرستادیم [بفرستادند]
اَنْزَلْنا: فرو فرستادیم، بفرستادیم، فرستادیم، فرستادی [فرستادیمی]
اَنْزَلْنا (ما ـ): فرو نفرستادیم
الاِنْس: آدمیان، مردمان
الاِنْسان: مردم، آدمی
اِنْسَلَخَ: بیرون آمد، بگذرد

أَنْسَى: فرامشت گردانید
أَنْشَأَ: بیافرید
أَنْشَأْنا: بیافریدیم
الأَنْصاب: بت پرستیدن
أَنْصار: یاریگر، نیروده
الأَنْصار: انصاریان، انصار
أَنْصِتُوا: خاموش باشید
أَنْصَحَ (أَن-) : نصیحت کنم
أَنْصَحُ: نصیحت کنم
انْصَرَفُوا: باز گردند
أَنْظِرْ: زمان ده
أَنْظُرْ: بینم
أَنْظُرْ: بنگر، نگر
انْظُروا: بنگرید
أَنعام (الأَنعام): چهارپایان
أَنْعَمَ: نیکوی کرد، نعمت کند، نعمت داده بود
أَنْعُم: نعمتها
أَنْعَمْتُ: انعام کردم
أَنْعَمْنا: نیکوی کنیم
الأَنْف: بینی
الأَنْفال: غنیمتها
انْفِروا: بروید، بیرون روید
أَنْفُس (الأَنفس): تنها، جانها
أَنْفَقْتَ: هزینه کنی
أَنْفَقُوا: هزینه کردند، هزینه کردندی، هزینه کنند
أَنْفِقُوا: هزینه کنید

انْقَلَبْتُم: باز گردید
انْقَلَبُوا: باز گشتند، باز گردند
انْكِحُوا: به زنی کنید
أَنَّما: کی آنکی
إِنَّما: ک، کی، هرآینه، کی هر آینه، همانگاه ۲/۱۱۷
إِنَّما أَنْتَ: نیستی تو مگر
أَنْهَ (لم-): نه باز داشتم
أَنهار (الانهار): جویها، جویهای روان، جویهای رونده
انْهارَ: بر اوکند
أَنْهَى: همی باز دارم
أَنَّى: از کجا، چگونه
إِنِّي: من که منم
أُنيبُ: باز گردم
أَوْ: یا
أَوَ: یا، ای
أْوُا: بیندخسید
الأَوّابين: باز آیندگان
أُوارِيَ: پنهان کنم
أَوّاه: زاری کننده، دعا کن
أَوْبار: پشمهای اشتر
أُوتُوا: دادندشان، بدادندشان، دادیمشان
أُوتِيَ: دادند، داده شد
أُوتيتُم: بداد شما را ، آوردتان
أَوْحَى: وحی فرستاد

أُوحِیَ: وحی فرستادند، وحی فرستاده آمد، فرو فرستادند، فرستادند

أَوْحَیْتُ: فرمودیم

أَوْحَیْنا: وحی کردیم، وحی فرستادیم، پیغام فرستادیم

أَوْدِیَة: رودها

أُوذُوا: بیازاردندشان، رنجه داشتند

أُوذِینا: رنجه داشتند ما را

أُورِثْتُمو۔ : میراث دادیم

أَوْرَثْنا: میراث دادیم

أَوْرَدَ: بیارد

أَوْزار: بزه‌ها، گناهان

أَوْسَط: میان

أَوْضَعُوا: بتاختندی

أَوْعِیَه: جوالها

أَوْفِ: تمام ده

أُوفِ: همی تمام پیمایم

أَوْفُوا: تمام کنید، وفا کنید، تمام دهید، تمام پیمایید

أَوْفَی: وفا کند

أَوَّل: نخستین، اوّل، نخست

أَوْلاد: فرزندان

اولئکَ: ایشانند، ایشان

أَوَلَوْ: اگر چی

أُولُوا: خداوندان

أُولُواالْأَلباب: خداوندان خردها

أُولُوا الطَّوْل: مهتران

الاَوَّلُون: نخستینان، پیشینیان

أَوْلَی: سزاوارتر

أُولَی: پیشینان، نخستین

أُولی: خداوندان

أَوْلیاء: دوستان، دوستان و یاران، یاران، یار و نگهدار، نگاهدار خدایان، دوست

أُولِی الْأَلْباب: خداوندان خردها، خداوندان خرد

أُولِی الْأَمْر: خداوندان کارها، خداوندان کار

أُولی الضَّرَر: خداوندان بیچارگی

أَوْلَیان: پیشانیان

أَولی قُربی: خویشاوندان

الاَوَّلین: پیشینگان، پیشینیان، پیشینان

أَوِی: بیند [بیندخسیدند]

اهْبِطْ: بیرون آی، فرود آی

اهْبِطُوا: فرو آیید

اهْتَدَوْا: راه راست یافتند

اهْتَدَی: راه راست دارد

اهْتَدَیْتم: راه یافتید شما

اهْجُرو۔ : جدا شوید

أَهْدَی: راستتر، راه دارتر

أَهْل: خداوندان، گروه، کسها، اهل، مردمان، زن

أُهِلَّ: بکشند، کشته شد، آواز برداشتند

الاَهِلَّة: نوشدن ماهها

أَهْلَکْتَ: هلاک کردی

أَهْلَکْنا: هلاک کردیم، تباه کردیم

اَهْلَكْنا (ما ـ): هلاک نکردیم
اَهْلی ـ : اهل
اَهْواء: آرزوها، هواها، آرزو، هوا
ای: آری
اَیُّ: کدام، کیست
اَیّاً: هر کدام
ایّاکُم: شما را
اَیّام: روزها، روزگارها، روز، روز پیوسته
اَیّانَ: کدام، کی‌کی
ایّانا: ما را
ایّاهُ: او را،ورا، وی
ایّاهُم: ایشان را
ایّایَ: مرا
اَیَّتُها: یا
اَیْدٍ: دستها
اَیَّدَ: نیرو کرد، نیرو داد
اَیَّدتُ: نیرو کرد [کردم]
اَیْدی: دستها، دست
اَیْقاظ: بیداران
الاَیْکة: بیشه
اَیْمان: سوگندها، سوگند، دستها، دست، راست، پیمانها، عهد
ایمان (الایمان): گرویدن، گروش، ایمان
اَیْنَ: کجااند
اَیْنَما: هر کجا
اَیُّها: ای

«ب»

بِـ : به، میان ۲/۱۶۶
باءَ: سزاوارتر ـ
الباب: در
باخِع: هلاک خواهی کردن
بادِیَ الرَّأْی: ظاهر بینان بی‌تدبیران
بارِزَة: بیرون آمده
بارَكْنا: برکه کردیم
بازِغ: برآمده
بازِغَة: برآمده
باسِط: دراز کننده، ـ نگسترم
باسِطُوا: بگسترند
باطِل (الباطل): باطل، نابایست، بیهوده، باطل شود
باطِن: نهانی
باقٍ: بماند
الباقیات: آنچ بماند
باغٍ: طلب فساد، ستم کرده، ستمکاره
بال: حال
بالِغ: رسنده، رسیدن
البالِغَة: رسیده
بالِغو ـ : رسیدند
بالِغی ـ : رسیدن
بایَعْتُم: بخرید
بَأْس: عذاب، سختی، نیرو
البَأْس: کارزار
بِئْسَ: بد، بد است، بد بود، بدا

البَأساء: سختی، درویشی، حال بد
بِئسَما: بد
بَئیس: بد
بَثّ: غم
بَثَّ: بپراکند
البَحْر: دریا، دریای ۷/۱۶۳
بَحیرَة: از گوش شکافته
بَخْس: اندک
البُخْل: زفتی کردن
بَخِلُوا: بخیلی کردند
بَدا: پدید آمد، پشیمان شد
بِدار: شتافتن
بَدَأَ: آغاز کرد جُستن، بیافرید
بَدَؤ۔: مبدا کردند
بَدَت: پدید آمد
بَدَل: این بدل
بَدَّلَ: بدل کردند
بَدِّلْ: بگردان
بَدَّلْنا: بدل کردیم، بدل کنیم
بَدَّلُوا: بگردانیدند
بَدَن: تن
البَدْو: دشت
بَدیع: نوکار، آفریدگار
البَرّ: بیابان، دشت
البِرّ: نیکوی، نیکی
بَراءَة: بیزاری
بَری (بریء): بیزار، بیزاری، بیزارم ۶/۱۹
بَرَزُوا: بیرون آیند، بیرون شوند
البَرْق: درخش
بَرَکات: برکه‌ها، برکاتها
بُروج: کوشکها
بُرْهان: حجّت، حجّتها
بَریؤن: بیزارید
البَسْط: گستردن
بَسَطْتَ: بگستری
بَشَر: آدمی، مرد، مردم، آدم
بَشِّرْ: مژده ده، خبر ده
بُشِّرَ: مژده دادند، مژده دهند
بُشْراً: بگسترد
بُشْرایَ (یا۔): ای مژده
بَشَّرْتُمو۔: همی مژده دهید
بَشَّرْنا: همی مژده دهیم، مژده دادیم
بُشْرَی: مژده دهنده
البُشْرَی: مژده
بَشیر (البشیر): مژده دهنده
بَصائِر: حجّتها، پیداییها
البَصَر: چشم، بینایی
بَصْطَة: نیرو و قوّت
بَصیر (البصیر): بینا
بَصیرَة: پیدایی
بِضاعَت: اخریان
بِضْعَ: کم از
بَطَر: شادی

بَطَلَ: باطل شد
بَطَنَ: ناپدید است، پوشیده [کرد]
بُطُون: شکمها
بَعَثَ: بفرستاد
بَعَثْنا: بفرستادیم، فرستادیم، برانگیختیم
بَعْدَ: سپس، پس، پس از
بُعْداً: دوری بادا، دوربادا، دوری باد
بَعِدَتْ: هلاک شدند
بَعُدَتْ: دور شد
بَعْض: بهره، بهری
بَعْل: شوی
بَعید (البعید): دور
بَعیر: اشتروار
البِغال: استران
بَغْتَةً: ناگاه
البَغْضاء: بزه، بزشن
بَغْی (البَغی): بغیت
البَقَر: گاو
بَقَرات: ماده گاو
بَقیَّة: آنچ باز نهد، هنر و خرد
بُکْم (البُکم): گنگ، لال
بَلْ: نک، نه‌کی، بلک، بل‌کی
بَلاء: آزمودن، آزمایش، بلا
البِلاد: شهرها
البَلاغ: رسانیدن، برسانیدن
بَلَد (البلد): شهر
بَلَغَ: برسید، برسد

بَلَّغْتَ (ما-): نرسانی
بَلَغْنا: برسیدیم
بَلَغُوا: برسند
بَلَوْنا: بیازمودیم
بَلَی: آری
بَلیغ: رسیده
بْن: پسر
بَنات: دختران
بَنان: سرانگشت
بَنَوْا: بنا کند
بَنُو-: فرزندان
البَنُون: پسران
بَنی -: فرزندان، پسران، فرزند
بَنیَّ: پسرکان من، پسران مرا
بُنَیَّ: پسر من
بنی‌اسرائل (بنی‌اسرائیل): فرزندان یعقوب، پسران یعقوب، فرزندان اسرائل
بُنْیان: برآورده‌ها، بنیاد آورد، بنیان
بَنین: پسران
البَوار: هلاک
بَوَّأَ: جای کرد
بَوَّأْنا: جای کردیم
بُهْتان: دروغ
بَهیمَة: چهار پای
بَیات: شب
بَیاتاً: به شب، خفته
بَیْت (البیت): خانه، خاندان

بَيَّتَ: پشت سازند
الْبَيْت الْحَرام: خانهٔ حرم
بَيْع: خريد و فروخت، خريد فروخت
بَيْنَ: ميان
بَيِّن: پيدا
بَيَّنَّا: پديد كرديم
بَيِّنات (الْبَيِّنات): درستيها، پيداييها، حجّتها، پيدايى
بَيْنَ أَيْدى: پيش
بَيِّنَة: پيدايى، درستى، حجّت
بَيَّنُوا: پديد كنند
بَيْنَ يَدَيْه: پيش وى بود، پيش وى است، پيش وى، ميان
بُيُوت (البيوت): خانه‌ها

«ت»

تَـ : به (قسم)
تابَ: توبه داد،توبه دهد، توبه كرد، توبه كند
تابا: توبه كنند
التّائِبُون: توبه كردگان
تابِع (بِـ): به دم روى، به دم روند
تابُوا: توبه كنند، توبه كردند
تارِك: دست باز دارنده، باز دارنده
تَأْبَى: بخواهند
تَأْتِ: بيارى، بيايند
تَأْتِ (لم ـ): نيايد
تَأْتُنَّ: باز آريد

تَأْتُو ـ (لمـ): نه آريد
تَأْتُوا (أن ـ): بياييد
تَأْتُونَ: همى كنيد، همى آييد
تَأْتِى (تَأْتِىَ): بيايد، بيامد
تَأْتِى (لا ـ): نه آمد
تُؤْتَوْ ـ (لمـ): نياورديد
تُؤْتُوا (لا ـ): مدهيد
تُؤْتُونَ (لا ـ) : ندهيد
تُؤْتِى: بدهد
تَأْتِينَ: آمدى
تُؤَدُّوا (أن ـ): بگزاريد
تَأَذَّنَ: آگاه كرد، بياگاهاند
تَأْسَ (لا ـ): اندوهگن مباش، مخور اندوه
تُؤْفَكُون: دروغ گوييد
تَأْكُلُ: بخورد، همى خورد
تَأْكُلُ: همى خورد، بخورد
تَأْكُلُوا (لـ ـ): بخوريد
تَأْكُلُوا (لا ـ): نه‌خوريد، مخوريد
تَأْكُلُونَ: بخوريد
تَأْلَمُونَ: همى اندر يابيد، همى دريابيد
تَأْمُرُ: همى فرمايد
تُؤْمَرُ: فرمودندت
تَأْمُرُون: فرماييد
تُؤْمَرُونَ: ـ تان همى فرمايند
تَأْمَنْ (لا ـ): استوارندارى
تُؤْمِنْ (لمـ): نگرويدند
تُؤْمِنَ (أن ـ): بگرود

تُؤمِنُوا (لا ـ): خواهید مگروید
تَأویل: تفسیر، تأویل، سرنجام
تَأیَسُوا (لا ـ): نومید مباشید
تُب: توبه ده
تَبارَکَ: بزرگ است
تُباشِرو ـ (لا ـ): برهنه مبساوید
تُبتُ: توبه کردم
تَبتَئِسْ (لا ـ): باک مدار، اندوهگن مشو
تَبتَغوا (لِـ ـ): بجویید
تَبتَغُوا (أن ـ): بجویید
تَبتَغُونَ: همی جویید
تَبتَغی (أن ـ): بجویی
تُبتُم: توبه کردید
تَبخَسُوا (لا ـ): مکاهید، کم مکنید
تُبدِ: پدید کند
تُبدُوا: پدید کنید
تُبدُونَ: آشکارا کند، پدید کند
تَبدیل: تبدیل
تُبَذِّر (لا ـ): مپراکن
تَبذیر: پراکندن
تَبَرَّأ: بیزار شد، بیزاری ستانند
تُبرِئُ: بهتر کنی
تَبَرَّؤا: بیزار گشتند
تَبسُطْ (لا ـ): مگستران
تُبسَلَ (أن ـ): پاداش دهد
تُبَشِّرونَ: همی مژده دهید
تَبَع: پس روان
تَبِعَ: به دُم آید
تَبِعوا (ما ـ): به دم نروند
تَبغُوا (لا ـ): مجویید
تَبلُغَ (لن ـ): نتوانی رسانیدن
تَبلُوا: بخوانند
تَبَوَّآ (أن ـ): بنا کنید
تَبُوأَ (أن ـ): هلاشوی
تَبیدَ (أن ـ): نیست شد
تَبیع: دم بریده
تَبَیَّنَ: پدید آمد، پدید آمده بود
تُبَیِّنَ (لِـ ـ): پدید کنی
تَبَیَّنُوا: درستی کنید، درست‌کاری کنید
تَتَبَدَّلوا (لا ـ): بدل مکنید
تَتَّبِعَ (حتّی ـ): متابعت کنی
تَتَّبِعْ (لا ـ): پس روی مکن، متابع مباش
تَتَّبِعانِ (لا ـ): پیگیر مباشید
تَتَّبِعُوا (لا ـ): پس روی مکنید، به دُم مروید، متابع مباشید، پیگیر مباشید
تَتَّبِعُونَ (أن ـ): به دُم همی نروید
تَتبیب: هلاک کردن
تَتبیر: هلاک کردن
تَتَّخِذُ: بگیری
تَتَّخِذُوا (لا ـ): مگیرید، مه‌گیرید
تَتَّخِذونَ: همی بگیرید، همی بکنید، بگیرد
تَتَذَکَّرونَ (لا ـ): به یاد نیارید
تَترُکُ: بگذاری
تَترُکوا (أن ـ): دست باز دارید

تَتَفَكَّرونَ (لا_): نه اندیشید
تَتَّقوا: بترسید
تَتَّقونَ: بپرهیزید، همی بترسید
تَتَّقونَ (لا_): نمی‌ترسید، نترسید
تَتَكَبَّرَ (أن_): بزرگ كنی
تَتْلوا: برخوانی
تَتْلوا(ما_): نخوانید
تُتْلَى: برخوانند
تَتَمَنَّوا (لا_): آرزو مکنید
تَتَوَفّى: بمیراند
تَتَوَلَّوا (لا_): برمگردید
تَثْبیت: استوارکاری
تَثْریب: سرزنش
تَثْقَفَنَّ: بیابی
تُجادِلُ: پیکار همی کنی.
تُجادِلْ (لا_): پیکار مکن
تُجادِلون: پیکار کنید
تِجارَةً: بازرگانی
تَجْتَنِبوا: کناره گیرید
تَجِدَ (لن_): نیابی، نیابد
تَجِدُ (لا_): نیابی
تَجِدَنَّ: یابند
تَجِدوا (لا_): نیابید
تَجِدو_: بیابید
تَجِدوا (لم_): نیابید، نیابی
تَجِدونَ: بیابید
تَجْرَؤنَ: زاری کنید
تُجْرِمونَ: همی گناه کنید
تَجْرِي: همی رود، می‌رود، همی برد
تَجْرِيَ (لِـ_): بروند
تُجْزَوْنَ: پاداش یابید، هست‌تان پاداشت
تَجْزِي (لا_): فدا نکند
تَجْعَلْ (لا_): مکن
تَجْعَلوا (أن_): کنید
تَجْعَلونَ: بکردید
تَجَلَّى: پدید آورد
تَجْمعونَ: گرد کنید
تَجْهَرْ (لا_): آواز برمدار
تَجْهَلونَ: همی نادانی کنید، نادان‌اید
تُحاجُّو_: پیکارهمی کنی
تُحاجُّونَ: همی حجّت آرید
تَحْبِسونَ: باز دارد
تُحِبُّونَ (لا_): دوست نداشتید
تَحْت: زیر
تَحْذَرونَ: حذر کنید
تَحْرِصْ: حریصی نمایی
تُحَرِّموا (لا_) : مکنید به حرام
تَحْرير: آزاد باید کرد، آزاد کردن
تَحْزَنْ (لا_): اندوه مبر،اندوه مخور
تَحْزَنونَ: _ اندوهی باشد
تَحْزَنونَ (لا_): شرمگین مکنید
تَحْسَبُ: پنداری
تَحْسَبَنَّ (لا_): مپندار
تَحَسَّسُوا: بجویید

تَحْسِنوا: نیکوی کنید
تُحْشَرونَ: باز شدن شما، باز شوید،
بازگشت خَلقان
تُحْصُو-(لا-): نتوانید شمردن
تُحْصِنونَ: پنهان کنید
تَحْکُمَ (لِـ ـ): داور باشی
تَحْکُمُوا (اَن-): حکم کنید
تَحْکُمونَ: حکم کردید
تَحُلُّ: فرود آید
تَحْلِقُوا (لا-): مسترید
تُحِلُّوا (لا-): به حلال مدارید
تَحْمِلُ: حمله‌بری
تَحْمِلَ (لِـ ـ): برداردی
تَحْمِلُ: بردارد، برگیرد
تَحْویل: گردانیدن
تَحِیَّة: درود دادن، تحیّت
تَحْیَوْنَ: زندگانی کنید
تُخاطِبْ (لا-): مگوی سخن
تُخافِتْ (لا-): پنهان مدار
تَخافَنَّ: ترسی
تُخافونَ: همی ترسیدید، بترسید
تَخْتانونَ: خیانت کردید
تَخْتَلِفونَ: ناهموار گشتید، خلاف کردید، ـ
خلاف کنان
تَخْرُجُ: همی بیرون آید
تُخْرِجَ (لِـ ـ): بیرون آری
تُخْرِجُ: بیروی آوری
تَخْرُجُوا (لن-): بیرون میایید
تُخْرَجونَ: بیرون آیید
تَخْرُصونَ: ـ گزاف‌کاران
تَخْرِقَ (لن-): نتوانی دریدن
تُخْزِ (لا-): رسوا مگردان
تُخْزُونِ (لا-): شرمگین مکنید
تَخْسیر: زیانکاری
تَخْشَوْا (تخشو-)(لا-): مترسید
تَخْشَوْ- (اَن-): بترسید
تَخْشَوْنَ: می‌ترسید
تَخَفْ (لا-): مترس
تُخْفُو- : پنهان کنید
تُخْفُونَ: پنهان کردید، پنهان کند
[کنید]
تَخْفیف: سبک گردانیدن
تُخْلِفُ (لا-): خلاف نکنی
تَخْلُقُ: بیافرید [بیافریدی]
تَخَوُّف: ترسیدن
تَخُونوا (لا-): خیانت مکنید
تَخْویف: بیم کردن
تُدْخِلُ: اندر آری
تَدْخُلوا (لا-): مه‌اندر [شوید]
تُدْرِکُ (لا-): نیابد
تَدْرُونَ (لا-): ندانید
تَدْعُ (لا-): مخوان
تَدْعُوا (تدعو-): خوانید، بخوانی
تَدْعُو: همی خوانی

تَدْعونَ: همی بخواندید، همی بخوانید، بخوانید، خوانید، خوانی، می‌خوانید
تُدلُوا: نبرید
تَدمیر: هلاک کردن
تَذَرُ: بگذارید
تَذرُو-: همی برد
تَذَرُو-: هرزه هلید
تَذْکُرُ: یاد کنی
تَذَکَّرُوا: یاد کنید
تَذَکَّرونَ: یاد کنید، همی پند گیرید
تَذَکَّرونَ (لا-): به یاد ندارید، همی پند نگیرید، هیچ پندی همی نگیرید
تَذْکیر: یاد کرد
تَذُوقوا: بچشید
تَذْهَبَ: بشود
تَذْهَبُوا (اَن-): بردنِ شما
تَذْهَبُوا (لـ-): ببرید
تَرَ (لم-): نگاه نکنی، همی ننگری
تَرا-: بدانی
ترا- (لن): نتوانی دیدن
تَراءَتْ: بدیدند
تُراب (التّراب): خاک
تَراضٍ: خشنودی
تُراوِدُ: همی بخواهد
تَرَبَّصُوا: بپایید، چشم دارید
تَرَبَّصونَ: برسد
تَرْتَدّوا (لا-): باز مگردید
تَرِثُوا (اَن-): میراث گیرید
تُرْجَعُ: باز گشتن
تُرْجَعُونَ: باز گردید، باز گردانند شما را
تَرْجُونَ: همی امید دارید
تَرْحَمْ (لا-): نبخشایی
تَرْحَمْ (لم-): رحمت نکنی
تُرْحَمونَ: رحمت کنند
تُرَدَّ (اَن-): باز گرداند
تُرَدّونَ: باز روید، بازگردانندتان
تُرْزَقانِ: روزی دهید
تَرْضَوْا: خشنود شوی
تَرْضَوْا (لِـ-): خشنود شوی
تَرْضَوْنَ: پسند (کذا)
تَرْضَی: پسندی
تَرْضَی (لن-): خشنود نیستند
تَرْغَبونَ: رغبت کنید
تَرْقَی: بر شوی
تَرَکَ: دست‌باز داشت، بگذاشت، دست باز دارد، بهشت، دست باز داشتند، ماندند
تَرَکَ (ما-): دست باز نداردی
تَرْکَبُو- (لِـ-): بر نشینید
تَرَکْتُ: دست باز داشتم
تَرَکْتُم: دست باز داشتید، بگذاشتید
تَرَکْنَ: دست باز داشتند
تَرْکَنُ: بگرایی
تَرَکْنا: بماندیم
تَرَکُوا: دست باز داشتند

تَرَوْـ (لمـ): ندیدید، ندید
تَرَوْنَ: همی بینید
تَرَوْنَ (لاـ): همی نه‌بینید، نه‌بینید
تُرْهِبُونَ: بترسانید
تَرْهَقُ: برسد
تَرَى: بینی، بینید
تُرِيحونَ: شبانگاه باز آیید
تُرِيدُ: بخواهی
تُرِيدونَ: همی خواهید، خواهید
تَزاوَرُ: همی گراید
تَزْدادُ: بیفزاید
تَزْدَرِي: خواب همی دارد
تَزْرَعونَ: باید کِشتن
تَزِرُوا (لاـ): برنگیرد، نگیرد
تَزْعُمونَ: گفتید، ـ گمان‌مندان
تُزَكّي: بیفزاید [بیفزایی]
تَزِلَّ: بلغزد
تَزَوَّدُوا: توشه بردارید
تَزْهَقَ: بشود
تَزيدونَ (ماـ): نفزایند
تَزيغُ: بگراید
تَساءَلونَ: بخواهید یک از دیگر
تَسْئَلُ (ماـ): نخواهی
تُسْئَلُ (لاـ): نه‌پرسند ترا
تَسْئَلْنِ (لاـ): مخواه از من
تُسْئَلُنَّ: بپرسندتان، بپرسند
تَسْئَلُوا: پرسید
تَسْئَلُوا (لاـ): مپرسید
تُسْئَلونَ (لاـ): نپرسند
تَسُؤْـ: اندوهگن کند، اندوهگن باشند
تَسْبِقُ (ماـ): پیش نرود
تَسُبُّوا (لاـ): دشنام مدهید
تَسْبيح: تسبیح
تَسْتَبينَ: پدید آید
تَسْتَجيبونَ: پاسخ کنید
تَسْتَخْرِجوا: بیرون آرید
تَسْتَخِفّونَ: سبک دارند
تَسْتَطيعوا (لنـ): نتوانید
تَسْتَعْجِلوـ(لاـ): شتاب مکنید
تَسْتَعْجِلونَ: شتاب کردید، شتاب کنید، شتاب همی کنید
تَسْتَغْفِرْ: آمرزش خواهی
تَسْتَغْفِرْ (لاـ): آمرزش نخواهی
تَسْتَغيثونَ: یاری خواستید
تَسْتَفْتِحُوا: نصرت خواستید
تَسْتَفْتِيانِ: پاسخ جویید
تَسْتَقْسِمُوا (أنـ): خواهید
تَسْتَكْبِرونَ: ـ گردنکشان
تَسْتَهْزِؤُنَ: فسوس کنید
تَسْجُدَ: نکردی سجده
تَسْحَرَ: جادوی کنی
تَسْخَرُوا: فسوس کنید
تَسْخَرُونَ: شما فسوس کنید
تَسْرَحُونَ: بامداد گسیل کنید

تُسرِفوا (لاـ): اسراف مکنید
تُسِرّونَ: پنهان دارید
تِسْعَ: نُه
تَسْقُطُ: اوفتد
تُسْقِطَ: بفکنی
تَسْکُنُوا (لِـ ـ): بیارامید
تَسلیم: گردن نهادن
تُسْمِعُ: بشنوانی
تَسْمَعونَ: همی شنوید
تُسَوِّی: راست کنندی
تُسیمونَ: همی چرانید
تَشاء: خواهد [خواهی]
تَشابَهَت: مانند آمد
تُشاقُّونَ: ناهموار همی گشتید
تَشْتَرُوا (لاـ): مخرید
تَشْخَصُ: بیرون آید
تُشْرِکوا (لاـ): مه‌گیرید هنباز، انباز مگردانید
تُشْرِکونَ: همی انباز گیرید، انباز گیرید، هنباز گیرید، هنباز گیری، شرک می‌گیرید
تَشْعُرونَ (لاـ): همی ندانید
تَشْکُرُونَ: سپاس داری کنید، سپاس دارید، شکر کنید
تُشْمِتْ (لاـ): شاد مکن
تَشْهَدْ (لاـ): گوایی مده
تَشْهَدونَ: گوایی دهید
تُصِبْ: برسد، رسد
تَصْبِرُوا (اَن‌ـ): شکیبایی کنید
تَصَدَّقْ: ببخش
تَصَدَّقَ: صدقه کند
تَصُدُّونَ: برگردید،باز دارید
تَصْدِیَة: دست زدن
تَصْدیق: راست گردانیدن، راستی
تَصْرِفْ (لاـ): باز نگردانی
تُصْرِفُونَ: باز گردانید
تَصْریف: گردش
تَصْغَی: بگردانند
تَصِفُ: وصف کند
تَصِفونَ: شما همی صفت کنید، همی صفت کنید
تَصِلُ (لاـ): نرسند
تُصَلِّ (لاـ): مکن نماز
تُصْلِحُوا: نیکوی کنید
تَصوموا (اَن‌ـ): روزه داشتن
تُصیبَ: برسد
تُصیبُ: برسد
تُصیبَنَّ (لاـ): نرسد
تَضْرِبوا (لاـ): مزنید
تَضَرُّع: زاری کردن، زاری
تَضَرَّعوا: زاری کردند
تَضُرُّوـ (لاـ): زیان نکنند
تَضُرُّونَ (لاـ): زیان نتوانید کردن
تَضَعُوا (اَن‌ـ): بنهید
تُضِلُّ: بیراه کنی
تَضِلّوا (اَن‌ـ):گم کنید،راه گم کنید

تَطْرُدَ: براند [برانی]
تَطْرُدْ (لا۔): مبران
تُطِعْ: طاعت داری
تُطِعْ (لا۔): فرمان مبر
تُطْعِمونَ: طعام دهی
تَطْغَوْا (لا۔): گردن مبرید
تَطَّلِعُ: نبرسید
تَطْمَئِنَّ: بیارامد
تَطْمَئِنُّ: بیارامد
تَطَوَّعَ: افزونی کند، بکند افزون
تُطَهِّرُ: پاک کنی
تَظْلِمْ (لا۔): نکاستی
تَظْلِمُوا (لا۔): مکنید ستم
تُظْلَمون (لا۔): ستم نکنید
تَظُنُّونَ: گمان برید
تَعالَوْا: بیایید
تَعالَى: برتر است
تَعالَى اللّه: بزرگا خدایا
تَعاوَنوا: یاری کنید
تَعاوَنوا (لا۔): یاری مکنید
تَعْبُدوا (لا۔): نه‌پرستید، مپرستید
تَعْبُدونَ: همی پرستید،پرستیدید، پرستید، - پرستندگان
تَعْبُدونَ (ما۔): همی نپرستید
تَعْبُرونَ: همی برگزارید
تَعْتَدُوا (اَن۔): از حد در گذرید
تَعْتَدُوا (لا۔): از حد در مگذرید، از حد اندر مگذرید
تَعْتَذِرُوا (لا۔): بهانه مکنید، عذر نیارید
تَعْثَوْا (لا۔): مباشید، مه روید
تَعْجَبْ: شگفت آیدت
تُعْجِبْ (لا۔): عجب نیاید، نه شگفت آید
تَعْجَبینَ: همی شگفت داری
تَعِدُ: وعده کردی، بترسانی
تَعْدِلَ: بکردی
تَعْدِلوا (اَن۔): راستی کنید،داد دهید
تَعْدِلُوا (لا۔): داد نکنید، نتوانید داد کردن
تَعْدُوا (لا۔): مگذرید
تَعُدُّوا: بشمرید
تُعَذِّبَ: عذاب کنید
تُعْرِضْ: روی بگردانی
تُعْرِضُنَّ: روی بگردانی
تُعْرِضوا: روی بگردانی
تُعْرِضوا (لِـ۔): روی بگردانید
تَعْضُلُوـ (لا۔): باز ندارید
تَعِظونَ: پند دهید
تَعْفُوا: عفو کنید
تَعْقِلونَ: بدانید،اندر یابید
تَعْقِلونَ (لا۔):خرد نمی‌دارید، خردتان نیست، هیچ خردتان نیست
تَعْلَمَ: بدانستی
تَعْلَمُ: دانی،دانستی، همی دانی
تَعْلَمْ (لم۔): ندانی

تَعْلَمُ (لا ـ): ندانی
تَعْلَمُ (ما ـ): ندانستی
تَعْلَموا (لِ ـ): بدانید
تَعْلَموا (حتّی ـ): بدانید
تَعْلَموا (لم ـ): همی ندانید
تَعْلَمُونَ: بدانید،همی دانید، همی بدانید، ـ داناآن
تَعْلَمونَ (لا ـ): نمی‌دانید، نه‌دانید، ندانستید، شما ندانید، شما همی ندانید
تَعْلَمونَ (لم تکونوا ـ): همی ندانستید
تُعَلِّمونَ: بیاموزید
تَعْمَلُونَ: همی کنید، کنید،کار کنید، کردید
تَعْلُنَّ: برتری کنید
تُعْلِنونَ: آشکارا کنید
تَعُودُنَّ: باز گردید
تَعُودُوا: باز گردید
تَعُودونَ: باز گردید
تَعُولوا (لا ـ): درویش نشوید
تَغْتَسِلوا: تن بشویید
تَغَشّیٰ: فراز شد
تَغْفِرْ: بیامرزی
تَغْفِرْ (لا ـ): نیامرزی
تَغْفِرْ (لم ـ): نیامرزی
تَغْفُلونَ: غافل باشید
تَغْلُوا (لا ـ): از حد مگذرید
تَغْنَ (لم ـ): نبودی
تُغْنِ (لم ـ): فریاد نرسد
تُغْنِی (لن ـ): سود ندارد
تُغْنِی (ما ـ): سود ندارد
تَغیضُ: بکاهد
تَفْتَؤُا: همیشه و همارا
تُفَتَّحُ (لا ـ): نگشایند
تَفْتَروا (لِ ـ): ببافید
تَفْتَرونَ: دروغ گویید
تَفْتَرِیَ (لِ ـ): ببافی
تَفْتِنْ (لا ـ): مکن بزه
تَفْجُرَ (حتّی ـ): بیرون بدمانی
تُفَجِّرَ: بشکافی
تَفَرَّقَ: بپراکند
تَفْریق: جدایی
تُفْسِدَنَّ: تباهکاری کنید
تُفْسِدوا (لا ـ): تباهی مکنید، نه‌تباهی کنید
تَفْشَلوا: بد دل شوید
تَفْصیل: پدید کردن
تَفْصیلاً: جدا کرده‌ای
تَفْضَحون (لا ـ): رسوا مکنید
تَفْضیل: فزون گردانیدن
تَفْعَلْ (لم ـ): نکنی
تَفْعَلوا: کنید
تَفْقِدونَ: همی جویید
تَفْقَهونَ (لا ـ): شما همی بر نه افتید
تُفْلِحونَ: رستگار باشید، رستگار شوید، ـ رستگار
تُفَنِّدونَ (لا ـ): فرتوت نخوانید
تَفیضُ: همی رود، تر شده

تُفیضوُن: در شوید
تُقاتِلوا (لن ـ): نه‌کارزار کنید
تُقاتِلو ـ (لا ـ): کارزار مکنید
تُقاتِلونَ (لا ـ): همی نکنید کارزار، حرب نکنید
تَقَبَّلْ: بپذیر
تُقْبَلَ (اَن ـ): بپذیرید
تُقُبِّلَ: بپذیرفت
تُقُبِّلَ (ما ـ): نه پذیرند
تَقْتُلَ (لِـ ـ): بکشی
تَقْتُلوا (لا ـ): مکشید
تَقْتُلو ـ (لم ـ): نه کشید
تَقْدِروا (اَن ـ): قادر شوید
تُقَدِّموا: پیش فرستید
تَقْدیر: اندازه
تَقْرَأَ (لِـ ـ): برخوانی
تَقْرَبا (لا ـ): مشوید نزدیک
تَقْرَبوا (تقربو ـ)(لا ـ): فراز مشوید، نزدیک مشوید، نزدیک مهلید
تَقْرَبونِ (لا ـ): نزد من میایید
تَقْرِضُ: همی برد
تُقْسِطُوا (لا ـ): داد نتوانید کردن
تَقْصُروا (اَن ـ): بکاهید
تَقْصُصْ (لا ـ): پیدا مکن
تَقَطَّعَ: بریدند
تَقَطَّعَ (اَن ـ): ببرد
تُقَطَّعَ: ببرند

تَقَطَّعَتْ: بریده گردد
تَقْعُدْ (لا ـ): منشین
تَقْعُدَ: بنشینی
تَقْعُدوا (لا ـ): منشینید
تَقْفُ (لا ـ): گزاف مگوی
تَقُلْ (لا ـ): مگوی
تَقَلُّب: گشتن، گشت
تَقُمْ: بایستند
تَقُمْ (لا ـ):نخیزی، مه‌ایست
تَقُولُ: تو همی گویی، همی‌گویی
تَقُولوا (اَن ـ): گویید، بگویید
تَقُولوا (لا ـ): مه‌گویید، مگویید
تَقُولونَ: همی گویید،گویید، همی بگویید، شما همی گویید
تَقومَ: برخیزی
تَقُوموا (اَن ـ): بایستید
تَقْوَی (التَّقْوَی): پرهیزکاری، ترسکاری
تُقیمُوا (حَتّی ـ): بایستید
تَکُ (لا ـ): مباش
تَکُ (اِن ـ): باشد
تُکَبِّروا (لِـ ـ): بزرگ دارند
تَکْتُمون: پنهان کنید
تُکْرِهُ: دشخوار داری
تُکْرِهوا (اَن ـ): ناخواه باشید
تَکْسِبُ: بکند
تَکْسِبُ (لا ـ): نکند
تَکْسِبونَ: کردید، کنید

تَکْفُروا: کافر گردید، کافر شوید
تَکْفُرونَ: کافر گردید،کافر شدید
تَکْفُرون (لا ـ): ناسپاسی مکنید
تُکَلَّفُ (لا ـ): اندر نخواهند
تَکَلَّمُ (لا ـ): سخن نگوید
تَکْلیم: سخن گفتن
تُکْمِلوا (لِـ ـ): تمام کنید
تَکُنْ (لا ـ): مباش
تَکُنْ (لم ـ): نه‌بود، نه
تَکْنِزونَ: گنج نهادید
تَکُونُ: باشد
تَکُونَ (اَن ـ): باشد
تَکُونَ (لِـ ـ): باشی
تَکُونَ (حتّی ـ): بباشی
تَکُونَ (لا ـ): نبودی، نباشد
تَکُونُ (ما ـ): نباشی
تَکُونا: باشید
تَکُونَنَّ (لا ـ): مباش، مباشید
تَکُونوا: بباشید، باشید
تَکُونوا (لِـ ـ): باشید
تَکُونوا (لم ـ): نه‌شمااید، نتوانید
تَکُونوا (لا ـ): مباشید
تَکُونونَ: بباشید
تُکْوَیٰ: داغ نهند
تِلاوَة: خواندن
تَلْبَسونَ: پوشید
تَلْفِتَ: بگردانی

تِلْقاء: دیدن، راستا
تَلَقَّفُ: باطل کند
تُلْقُوا (لا ـ): مفکنید خویشتن را
تُلْقَی (اَن ـ): بیوکن
تِلْکَ: این است، این، آن
تِلْکُم: شما راست
تَلْوُا: بخوانی
تَلَوْتُ (ما ـ): نخواندم
تَلُومُو ـ (لا ـ): مکنید سرزنش
تُلْیَتْ: برخوانند
تَمَّ: تمام شد
تَماماً: تمام
تَمَّتْ: تمام شد
تَمْتَرُونَ: به گمان شدید
تَمَتَّعَ: برخورداری گیرد
تَمَتَّعوا: برخورید
تَمُدَّنَّ (لا ـ): دراز مکن
تَمَسَّ: ببساود
تَمَسُّو ـ (لا ـ): مبساوید، دست مکنید
تَمْشِ (لا ـ): مشو
تَمْکُرونَ: سازش بد کنید
تَمْلِکْ (لم ـ): نباشد پادشاهی
تَمْلِکونَ: پادشا گردی
تَمُوتُنَّ (لا ـ): مه‌میریت
تَمُوتونَ: بمیرید
تَمیدَ (اَن ـ): بجنباند
تَمیلُوا (اَن ـ): بچفسید

تَميلوا (لا ـ): ميل مكنيد

تَنازَعْتُم: با يكديگر داورى كرديد، ناهموار شويد

تَنازَعوا (لا ـ): داورى مكنيد

تَنالَ: برسد

تُنَبِّئُ: آگاه كند

تُنَبِّؤُنَ: بياگاهانيد،همى آگاهى دهيد

تُنَبِّئَنَّ: آگاهى ده

تَنْتَهُوا: باز ايستيد

تَنْحِتُونَ: بتراشيد

تُنْذِرَ (لِـ ـ): بترساند، بترسانى

تُنَزِّلَ (أَن ـ): بفرستند

تُنَزِّلَ (حتّى ـ): فرو بيارى

تُنَزِّلُ: بفرستى

تَنْزيل: فرو فرستادن

تَنْسَوْنَ: فرامشت كنى

تَنْصُرُوـ(لا ـ): نيرو نكنيد

تُنْصَرونَ (لا ـ): شما را يارى نكنند

تُنْظَرونَ (لا ـ): منگريد

تُنْظِرونَ (لا ـ): زمان مدهيد

تَنْفُخُ: در دميد [در دميدى]

تَنْفِروا (لا ـ): نرميد، مرويد

تَنْفَعُ (لا ـ): نه‌سود كند

تُنْفِقوا: هزينه كنيد

تَنْقُصُوا (لا ـ): مكاهانيد

تَنْقَلِبُوا: باز گرديد

تَنْقِمُ (ما ـ): نه‌كين آريد

تَنْقِمُونَ: خشم گيريد

تَنْكِحُوـ(أَن ـ): نكاح كنيد

تَنْكيل:عذاب كردن

التَّنُّور: تنور

تَنْهَى: همى باز دارى

تَوّاب (التَوّاب): توبه پذيرنده، توبه دهنده، توبه ده

تَواعَدْتُم: وعده كردى با يكديگر

تَوْبَة (التوبَة): توبه دادن،توبه

تُوبُوا: توبه كنيد، باز گرديد

تَوْجَلْ (لا ـ): مترس

تَوَدُّونَ: دوست داشتيد

تُوصُونَ: اندرز كنيد

تُوعَدونَ: وعده كنند شما را

تُوعِدونَ: بترسانيد

تَوَفَّ: بميران

تَوَفَّى: جان بستانند

تُوَفَّى: تمام دهند

تَوَفَّيْتَ: جان بستدى

تَوْفيق: سازگارى، سازگارى كار

تُوقِدونَ: همى افروزند

تُوقِنونَ: بى‌گمان باشيد

تَوَكَّلْ: بسپار كار خويش، بسپار

تَوَكَّلْتُ: سپردم كار خويش را، توكل كردم

تَوَكَّلْنا: است توكّل ما

تَوَكَّلُوا: توكّل كنيد

تَوَلَّوْا: برگردند، برگرديدند

تَوَلَّوْا (لا_): بر مگردید
تُوَلُّوا: بگردانید، روی آرید
تُوَلُّو_(لا_): مکنید
تَوَلَّى: برگردید، برگردد، برگشت، تولّی کرد
تَوَلَّيْتُم: برگردید
تُهاجِروا: هجرت کردی
تَهْتَدُوا: راه راست یابید
تَهْتَدُوا (لـ _): راه یابید
تَهْتَدُونَ: بر راه راست باشید، راه برید، راه راست یابید
تَهَجَّدْ: بیدار باش
تَهْدُوا(اَن_): راه یابید
تَهْدى: راه نمایی
تُهْلِكُ: هلاک کنی
التَّهْلُكَة: هلاکت
تَهِنُوا (لا_): سستی مکنید
تَهْوَى (لا_): نخواست
تَهْوِى: بگراید
تَيَمَّموا: آهنگ کنید، تیمّم کنید

«ث»

ثابِت (الثّابت): استوار
ثاقَلْتُم: شوید
ثالِثُ ثَلَثَة: سوم سه
ثانِىَ اثْنَيْنِ: دویکم و دو تن
ثُبات: دسته دسته
ثَبَّتْنا: ما استوار گردانیدیم
ثَبِّتُوا: پای دارید
ثَبَّطَ: گران کرد
ثُبُوت: استواری
ثُعْبان: ثعبان
ثِقال (الثِّقال): گرانبار
ثِقالاً: گرانان
ثَقِفْتُمُو_: بگیرید
ثَقُلَتْ: گران آید،گران شود
ثُلاث: سه‌گان
الثُّلُث: سه‌یک، سیک
ثُلُثا: دو بهره
الثُّلُثانِ: دو بهره
ثَلَثَة: سه
الثَّلَثَة: آن سه تن
ثَلثينَ: سی
ثَمَّ: آنجا
ثُمَّ: پس، باز
ثَمانِيَة: هشت
ثَمَر: میوه، میوه‌ها
الثَّمرات: میوه‌ها، میوه، هر میوه‌ای
ثَمَرة: میوه
ثَمَن: بها
الثُّمُن: هشت‌یک
ثَواب (الثَّواب): پاداشن، پاداشت، پاداش
ثِياب: جامه‌ها

«ج»

جاءَ: بیاید، آمد، بیامد، بیاورد، بیامدند، آمدند

جاؤا (جاؤ-): بیایند، بیامدند، بیامدندی، بیاوردند

جاءَتْ: بیامد، آمد، بیامدند، بیایند، بیاوردند

جائِرٌ: راههاست کژ

جاثِمین: مردگان افتادگان، افتادگان، خاک گردیده

جادَلْتَ: پیکار کردی

جادَلْتُم: جدل کردید

جار (الجار): همسایه، فریادرس

جاسُوا: اندر شدند

جاعِل: کننده

جاعِلون: بخواهیم کردن

جامِع: گرد آورد

الجانّ: پریان

جانِب: پهلو، کرانه

جاوَزْنا: بگذاشتیم

جاهَدَ: جهاد کرد

جاهِدْ: جهاد کن

جاهَدُوا: جهاد کردند، بکوشیدند

جاهِدُوا: جهد کنید

جاهِلُون: نادانان

الجاهِلِیَّة: نادانان

الجاهِلِین: نادانان

جِئْتَ: آمدی، بیامدی

جِئْتُ: بیامدم

جِئْتُم: آوردید

جِئْتُمُو-: آمدید

جِئْنا: آوردیم، بیاریم، آمدیم

جِئْنا (ما-): نیامده‌ایم

الجُبّ: چاه

جَبّار: گردنکش

جَبّارین: گردنکشان

الجِبال: کوهها

جِباه: پیشانیها

الجِبْت: حیی‌بن‌الاخطف

جَبَل (الجبل): کوه

جَحَدوا: منکر گشتند

الجَحیم: دوزخ

الجَراد: ملخ

جَرَحْتُم: کنید

جُرُز: هموار

الجُرُوح: جراحتها

جَرَیْنَ: براند

جَزاء: پاداشن،پاداشت، پاداش، جزا

جُزْء: بهره

جَزِعْنا: بنالیم

الجِزْیَه: جزیه

جَزَیْنا: پاداش دادیم

جِدال: پیکار

جَدید: نو

جَسَد: فربه

جُفاء: ناچیز شده

جَعَلَ: بکردی، بکرد،کرد، کردست، بگردانید، آفریدگار ۶/۹۶
جَعَلَ (ما ـ): نکرد، نکردست
جُعِلَ: نهاده شد
جَعَلْتُم: بکردید، کردید
جَعَلْنا: بکردیم، کردیم، بکنیم
جَعَلْنا (ما ـ): نه کردیم
جَعَلُوا: بکردند، کردند
جُلُود: پوستها
جَمال: نیکوی
جَمْع: گرد آمدن
جَمَعَ: گرد آورد
الجَمْعانِ: دو گروه
الجَمَل: اشتر
جَمیعاً: همه،جمله، همگان
جَمیل (الجمیل): نیکو
جَنَّ: پدید آمد
الجِنّ: پریان
جَنّات: بوستانها، بهشت، بهشتها
جَناح: پر و بازو
جُناح: بزه، تنگی، سختی
جَناحَیـ : پرّها
الجَنْب: پهلوی، هم پهلوا
جُنُب: جنب
الجُنُب: بیگانه
جَنَّة: بوستان
الجَنَّة: بهشت
جِنَّة: دیوانگی
الجِنَّة: پریان
جَنَّتَیْنِ (الجنّتین): دو بوستان
جَنَحُوا: بگردانند
جَنَفاً: میل کردی
جُنُوب: پهلوها، پهلو
جُنُود: لشکر
جَوّ: گشادگی
جَواب: جواب
الجَوارِح: صیدها
الجُوع: گرسنگی
جِهاد: جهاد کردن
جَهاز: بارها
جَهالَة: نادانی
جَهَرَ: آشکارا کند
جَهْر (الجَهْر): آشکارا کردن، آشکار کردن، آشکار
جَهْراً: آشکارا
جَهْرَةً: آشکارا
جَهْد: سختتر، سختترین
جُهْد: جهد و طاقت
جَهَّزَ: گسیل کرد، گسی کرد
جَهَنَّم: دوزخ

«ح»

حارَبَ: جنگ کرد
الحاجّ: حج کنندگان

حاجَّ: پیکار کرد
حاجَة: آرزو
الحاسِبین: حساب کنندگان
حاشَ: بازداشت خواهیم،حاشا
حاشِرین: گرد کنندگان
حاصِب: باد
حاضِراً: به جای آمده
حاضِرَة: به نزدیکی
حاضِری۔ : باشندگان
حافِظاً: به نگاه داشتن
حافِظات: نگاه دارندگان
حافِظون (الحافظون): نگاه دارندگان، نگاه داران، نگاه‌دار
حاقَ: فرود آمد، برسید، برسد
الحاکمِین: حکم‌کنندگان، داوران، کارگزاران
حام: بریده
الحامِدون: سپاس دارندگان
حَبّ (الحبّ): دانه
حُبّ: دوست داشتن، دوستی
حُبّاً: دوست داشتن
حَبَّة: دانه
حَبِطَ: هرزه ببود، هرزه کند، باطل شود
حَبِطَت: نیست شد، به باطل بود، باطل شود، هرزه ببود
حَبیثَة: پلید پلید
حَتّی: تا
حَثیثاً: به شتاب
الحَجّ: حج
حِجاب: پرده‌ها، پرده
حِجارَة: سنگ
حَجُّ الْبَیْتَ: آهنگ خانه کند
حُجَّة (الحجّه): حجّت، حجّتها، درستی
الحَجَر: سنگ
حِجْر: باز داشته
الحِجْر: حجر
حُدُود: بازداشتها، فریضه‌ها، حدها
حَدیث (الحدیث): سخن، حدیث
حَدید: آهن
حِذْر: ساز
حَرّ (الحَر): گرما
الحُرّ: آزاد
حَرام (الحرام): بازداشته، حرام
الحَرْب: کارزار
حَرْث (الحرث): کِشت
حَرَج: تنگی، سختی، سخت
حَرَصْتَ: حریصی کنی
حَرَصْتُم: سختی کنید
حَرَض: بیماری گران
حَرِّض: برانگیز، بینگز
حَرَّمَ: حرام کرد،حرام کردند
حُرُم: احرام گرفته،به حرم باشید، حرم بازداشته
حُرِّمَ: حرام کرده شد
حُرُماً: در حرم

الحُرُمات: حرامها
حُرِّمَت: حرام کردند
حَرَّمْنا: حرام کردیم
حَرَّمْنا (لا_): حرام نکردیم
حَریص: حریص
الحَریق: سوزنده
حِزْب: گروه
الحِزْبَیْنِ: دو گروه
حَزَن: اندوه
حُزْن (الحُزن): اندوه خوردن، اندوه
حِساب (الحساب): شمار، حساب
حَسْب: بسنده است، بسنده بود
حُسْبان: شمرده
حَسِبْتَ: همی پنداشتی
حَسِبْتُم: پنداشتید
حَسِبوا: پنداشتند
حَسَرات: پشیمانیها
حَسْرَةَ: پشیمانی، دریغ
حَسَن: نیکو، نیکوی حلال
حُسْن: نیکوی، نیک
حَسُنَ: نیک‌اند
الحَسَنات: نیکیها
حَسَنَة (الحسنة): نیکوی، نیکی، نیکو
حَسُنَتْ: نیک است
الحُسْنَى: نیکو، نیکوی، نیکوترین، بهشت دهیم ۱۰/۲۶
الحُسْنَیَیْنِ: دو نیکی

حَسیب: شماردار، نگاه دارنده
حَشَرْنا: گرد کردیمی، گرد آریم
حَصاد: ببرّید
حَصْحَصَ: پدید آمد
حَصَدْتُم: دروید
حَصِرَتْ: تنگ شده باشد
حَصید: افتاده، درووده
حَضَرَ: بیاید، حاضر باشد
حِطَّة: لااله‌الّاالله
حَظّ: بهره، بهر
حَفَدَة: نبیرگان
حَفِظَ: نگاه داشته است
حَفَظَة: نگاهدار
حَفِظْنا: نگاه داشتیم
حَفِیّ: دانا
حَفیظ: نگاهبان، نگهبان، نگهدار
حَقّ (الحقّ): راستی، راست، درست، به راستی، واجب، سزا، حق
حَقَّ: واجب گردد، واجب‌شد
حَقّاً: به راستی، به درستی
حَقَّتْ: درست شد، واجب گشت
الحُکّام: حاکمان
حَکَم: داور، میانجی
حُکْم (الحکم): داوری، حکمت، حکم، سخن صواب
حَکَمْتَ: حکم کنی

الحِكْمَة: سخن صواب، دانش راست، حکمت
حَكَمْتُم: حکم کنید
حَكيم (الحكيم): داور راست، صوابکار، استوارکار، حکیم، بزرگوار، دانا، صواب فرمای، محکم
حِلّ: حلال
حَلال: حلال
حَلَلْتُم: حلال کردید
حُلِيّ: پیرایه‌ها
حِلْيَة: پیرایه
حَليم: بردبار
حَمأ: غریفج
حَمْد (الحمد): سپاس، ستایش
حَمْل: بار گرفتن
حِمْل: بار
حَمَلَتْ: بار گرفت، بردارد
حَمَلْنا: برداشتیم
حَمُولَة: اشتربار کشندگان
حَميد (الحميد): ستوده
الحمير: خران
حَميم: آب گرم
حَنيذ: بریان کرده
حَنيف: پاک، پاکیزه، مسلمان، مسلمانی
حَنيفاً: پاکیزه
الحَوارِيّين: حواریان
حُوب: بزه
حَوْل: گرد

حَيّ: زنده است
الحَيّ: زنده
حَيْثُ: هرکجا، آنجا کی، آنجا،کـ کجا
حَيْثُ ما: هر کجا
حيتان: ماهیها
حَيران: خیره
حيلَة: چاره
حين: گاه، گاهی، وقت، هنگام، آن هنگام کی
حَيُّوا: درود دهید
حَيوة (الحيوة): زندگانی، عذاب زندگانی ۱۷/۷۵
حُيِّيتُم: درود دهند شما را

«خ»

خائِفين: ترسیدگان
خائِنَة: خیانت
الخائِنين: خیانت کنان، خیانت‌کنندگان
خابَ: نومید گشت
خادِع: فریب گرداند
خارجٍ (بـ ـ): بیرون آمدن
خارِجين: بیرون آیندگان، بیرون آیند
خازِنين: نگاهداران
خاسِئين:ذلیلان
الخاسِرون: زیانکاران
خاسِرين (الخاسرين): زیانکاران
خاشِعين: فروتنان

خاصَّة: خاصه

خاضُوا: در شدند

خاطِئين (الخاطئين): خطا کنندگان، گناهکاران

خافَ: بترسد

خافَتْ: ترسد

خافُوا: بترسند

خالِداً: جاودان، جاوید

خالِدون: جاوید، جاویدان

خالِدين: جاویدان، جاوید

خالِص: یکتا پاکیزه

خالِصَة: خالص

الخالِفين: ماندگان

خالِق: آفریدگار، بخواهم آفریدن

خانُوا: خیانت کردند

الخَبائِث: پلیدیها

خَبال: تباهی

خَبُثَ: پلید شد

خُبْز: نان

الخَبيث: پلید، پلیدی

خَبيثَة: پلید

خَبير (الخبير): آگاه

خَتَمَ: برنهاد مُهر

خُذْ: بگیر

خُذُوا (خذو-): بگیرید

خُذُوا حِذْرَكُم: برحذر باشید

خَرَّ: بیوفتاد، بیفتاد

خَراب: ویرانی

خَرَجْتَ: بیرون روی، بیرون شوی

خَرَجْنا: بیرون آمدیمی

خَرَجُوا: بیرون آمدندی، بیرون آمدند، بیرون شدند

خَرَقُوا: بگفتند

خَرُّوا: بیوفتادند

الخُروج: بیرون آمدن، بیرون شدن

خَزائِن: گنج خانه‌ها، خزینه‌ها، گنجها

خِزْی (الخزی): رسوایی، عذاب، و سختی

خَسار: زیانکاری

خَسِرَ: زیان کردند، زیانکار بود

خُسْران: زیان

خَسِرُوا: زیان کردند

خُشوع: ترسکاری

خَشِيَ: بترسد

خَشْيَة: بیم، ترسیدن، ترسند

خَصيم: داوری کن، پیکار کن

خُضْتُم: در شدید

خَضِر: سبزی

خُضْر: سبز

خَطَأً: خطا

خَطْب: کار

خُطُوات: راهها، پیها

خَطِيآت: گناهان

خَطيئَة: خطا

خِفافاً: سبکان
خَفَّت: سبک آید
خِفتُم: بترسید، ترسید
خَفَّفَ: سبک کرد
خُفْيَة: ترس
خَفيف: سبک
خَلائِف: خلیفتان
خِلاف: دیگرسو، از پس
خِلاف: تن [ظ: بن]
خَلاق: بهره
الخَلّاق: آفریدگار
خِلال: میان
خِلال: دوستی
خَلَت: بگذشتند، گذشتند، گذشت
الخُلْد: جاودان
خَلَصوا: یکسو شدند
خَلَطوا: بیامیختند
خَلْف: سپس، از پس، پس، دیگران
خَلَفَ: هِشتیم
خُلَفاء: خلیفتان
خَلَفتُمو- : خلیفتی کردی
خَلَّفُوا: خلاف کردند
خَلْق (الخلق): آفریدن، آفرینش، آفریده، خلق
خَلَقَ: بیافرید، آفریدند، آفرید
خُلِقَ: آفریده شد
خَلَقْتَ: بیافریدی
خَلَقْتَ (ما-): نه‌آفریدی
خَلَقْنا: بیافریدیم
خَلَقْنا (ما-): نه آفریدیم
خَلَوْا: بگذشتند
خَلُّوا: دست باز دارید
خَليل: دوست
خَمْر (الخمر): می، می‌خوردن
خُمُس: پنج یک
الخَنازير: خوکان
خِنْزير (الخنزير): خوک
خُوار: بانگ
الخَوالِف: مخالفان
خَوّان: خیانت کن
خَوْض: بیراهی
خَوْف (الخوف): ترس، بیم
خَوَّلْنا: بدادیم
الخياط: سوزن
خيانَة: خیانت
خَيْر: نیکی، نیکوی، نیکی یعنی مال، بهتر، بهترین
الخَيْرات: نیکیها
الخَيْط: نشان
خيفَة: بیم، ترسیدن
خَيْل: سواران
الخَيْل: اسبان،ستوران

«د»

دائِبین: پیوسته
دائِرَة: گردیدن، عقوبت
دائِم: پایدار
دابَّة: جمنده، جنبنده
دابِر: پس، دنبال، پشتها
داخِرون: ذلیلان و فرمانبرداران
داخِلون: در شویم
دار (الدّار): سرا، سرای، آن سرای
دانِیَة: نزدیک آمده
دَأْب: خوی
دَأَباً: دمادم پیوسته
دُبُر: پس، پشت
دَخَل: حیله
دَخَلَ: اندر شد، اندر آمدند
دَخَلَتْ: در آیند
دَخَلْتُمو : در شوید
دَخَلوا (دخلو): اندر شدند، اندر آمدند، در آیند
دِراسَة: خواندن
دَراهِم: درمها
دَرَجات: پایگاهها
دَرَجَة: پایگاه
دَرَسْتَ: بخواندی
دَرَسوا: بخوانند
الدَّرْک: درک
دَعا: بخواند
دُعا (الدّعا): خواندن، دعاها
دَعَوا: بخواندند
دَعْوَة: خواندن، دعا
دَعَوْتُ: بخواندم
دَعَوْتُمو: خوانید
دَعْوَی: خواندن، دعا
دِفْء: تبش
دَفَعْتُم: بدهید
دَکّاً: پاره پاره
دُلُوک: گاهِ گشتن
دَلّی: بیاورد
دَم (الدّم): خون
دَمَّرْنا: نیست کردیم، هلاک کنیم
الدَّمْع: اشک، آب چشم
الدُّنیا: این جهان، دنیا، نزدیک
الدَّوائِر: گردشها
الدَّوابّ: جمندگان، خلقان
دُونَ: جز، جزاز، فرود، بیرون
دیار (الدّیار): سراها
دین (الدّین): دین، شمار، حکم، طاعت
دَیْن: وامی که بباید داد، وام دادن
دِیَة: دیت

«ذ»

ذَاالْقُرْبی: خویشاوندان
ذاتَ: آنچ، سوی
ذاقا: بچشیدند

ذا قُربَى: نزدیکان، خویشاوندی
ذاقوا: بچشیدند
الذّاکِرین: پندگیران
الذِّئب: گرگ
ذُبِحَ: کشتند
ذَرْ: دست باز دار، بگذار
ذَرَأَ: بیافرید
ذَرَأْنا: بیافریدیم
ذَرَّة: ذرّه، مورچه
ذَرْعاً: دلش
ذَرُوا (ذرو۔): دست باز دارید، بگذارید
ذُرِّیّات: فرزندان
ذُرِّیَّة: فرزندان، فرزند
ذَکَر (الذَّکر): نر
ذِکْر (الذّکر): یاد، یاد کرد، خِرد
ذَکِّرْ: یاد کن، یادآر
ذُکِرَ: یاد کنند، یاد کردند
ذَکَرْتَ: یاد کنی
ذُکِّرُوا: یاد کردند
ذِکْرَی: یاد کرد، پند، یاد کنی
الذِّکْرَی: یاد کردن
الذَّکَرَیْنِ: دو نر
ذُکور: نران
ذَکَّیْتُم: بسمل کردید
ذِلَّة: ذلیلی، خواری
ذلِکَ: این، این است، آن، این بدان است، آنکی یاد کردیم ۱۶/۱۱
ذلِکُم: این‌تان، آن‌تان، آنست‌تان، اینست‌تان
ذلِکُما: آن‌تان
ذلِکُنَّ: این‌تان
ذُلُلاً: نرمان
ذِمَّة: حرمت
ذَنْب: گناه
ذُنوب: گناهان
ذو۔ : خداوند
ذَوا: دو تن
ذَوا عدل: گوایان عدل
ذُو انْتِقام: خداوند کینه کشیدن
ذوعِلم: با دانش
ذوفَضل (ذوالفضل): خداوند فضل
ذُوقُوا (ذوقو۔): بچشید
ذومَغْفِرَة: خداوند آمرزش
ذَوی: خداوندان
ذَهَب (الذّهب): زر، طلا
ذَهَبَ: بشد، برفت
ذَهَبْنا: برفتیم
ذَهَبُوا: ببردند
ذی: خداوند
ذی‌زَرْع: کشتمند
ذی‌ظُفُر: چنگ دارد
ذی عِلم: خداوند دانش
ذی فضل: خداوند افزونی
ذی الْقُربَی: خویشاوندان

«ر»

رابِطوا: خویشتن نگاه دارید

رابی: بر آمده

راجِعون: ـ باز گردیم

الرّاحِمین: رحمت کنان، بخشایندگان

رادَّ (لا ـ): باز ندارد

رادّی ـ: باز زنندگان

رازِقین (الرّازقین): روزی دهندگان

الرّاسِخون: پایداران

راعِ: گوش دار

راغِبون: ـ رغبت کنان

راکِعون(الرّاکعون): رکوع کنان

راوَدَت: بجُست، جُست

راوَدْتُ: بخواستم، خواستم

راوَدْتُنَّ: بخواستید

رَآ (رَأی): بدید، بدیدی، بدیدند

رِئاء: بر دیدار، نمایش

رَأْس: سر

رَأَوْا: بدیدند، بینند

رُؤُس: سرها

رَؤُف: مهربان، آمرزگار

رُؤْیا: خواب

رَأَیْتَ: بینی، بینید

رَأَیتُ: بدیدم

رَأَیْتُم: دیدید، بینید

رَأَیْنَ: بدیدند

رَبِّ: خداوند، پروردگار، خدای، رب

رَبِّ: یا رب، بار خدای‌من، یا خداوندِمن

رِباط: باز بستن

رُباع: چهارگان

الرَّبّانیّون: دانشمندان

الرُّبُع: چهار یک

رَبَّنا: یا خداوند ما، ای بار خدای ما

الرِّبَوا: ربوا

رِجال (الرِّجال): مردان

رِجْز (الرِّجز): عذاب، پلیدی

رِجْس: پلیدی، پلید

الرِّجْس: عذاب

رَجَعَ: باز آمد، باز گردانند

رَجَعْتُم: باز آیید، باز گردید

رَجَعُوا: باز گشتند

الرَّجْفَة: جنبش زمین

رَجْل: پیادگان

رَجُل: مرد

رَجُلانِ: دو مرد

رَجُلَیْنِ: دو مرد

رَجَمْنا: سنگسار کنیم

رَجیم (الرَّجیم): رانده

رِحال: بارها

رَحُبَت: کردند

رَحْل: بار

رَحِمَ: ببخشاید، رحمت کنند

الرَّحمان: مهربان

رَحْمَة (الرّحمة): بخشایش، بخشودن، رحمت، پیغامبر ۱۰/۵۸
الرَّحْمن: مهربان، بخشاینده، خدای من، خدای را به نام مهربان
رَحیم (الرّحیم): بخشاینده، مهربان، آمرزگار، رحیم، رحمت کن
رُدَّتْ: باز دادند، بار داده بودند
رُدِدْتُ: باز گردانند مرا
رَدّوا (ردّوـ): باز زدند، باز گردانندی
رُدُّوـ: باز دهید، باز گردانید
رُدُّوا: باز گردانند، باز گردانیدی، باز گردانندشان، باز گرداندشان
رَزَقَ: روزی کرد، روزی داد، روزی داده باشد
رِزْق: روزی دادن، روزی
رَزَقْنا: روزی دادیم، روزی کردیم
رِسالات: پیغامها
رِسالَة: پیغام، پیغامها
رُسُل: پیغامبران، رسولان، رسول
رَسُول (الرّسول): پیغامبر، رسول، فرستاده
رَشَد: راه راست
رُشْد (الرّشد): راه راست، راست
رَشید (الرّشید): راه یافته، راه نماینده
رَضُوا: بپسندیدندی، پسندیدند، پسندند، پسند کردند، خشنود شدند، خشنود
رِضْوان: خشنودی
رَضِیَ: خشنود شد، خشنود

رَضیتُ: پسندیدم
رَضیتُم: می‌پسندیدید، پسندید
رَطب: تر
رُعْب (الرّعب): ترس، بیم
الرَّعْد: تذرو [ظ: تندور]
رَغَد: فراخ
رُفات: ریزه‌ها، ریزه‌ها پراکنده
الرَّفَث: فراز رفتن
رَفَثَ (لاـ): جماع نباید
الرِّفْد: عطا
رَفَعَ: برداشت، برآورد
رَفَعْنا: برداشتیم، برداشتمی
رَفیق: یار
الرِّقاب: بردگان، آزادگردنها
رَقَبَة: برده
رُقود: خفتگان
رُقِیّ: بر شدن
رَقیب (الرّقیب): نگاهدار، نگاهبان، چشم دارنده
الرَّکْب: سواران
الرُّکَّع السُّجود: رکوع کنان سجودکنان
رُکْن: گوشه
رِماح: نیزه‌ها
رَماد: خاکستر
الرُّمّان: هنار
رَمَضان: رمضان
رَمَی: انداخت

رَمَیْتَ: بینداختی
رَمَیْتَ (ما ـ): نه انداختی
رَواسی: کوههای استوار، کوههای گران
رَوْح: رحمت
رُوح (الرّوح): جان، روح، وحی
رُوح الْقُدُس: جبریل پاک علیه‌السّلم
الرَّوْع: بیم
رُهْبان (الرّهبان): رهبانان، زاهدان
رَهْط: کسها
الرِّیاح: بادها
رَیْب: گمان، شک
رَیْبَة: اشگالش [اسگالش]
ریح (الرّیح): باد، بوی، دولت
ریش: آرایش

«ز»

زادَ: بیفزود
الزّاد: توشه‌ها
زادَتْ: بیفزاید
زادُوـ (ما ـ): نه‌افزودندی، نه افزودند
الزّاهِدین: ناخواهندگان
زَبَد (الزّبد): کفک
زَبُور: نبشته‌ها، زبور
زَحْفاً: به خیلی
زُخْرُف: آرایش، زر
زِدْنا: بفزودیم
زَرْع (الزّرع): کِشت
زَعْم: گفتار
زَعَمْتُم: دعوی کردید، گفتید
زَعیم: پذرفتار
زَفیر: بانگ
زَکوة (الزّکوة): زکوة، زکاة
زُلَفاً: پاره‌ها
زَوال: باز گشتن
زَوْج: جفت، زن
زَوْجَیْنِ: دو جفت
زَهَقَ: نیست گشت
زَهُوق: نیست گشته
زیادَة: زیادت
الزَّیْتون: زیتون، درخت زیتون
زَیَّلْنا: جدا کنیم
زَیَّنَ: بیاراست
زُیِّنَ: بیاراستند، آراسته شد
زَیَّنّا: بیاراستیم
زینَة: آرایش

«س»

سَ : ـ ، زود، بوک، باشد کی
ساءَ: بداست، بد
سائِبَة: یله کرده
ساءَتْ: بد جای، بد
السّائِحون: روزه داران
سائِغ: گوارنده
السّائِلین: پرسندگان، خواهندگان

السّابِقون: پیش روندگان
السّاجِدون: سجود کنان
ساجِدین (السّاجدین): سجده‌کنان، سجده کنندگان
ساحِر (السّاحر): جادو
السّاحِرون: جادوان
سارِب: بیرون آید
السّارِق: مرد دزد
السّارِقَة: زن دزد
سارِقون: دزدان
ساعَة: زمان، روزگار، ساعت
السّاعَة: رستخیز
سافِل: زیر
سالَتْ: روان گشتست
سَئَلْ: بپرس
سَأَلَ پرسیدند، پرسند
سَأَلْتَ: پرسی
سَأَلْتُ (ما-): نخواهیم
سَأَلْتُمو - بخواستید
سَئَلُوا: بپرسید، بخواهید
سَأَلُوا: در خواستند
سَبْت (السَّبْت): شنبد
سَبِّحْ: تسبیح کن
سُبْحانَ: پاک است، پاکا بی‌عیبا، پاکا و بی‌عیبا، پاک است و بی عیب، پاکا خدایا
سُبْحانَکَ: پاکا خدایا کی توی
سَبْع: هفت
السَّبُع: دد و دام
سَبْعَة: هفت
سَبْعین: هفتاد
سَبَقَ: پیش شده، پیش گفته است
سَبَقَ: نکردند پیش
سَبَقَتْ: پیش رفته است، پیش شده بودی
سَبَقوا: پیش برند
سُبُل (السّبل): راهها
سَبیل (السّبیل): طاعت، راه، راه راست، طاعت و راه، راست، راه یعنی حجّت، راه گذریان طاعت، بهانه، راه بردن
سِتَّة: شش
سَجَدَ: سجده کردند
سُجَّداً: سجده‌کنان، سجده‌کنندگان
سَجَدُوا: سجده کردند، سجده کنند
السِّجْن: زندان
سِجّیل: سنگ و گل
سَحاب (السّحاب): ابر، ابرها، میغ
السُّحْت: ربا، ربوا
سِحْر (السّحر): جادو، جادوی
السَّحَرَة: جادوان
سَحَرُوا: جادوی کردند
سَخِرَ: عقوبت کرد
سَخَّرَ: فرمانبردار گرداند، فرمانبردار گردانید، فرمانبردار گردانند
سَخِروا: فسوس کردندی، فسوس کردند
سَخِطَ: عقوبت کند

السُّدُس: شش یک
سَدید: راست
سِرّ: پنهانیها، نهان
سِرّاً: پنهان، نهان
السَّرّاء: خرّمی
سُرادِق: سراپرده
سُرُر: تختها
سَرَقَ: دزدی کرد
سَریع: زود
سَعَة: فراخی، فراخی و رحمت
سَعِدُوا: نیکبخت گردند
سَعْی: کوشش
سَعَی: بکونید [ظ: بکوشید]
سَعید: نیکبخت
سَعیر: آتش سوزان، سوزان
سَفاهَة: بی‌خردی
سَفَهاً: بی‌خردی
السُّفَهاء: بی‌خردان، نادانان، سبک خردان
سَفَر: سفر
السُّفْلَی: فروتر
سَفِهَ: نشناسد
سِقایَة (السّقایة): پیمانه، آب دادن
سُقِطَ: پشیمان شدند
سَقَطُوا: افتادند
السَّقْف: آسمانهٔ خانه
سُقْنا: آب دهیم
سُکارَی: مستان
سَکَتَ: بنشست
سَکَراً: مستکاره
سَکْرَة: مستی
سُکِّرَتْ: بسته شد
سَکَن: آرام، آرامگاه
سَکَنَ: بیارامد
سَکَناً: آرامش
سَکَنْتُم: آرام گرفته بودید
سِکّین: کارد
سَکینَة: آرامش
سَلام: درود باد، درود، گویند درود، سلام، رستگاری، رهانیدن
السَّلام: مسلمانی
سَلَّطَ: بگماشتی
سُلْطان: حجّت، پادشایی، پادشای به قصاص
سَلَفَ: بگذشت
السَّلْم: آشتی
السَّلَم: آشتی
سَلَّمَ: برهانید
سُلَّم: نردبان
السَّلْوَی: شیرین
سَمّ: سوراخ
السَّماء : آسمان
سَمّاعون: شنوندگان، اشنیدندی
سِمان: فربه

سَمْع (السّمع): شنوایی، شنیدن، شنودن، گوشها
سَمِعَتْ: بشنید آن زن
سَمِعْتُم: بشنوید
سَمِعْنا: شنیدیم، بشنودیم
سَمِعُوا: بشنودند
سَمُّوـ : نام برید
السَّمَوات: آسمانها
السَّمُوم: گرم
سَمَّیْتُمُوـ : نام نهادید، نامزد کردید
سَمِیع (السّمیع): شنوا، شنونده، شنوا گفتارها
السِّنّ: دندان
سُنْبُل: خوشه
سُنْبُلات: خوشه
سَنَة: سال
سُنَّه: راه، نهاد
سُنْدُس: سندس
سُنَن: راهها
سِنِین (السّنین): سالها، سال، ده سال ۱۲/۴۲
سَواء: یکسان است، برابر، راست است، راستی، از میان
سَواء السّبیل: راه راست
السَّوْء: بد، بدی
سُوء (السّوء): بدی، بد، سختی، زشتی، بدی یعنی زنا، دیوانگی
سَوْآة: عورتها
سَوْأَة: عورت
سُوَرَة: سورت
سَوْفَ: بوک، زود باشد، زود بود، زود، مگر، باشد
سَوَّلَتْ: بیاراست، آراسته کرد
سَوَّیْتُ: راست کنم
سُهُول: دشتها
سَیّارَة (السّیّارة): گذرندگان، راه روان
سِیءَ: اندوهگن شد
سَیِّآت (السّیئات): بدیها، گناهان
سَیِّئَة (السّیّئه): بدی، زشتی
سیحُوا: بروید
سَیِّد: خداوندان
سُیِّرَتْ: براندندی
سیرُوا: بروید
السَّیْل: نوژابه
سیما: پیشانیها، سیما

«ش»

شاءَ: بخواستی، خواستی
الشّارِبین: آشامندگان
شارِکْ: انباز باش!
شاقُّوا: خلاف کردند
شاکِر: شکر پذیرنده، سپاس‌دار
الشّاکِرین: سپاس داران، سپاس گزاران، شکر کنندگان
شاکِلَة: اندر خور
شاهِد: گوا

شاهِدینَ: گوایی دهند
الشّاهِدین: گواهان، گوایی دهندگان
شِئْتَ: تو خواستی
شِئْتُما: خواهید
شَأْن: کار
شِئْنا: بخواهیم، خواستمی‌ا
شُبِّهَ: مانند کردند
شَجَر: درختان
شَجَرَ: بیوفتد
الشَّجَرَة: درخت
الشُّحّ: بخیلی
شُحُوم: پیه‌ها
شِداد: سخت و تنگ
شَدید: سخت، استوار
شَرّ: بتر، بدتر
الشَّرّ: بدی
شَراب (الشّراب): آشامیدنی، شراب
شَرَحَ: بگشاید
شَرِّدْ: بپراکن
شُرَّعاً: روی نهادند
شِرْعَة: شریعت
شُرَکاء (الشّرکاء): انبازان، هنبازان، انباز
شَرَکوا: انبازان‌اند
شَرَوْ : بفروختند
شَریک: انباز، هنباز
شَطْر: سوی
شَطَط: بیداد

شَعائِر: نشانها
شَغَفَ: اندر دل رفته است
شِفاء: آسانی، شفا
شَفا جُرُفٍ هارٍ: فساد افتادن
شَفاعَة: خواستن، خواهش، شفاعت
شُفَعاء: خواهشگران، شفیعان، خواهش‌کنان
شَفیع: خواهش کن، شفعتگر، شفیع
شِقّ: رنج
شِقاق: ناهمواری، خلاف، خلاف و دشمناگی
الشُّقَّة: سفر
شَقَوا: بدبخت باشند
شَقِیّ: بدبخت
شَکّ: گمان، شک
شَکَرْتُم: سپاس دارید، شکر کنید
شَکُور: سپاس دار
شَمائِل: چپ
الشَّمائِل: چپها
الشِّمال: چپ
الشَّمْس: آفتاب
شَنَآن: زشتی، بدی
شِهاب: آتش فروخته
الشَّهادَة: آشکارا، پیدا
شَهادة (الشّهادة): گوایی
شَهِدَ: گوایی داد، اندر یابد
شُهَداء: گوایان، گواان
الشُّهَداء: شهیدان
شَهِدْنا: گواایم، گوایی دهیم

شَهِدْنا (ما-): گوایی ندادیم
شَهِدُوا: گوایی دهند
شَهْر (الشّهر): ماه، ماه رمضان
شَهْرَیْنِ: دو ماه
الشَّهَوات: آرزوها
شَهْوَة: آرزو
شُهُوداً: گواه گیریم
الشُّهور: ماهها
شَهید: گوا، گواه، حاضر به جنگ
شَهیق: خروش
شَیاطین (الشّیاطین): دیوان
شَیْء: چیز، هیچ چیز
شَیْخ: پیر
شَیْخاً: پیر گشته است
الشَّیْطان: دیو
شِیَع: گروهان، گروهها
شِیَعاً: گروه گروه

«ص»

الصّابِئون: ترساند
صابِرَة: صبر کننده
صابِرُوا: شکیبا باشید
صابِرون: شکیبایان
الصّابرین: شکیبایان
صاحِب (الصّاحب): یار، انباز، همسایه
صاحِبَة: همتا و هنباز
صاحِبَیِ-: دویار، دو خداوند

صادِقون: راستگویان
صادِقین (الصّادقین): راستگویان
الصّاعِقَة: صاعقه
صاغِرون: ذلیلان
صاغِرین (الصّاغرین): خواران، ذلیلان
صالِح: نیک
الصّالِحات: نیکیها، نیکی، کار نیکو، کار نیکوا، کردار نیک، زنان پارسا
الصّالِحون: نیکان
صالِحین (الصّالحین): نیکان، خوبان
صامِتون: خاموش باشید
صَبّار: شکیبا
الصُّبْح: سپیده‌دم
صَبْر: شکیبایی، شکیبایی باید کرد، شکیبایی باید کردن
الصَّبْر: شکیبایی کردن
صَبَرْتُم: شکیبایی کردند
صَبَرْنا: شکیبایی کنیم
صَبَرُوا: شکیبایی کردند، صبر کنند، صبر کردند
صِبْغَةَالله: بر شما بادا دین خدای
صَدّ: بر گشتن
صَدَّ: برگشت
صَدَدْتُم: باز داشتید
صَدْر: دل
صَدَفَ: روی بگرداند
صِدْق: راست، راستی

الصَّدَقات: صدقه‌ها
صَدُقات: کابینها
صَدَقَتْ: راست گفت زن
صَدَقْتَ: راست گفتی
صَدَقَة: صدقه
صَدَقُوا: راست گفتندی، راست گفتند
صَدُّوا (صدّو۔): روی بگردانیدند، باز داشته شدند، باز داشتند، بگشتند
صُدُود: باز گشتن
صُدُور (الصّدور): دلها
صَدید: زرداب
الصِّدّیق: راست گفتار
صِدّیقَة: راستگوی
الصِّدّیقین: راست گفتاران
صِراط: راه، راه راست
صَرَفَ: باز گردانید، باز گرداند
صُرِفَتْ: باز گردانند
صَرَّفْنا: بگردانیدیم، گردانیدیم، برگردانیدیم
صَعِقاً: بیهش
صَعید: خاک، زمین
صَغار: ذلیلی
صَغیرَة: خرد، کوچک
الصَّفا: کوه صفا
الصَّفْح: گذاشتن
صَلِّ: دعا کن
صَلاح: صلح
صَلَبُو۔ (ما۔): نه بردار کردند
صُلْح: صلح کردن، صلح
صَلْصال: گل خشک، گل بانگ ناک
صَلَوات: درودها، نمازها، دعا
صَلَوة (الصَّلوة): نماز، نماز و دعا
صُمّ (الصّمّ): کران، کر
صَمُّوا: کر شدند
صَنَعُوا: کردند
صِنْوان: از یک بون بر آمده
صُواع: پیمانه
الصَّواعِق: آتشهای جهنده
صَوْت: آواز
الصُّور: صور
صَوَّرْنا: صورت کردیم
صیام: روزه داشتن، روزه باید داشت، روزه دارد، روزه
الصِّیام: روزه
الصَّیْحَة: بانگ
صَیْد (الصّید): صید، شکار

«ض»

ضائِقٌ: تنگ شد
ضاقَ: تنگ شد
ضاقَتْ: تنگ شد
الضّالُّون: گمراهان
الضّالّین: گمراهان، بیراهان
الضَّأن: میش
ضَحِکَتْ: بخندید

ضُحَی: چاشتگاه
ضَرّ: زیان، زیان کردن
ضُرّ (الضرّ): زیان، بیچارگی، سختی، سختی یعنی گرسنگی
ضرّاء (الضرّاء): زیان، سختی، بیچارگی
ضِرار: بد کرداری
ضَرَبَ: پدید کرد
ضَرَبْتُم: بروید، برویت، رفتی
ضَرَبْنا: بزدیم، پدید کرده بودیم
ضَرَبُوا: زدند
ضِعاف: ضعیف
ضَعْف: ضعف
ضِعْف: دو چندان، دوباره
الضُّعَفاء: ضعیفان
ضَعیف: سست، سست و نابکار
الضَّفادِع: وزخ
ضَلَّ: گم شد، بیراه شد، گم گردد، بیراه شود
ضَلال (الضّلال): بیراهی، بیراه شدن، گمراه کردن، گمراهی، گم بودگی
الضَّلالَة: گمراهی
ضَلَلْتُ: بیراه گردم
ضَلُّوا: بیراه شدند، بیراه بودند، گم شدند، بیوفتادند
ضیاء: روشنایی
ضَیْف: مهمانان، مهمان
ضَیِّق: تنگ

«ط»

طائِر: مرغ، باز شدن
طائِف: بدی
طائِفَة: گروه
طائِفَتَیْنِ (الطّائِفتین): دو گروه
طابَ: حلال باشد
طارِد: راننده
طاعَة: فرمانبرداری
طاعِم: خوردن
الطّاغوت: بتان، بت، دیو، کعب بن الاشرف، کعب‌الاشرف
طَبَعَ: مُهر نهاد
طُبِعَ: مُهر نهادند
طِبْنَ: خوش کنند
طَرَدْتُ: برانم
طَرْف: چشم
طَرَفَیِ- : دو کرانه
طَرِیّ: تازه
طَریق: راه
طَعام (الطّعام): خورش، خوردنی، طعام دادن، طعام
طَعِمُوا: خوری
طَعْن: عیب جستن
طَعَنُوا: عیب کنند
طُغْیان: بیراهی، بی‌فرمانی، از حد اندر گذشتن
طَفِقا: در ایستادند

طَلَع: دیدن
طَلَعَت: بر آید
طَمَع: اومید
طُوبَی: خُنک
الطّور: کوه
طَوْع: خوش منشی
طَوْعاً: به خوشی
طَوَّعَت: خوش منشی کرد
الطُّوفان: طوفان
طُول: درازی
طَهِّرا (اَن ـ): پاکیزه دارید
طَیِّب (الطَّیِّب): پاکیزه، پاک، پاک‌خوش
طَیِّباً: خوش
طَیِّبات (الطَّیِّبات): خوشیها، پاکیها، خوشیها و پاکیها
طَیِّبَة: خوش، خوش پاکیزه
طَیِّبین: خوشان و پاکان
طَیر (الطَّیر): مرغ، مرغان، مرغان پرنده، پرندگان
طین (الطِّین): گِل

«ظ»

الظّالِم: ستمکاران
ظالمَة: ستمکار
الظّالِمون: ستمکاران
ظالِمی ـ : ستمکاران، ستمکار بوده باشند
الظّالِمین: بیدادگران، ستمکاران، کافران
ظاهِر: آشکارا
ظَعْن: رفتن
ظُفُر: چنگ
ظَلَّ: همیدون همه روز بباشد
ظِلّ: سایه
ظِلال: سایه‌ها
ظَلّام: ستمکار
ظُلَّة: سایه
ظَلَّلْنا: سایه کردیم
ظُلْم: ستم، بیدادی، شرک آوردن، ستم کردن
ظُلِمَ: ستم کرده باشند
ظُلْماً: به ستم
ظُلُمات (الظُّلمات): تاریکیها، تاریکی، تاریکی کفر، تاریکیهای کفر
ظَلَمَت: ستم کردند
ظَلَمْنا: ستم کردیم
ظَلَمْنا (ما ـ): نکردیم ستم
ظَلَمُوا: ستم کردندی، بیداد کردند، ستم کنند، ستمکارانند
ظُلِمُوا: ستم کردند
ظَلَمُونا (ما ـ): ستم نکردیم
ظَلُّوا: همه روز بباشند
ظَلوم: ستمکار
ظَلیل: پایدار
ظَنّ (الظَّنّ): وهم، گمان، اندیشه

ظَنّ: پندارند، بیندیشید
ظَنّوا: پنداشتند، پندارند، گمان بردند، به گمان شوند
ظَهَرَ: پیدا شد، پدید آمد، دیداری کرد
ظِهْرِیّاً: سپس پشت
ظُهُور: پشتها
ظهیر: همپشت

«ع»

عابِدون (العابدون): پرستندگان
عابِری ـ : گذرندگان
العاجِلَة: این جهان
عادَ: از حد بگذرد
عادٍ: از حد گذرنده، از حداندر گذشته، از حد شدن
عادُوا: باز گشتنندی
عاشِرو ـ : زندگانی کنید
عاصِف: بادناک
عاصِم: فریادرس، نگهدارنده
عاقِبَة: سرنجام
عاکِفونَ: باشنده باشید
العاکِفین: ایستادگان
عالٍ: برتر
عالِم: دانا
عالَمین: جهانیان، خَلقان
عالِمین: دانالن
عالی: زبر
عام: سال
عامِل: کار کنندگان، کار همی کنم، کارکنم
عامِلون: کار کنندگان
العامِلین: کارکنان
عاهَدَ: پیمان کرد
عاهَدْتَ: پیمان کردی
عاهَدْتُم: عهد کردید
عِباد: بندگان
عِبادَة: پرستیدن
عَبْد (العبد): بنده، پرستندگان
عِبْرَة: پند
العَبید: بندگان
عَتَوا: گردنکشی کردند، بگردیدند
عُثِرَ: برسیدند
عِجاف: نزار
عَجَب: شگفت
عَجِبْتُم: شگفت داشتید
عَجَزْتُ: عاجز بودم
عِجْل (العجل): گوساله
عَجِلْتُم: شتاب می‌کنید
عَجُوز: گنده پیر گشته‌ام
عَجیب: شگفت است
عِدْ: وعده کن
عَداوَة (العَداوة): دشمنی کردن، دشمنی
عِدَّة (العِدَّة): شمار، شماران
عُدَّة: بستاندن
عُدْتُم: باز گردید

عَدَد: شمار، شمرده
عَدْل (العدل): عدل، داد، فدا
عَدْن: درنگی، جاودان
عُدْنا: باز گردیم
عَدْو: دشمنی
عَدوّ: دشمن
عُدْوان: از حد اندر گذشتن
العُدْوان: دشمنی کردن، دشمنی
العُدْوَة: تاختن
عَذاب (العذاب): عذاب، عقوبت
عَذَّبَ: عذاب کرد
عَرَبیّ: تازی
عَرْش (العرش): عرش، تخت
عَرَض: چیز، خاص، خاصه
عَرَفَ: بشناخت
العُرْف: نیکوی
عَرَفُوا: بشناختند
عِزَّة (العزة): عزّت، غلبه
عَزَّرْتُمو ـ: بیرون [ظ: نیرو] کنید
عَزَّرُو ـ: نیرو کند
عَزیز (العزیز): عزیز، بی همتا، دشخوار، سختگیر، خدای عزیز، استوارکار
العُسْر: دشواری
العُسْرَة: سختی
عَسَی: باشد که، بوک، بود کِ، تامگر، مگر
عِشاء: شبانگاه
عَشْر: ده
عَشَرَة: ده
عِشْرون: بیست
العَشیّ: شبانگاه
عَشیرَة: خویشان
عَصا: عصا
عُصْبَة: گروه، جماعت
عَصَوا: بی‌فرمان شدند، بی‌فرمانی کردند، عاصی شدند
عَصَی: نافرمانی کند
عَصیب: سخت
عَصَیْتَ: بی‌فرمانی کردی
عَصَیْتُ: بی‌فرمانی کنم، عاصی گردم
عَصَیْنا: عاصی گشتیم
عَضُد: یار
عِضین: بهره بهره
عَطا: دهش، عطا
عِظْ: پند ده
عِظام: استخوانها
عِظُو ـ: پند دهید
عَظیم (العظیم): بزرگ
عَفا: عفو کرد
العَفْو: صدقه
عَفُوّ: اندر گذارنده، عفو کننده
عَفَوا: بسیار شدند
عَفَوْنا: عفو کردیم
عُفی: اندر گذارد
عِقاب (العقاب): عقوبت

عُقْبَى: سرانجام
عَقِبَيْـ : پاشنه
عَقِبَيْهِ: دو پاشنه، پاشنه
عَقَدَتْ: ببستند
عَقَّدتُم: ببستی
عَقَرُوا (عقروـ):بکشتند
العُقود: عقدها
عَلّام: داننده
عَلامات: نشانیها
عَلانيَة: آشکارا
عِلم (العلم): دانش، علم
عَلِمَ: داند، دانست، بدانستندی
عِلْمَ (لاـ): ندانیم
عَلَّم: بیاموخت، آموخت، بیاموزانید
عَلِمْتَ: دانسته‌ای، تو دانی
عَلَّمْتَ: بیاموختی
عَلَّمْتُ: بیاموخت [بیاموختم]
عَلِمْتُم: همی دانید، دانسته‌اید
عَلِّمْتُم: دانید
عُلِّمْتُم: بیازمودتان
عَلِمْنا: دانستیم
عَلِمْنا (ماـ): ندانستیم
عَلَّمْنا: بیاموزیدیم
عَلَوـ : کردند
عُلُوّ: برتری
عَلَى: بر
عَلِيّ: برتر
العُلْيا: زبر
عَلَيْكم: بر شما باد، بر شما
عَليم (العليم): دانا، دانا کردارها
عَمّا: از آنچ، از آنجا کی
عِمارَة: آبادانی
عَمَد: ستون
عَمْر: زندگانی
عُمُر (العمر): زندگانی، عمر
العُمْرَة: عمره
عَمَل: کردار،کار، کارکرد
عَمِلَ: بکند، کند
عَمِلَتْ: کرده باشد
عَمِلُوا: کردندی، کردند، همی کردند، کنند
عَمُوا: کور شدند، نابینا شدند
عُمْى (العمى): نابینان، کوران، کوراند
عَمِيَ: کور است
عُمِّيَت: پوشیده گشت
عَمين: نابینان
عَن: از
عِنَب: انگور
العَنَت: بزه
عَنِتُّم: بزه کنند
عِنْدَ: نزدیک، نزد
عُنُق: گردن
عَنيد: بی‌فرمان
عِوَجاً : کژی، خولی
عَهْد: پیمان، عهد، زنهار

عَهِدْنا: عهد بگرفتیم

عید: عید

العیر: کاروان، کروانیان

عَیْلَة: درویشی

عَیْن: چشمهٔ آب

العَیْن: چشم

عَیْناـ : دو چشم

عَیْنَیْ ـ : دو چشم

عُیُون: چشمه‌ها

«غ»

غائِبین: غائب شدگان

الغائِط: بول، جای حرث

الغابِرین: بازماندگان، ماندگان

الغار: غار

الغارمین: فام‌مندان

غاشِیَة: پوشیده

الغافِرینْ: آمرزگاران

غافِل: بی‌آگاه

غافِلون (الغافلون): غافلان، دل‌بردگان، بی‌خبر باشند

غافِلین (الغافلین): بی‌آگاهان، بیخبران، غافلان

غالِب: غلبه‌کننده، چیره

غالِبون (الغالبون): غلبه کنندگان، چیره‌گان

الغالبین: چیرندگان

الغاوین: بیراهان

غَداً: فردا

الغُدُوّ: بامداد

الغَدوة: بامداد

غَرَّ: بفریفت

غُراب: کلاغ

غَرَبَت: فرو شود

غَرَّتْ: غرّه کرد

الغَرَق: غرقه شدن

غُرور: غرّه کردن، غرّه بودن، فریب

غَسَق: تاریکی

غَضَب (الغضب): خشم، عقوبت

غَضِبَ: عقوبت کرد، خشم گیرد

غَضْبان: خشم‌آلود

غَفُور: آمرزنده، آمرزگار، پوشنده

غِلّ: کینه

غُلام: پسر، کودک

غُلِبُوا: برچیره شدند

غِلْظَة: درشتی

غُلْف: باساسدم [کذا حروف بی‌نقطه]

غَلَّقَت: ببست

غَلیظ: درشت، درشت و سطبر

الغَمام: ابر

غُمَّة: پوشیده

غَمَرات: جان کندن

الغَنَم: گوسفند

غَنِمْتُم: غنیمت کنید، غنیمت یابید

غَنیّ (الغنیّ): بی‌نیاز، توانگر

غَواشٍ: غاشیه‌ها

الغَیّ: بیراهی، بدی

غَیابَت: بون، تاریکی

غَیْب (الغیب): ناپیدا، نهان، نهانی، نهانیها، غایبی ، نابوده، غیب

غَیْر: بی، جز، بجز، نی، نا، نه

غیصَ: فرو شد

غَیْظ: خشم

الغُیُوب: غیبها، نهانیها

«ف»

فَـ ـ : ـ ، تا

فا: دهان

الفائِزون: رستگاران

الفاتحین:حکم‌کنندگان

فاحِشَة (الفاحشة): ناخوبی، ناشایست، نشایست

فارَ: برجوشید

فاسِقون (الفاسقون): تباهکاران، تباهکاران‌اند، تباهکاران باشند، فاسقان

فاسِقین (الفاسقین): تباهکاران، فاسقان

الفاصِلین: حکم‌کنندگان

فاطِر: آفریدگار

فاعِلین: کنندگان

فالِق: آفریدگار

فُؤاد (الفؤاد): دل

فِئَة: لشکر، گروه

الفِئَتان: دو گروه

فِئَتَیْنِ: دو گروه

فَتْح (الفتح): نصرت، گشادن، فتح

فَتَحْنا: بگشادیمی، بگشادیم، بگشاییم

فَتْرَة: وابریدن

فَتَنّا: آزموده کردیم

فِتْنَة (الفِتْنَة): آزمایش، فتنه، شرک‌گیر، کافری، جواب، بزه

فُتِنُوا: عذاب کردندشان

فَتَی: جوانمرد

فِتْیان: جوانمرد

فَتَیان: دو جوانمرد

الفِتْیَة: جوانمردان

فَتیل: چند ریم‌میان دو انگشت، چندریم دو انگشت، چند میان انگشت

الفَجْر: سپیده‌دم، سپیده

فَجَّرْنا: شکافتیم

فَجْوَة: فراخی

الفَحْشاء: ناخوبی، نشایست

فَخُور: فخرکننده

فِدْیَة: بدل، کفّارت

فُرادَی: تنها تنها

فِراراً: گریزان

فَرْث: سرگین

فَرَح: شاد

فَرِحَ: خرّم شدند

فَرِحُوا: شادی همی کنند، شاد شوند

فَرِحُون: شاد باشند

فَرْش: کودکان

فَرَضَ: واجب کند
فُرُط: از حد گذشته
فَرَّطْتُم: سستی کردید
فَرَّطْنا: سست‌کاری کردیم
فَرَّطْنا (ما ـ): نکردیم تقصیر
فَرْع: شاخ
فُرْقان (الفرقان): جدایی، جدایی میان حق و باطل
فِرْقَة: گروه
فَرَقْنا: پراکنده کردیم
فَرَّقُوا: جدا شدند
فَریضَة: واجب، پدید کردن
فَریق: گروه
الفَریقَیْن: این دو گروه، دو گروه
فَساد: تباهی، تباهکاری، تباهی کند
فِسْق: بیرون شد
فِسْق: ناشایست، پلید، معصیت
فَسَقوا: بی‌فرمانی کنند، فاسقانند
فُسُوق: بی‌فرمانی
فَشِلْتُم: بد دل کردید
فَصَّلَ: پدید کرد
فَصَلَت: بیرون شد
فُصِّلَت: جدا کردند
فَصَّلْنا: پدید کردیم
الفِضَّة: سیم

فَضْل (الفضل): افزونی، فزونی، کتاب، فضل
فَضَّلَ: فزونی داد، افزون گردانید، برگزید، افزونی گردانید
فَضَّلْتُ: افزونی دادم
فَضَّلْنا: افزون گردانیدیم، افزون گردانیم، فضل کردیم
فُضِّلُوا: افزونی گردانند
فَطَرَ: بیافرید
فَعّال: کننده
فَعَلَ: کردند
فَعَلْتَ: کنی
فَعَلْتُم: کردید
فَعَلْنا: کردیم
فَعَلُوا: بکردندی، بکردند
فَعَلُو ـ (ما ـ): نکردندی
فَعَلُو ـ (لا ـ): نکردندی
فَقَد: هر آینه، ـ
الفُقَراء : درویشان
فَقیر: درویش
الفُلْک: کشتی
الفَواحِش: ناشایست، پلیدها
الفَوْز: رستگاری
فَوْز: نیکبخت
فَوْقَ: زبر، بالا
فی: اندر، در
فیمَ: اندرچه

«ق»

قِ: نگه‌دار

قائِل: گوینده

قائِلون: نیمه‌روز خفته بودند

قائِم: ایستاده، بر پای

قائِمَة: ایستاده، خاستن است

قاتَلَ: لعنت کرد

قاتِلْ: کارزار کن

قاتِلا: کارزار کنید

قاتَلُوا (قاتلو-): کارزار کردندی، کارزار کردند، کارزار کنند

قاتِلُوا (قاتِلو-): کارزار کنید

قادِر: توانا

قادِرُون: توانااند

قارِعَة: کار بزرگ

قاسَمَ: سوگند خورد

قاسِيَة: سخت

قاصِد: آسان

قاصِف: شکننده

قاعِداً: نشسته

قاعِدون (القاعدون): نشستگان

القاعِدين:نشستگان

قالَ: بگفت، گفتند، گوید، گویند

قالا: گفتند

قالَتْ: گفت، گفت‌زن، گفتند

قالُوا: گفتند،گفتندی، گویند

قالُوا (ما-): نه‌گفتند

قامُوا: برخیزند

قانِت: فرمانبردار

قانِتات: نُبی خوانان

قانِتون: فرمان بردارند

القانِطين: نومیدان

القاهِر: قهر کننده

قاهِرونَ: قهر کنان

قَبْر: گور

قَبْل: پیش

قِبَل: سوی

قُبُل: پیش

قُبُلاً: پیشاپیش

قِبْلَة (القبلة): قبله

قَبيل: کسها

قَبيلاً: گروه‌گروه

قِتال (القِتال): کارزار، حرب کردن

قَتَر: گرد سیاه

قَتْل (القتل): کُشتن

قَتَلَ: کشت، بکشد

قُتِلَ: کشته شد

قَتَلْنا: بکشتیم

قَتَلُوا: بکشتند

قَتَلُو- (ما-): نه‌کشد، نکشتند

قُتِلُوا: کشته شدند

القَتْلی: کشتگان

قَدْ: - ، نیک، بدرستی، هرآینه، کی

قُدَّ: دریده شده است، دریده

قَدَّتْ: بدرید آن زن
قَدْر: اندازه
قَدَر: اندازه
قَدَّرَ: اندازه کرد
قَدَّرْنا: اندازه کردیم
قَدَروا (ما ـ): اندازه ندارند
القُدُس: پاک
قَدَم: مشی
قَدَّمَتْ: پیش فرستاد
قَدَّمْتُم: پیش فرستاده باشید
قَدیر: توانا
القَدیم:دیرینه
قَرار (القرار): آرام، آرامگاه
قَراطیس: طومارها
(قُرآن) القُرآن: نُبی، قرآن، خواندن
قُرِئَ: بخوانند
قَرَأْتَ: بخوانی، برخوانی
قَرَّبا: نزدیک بودند
قُرُبات: نزدیکیها
قُربان: قربان
قُرُبَة: نزدیکی
القُرْبی: نزدیکی
قِرَدَة (القردة): کپیان، بوزنگان
قَرْض: افام
قِرطاس: صحیفه
قَرْن: گروهان، گروه
القُرون: گروهان

القُرَی: دیه‌ها
قَریب: نزدیک
قَرْیَة (القریة): دیه، دهها
قَرین: همنشین
قَسَتْ: سخت شد
القِسْط: راستی، داد
القِسْمَة: قسمت
قِسّیسین: دانشمندان
قِصاص (القصاص): قصاص کردن، قصاص، برابر
قَصْد: راه‌گذر
قَصَص (القصص): قصّه‌ها، این قصه‌ها، پیدا کردن
قَصَصْنا: قصّه‌ها گفتیم، پدید کردیم
قُصور: کوشکها
القُصْوَی: دور
قَضَی: بگزارد، فرمود
قُضِیَ: گزارده شد، بگزاردندی، بگزاردند، رانده شد، به سر شد، حکم کرده شدی
قَضَیْتَ: حکم کنی
قَضَیْتُم: بگزارید
قَضَیْنا: گزاردیم، آگاه کردیم
قِطْع: پارهٔ گذشته، پاره‌ای گذشته
قِطَع: پاره‌ها
قِطَعاً: لختی
قُطِعَ: ببریدند
قُطِّعَتْ: پاره پاره کردندی

قَطَّعْنَ: ببریدند، بریدند
قَطَعْنا: ببریدیم
قَطَّعْنا: بیراه کنیم، به پاره‌ها کردیم
قَعَدَ: بنشستند
قَعُوا: بیوفتید
القُعود: نشستن
قُعُوداً: نشستگان
قَفَّینا: بفرستادیم
قَلَّ: اندکی
قُلْ: بگو، بگو یا محمد
القَلائِد: از پس یکدیگر، خداوندان نشان کرده
قَلْب: دل
قَلَّبُوا: بگردانند
قُلْتَ: گفتی
قُلْتُ: گفتم
قُلْتُ (ما-): نگفتم
قُلْتُم: گفتید
قُلْنَ: گفتند
قُلْنا: گفتیم، گفته باشیم، بگوییم
قُلُوب: دلها
قَلیل: اندک
قُمْتُم: برخیزید
القَمَر: ماه
القُمَّل: اسپج
قَمیص: پیراهن
قِنْطار: بدره
قِنْوان: شاخها
القَواعِد: بناها، بنیاد
قَوّامون: ایستادگان
قَوّامین: ایستادگان
قُوَّة (القوّة): نیرو، توانایی
قُوَّةً: به نیروا
قَوْل (القول): گفتار
قُولُوا: بگویید
قَوْم:گروه، مردمان، قوم
قَوی (القوی): قوی، بنیرو
القَهّار: فرو شکننده
قیاماً: ایستادگان، استادگان، پایدار
القیامَة: رستخیز، قیامت
قیلَ: گویند، گفتند،گفته شد
قیلاً: به گفتار
قَیِّم (القیّم): راست، راست و راه راست

«گ»

کَ: چون، چنان، چنانکی
کادَ: خواست
کادوا: خواستند
کاذِب: دروغ زن
کاذِبونَ: دروغزنان، دروغ می‌گویند، دروغ همی گویند
کاذِبین (الکاذبین): دروغزنان
کارِهونَ: ناخواهان، کراهیت دارند، کراهیت داشتند، کراهیت‌اند

کارِهین: ناخواهندگان
کاشِفَ (لا_): باز داشتن نتواند، کس بازترند [ظ: نیست باز برنده]
کافَّة: همه
کافِرون (الکافرون): ناگرویدگان، کافران، کافر شدند
کافِرین (الکافرین): ناگرویدگان، کافران
کامِلَة: تمام
کانَ: باشد، هست، چنان است، بودی ، بودند
کانَ (ما_): نه بود
کانا: بودند
کانَتْ: هست، باشد، بود
کانَتا: بودند
کانوا: ــــ ، هستند، باشند، بودند
کانوا (ما_): نه بودند
کَأَنْ: پنداری کی، چنانکی
کَأَنَّما: چنان بود
کَأَنَّهُ: چنانکی بود
کَأَیِّنْ: چند
کَبائِر: بزرگ گناهان
کَبُرَ: بزرگ شود، ـ بزرگ
الکِبْر: بزرگی
کِبْرٌ: بزرگ‌دار
کَبُرَتْ: بزرگ است
الکِبْرِیاء: بزرگی
کَبیر: بزرگ، بزرگتر، مهتر
الکَبیر: بزرگ اندر خدایی
کَبیرَة: بزرگ
کِتاب (الکتاب): نامه، کتاب، این نامه، نامه یعنی نُبی، لوح، نبشتن، نبشته، قرآن، نبشته یعنی فریضه، توریت کتابی، توریت یعنی عبدالله بن‌سلام
کتابٍ مُبین: کتابی پیدا یعنی لوح محفوظ
کَتَبَ: نوشت، نبشت، بنوشت
کُتِبَ: نوشتند، نوشتندی، نبشته شد، نبشته شود، فریضه کردند
کُتُب: کتابها
کَتَبْتَ: نبشتی
کَتَبْنا: بنوشتیم، نوشتیم، نبشتیم، نبشتیمی
کَتَمَ: پنهان کند
کَثُرَ: بسیار باشد
کَثَّر: بسیار کرد
کَثْرَة: بسیاری
کَثُرَتْ: بسیار بود
کَثیر: بسیار
کَثیرَة: بسیار
کِدْتَ: خواستی
کِدْنا: ساختیم
کَذِب (الکذب): دروغ
کَذَّبَ: دروغ گفتند، دروغ گوید، دروغزن داشتند، به دروغ داشتند
کَذَبَتْ: دروغ گفت زن
کُذِّبَتْ: دروغ گفتند

كَذَّبْتُم: دروغ گفتيد
كَذَبُوا: دروغ گفتند
كَذَّبُوا (كذّبو-): دروغ گفتند، دروغ گويند، دروغ زن دارند، دروغ زن داشتند، دروغ زن كردند، به دروغ داشتند
كُذِّبُوا: دروغ گفتند
كَذٰلِكَ: همچنين
كَرْب: اندوه
كَرَّة: بازگشتن
كَرَّمْتَ: برگزيدى
كَرَّمْنا: برگزيديم
كَرْه: ناخوش منشى
كَرِهَ: ناخوش دارند، دشوار دارند، دشخوار دارند، اكراه كرد
كَرْهاً: بناخواست، ناخوشى
كَرِهْتُمُو- : ناخواه باشيد
كَرِهُوا: نخواستند
كَرِيم: بزرگوار، بزرگ، خوب
كَساد: كساد شدن
كُسالَى: كاهلى، كاهلان باشند
كَسَبا: كردند
كَسَبَتْ: كردند، كرد، كرده بود، كردست
كَسَبْتُم: همى كنيد، كرديد
كَسَبُوا: كردند، كنند
كِسَفاً: پاره پاره
كِسْوَة: جامه‌ها
كَشْف: گشادن
كَشَفَ: بردارد
كَشَفْنا: ببرديم، بگردانيم، باز داشتيم
كَظِيم: غم خورنده، خشمناك
الكَعْبَة: كعبه، مكّه
الكَعْبَيْن: شتالنگ
كَفّاً: بازداشت
كَفّار: ناسپاس
كُفّار (الكفّار): كافران، ناگرويدگان، كافر بودند
كَفّارَة: كفارت، بوسيدن [ظ: پوشيدن]
كُفْر (الكفر): كافرى، كافران، ناگرويدگان، كفر
كَفَرَ: كافر شد، كافر شدند
كَفِّرْ: بپوشان
كَفَرَتْ: ناسپاس‌دار شدند
كَفَرْتُ: كافر گشته بودم
كَفَرْتُم: ناسپاسى كرديد، كافر شديد، ناسپاس باشيد
كَفَرْنا: كافر گشتيم
كَفَرُوا: كافر گشتند، كافر شدند، كافرانند، نگرويده‌اند
كَفَفْتُ: باز داشتند [باز داشتم]
كِفْل: بهره
كُفُوا: فرگيريت
كَفُور: ناسپاس‌گر، ناسپاس‌دار
كُفُور: ناسپاس‌دارى

كَفَى: بسنده است
كَفَّيْـ : دو دست
كَفَيْنا: بسندگی کنیم
كَلٌّ: عيال
كُلّ: همه، هر، هرچه
كُلا: بخورید
كُلّاً: همه، هریک، هریکی را، همه را، هر تنی
كَلالَة (الكلالة): بی‌پدر و مادر و بی‌فرزند
كَلام: سخن
الكَلْب: سگ
كِلْتا: آن
الكَلِم: سخن
كَلَّمَ: سخن گفت، سخن گفتندی
كُلِّمَ: به سخن آوردندی
كُلَّما: هر چون، هرگاه کی، هرکجا، هرگاه
كَلِمات (الكلمات): سخنان، سخنها
كَلِمَة: سخن
كُلُوا (کلو‍ـ): بخورید
كُلِی: بخورید
كِلَيهِما: هر دو
كَم: چند
كَما: چنانک، چنانکی، همچنان، همچنانکه
ـ كُما: شما دو
كُنْ: بباش، باش
كُنَّ: باشند
ـ كُنَّ: شما

كُنّا: بودیمان، بودیم، باشیم، بباشیم
كُنّا (ما ـ): نه‌بودیم ما، نبودیم
كُنّا(لَـ ـ): نبودیمشان (کذا)
كُنْتَ: بودی، بودی تو، هستی، باشی
كُنْتِ: تو
كُنْتُ: بباشم، بودمی
كُنْتُم: بودید، باشید، هستید
كُنْتُم (اِنْ ـ): اگر چنان است کی
كَنْز: گنج
كَنَزْتُم: گنج نهادید
كَوْكَب: ستاره
كُونُوا: باشید، بباشید
الكَهْف: غار
كَهْل: کوچک
كَهَيْئَةِ: مانندۀ
كَيْد: سازش بد، کید، کار
كِيدُو ـ : سازش بد کنید
كيدون: کید کنید
كَيْفَ: چگونه، چون
الكَيْل: پیمودن، پیمانه

«ل»

لَـ ـ : ـ ، مر ... را، نیک
لِـ ـ: تا، کی
لا: نه،نیست، نه‌نیز
لائِم: ملامت کننده
لاتَزالُ: نه‍ـ

لاجَرَمَ: هر آینه
اللّاعِنون: لعنت کنندگان
لامَسْتُم: جماع کنید
لایَزالُ: همیشه
لایَزالونَ: همیشه
لَئِنْ: اگر
لِباس: پوشش، جامه
لَبِثَ: درنگ کرد
لَبِثَ (ما ـ): درنگ نکرد
لَبِثْتُ: درنگ کردم
لَبِثْتُم: درنگ کردید
لَبِثْتُم (ان ـ): درنگ نکردید
لَبِثْنا: درنگ کردیم
لَبِثوا: درنگ کردند
لَبَسْنا: بپوشیدیم
لَبَن: شیر
لَحْم: گوشت
لَدُنْ: نزدیک، نزد
لَدَیٰ: نزدیک، نزد
لِذلِکَ: از بهر آن
لِسان: زبان
لَسْتَ: نیستی، نیستی‌تو
لَسْتُ: نیم
لَسْتُم: نیستید، نیستید شما
لَطیف (اللّطیف): چابک کار، لطیف
لَعِب: بازی
لَعَلَّ: تابوک، تا مگر
لَعَمْرُکَ: به زندگانی تو یا محمّد
لَعَنَ: لعنت کرد، لعنت کند، لعنت، براند
لُعِنَ: براندند
لَعَنّا: لعنت کردیم، براندیم
لَعْنَة: لعنت
لَعَنَت: لعنت کنند
اللَّغْو: لغو
لَفیف: به هم‌اندر آمیخته
لِقاء: رسیدن، دیدار، روز قیامت
لَقَد: بدرستی، هرآینه
لَقیتُم: بینید
لَکُمْ: مرشما راست
لَکِن: نک، لکن، لیکن
لَکِنَّ: لیکن
لِکَیْ: تا
لَمْ: نه
لِمَ: چرا
لَمّا: چون، هر چون
لُمْتُنَّ: ملامت کردید
لَمْح: نمایش
لَمَسُو ـ: بسودند
لَوْ: چرا، اگر، گرچی، اگر باشدی
لَواقِح: آبستن کنندگان
لَوْلا: اگر نه، اگر نه آن بودی، اگر نبودی، چرا نه
لَوْمَة: ملامت
لُوموا: سرزنش کنید

لَهُ: مرورا
لَهُم: مر ایشان را
لَهْو: لهو
لَیِّاً: ـــ
لَیْتَ: کاشکی
لَیْسَ: نیست، نه
لَیْسَتْ: نیست، نیستند
لَیْسُوا: نیستند
اللَّیْل: شب
لَیْلَة: شب

«م»

مَ: چی
ما: ـ آنچ، آنکی، آن را کی
ما: چی، چه، چیست، چبود، چی‌بود، چبودست
ما: نه، نباشد،نبود، نه‌نیز، نیست، نه‌اید، نه‌اند، نیم، نیستیم، نیستند
ماء (الماء): آب
مائِدَة: خوان
ماتَ: بمیرد
ماتُوا: بمردند، بمیرند
مادامَتْ: تا به جای باشد
مادامُوا: تا ایشان باشند
مادُمْتُ: تا بودم همیشه
مادُمْتُم: تا باشید
ماذا: چی، چه، چی‌چیز، چی‌چیز بودی، چیست، آنچ

ماکانَ: نبود، چنان نیست
ماکِثین: باشندگان
الماکِرین: عقوبت کنندگان
مال (المال): خواسته، خواسته‌ها
مالِ: چی بودست
مَآب: باز گشتن من، جای بازگشتن
مِائَة: صد
المُؤْتَفِکات: کشتگان قوم لوط
المُؤْتُونَ: دهندگان
مِائَتَیْنِ: دویست
مُؤَذِّن: آواز دهنده، آوازده
المُؤَلَّفَة: شادوار کردن
مَأمَن: آنجا کی ایمن باشند
مُؤْمِن: گرویده، استوار دارنده
المُؤْمِنات: زنان گرویده، زنان مؤمنه، مؤمنان
مُؤْمِنَة: گرویده
المُؤْمِنون: گرویدگان، مردان گرویدگان
المُؤْمِنین: گرویدگان، مؤمنان، مردان گرویده، استواردارندگان
مُؤْمنین (ما...): به راست نداریم
مَأوَی: جای، جایگاه، بازگشت
مُبارَک: به برکه، مبارک
مُبَدِّل: بدل، بدل کننده
المُبَذِّرین: پراکندگان به ناشایست
مُبَشِّر: بیم دهنده [مژده دهنده]
مُبَشِّرین: مژده دهندگان
مُبْصِر: بیننده

مُبْصِرَة: پیدا
مُبْصِرون: می‌بینند
المُبْطِلون: باطل کاران
مَبْعُوثون: برانگیزند، دیده کند
مُبْعُوثین: برانگیختن
مُبْلِسون: نومید گردند
مُبَوَّأ: جایگاه
مُبین (المبین): پیدا، محفوظ، هویدا، پیدا کردن، پیدا کننده
مُبَيِّنَة: پیدا
مَتاب: بازگشتنِ من
مَتاع: برخورداری، جامه، کالا، جوالها
مُتَبَّر: هلاک کنند
مُتَتابِعَيْنِ: پیوسته
مُتَجانِف: میل کند
مُتَجاوِرات: همسایه یکدیگر
مُتَحَرِّفاً: گذار
مُتَحَيِّزاً: تنگ
مُتَّخِذ: گیرنده
مُتَخِذّی: گیرنده
مُتَراكِب: نشسته
مُتَرَبِّصون: چشم دارندگان
المُتَرَدِّيَة: از جای درافتاده
مُتْرَفی: توانگران
مُتَشابِه: مانده
مُتَشابِهاً: مانند یکدیگر
المُتَصَدِّقين: بخشایندگان
المُتَعال: برتراندر پادشایی
مُتَعَمِّداً: به قصد آسان، عمدا
مَتَّعْنا: برخورداری دادیم
مُتَفَرِّقون: پراکنده
مُتَقابِلين: روبه روی آورده
المُتَّقون: پرهیزکاران، ترسکاران
المُتَّقين: ترسکاران، پرهیزکاران
مُتَّكَأ: تکیه‌گاه
مُتَّكِئين: تکیه زده
المُتَكَبِّرين: بزرگ منشان
المُتَوَسِّمين: زیرکان
المُتَوَكِّلون: توکّل کنندگان
مَتی: کی بود
مَتین: محکم
مَثابَة: جایگاه مزد دادن
المَثانی: آنکی اندر وی ستایش است
مَثْبُور: هلاک خواهی گشتن
مِثْقال: همسنگ، مثقال
مِثْل: همچون، مانند، همچو، همچن، همچنانکی
مَثَل: داستان، مانندهٔ، مثل
مَثَلاً: بمانده
المَثُلات: عذابهایِ به عبرت
مَثْنَی: دوگان
مَثوبَة: پاداشت
مَثْوَی: جایگاه، جای بودن، جای
المجاهِدون: کارزار کنندگان

مَجْذوذ: نابریده
مُجْرِمی ـ گنهکار
مُجْرِمین (المجرمین): گناهکاران
مَجْرَی: رفتن
مَجْموع: گردآورده
مَجْنون: دیوانه
مُجیب: پاسخ کننده
مَجید: بزرگوار
المِحال: عقوبت
مَحْذور: جای‌ترسیدن
مُحَرَّم: حرام کردند
المُحَرَّم: حرام کرده
مُحَرَّمَة: حرام کرد
مُحْسِن: نیکوکار
المُحْسِنین: نیکوکاران، نیکوییها، نیکوکرداران
مَحْسُور: مانده گردانیده
المُحْصَنات: پاک دامنان، آزاد زنان
مُحْصِنین: نگاه دارندگان
مَحْظور: باز داشته
مَحِلّ: جایگاه
مُحِلِّی ـ : حلال دارنده
مَحْمود: ستوده
مَحْیا: زندگانی
مَحیص: وریگاه، رَستن
مُحیط: دانا، بررسنده، گرد اندر گرد گرفته
مُحیطَة: گرد گرفتست

مُخْتال: کَشی کننده
مُخْتَلِف: ناهموار
مُخْتَلِفاً: نامانده به یکدیگر
مُخْتَلِفین: ناهموار می‌باشند
مَخْذول: فرومانده
مُخْرِج: بیرون آورد، بیرون آرد
مُخْرَج: بیرون آوردن
مُخْرَجین: بیرون کردگان
مُخْزِی: رسوا کند
مُخْلِصونَ: یکتاایم
مُخْلِصین: با اخلاص، به اخلاص
المُخْلَصین: یکتا گردانیدگان، یکتا گردیدگان
المُخَلَّفون: ماندگان
مَخْمَصَة: گرسنگی
مَدَّ: بکشید
المَدائِن: شهرها
مُدْبِرین: پشت دادگان
مُدَّة: وقت
مَدْحُور: دور کرده، نکوهیده
مُدْخَل: اندرآوردن
مُدَّخَل: جایی که درشوند
مَدَدْنا: بگستردیم
مِدْرار: باران پیوسته، باران
مَدْیَن: مردمان مدین
المَدینَة: شارستان، شهرها، شهر مصر
مَذْؤم: عیب کرده
مُذَبْذَبین: گردانندگان

مَذْموم: نکوهیده
مَرَّ: بگذرد، بگذشتی
مُراغَماً: ناکام
المَرافِق: ارسمه
المَرْءُ: مرد
مَرَّتْ: بگذشت
مَرَّة: بار، یکی بار، کرّت
مُرْتَفَق: جایگاه
مَرَّتَیْنِ (المَرَّتَیْنِ): دوبار
مُرْجَوْنَ: اومید دارند
مَرْجِع: بازگشتن، بازگشت، باز شدن
مَرْجُوّ: اومیدوار
مَرَح: نشاط
مَرَدَّ (لا-): باز زدن نباشد
مُرْدِفین: از پس یکدیگر ایستادگان
مَرَدُوا: استاخ شدند
مَرْدُود: باز زده
مُرْسَل: پیغامبر، فرستاده
المُرْسَلون: فرستادگان، فریشتگان
المُرْسَلین: پیغامبران
مُرْسَی: فروایستادن، وقت
مُرْشِد: راه نماینده
مَرْصَد: راه
مَرَض: بیماری
مَرْضات: خشنودی
مَرْضَی (المرضی): بیماران، بیمار
المَرْفود: داده

مَرِی: گوارنده
مُرِیب: به‌گمان افکننده، گمان افکننده، به گمان افکنده
مِرْیَة: گمان، شک
مَرید: رانده
مَریض: بیمار
مُزْجاة: ناروا
مَسَّ: برسید، رسید، برسد، رسد
مَساجِد: مزکتها، مسجدها
مُسافِحین: زنا کنندگان
مَساکِن: آرامگاهها، جایگاهها، جایگاه
مَساکین (المساکین): درویشان، مسکینان
مَسْئُول: پرسیده
مَسَّتْ: برسد، رسید
المُسْتَأْخِرین: سپس روندگان
مُسْتَخْفٍ: پنهان شود
مُسْتَضْعَفون: ضعیفان
مُسْتَضْعَفین (المستضعفین): زبون داشتگان، زبون باشندگان، ضعیف داشتگان، ضعیفان
المُسْتَعان: نیرو باید خواست
المُسْتَقْدِمین: پیش روندگان
مُسْتَقَرّ: آرامگاه، آرام داد در پشت پدر
مُسْتَقیم: راست
المُسْتَکْبِرین: بزرگ منشان
مَسْتُم: ببساوید
مُسْتَوْدَع: زنهارگاه، رحم مادر
مَسْتور: پوشیده

الْمُسْتَهْزِئِين: فسوس کنندگان

مَسْجِد (المسجد): مزکت، مسجد

مَسْحُور: جادوی کرده

مَسْحُورون: جادوی کردگان

الْمُسَخَّر: فرمانبردار

مُسَخَّرات: رام شده، فرمان بردگان، فرمانبردار گردانندگان

مُسْرِفون: اسراف‌کنان

الْمُسْرِفين: گزاف کاران، اسراف کنان

مَسْطور: نبشته

مَسْفوح: ریخته

مَسَّکُم: بیافتید شما

مِسْکین (المسکین): درویش

مُسْلِماً : به مسلمانی

مُسَلَّمَة: سپرده

مُسْلِمون: فرمانبرداران، مسلمانان، مسلمان

مُسْلِمین (المسلمین): گردن نهادگان، گردن نهندگان، مسلمانان

مُسْلِمَیْنِ: دو مخلص

مُسْمَعٍ (غَیْرَـ): مشنویا

مُسَمّی: نام زده کرده، نام زده، نام برده

مَسْنُون: سیاه، جکنده

مَسّنی: دست نبسودمی

مُسَوَّد: سیاه گردانیده

مُسَوَّمَة: نشان کرده

مَشارِق: مشرقها

مُشْتَبِه: ماننده

مَشْرَب: آب خورندگاه

الْمَشْرِق: جای آفتاب برآمدن، مشرق

مُشْرِقين: وقت روشن شدن

الْمُشْرِکون: هنباز گیران

مُشْرِکونَ: کافر شوید، انباز گیرند

مُشْرِکین (المشرکین): هنبازگیران، انبازگیران، شرک‌گیران، کافران

مُشْفِقین: ترسندگان

مَشْکور: سپاس داشته

مَشْهود: به جای آمده، فریشتگان حاضر باشند

مُشَیَّدَة: بلند بر آورده

مُصْبِحين: چون بامداد گشت، چون بامداد بود

مُصَدِّق: راستگوی، راست دارنده

مِصْر: مصر، شهر مصر

مَصْرِف: جای بازگشتن

مُصْرِخ: رهاننده

مُصْرِخِیَّ: رهانندگان من

مَصْروف: باز گردانیده

مُصْلِحون: خوبکاران باشندی

مُصَلّی: نمازگاه

مُصیب: برسد

مُصیبَة: سختی، اندوه

مَصیر (المصیر): جایگاه، جای بازگشت، بازگشتن، بازگشت، باز شدن

الْمَضاجِع: خوابگاهها

مُضارّ: زیان کردن
مَضَت: گذشتست
المُضِلّین: گمراهان
مَطَر: باران
مُطمَئِنّ: آرامیده
مُطْمَئِنَّة: آرامیده
مُطْمَئِنّین: آرامیدگان
المُطَّوِّعین: طاعت داران
مُطَهَّرَة: پاکیزه
المُطَهِّرین: پاکیزگان
مُظْلِم: تاریک
مَظْلوم: ستم رسیده
مَعَ: با، وا
مَعاذَ: بازداشت خواهم
مَعایِش: جای زندگانی کردن، زندگانی
المُعْتَدون: از حد درگذرندگان
المُعْتَدین: از حد اندرگذرندگان، از حدگذرندگان، گردندگان از حد، از حد درگذرندگان، گردیدگان
مُعْجِزی: عاجز کننده، عاجز کرد
مُعْجِزین: سست کنندگان، عاجزان، عاجز شدگان– عاجز کردن– گریختن
مَعْدود: شمرده
مَعْدودات: شمرده
مَعْدُودَة: شمرده
مُعَذِّب: عذاب کننده،عذاب کند
مُعَذِّبو ـ : عذاب کنیم
مُعَذِّبین: عذاب کنندگان
مَعْذِرَة: عذر کردند
المُعَذِّرون: عذر خواهان
مُعْرِضون: روی گردانیدگان، گردیدگان، روی بگردانند
مُعْرِضین: روی گردانندگان، روی گردانیده
مَعْروشات: برداشته
مَعْروف (المعروف): نیکوی، نیکی، نیکو
المَعْز: بز
مَعْزِل: یک کرانه
مَعْشَر: گروه
مُعَقِّب: سپس افکننده
مُعَقِّبات: سپس یکدیگر آیندگان
المُعَلَّقَة: آویخته
مَعْلوم (المعلوم): دانسته
مَعْلومات: دانسته
مَغارات: اشکافهای کوه
مَغارِب: مغربها
مَغانِم: غنیمتها
المَغْرِب: جای آفتاب فروشدن، مغرب
مُغْرَقون: غرقه شدن
المُغْرَقین: غرقه شدگان
مَغْرَم: تاوان
مَغْفِرَة (المغفرة): آمرزش
مَغْلُولَة: بسته
مَغْنون: بازداشتن
مُغَیِّراً (لم یَکُ): بنه گرداند

مَفاتِح: خزینه‌ها

مُفْتَرٍ (أنْتَ ـ): از خویشتن همی بافی

مُفْتَرون: دروغ‌زنان

مُفْتَرِیات: مفعل کرده [کذا]

المُفْتَرِین: دروغ زنان

مُفْرَطون: از فراموشان انگارند

مَفْروض: واجب کرده، پدید کرده

مُفْسِدِین (المفسدین): تباهکاران، فسادکنان

مُفَصَّلاً: جدا کرده

مُفَصَّلات: پدید کرده

مَفْعول: کرده، کرده بوده، کرده و بوده

المُفْلِحون: رستگاران

مَقام: جایگاه، جای، ایستادن

مُقْتَدِر: توانا

المُقْتَسِمین: سوگند خورندگان

مِقْدار: اندازه

المُقَدَّسَة: پاک

المُقَرَّبون: نزدیکان

المُقَرَّبین: نزدیکان

المُقْسِطین: دادگران

مَقْسُوم: بخشیده

مَقْطُوع: بریده خواهد گشتن

مَقْعَد: نشستن

مُقْنِعی ـ: برداشته

مُقیت: توانا

مُقیم: پاینده، ایستاده،جاویدانی، به پای دارنده

المُقیمین: به پای داران

مُکاء: زمزمه

مَکان: جایگاه، جای

مَکانَة: جایگاهها، جایگاه

مَکْتوب: نوشته

مُکْث: درنگ

المُکَذِّبین: دروغ زنان، دروغ‌دارندگان

مَکْذُوب: دروغ داشته

مَکْر (المکر): سازش بد، سازش، عقوبت، مکر، سازش بد کنند

مَکَرَ: سازش بد کردند

مَکَرْتُمو ـ : مکر کردی شما

مَکَرُوا: ساختند

مَکْروه: ناپسند

مُکَلِّبین: سگداران

مَکَّنّا: جای ساختیم، جایگاه کردیم

المِکْیال: پیمانه

مَکین: جایگیر

المَلائکَة: فریشتگان، فریشته

مُلاقُوا:بخواهند رسیدن

مَلَأ (ملاء، الملاء، المَلَؤا): مهتران، کسها، گروهان، مهتر، گروه، کسها، گروه مهتران

مُلِئَتْ: پُرگشتی

مِلَّة: دین، ملّت

مُلْتَحَد: پشتیبان

مَلْجَأ: پشتواره

المَلْعُونَة: دور کرده از رحمت

مُلْقُون: خواهید اوکندن
المُلقین: بیوکنیم
مَلَک: فریشته
المَلِک: پادشاه
مُلْک (الملک): پادشاهی، پادشایی
مَلَکَتْ: پادشا شد، پادشا گشت
مَلَکُوت: پادشاهی، بزرگی
مَلَکَیْنِ: دو فریشته
مُلوک: پادشاهان
مَلُوم: ملامت زده
مَمات: مردن
المَمات: عذاب مرگ
المُمْتَرین: گمان‌مندان، شک‌داران، گمان برندگان
مُمِدُّ: مدد دهم
مَمْلوک: پادشا گشته بروی
مَنْ: هرکه، هرکی، هرآن کسی، آنکی، آن کسی کی، آن کس کی، آن کسی، آن کس، آن است کی، آن را، کسی، کی، کس، آنچ
مَنْ: کیست، کـ
المَنّ: چرب
مَنَّ: منّت نهاد
مِنْ: از، هیچ
مُنادیاً: خواندنی
مَنازِل: منزلتها
مَنافِع: منفعتها
المُنافِقات: زنان منافقه
المُنافِقون: مردان منافق، منافق
المُنافِقین: مردان منافق، منافق
مَنام: خواب
مِنْ بَعْدِما: از پس از آنک، از پس ازآن
مُنْتَظِرون: پایندگان
المُنْتَظِرین: پایندگان، نرندگان [نگرندگان]
مُنْتَهُون: باز داشتگان
مُنَجُّو ـ: برهانیم
المُنْخَنقَة: خویشتن آویخته
مِنْ دُون ـ: بی‌فرمان
مُنْذِر: بیم کننده
المُنْذَرین: ترسیدگان
مُنْذِرین: بیم کنندگان
مُنْزَل: فرستادست
مُنَزِّل: بفرستادم
المُنزِلین: فرود آرندگان
مَنْصور: یاری داده
مَنْضُود: اندر هم پیوسته
مُنْظَرین (المنظرین): زمان دادگان
مَنَعَ: باز داشت، باز دارد
مَنَعَ (ما ـ): باز نداشت، نه باز داشت
مُنِعَ: باز داشتند
مُنْقَلِبون: باز گردندگان
مَنْقوص: کاسته
مُنْکَر: زشت
المُنْکَر: زشتی
مُنْکِرَة: ناشناسا

مُنْکَرون: ناشناختگان
مُنْکِرون: ـ نشناختند
مِنْهاج: راه
مُنیب: باز گردنده
مَواخِر: لغزنده و آینده
مَوازین: ترازو
مَواضِع: جایگاهها، جایگاه
مَواطِن: جایگاهها
مَواقیت: وقتها
مَوالی: یاران
مَوْت (الموت): مرگ
المَوْتَی: مردگان، مرده، مرگ
مَوْثِق: استواری
مَوْج (الموج): هنگ، موج
مَوَدَّة: دوستی
المَوْرُود: ـــ
مَوْزُون: سخته و سنجیده
مُوَصٍّ: اندرز کننده
مُوطِئ: جایگاه
مَوْعِد: وعده‌گاه، جرابکاه [جایگاه]
مَوْعِدَة: وعده
مَوْعِظَة (الموعظة): پند، اندرز، هندرز
مُوَفُّو: تمام دهیم
مَوْفُور: تمام کرده
المُوفُون: تمام کنندگان
المُوقِنین: بی‌گمانان
مَوْقُوت: وقت پدید کرده
المَوْقُودَة: به چوب کُشته
مُوَلِّی: خداوند
مُوَلِّی: روی نهادست
مُوهِن: خوار کند
مُهاجِراً: برمیده
المُهاجِرین: مهاجران، مهاجریان
مِهاد (المهاد): گسترش، گاهواره
المُهْتَد: راه یافته
مُهْتَدون (المهتدون): راه یافتگان، راهداران
المُهْتَدی: راه یافته
مُهْتَدین (المهتدین): راه یافتگان
المَهْد: گهواره
مُهْطِعین: همی شتابند
المُهْل: روی گداخته
مُهْلِک: تباه کنند، هلاک کند
مُهْلِکُو ـ: هلاک کنیم
مَهْما: هرگاه
مُهَیْمِن: حجّت آرند
مُهین: خوار کننده
مَیْت: مرده
مَیِّت (المیّت): مرده
مَیْتَة (المیتة): مرده، مردار
میثاق (المیثاق): پیمان، عهد، استواری، استوارکردن
المیزان: ترازو
المَیْسِر: قمار، قماری
المیعاد: وعده، وعده‌ها

میقات: وعده
مَیْل: چفسیدن
المَیْل: میل
مَیْلَة: حمله

«ن»

نائِمون: خفته باشند
ناجٍ: رَستنی
نادِمین (النّادمین): پشیمانان
نادَوْا: ندا کنند
نادَی: آواز داد، ندا کند، بانگ کرد، بانگ کنند
نار (النّار): آتش، آتش دوزخ، دوزخ
النّاس: مردمان، آن مردمان
ناصِحُون: نیک خواهان
النّاصِحین: نصیحت‌کنان
ناصِرین: یاریگر
ناصِیَة: موی پیشانی
النّاظِرین: نگرندگان
نافِلَة: افزونی
ناقَةً (النّاقَة): ماده شتر، اشتر
النّاهُون: باز دارندگان
نَآ: دوربرد
نَأْتِی: همی گیریم
نَأْتِیَ (اَن-): بیاایم
نُؤْتی: بدهیم
نُؤْتَی: به ما دهد
نَأْخُذَ (اَن-): بگیرم
نُؤَخِّرُ (ما-): سپس همی نداریم
نَأْکُلَ (اَن-): بخوریم
نُؤْمِنَ (لَن-): استوار نداریم، راست ندارم، نگرویم
نُؤْمِنُ: ایمان آوردیم
نُؤْمِنَنَّ: بگرویم
نَبات: نبات، رُستن، گیا
نَبَأ: خبر
نَبَّأَ: خبر داد
نَبِّؤ- : آگاهی کنی
نَبَؤا: آگاهی
نَبَّأْتُ: آگاهی دهم
نُبَشِّرُ: همی مژده دهیم
نَبْعَثَ (حتّی-): بفرستادیم
نَبْغِی (ما-): ستم همی نکنیم
نَبْلُو- : آزمودیم
نَبْلُوَ(لِ -): بیازماییم
نَبْلُوَنَّ: آزموده گردانیم
النُّبُوَّة: پیغامبری
نُبَوِّیَنَّ: جای سازیم
نَبی (النَّبیّ): پیغامبر، نبی
نَبِّئ: آگاهی ده
نُبَیِّنَ (لِـ -): پدید کنیم
نُبَیِّنُ: پدید کردیم
النَّبیُّون: پیغامبران
النَّبیّین: پیغامبران

نَتَبرَّأَ: بیزار گشتمی
نَتَّبِعَ: به دُم رویم
نَتَّبِعُ: به دُم رویم
نَتَّخِذَ: بگیریم
نَتَربَّصُ: بررسیم
نَتْرُکَ (اَن ـ): به جای مانی
نَتَقْنا: برداشتیم
نَتَوَفَّیَنَّ: بمیرانم
نَتَوَکَّلَ (لا ـ): توکّل نکنیم
نُثَبِّتُ: استوار گردانم
نَجٌّ: برَهان
نَجا: برَست
نُجِبْ: پاسخ کنیم
نَجْزِی: پاداش دهیم، جزا دهیم
نَجْزِیَنَّ: پاداش دهیم
نَجَس: پلید
نَجْعَلَ (لن ـ): نه کنیم
النَّجْم: ستاره
النُّجُوم: ستارگان
نَجْوَی: رازها، سِرها، رازگویند
نَجَّی: برهاند
نُجِّیَ: رهانیده شد
نَجِیّاً: رازکنان
نَجَّیْنا: برهانیدیم
نَحْشُرُ: گردکنیم، گردآریم، برانگیزیم
نَحْفَظُ: نگاه داریم
النَّحْل: زنبور
نِحْلَة: دادنی خوش
نَحْنُ: ما
نُحْیِی: زنده گردانیم
نُحْیِیَنَّ: بزیانیم
نُخرِجُ: بیرون آوردیم
نَخرُجَنَّ: بیرون کنیم
نُخرِجَنَّ: بیرون کنیم
نَخْشَی: بترسیم
نُخْفِی: پنهان داریم
النَّخْل: درخت خرما، خرما
نُخَوِّفُ: همی بیم کنیم
نَخُوضُ: مزاح [کنیم]
نَخیل (النَّخیل): خرمابنان
نِداء: آواز دادن
النَّدامَة: پشیمانی
نَدْخُلَ (لن ـ): در نیاییم
نُدْخِلْ: اندر آریم
نُدْخِلُ: اندر آریم، درآریم
نَدْعُوا (ندعو ـ): بخوانیم
نَدْعُوا (لن ـ): نخوانیم
نَذَرَ: نگذارد
نَذَرُ: بگذاریم، دست باز داریم
النُّذُر: ترسانیدن
نَذْهَبَنَّ: ببریم
نَذیر (النَّذیر): بیم‌کننده، بیم دهنده
نُذیقُ: بچشانیم
نَرْتَعْ: بچریم

نَرُدَّ: باز گردانیم
نُرَدُّ: باز گردیم، باز گردانند ما را
نُرْسِلُ (ما-): نفرستادیم
نُرْسِلَ (اَن-): بفرستادیم
نُرْسِلَنَّ: بفرستیم
نَرْفَعُ: برداریم
نَرَی: ببینیم، همی ببینیم، همی ببینیم
نَرَی (ما-): همی نه‌بینم، نه بینم
نُرِیَ: باز نمودیم
نُرِیدُ: خواهیم، ما همی خواهیم
نُرِیَنَّ: بنمایم، بنماییم
نَزْدادُ: بیفزاییم
نَزَعَ: بیاهخت
نَزَعْنا: بیاهنجیم، بیرون کشیم، برکنیم
نَزْغ: کین داشتن
نَزَغَ: شورش افکند
نَزَلَ: فرود آمد
نَزَّلَ: انزله کرد، بفرستاد، فروفرستاد، فرستادیم
نُزُل: عطا
نُزِّلَ: فرو فرستاد آمد، فرستاده آمد
نُزِّلَ (لا-): نه فرستادند
نَزَّلْنا: بفرستادیمی
نَزِیدُ: بفزاییم
نِساء (النِّساء): زنان
نَسْئَلَنَّ: بپرسیم، بپرسم
نَسْتَبِقُ: پیشی گیریم
نَسْتَحْوِذْ (لم-): نه چیره شدیم
نَسْتَحْیِی: رسوا کنم
نَسْتَدْرِجُ: بگردانیم
نُسْخَة: ـــــ
نَسْخَرُ: فسوس کنیم
نُسُک: راه، خون ریختن
نُسْکِنَنَّ: بیارامانیم
نَسْلُکُ: اندر آریم
نَسُوا: فرامشت کردند، فراموش کردند، از یاد بهشتند
نِسْوَة (النِّسوة): زنان
النَّسِئ: تأخیر کردن
نُسَیِّرُ: برانیم
نَشاءُ: خواهیم
نَشْتَری (لا-): نخریدیم
نُشْرِکَ (اَن-): انباز گیریم
نُشُوز: بی‌فرمانی، خویشتن کشیدن
نَصارَی(النّصاری): ترسالن، ترسایان
نَصَب: رنج
النُّصُب: صنم
نَصْبِرَنَّ: شکیبایی کنیم
نُصْح: نیک خواست
نَصَحْتُ: نصیحت کردم
نَصَحُوا: نصیحت کنند
نَصَّدَّقَنَّ: صدقه دهیم
نَصْر (النّصر): نصرت، نصرت کردن، یاری
نَصَرَ: بکردش نیرو، نصرت داد

نَصْرِفَ (لِـ ـ): باز گردانیم
نُصَرِّفُ: بگردانیم، باز گرداند [باز گردانم]
نَصَرُوا (نصرو-): نصرت کنند، نصرت کند
نِصْف: نیمه
النِّصْف: نیمه میراث
نُصْلِ: در آریم
نُصْلِی: اندرآریم، اندر آرد
نَصیب: بهره، بهر
نُصیبُ: برسانیم
نَصیر: نصرت کن، با نصرت، نصرت کننده، ناصر، یاریگر، یاری‌دهنده، یاری‌ده، یاری، نیرو دهنده
نَضِجَتْ: پخته شود
نُضیعُ (لا ـ): ضایع نکنیم، تباه نکنیم
نَطْبَعُ: مُهر نهیم
نُطْفَة: آب اندک
نَطْمِسَ (اَن-): نشان ببریم
نَطْمَعُ: اومید داریم
النَّطیحَة: به سُروی زده
نَظَرَ: بنگرد
نَظُنُّ: همی گمان بریم، پنداریم
النُّعاس: غنودن
نَعْبُدَ (اَن-): بپرستیم، پرستیم
نَعْبُدُ: پرستیم
نِعْمَة: نعمت، نعمتها، نعمت و منّت
نَعُدْ: باز گردیم
نَعِدُ: همی وعده کنیم، باز داشتیم

نَعْلَمَ: بدانیم
نَعْلَمَ (لِـ ـ): بدانیم، جدا کنیم
نَعْلَمُ: همی دانیم، دانیم
نُعَلِّمَ (لِـ ـ): بیاموزیم
نُعْلِنُ: همی‌آشکارا کنیم
نِعْمَ: نیک است، نیک
نَعَم: آری
النَّعَم: چهارپایان
نَعْماء: نعمتها
نِعِمّا: نیک است آنچ
نَعْمَلَ: کنیم
نَعْمَلُ: کردیم
نَعْمَلُ (ما-): نکردیم
نَعُودَ (اَن-):باز گردیم
نَعیم (النَّعیم): نعمت، با نعمت
نِفاق: منافقی
نَفَخْتُ: اندر دمم
نَفَر: گروه
نَفَرَ (لا-): نه روند
نُفَرِّقُ (لا-): جدا نکنی
نَفْس: تن، یک تن، خویشتن، نزدیک
نُفْسِدَ (لِـ ـ): تباهکاری کنیم
نُفَصِّلُ: جدا کنیم، جدا کردیم، پدید کنم، پدید کنیم، پدید کردیم
نُفَصِّلُ: افزون همی گردانم
نَفْع: سود،منفعت، سود کردن
نَفَعَ: فائده کند

نَفْعَلَ (اَن_): بکنیم
نَفَق: سوراخ
نَفَقات: نفقه‌ها
نَفَقَة: هزینه
نَفْقِدُ: گم کرده‌ایم
نَفْقَهُ (ما_): همی برنه‌افتیم
نُفُور: رمیدن
نَفیر: گروه
نُقَتِّلُ: بکشم
نَقْرَؤُ_ : برخوانیم
نَقْص: کم کردن، کاستن
نَقُصُّ: همی پدید کنیم، پدید کنیم، همی خوانم، همی خبردهیم، قصّه کنیم
نَقْصُصْ (لم_): قصّه یاد نکردیم
نَقُصَّنَّ: قصّه کنیم
نَقْض: نپذیرد، تباه کردند
نُقَلِّبُ: بگردانیم، همی گردانیم
نَقَمُوا (ما_): نخواستند
نَقُولُ: گوییم، همی گوییم
نَقُولُ (اِن_): نگوییم
نَقیب: گزیده
نَقیر: چند سفال خرما، هیچ گونه
النِّکاح: زناشوی
نِکال: رسوایی
نَکْتَلْ: پیمانه بستانیم
نَکْتُمُ (لا_): پنهان نکنید [نکنیم]
نَکَثُوا: تباه کردند، تباه کنند
نَکِد: دشخوار
نُکَذِّبُ (لا_): دروغ نگفتیمی
نَکَص: بازگشت
نَکْفُرُ: کافر شدیم
نُکَفِّرْ: بپوشانیم
نُکَلِّفَ (لا_): برننهم
نُکَلِّفُ (لا_): نفرمایم
نُکَلِّمُ: سخن گفتی
نَکُنْ: باشیم
نَکُنْ (لم_): نبودیم
نَکُونَ: بودیمی، باشیم
نَکُونَنَّ: باشیم
نُلْزِمُ: واجب کنیم
نَلْعَبُ: بازی کنیم
نَلْعَبُ: بازی کنیم
نَلْعَنَ: لعنت کنیم
نُمَتِّعُ: برخورداری دهیم
نُمِدُّ: افزون گردانیم
نَمْنَعُ: باز داریم
نُمیتُ: بمیرانیم
نَمیرُ: خواربار آریم
نُنَبِّئُ: آگاه کنم
نُنْجِی: برهانیم
نُنَجِّی: برهانیم
نُنَزِّلُ: فرو فرستیم
نُنَزِّلُ (ما_): نفرستیم، فروفرستاده نیاید
نَنْسَی: باز پس داریم

نَنْظُرَ (لِـ ـ): بنگریم
نَنْقُصُ: همی کاهیم
نَنْهَ(لمـ): نه مابازداشتیم
نُوحی: وحی همی فرستم، همی وحی فرستیم، وحی همی آمد
نُودُوا: ندا کردند
نُور (النّور): روشنایی، نور، روشنایی ایمان
نُوفِّ: بدهیم
نُوَلِّ: ما جزا کنیم
نُوَلّی: بگماشتیم
نُوَلِّيَنَّ: روی بگردانیم
النَّوَی: استخوان
نَهار (النّهار): روز
نَهْتَدِی: ـ راهداران
نَهَر: جوی
نُهْلِکَ (اَن ـ): هلاک کنیم
نُهْلِکَنَّ: هلاک کنیم
نُهُوا: باز داشتند، باز داشتندشان
نَهَی(ما ـ): نه باز داشت
نُهیتُ: نهی کردم
نَیْل: یافتن

«و»

وَ: سوگند به
واثَقَ: عهد کرد
واحِد (الواحد): یک، یکی، راست
واحِدَة: یکی، یک، یگانه، تنها
واحِدَة: یک دختر
وادٍ: بیابان
وادی: بیابان
الوارِثون: ـ میراث دارانیم
وارِد: آب جوینده
وازِرَة: بار گیرنده، بزه کسی
واسِع: فراخ عطا، فراخ رحمت
واسِعَة: فراخ، بسیار
واصِب: پیوسته
واعَدْنا: وعده کردیم
واقٍ: نگاه دارنده، نگاهدار
واقِع: بیوفتد
وال: نگاهدار
الوالِدان: مادر و پدر
والِدَة: مادر
والِدَیَّ: مادر و پدر مرا
الوالِدَیْنِ: مادر و پدر، پدر و مادر
وَبال: وبال
وَجِدَ: بیابد
وَجَدْتُم: یافتید شما
وَجَدْتُمو ـ : بیابید، یابید
وَجَدْنا: یافتیم
وَجَدْنا (ما ـ): نه یافتیم
وَجَدُوا: بیافتندی، بیافتند، بیابند
وَجِلَتْ: بترسد
وَجِلُون: ـ ترسندگانیم
وُجوه: رویها، روی

وَجْه: روی، وجه، رحمت، خشنودی
وِجْهَة: روی
وَجَّهْتُ: روی به ایزد کردم
وَحْد: یگانه
وَحْي: فرمان
وَدَّ: خواهند
وَدُّوا: دوست دارند
وَدُود: دوست کننده
وَراء: پس، سپس
وَرِثَ: میراث یابد
وَرِثوا: میراث دارند
الوِرْد: جای آمدن
وَرَق: بلگ
وَرِق: دِرم
وَرَقَة: بلگ
وُرِیَ: پنهان کرد
وِزْر: بار، بزه
الوَزْن: سختن
وَسَط: میانه
وَسِعَ: فراخ کرد، فراخ است
وُسْع: طاقت، توانند
وَسِعَت: فراخ است
وَسْوَسَ: وسواس کرد
الوَسیلَة: نزدیکی
وَصْف: صفت
وَصَّي: اندرز کرد، اندرز، وصیت
وَصِيَّة (الوصیّه): اندرز کردن، اندرز، وصیت

الوَصید: درگاه
وَصیلَة: پیوسته
وَصَّيْنا: اندرز کردیم
وُضِعَ: نهاده شد
وِعاء: جوال
وَعْد (الوعد): وعده
وَعَدَ: وعده کرد
وُعِدَ: وعده کرده شد
وَعَدْتَ: وعده کردی
وَعَدْتُ: وعده کرد [کردم]
وَعَدُوـ : وعده کردند
وَعید: بیم کردن من
وَقْت (الوقت): گاه
وَقْر: گرانی، کری
وَقَعَ: بیوفتاد، افتاد، واجب گشت
وُقِفُوا:بدارندشان
وَكَّلْنا: بدادیم
وَكیل: نگاهبان، نگاهدار، نگهدار، نگاهداشت،
گماشته، کارساز بندگان
وَلِّ: بگردان
وِلایَت: دوستی
وَلَد: فرزند
الوِلْدان: فرزندان، کودکان
وَلكن: ولیکن
وَلَّوْا: روی نهند
وَلُّوا: بگردانید، گردانید
وَلَّى: برگردانید، برگشتی

وَلِیٌّ: نگاهدار، نگهدار، دوست، دوستدار، یار، خویشاوندان

وَلَّیْتُم: باز گشتید

وَلیجَة: دوست پنهانی

وَهَبَ: ببخشید

وَهَبْنا: بدادیم

وَیْل: وای

وَیْلَة: وای

وَیْلَتی: وای من

«هـ»

ـ ه: ورا، این را، آن را، خویش، او، وی

ـ ها: ـ ، آن زن، وی، آن، آنجا، ش، زن، آن را

هاتُوا: بیارید

هاجَرُوا: ببریدند، بریدند از خان و مان، هجرت کردند

هادِ: راهنمای، راه نماینده

هادُوا: برگشتند، جهود شدند، جهوداند، جهودان‌اند

هادی: راهنمای

الهالِکین: هلاک شدگان

هاهُنا: اینجا

هٰؤلاء: اینها، اینان، این، ایشان،اینان‌را، آنان‌اند، آنان را

هُدْنا: بازگشتیم

هَدْی:فرستادن

الهَدْی: خون، خون ریختن، کُشته، فرستاده مکّه

هُدَی: راه، راه راست،راه نمودن

الهُدَی: راه راست

هَدَی: راه یافتند، راه نمود، راه نمودی، راه راست داد،نمود، راه دهد،

هُدیً: راه نماینده، راه نمودن، راه راست، راهی

هَدَیْنا: راه نمودیمی، راه نمودیم

هَذا: این، این هستا

هَذِه: این است، اینک

هُزُوًا: به فسوس، فسوس

هَشیم: خشک

هَلْ: ـ ، چی، چه، هیچ، هیچ هست، هستید، هرگز، چیز

هَلَکَ: بمیرد، نیست شدند

هَلُمَّ: بیارید

هُمْ: ایشان

هَمَّ: آهنگ کرد، همّت کردند

ـ هما: هردو، ایشان، آن دومرد، آن دو

هَمَّتْ: آهنگ کرد آن زن، همّت کردند

هَمُّوا: همّت کردند

هُنَّ (ـ هِنَّ): ایشان

هُنالِکَ: آنجا

هَنی: نوش

هُوَ: وی، او

هُوداً: جهودان

هُون: خواری

الهُون:خوار

هَوَی (الهوی): آرزو، هوا

هَواء: تهی و اندروای

هِیَ: آن، وی، این، آنکی

هَیِّئ: بساز

هَیْتَ: بیای‌ها

«ی»

یا: ای

یا اَسَفَی: وا آرزوها

یابِس: خشک

یابِسات: خشک

یاأیُّها: ای

یُؤاخِذُ: بگیرد

یُؤاخِذُ (لا-): نگیرد

یَأْبَی: نخواهد

یَأْتِ: بیامد، بیارد، شود

یَأْتِ (لا-): نیارد، نیاید

یَأْتِ (ما-): نیامد

یَأْتِ (لم-): نه‌بیامد، نه آمد

یُؤْتِ: بدهند، بدهد

یُؤْتِ (لم-): نداد

یَأْتُوا (یأتو-): بیایند، بیارند

یأْتوا (اَن -): بیارند

یَأْتُو- (لم-): نیابند

یَأْتُونَ (لا-): نیایند، نیارند

یُؤْتُونَ: بدهند

یُؤْتُونَ (لا-): ندهندی

یَأْتی: بیارد، بیاید

یَأْتِیَ (اَن-): بیاوردی

یُؤْتی:بدهد

یُؤتِیَ (لن-): ندهد

یَأْتینَ: بیارند، بکنند

یَأْتینَ (اَن-): بیارد

یَأْتِیَنَّ: بیایدتان

یَأْتیانِ: بکنند زنا

یَأْخُذَ:بگیرد، گیرد

یَأْخُذَ (لِـ -): بگرفتی

یَأْخُذُ: بگیرد

یُؤْخَذُ (لا-): نگیرند

یُؤْخَذْ (لم-): نه گرفتند

یَأْخُذوا:بگیرند

یَأْخُذوا (لِـ -): بگیرند

یَأْخُذونَ: بگیرند

یُؤَخِّرَ: سپس دارد

یُؤَخِّرُک: سپس همی دارد، همی سپس دارد

یَأْذَنَ (حتّی-): دستوری دهد

یُؤْذَنَ (لِـ -): دستوری دهند

یُؤْذونَ: رنجه‌دارند

یَئِسَ: نومید شدند

یَأْفِکونَ: ایشان کردند

یُؤفَکونَ: دروغ گفتند، دروغ گویند

يَأْكُلْ (لِـ ـ): مخوردا
يَأْكُلَ (أَن‍ـ): بخورد
يَأْكُلُ: همی خورند
يَأْكُلانِ: همی خوردند
يَأْكُلْنَ: بخورند
يَأْكُلُوا: تا بخورند
يَأْكُلُونَ: همی بخورند
يَأْكُلُونَ (ما‍ـ): همی نخورند
يَأْلَمونَ: همی اندر یابند
يَأْمُرُ: همی فرماید، بفرماید، فرماید
يَأْمُرُ (لا‍ـ): نفرماید
يَأْمُرونَ: بفرمایند، فرمایند
يُؤْمَرونَ: بفرمایندشان
يَأْمَنُ (لا‍ـ): ایمن نشود
يُؤْمِنَ (لن‍ـ): نگرود
يُؤْمِنْ: بگرودا
يُؤْمِنُ: بگرود
يُؤْمِنُ (ما‍ـ): نگروند
يُؤْمِنَنَّ: بگروند، بگرویدند
يَأْمَنُو‍ـ (أَن‍ـ): ایمن شوند
يُؤْمِنوا: بگروندا
يُؤْمِنوا (لم‍ـ): نگرویدند
يُؤْمِنوا(لِـ ـ): بگرویدند، ـ گرویدگان
يُؤْمِنونَ: همی بگروند، بگرویدندی، گروند
يُؤْمِنونَ (لا‍ـ): نگروند، ناگرویدگان‌اند، همی نگروند، نگرویدند
يَؤُس: نومید، نومید گشته

يَبْتَغُونَ: بجویند، همی جویند
يَبْحَثُ: بکَنَد
يُبْخَسونَ (لا‍ـ): کم نکنند
يَبْخَلونَ: زفتی کنند
يُبْدِ (لم‍ـ): پیدا نکرد
يَبْدَؤُا: پدید آرد، پدید کند
يُبَدِّلونَ: بگردانیدند
يُبْدِيَ (لِـ ـ): پدید کند
يَبْسُطُ: بگستراند
يَبْسُطُوا (أَن ـ): بکَشَند
يُبَشِّرَ: مژده دهد
يُبَشِّرُ: مژدهد دهد
يُبْصِرونَ: بدیدندی
يُبْصِرونَ (لا‍ـ): نه‌بینند
يُبَطِّئَنَّ: گران گرداند
يَبْطِشونَ: بکنند
يُبْطِلَ: باطل کند
يُبْطِلُ: باطل کند
يَبْعَثَ (أَن‍ـ): برانگیزد
يَبْعَثُ: برانگیزد، فرستادند
يَبْعَثُ (لا‍ـ): برنه انگیزد
يَبْعَثَنَّ: بفرستند
يُبْعَثونَ: برانگیزندشان، برانگیزند، ـ رستخیز
يَبْغُونَ: بجویند، بجستندی
يَبْكُوا: بگریند
يَبْكُونَ: همی گریند، همی گریستند

یَبْلُغَ (حتّیٰ ـ): برسند، برسد
یَبْلُغَ (لِـ ـ): برسد
یَبْلُغَنَّ: برسد
یَبْلُو ـ : همی آزموده گرداند
یَبْلُوَ (لِـ ـ): بیازماید، خبر دهد
یَبْلُوَنَّ: بیازماید
یُبْلَی: بیازمود
یُبَیِّتُونَ: همی سگالدشب، به شب بسازند
یُبَیِّنَ: پدید آید
یُبَیِّنَ (لِـ ـ): پدید کند
یُبَیِّنُ: پیدا کرد، پیدا کند، پدید کند
یَتامَی (التیامی): بی‌پدران، یتیمان
یُتَبِّرَ (لِـ ـ): هلاک کنند
یَتَّبِعْ: متابع بود
یَتَّبِعَ (اَن ـ): پیگیر شود
یَتَّبِعُ: به دُم رود، برگیری کنند [پیگیری کنند]
یَتَّبِعُ (ما ـ): پیگیر نشود
یَتَّبِعُو ـ (لا ـ): پیگیر نباشند
یَتَّبِعونَ: پیگیر باشند، به دُم روند
یَتَّبِعونَ (اِن ـ): نه‌اندپیگیر، پس‌روی نکنند
یَتَبَوَّأُ: جای همی گرفت
یَتَبَیَّنَ: پیدا شود، پدید آمدی
یَتَجَرَّعُ: همی فرو کشد
یَتَحاکَموا: به داور روند
یَتَّخِذُ: بگیرد
یَتَّخِذْ: بگیرد
یَتَّخِذْ (لم ـ): نگرفت
یَتَّخِذُ ـ (لا ـ): نگیرند
یَتَّخِذُوا (اَن ـ): بگیرند
یَتَّخِذوا (لَم ـ): نگرفتند
یَتَّخِذُونَ: بگیرند
یَتَخَطَّفَ (اَن ـ): بربایند
یَتَخَلَّفُوا: خلاف کردند
یَتَدَبَّرونَ (لا ـ): اندیشه نکنند
یَتَذَکَّرُ (ما ـ): پند نگیرند
یَتَذَکَّرونَ: پند گیرند
یَتَرَبَّصُ: بپاید
یَتَرَبَّصونَ: وا دارند
یَتَرَدَّدونَ: همی گردند
یَتَساءَلُوا (لِـ ـ):پرسند یک از دیگر
یَتَضَرَّعونَ: لابه کنند
یَتَطَهَّروا: پاک کنند
یَتَطَهَّرُونَ: ـ پاکیزگان
یَتَعارَفُونَ: بشناسند
یَتَعَدَّ: اندر گذرد
یَتَفَرَّقا: بپرا کنند
یَتَفَقَّهُوا: بدانستندی
یَتَفَکَّرُوا (لم ـ): اندیشه نکنند
یَتَفَکَّرونَ: اندیشه کنند، بیندیشند، اندیشه همی کنند
یَتَفَیَّؤُ: همی گردد
یَتَّقِ: پرهیزکاری کند
یَتَقَبَّلْ (لم ـ): نپذیرفت
یُتَقَبَّلَ (لن ـ): نه‌پذیرند

یَتَقَبَّلُ: بپذیرد
یَتَّقُوا (لِـ ـ): بترسندا
یَتَّقُونَ: بترسند، همی پرهیز کردند، ـ ترسکاران
یَتَّقُونَ (لا ـ): نترسند
یَتَکَبَّرونَ: گردنکشی کردند
یَتْلُوا (یتلو ـ): همی خواند، بخوانند، برخواند
یَتْلُونَ: همی خوانند
یُتْلَی: برخوانند، بخوانند، خوانند
یُتِمَّ (لِـ ـ): تمام کند
یُتِمَّ (اَن ـ): تمام کند
یُتِمُّ: تمام کند
یَتَمَتَّعوا: برخوردار باشند
یَتَناهَوْنَ (لا ـ): باز نگردیدندی
یَتَواری: پنهان شوند
یَتُوبَ: توبه دهد
یَتُوبَ (اَن ـ): توبه دهد
یَتُوبُ: توبه دهد، توبه پذیرد
یَتُوبوا: توبه کنند
یَتُوبونَ: توبه کنند
یَتُوبونَ (لا ـ): نه توبه کنند
یَتَوَفَّوْنَ: جان بستانند
یَتَوَفَّی: قبض کنند، جان بستاند، بمیراند
یَتَوَکَّلْ: توکل کنند، توکل باید کردن، ـ توکل
یَتَوَکَّلُونَ: توکل کنند
یَتَوَلَّ: دوستی کند، برگردد
یَتَوَلَّوا: برگردند
یَتَوَلَّوْنَ: دوست دارند، دوست و یار گیرند
یَتَوَلَّوْنَ: روی بگردانند
یَتَوَلّی: تولّی کرد
الیَتیم: بی‌پدر، بی‌پدران
یَتیهُونَ: ماند
یُثْبِتَ (لِـ ـ): استوار گرداند
یُثَبِّتُ: استوار گرداند
یُثَبِّتَ: استوار کند
یُثْبِتو ـ (لِـ ـ):باز دارند
یُثْخِنَ (حتّی ـ): درو شوند
یَثْنُونَ: ـــ
یُجادِلُ: پیکار همی کرد، جدل کند
یُجادِلُو ـ (لِـ ـ): پیکار کنند
یُجادِلونَ: بستیهیدند، پیکار همی کنند، جدل کنند
یُجاهِدُوا: جهاد کنند
یُجاهِدوا (اَن ـ): جهاد کنند
یُجاهِدونَ: کوشش کنند
یَجْتَبِی: بگزیند
یَجْحَدُونَ: همی منکر گردند، جحود کنند، ـ انکارکنان
یَجِدْ: بیابد، یابد
یَجِدْ (لا ـ): نه یابند
یَجِدْ (لم ـ): نیابد
یَجِدُوا (لِـ ـ): یابند
یَجِدُوا (لا ـ): نیابند

يَجِدُونَ: يابند
يَجِدُونَ (لا ـ): نه يابند، نيابند
يَجُرُّ: بکشيد
يَجْرِمَنَّ (لا ـ): گناه کار نکند، گناه نکند، ميارَدا
يَجْرِي: همی روند
يُجْزَ: پاداش دهند
يُجْزَوْنَ: پاداش يابند، پاداشت دهند، هست پاداشت ايشان
يَجْزِي: پاداش دهد
يَجْزِيَ (لِ ـ): پاداش دهد،جزا دهد
يُجْزَى (لا ـ): پاداش ندهند
يَجْعَلَ: بکند
يَجْعَلَ (لن ـ): نه کند
يَجْعَلْ: بکند، کند
يَجْعَلْ (لم ـ): نکرد
يَجْعَلُو ـ (أن ـ): بکنند
يَجْعَلُونَ: همی کنند، بکنند
يُجَلِّي (لا ـ): پديد نکرد
يَجْمَحُونَ: نخواهند
يَجْمَعُ: گرد آورد
يَجْمَعَنَّ: گرد آرد، گرد کند
يَجْهَلُونَ: نادان‌اند
يُحادِدْ: مخالف شود
يُحارِبُونَ: حرب کنند
يُحاطَ (أن ـ): گرد آيد
يُحافِظُونَ: نگاهداران
يُحاوِرُ: همی سخن گفت
يُحِبُّ: دوست دارد
يُحِبُّ (لا ـ): دوست ندارد
يُحِبُّونَ: دوست دارند
يَحْذَرُ: بپرهيزند
يَحْذَرُونَ: پرهيز کنند
يُحَرِّفُونَ: همی بگردانند، بگردانيدند، بگردانند
يُحَرِّمُ: حرام کند
يُحَرِّمُونَ (لا ـ): نه به حرام دارند
يَحْزُنْ (لا ـ): نه اندوهگن کند، اندوهگن مباش
يَحْزُنُ: اندوهگن گرداند، اندوهگن کنند
يَحْزَنُونَ: اندوه خورند، اندوهگن شوند
يَحْزَنُونَ (لا ـ): نه اندوه باشد
يَحْسِبُ: باداشت [بازداشت]
يَحْسَبُونَ: پندارند
يَحْسُدُونَ: همی بد خواهی کنند
يَحْشُرُ: گرد آرد، گرد کنند، برانگيزم [برانگيزد]
يُحْشَروا (أن ـ): گرد کنندشان
يُحْشَرونَ: حشر کنندشان، حشر کنند
يَحْفَظُونَ: همی نگاه دارند
يُحِقُّ: راست کند، درست کند
يَحْكُمَ: داوری کند، حکم کند
يَحْكُمَ (لِ ـ): حکم کند
يَحْكُمَ (حتّى ـ): داوری کند

یَحْکُمُ: حکم کند، قضا کند، داوری کند
یُحَکِّمُو ـ : داور دارند
یَحْکُمُونَ: همی حکم کنند، حکم همی کنند
یُحَکِّمونَ: حکم کند
یُحِلُّ: حلال کند
یُحِلُّ: فرود آید
یَحِلُّ (لا ـ): حلال نباشد
یَحْلِفُنَّ: سوگند خوردند
یَحْلِفونَ: سوگند خوردند، سوگند خورند، سوگند همی بخورند
یُحِلُّوا: حلال کردند
یُحَلَّوْنَ: پیرایه نهندشان
یُحِلُّونَ: حلال دارند
یَحْمِلُوا (لِـ ـ): بردارند
یَحْمِلونَ: برگیرند
یُحْمَی: بتابند
یَحُولُ: بگرداند
یُحیطُوا (لم ـ): نه بودشان
یَحْیَی: بزید
یُحْیِی: راه نماید، زنده کند
یُخادِعُونَ: بفریبند
یَخافُ: بترسد
یَخافُوا: بترسند
یَخافونَ: بترسند، همی بترسند، ترسیدند
یَخافونَ (لا ـ): نترسند
یَخْتانونَ: خیانت کردند

یَخْتَلِفونَ: اختلاف کردند، ناهمواری کردند، همی ناهموارشدند، ـ خلاف‌کنان
یَخْدَعُوا (أن ـ): بفریبند
یَخْرُجُ: بیرون رود
یَخْرُجُ: بیرون آید
یُخْرِجُ: بیرون آورد
یَخْرُجوا: بیرون آیند
یَخْرُجوا (أن ـ): بیرون آیند
یُخْرِجُو ـ : بیرون کنند
یُخْرِجُو ـ (لِـ ـ): بیرون کنند
یَخْرُصُونَ: ـ گزاف گویان، ـ گزافکاران
یَخِرّونَ: بیوفتند
یُخْزِ: رسوا کند
یُخْزِی: هلاک کند، عذاب کند
یَخْسِفَ (أن ـ): فرو برد
یَخْشَ (لِـ ـ): بترسند
یَخْشَ (لم ـ): نه ترسد
یَخْشَوْنَ: بترسند
یَخْصِفانِ: درپوش ـ
یُخَفِّفُ (لا ـ): سبک نگردانند
یُخَفِّفَ (أن ـ): سبک گرداند
یُخْفُونَ: پنهان کردند
یَخْفَی: پوشیده نگردد
یَخْلُ: تنها ماند
یُخْلِفُ (لا ـ): خلاف نکند
یَخْلُقُ: بیافرینند
یَخْلُقُ (لا ـ): نیافریند

یَخْلُقونَ (لا ـ): نیافریند
یُخْلَقونَ: آفریده‌اند، بیافریند
یَخُوضُوا (حتّی ـ): در شوند
یَخُوضونَ: در شوند
یَد: دست، چیرگی
یُدَبِّرُ: تدبیر کند، خواهد، همی سازد
یَدْخُلَ (لن ـ): اندر نشود
یُدْخِلْ: اندر آرد
یُدْخِلُ: در آرد
یَدْخُلوا (لِـ ـ): اندر آیند
یَدْخُلو ـ (أن ـ): نه اندر شوند
یَدْخُلو ـ (لم ـ): در نروند
یَدْخُلونَ: در آیند، اندر شوند
یَدْخُلونَ (لا ـ): نه در شوند
یَدْرَؤُنَ: باز زنند
یُدْرِکْ: اندر یابد
یُدْرِکُ: بیابد
یَدُسُّ: پنهان کند
یَدْعُ (لم ـ): نخواند
یَدْعُو: می‌خواند
یَدْعُونَ: بخوانند، همی بخوانند، همی خوانند، خوانند
یَدینُونَ (لا ـ): نه طاعت دارند
یُذَبِّحونَ: همی گلو بُرند
یَذَرَ: بگذارند
یَذَرُ: بگذارد
یُذْکَرْ (لم ـ): یاد نکنند

یُذْکَرَ (أن ـ): یاد کنند
یَذْکُرونَ: یاد کنند
یَذَّکَّروا (لِـ ـ): پند گیرند
یَذَّکَّرُونَ: یاد کنند، پند گیرند، اندیشه کنند، باندیشند، پند پذیرند
یَذُوقَ (لِـ ـ): بچشد
یَذُوقوا (لِـ ـ): بچشند
یَذْهَبُ: بشود
یُذْهِبَ: ببرد
یُذْهِبْ: ببرد
یَذْهَبْنَ: ببرد
یُذیقَ: بچشاند
یُراؤُنَ: نماح (بی‌نقطه) کنند
یَربِطَ: سخت کند
یَرْتَدَّ: باز گردد
یَرْتَدُّ (لا ـ): باز نگردد
یَرِثُ: میراث خواهد
یَرِثُونَ: میراث یابند
یَرْجِعُ: باز گردد
یَرْجِعونَ: باز آیند
یُرْجَعونَ: باز گردند
یَرْجُونَ: همی اومید دارند
یَرْجُونَ (لا ـ): اومید ندارند، اومید نداشتند، امید نمی‌دارند
یَرْحَمُ: رحمت کند
یَرْحَمْ: ببخشاید
یَرْحَمْ (لم ـ): نکند رحمت

يُرِدْ: خواهد
يُرِدْ (لم-): نخواهد
يُرَدُّ: باز گردانند
يُرَدُّ (لا-): باز نگردانند، باز نتوان زدن
يُرْدُو- : هلاک کنند
يُرَدُّونَ: باز گردانند
يَرْزُقُ: روزی دهد
يُرْسِلْ: بفرستند
يُرْسِلَ: بفرستد
يُرْسِلُ: بفرستد
يَرْشُدُونَ: راه راست یابند
يُرْضُو- : خشنود کنند
يُرْضُونَ: خشنود کند
يَرْضَى(لا-): خشنود نیست، نپسندد
يَرْغَبُ (- عن): ناخواها باشد
يَرْغَبُوا (لا-): نه دریغ داشتند
يَرْفَعُ: برداشت
يَرْقُبُوا (لا-): نگاه ندارند
يَرْقُبونَ (لا-): نگاه ندارند
يَرْكُمَ: با هم افکند
يَرْمِ: گوید
يَرَوْا: بینند
يَرَوْا (حتی-):به بینند
يَرَوْا (لم-):همی ننگرند، ننگرند، نه بینی [نبینند]
يَرَوْنَ: به بینند
يَرَوْنَ (لا-):نه بینند

يَرْهَبونَ: بترسند
يَرْهَقُ (لا-): نیابد
يَرَى: بیند، دیدند
يُرِى: بنماید، بنمود
يُرَى (لـ-): بیند
يُرِىَ (لـ-): پدید آمد
يُريدُ: همی خواهد
يُريدُ (لا-): نمی‌خواهد
يُريدا: بخواهید [بخواهند]
يُريدُوا:خواهند
يُريدونَ: همی خواهند، خواهند
يُريكُمُو- : بنمودیتان
يَزِدْ: بیفزاید
يَزِرُونَ: بزه کردند، همی بردارند
يَزْعُمُونَ: دعوی کنند
يُزَكُّونَ: بستایند
يُزَكِّي: بستاید، پاکیزه گرداند، فزون گرداند
يُزَكِّي (لا-): پاک نکند
يَزيدُ: بیفزاید، بفزاید
يَزيدُ (ما-): همی نه‌افزاید، نه‌افزاید
يَزيدُ (لا-): نه افزاید
يَزيدَنَّ (لـ-): بیفزاید
يُسارِعونَ: بشتابند
يُساقونَ: برانند
يَسْئَلُ: خواهند
يَسْئَلُونَ: همی پرسند، پرسند
يَسْبِتونَ (لا-): نه شنبد بود

یُسَبِّحُ: تسبیح کند
یُسَبِّحونَ: تسبیح کنند
یَستَأْخِرونَ (لا ـ): سپس نه‌ایستند، باز پس ندارند، پس ندارند
یَستَأْخِرونَ (ما ـ): سپس نداشتند
یَستَأْذِنُ: دستوری خواهند
یَستَأْذِنُ (لا ـ): دستوری نخواهند
یَستَأْذِنونَ: دستوری خواهند
یَستَبْدِلْ: بدل کند
یَستَبْشِرونَ: شاد شوند، شادی همی کردند
یَستَجیبُ: اجابت کند
یَستَجیبوا: اجابت کنند
یَستَجیبوا (لم ـ): اجابت نکنند، پاسخ نکردند
یَستَجیبونَ (لا ـ): پاسخ نکنند
یَستَحِبّونَ: بگزینند
یَستَحْیُونَ: رسوا کنند، همی حدیث فرمودند
یَستَخْفُوا (لِـ ـ): پنهان کنند
یَستَخْفونَ: پنهان کنند
یَستَخْفونَ (لا ـ):پنهان نکنند
یَستَخْلِفْ: خلاف آورد
یَستَخْلِفَ: خلیفت کند
یُستَضْعَفونَ: ضعیف داشتندی
یَستَطیعُ: توانایی هست
یَستَطیعونَ: بتوانستندی
یَستَطیعونَ (لا ـ): نتوانند، توانایی ندارند
یَستَعْجِلُ: شتاب دارند
یَستَعْجِلونَ: همی شتابانند
یَستَعْفِفْ (لِـ ـ): خویشتن‌داری کند
یَستَغْشُونَ: ـــ
یَستَغْفِرْ: آمرزش خواهد
یَستَغْفِروا: آمرزش خواهند، آمرزش خواستندی
یَستَغْفِرونَ: استغفار کنند، آمرزش خواهند
یَستَغیثُوا: فریاد خواهند
یَستَفْتُونَ: بپرسند، پرسند
یَستَفِزَّ (أن ـ): بلغزاند
یَستَقْدِمونَ (لا ـ): نه فرا پیش برند، پیش نروند
یَستَکْبِرْ: گردنکشی کند
یَستَکْبِرونَ (لا ـ): بزرگ منشی نکنند، نه‌گردنکشی کنند،گردنکشی نکنند
یَستَمِعُ: بشنود
یَستَمِعُونَ: بشنود، همی گوش دارند
یَستَنْبِئُونَ: آگاه کنند
یَستَنْبِطونَ: بیرون دانند آوردن
یَستَنْکِفْ: ننگ دارد
یَستَنْکِفَ (لن ـ): ننگ نداشت
یَستَوُونَ: برابر باشند
یَستَوونَ (لا ـ): راست نباشند
یَستَوی: برابر باشد، راست بود
یَستَوی (لا ـ): برابر نباشد، راست نباشد
یَستَویانِ: برابراند این دو
یُستَهزَؤا: فسوس کنند
یَستَهزِؤُنَ: ـ فسوس‌کنان، ـ افسوس کنان، ـ فسوس کنندگان

یَسْجُدُ: سجده کنند
یَسْجُدونَ: سجده کنند
یُسْجَنَ: به زندان کنندش
یَسْجُنُنَّ: به زندان کنند
یُسْجَنَنَّ: باز داشته شود
یَسْخَرونَ: فسوس کنند
یَسْخُطُونَ: خشم گیرند
الیُسْر: آسانی
یُسْرِفْ (لا ـ): اندر مگذردا از حد
یَسْرِقْ: دزدی کند
یَسُرُّونَ: پنهان کنند
یُسِرُّونَ: پنهان دارید [دارند]
یَسْعَوْنَ: فراز شوند
یَسْقِی: بخوراند
یُسْقَی: بخورانید
یَسْکُنَ: بیارامد
یُسَلِّموا: گردن نهند
یَسْمَعَ (حتی ـ): بشنود
یَسْمَعُ (لا ـ): نشنود
یَسْمَعُوا (لا ـ): نشنوند
یَسمَعُونَ: بشنوند
یَسْمَعُونَ (لا ـ): نشنوند
یَسُووُا (لِـ ـ): اندوهگین گرداند
یَسُومُ: پیچاندشان
یَسُومُونَ: بچشانید، برهاند
یَسیر: آسان
یُسَیِّرُ: براند
یَسیروُا (لم ـ): هیچ نرفتید [نرفتند]
یُسیغُ: فرو بردن
یَشاءُ: خواهد، بخواستی، خواست
یَشاؤُنَ: خواهند
یُشاقِقْ: خلاف کند
یَشْتَرُونَ: همی بخرند
یَشْتَرُونَ (لا ـ): نخرند
یَشْتَهُونَ: آرزو کنند
یَشْرَحْ: پاک کند
یُشْرِکْ: شرک آورد
یُشْرَکَ (أن ـ):انباز گیرد، هنباز گیرد
یُشْرِکُ (لا ـ): انباز نکند
یُشْرِکُونَ: هنباز گیرند، همی انباز گیرند، انباز گیرند، شرک گیرند
یَشْرُونَ: بفروشند
یَشْعِرُکُم: دانید شما
یَشْعُرونَ (لا ـ):آگاهی نداشتند، آگاهی ندارند، ندانند، ندانستند
یَشْعُرونَ (ما ـ): ندانند، ندانند ایشان، آگاهی ندارند
یَشْفِ: خوش گرداند
یَشْفَعَ: خواهش کند
یَشْفَعُوا: خواهش کنند
یَشْکُرونَ: سپاس دارند
یَشْکُرونَ (لا ـ): سپاس‌داری نکنند، شکر نکنند
یَشْوِی: بریان کند

یَشْهَدُ: گوایی دهد،گواست
یَشْهَدُونَ: گوایی دهند
یُصالِحا (اَن-): صلح کنند
یُصْبِحُوا: بامداد برخیزند
یَصْبِرْ: صبر کند
یَصُدُّ: باز دارد
یَصْدِفُونَ: روی بگردانیدند، برگردیدند
یَصَّدَّقُوا (اَن-): صدقه دهند
یَصُدُّوا (لِ-): باز دارند
یَصُدُّونَ: روی بگردانند، دست باز دارند، برگردند، برگردیدند، باز گردند
یَصَّعَّدُ: بر شود
یَصِفُونَ: صفت کنند
یَصِلُ (لا-): نرسد
یُصَلَّبُوا: بردار کنند
یُصْلِحُ (لا-): نیکو نکند
یَصِلُوا (لَن-): نرسند
یُصَلُّوا (لِ-): نماز کنند
یُصَلُّوا (لم-): نماز نکرده باشند
یَصْلَوْنَ: اندر آرند، اندر شوند
یَصِلُونَ: بپیوندند
یَصُمْ (لِ-): روزه دارد
یَصْنَعُ:همی کرد، کرده بود
یَصْنَعُونَ: کردند، همی کردند
یُصیبَ (اَن-): برساند، برسد، عقوبت کند
یُصیبَ (لن-): نه رسد
یُصیبُ: برساند، برسد
یُصیبُ (لا-): نرسید
یُضاعَفُ: دوبار گردانند
یُضاعِفُ: دوچندان کند
یُضاهُونَ:ماننده باشد
یَضْحَکُوا: بخندیدند
یَضُرُّ (لا-): نه زیان کند، زیان نکند
یَضْرِبُ: پدید همی کند
یَضْرِبُونَ: بزنند
یَضَّرَّعُونَ: زاری کنند
یَضُرُّو- (لن-): زیان نکند
یَضُرُّونَ (ما-): نکند زیان
یَضَعُ: بنهد
یُضِلَّ (لِ-): بیراه کند
یُضِلَّ (اَن-): گمراه کند
یُضِلُّ: بیراه شود، گم گرداند، گمراه گرداند، گم کرد، بیراهی-
یَضَلُّ: بیراه بود
یُضْلِلْ: بیراه کند،گم گرداند، گمراه گرداند، بیراه کرد
یُضِلُّو- : بیراه کنند
یُضِلُّو- (اَن-): بیراه کنند
یُضِلُّوا (لِ-): گم شدند، گم گردانند
یُضِلُّونَ: همی گمراه گردانیدند، بیراه‌اند
یُضِلُّونَ (ما-):نه بیراه کند
یُضیعَ (لِ-): تباه کندی
یُضیعُ (لا-): ضایع نکند
یَضیقُ: همی تنگ شود

یُطاعَ (لِـ ـ): فرمان برندش
یَطَؤُنَ (لا ـ): نه بسپرید
یَطْبَعُ: مُهرنهاد
یُطِع: فرمان برد، فرمان کند
یَطْعَمْ: بخورد
یَطْعَمُ (لا ـ): نخورند
یُطْعِمُ: طعام دهد
یُطْعَمُ (لا ـ): طعام ندهند
یُطْفِؤُا (اَن ـ): بکُشند
یَطْلُبُ: بجویند
یَطْمَعونَ: طمع دارند
یَطَّوَّفَ (اَن ـ): طواف کند
یُطَهِّرَ (لِـ ـ): پاک کند
یُطَهِّرَ (اَن ـ): پاک کند
یَطیرُ: بپرد
یَطَّیَّرُوا: باز روی نهادند
یُطیعونَ: فرمان برند
یُطیقُونَ: بتوانند
یُظاهِرُوا (لم ـ): نه آشکارا کردند
یَظْلِمَ (لِـ ـ): ـ ستم کننده
یَظْلِمْ: ستم کند
یَظْلِمُ (لا ـ): ستم نکند
یَظْلِمونَ: ـ ستمکاران، بیداد کردند
یُظْلَمونَ (لا ـ): ستم نکندشان، ستم نکنند بر شما، نه ستم کنند، ستم نکنند
یُظْهِرَ (لِـ ـ): پیدا کند
یَظْهَروُا: آشکارا شوند

یَعْبُدُ: پرستیدند، پرستد، می‌پرستند
یَعْبُدُوا (لِـ ـ): پرستند
یَعْبُدونَ: همی پرستند، می‌پرستند
یَعْتَدُونَ: ـ بیراهان
یَعْتَذِرونَ: عذر خواهند
یَعْتَزِلوـ (لم ـ):جدا نشوند
یُعْجِزونَ (لا ـ): عاجز نشوند
یُعَجِّلُ: بشتابد
یَعِدُ: اومید کرد، وعده کند
یَعِدُ (لا ـ): نکند وعده
یَعِدُ (ما ـ): نکند وعده
یَعْدِلُونَ: داد دهند، بیدادکنان‌اند، بگردیدند
یَعْدُونَ: از حد بگذشتند
یُعَذِّبَ: عذاب کند
یُعَذِّبَ (لِـ ـ): عذاب کند، عذاب فرستد
یُعَذِّبُ: عذاب کند
یُعَذِّبْ: عذاب کند
یَعْرُجونَ: همی برشدند
یَعْرُشونَ: برآورندی، بجنبانند
یَعْرَضُونَ: عرضه کنند
یَعْرِفُونَ: همی بشناسند، بشناسند
یَعْزُبُ: غایب شود
یَعْصِ: بی‌فرمانی کند
یَعْصِرُونَ: شیره کنند
یَعْصِمُ: نگاه دارد، نگه دارد
یُعْطَوْا (لم ـ): ندهندشان
یُعْطُوا (حتی ـ): بدهند

يَعِظُ: پند همی دهد

يَعْفُوَ (أَن‌ـ): اندر گذارد

يَعْفُوا: عفو كنند

يَعْقِلُونَ: اندر يابند، خرد دارند

يَعْقِلُونَ (لاـ): نه خرد دارند، اندر نيافتندی، هیچ خرد ندارند، خرد ندارند

يَعْكُفُونَ: درنگ كردند

يَعْلَمَ (لِـ ـ): بدانند، بنمايد

يَعْلَمُ: می‌داند

يَعْلَمْ (ماـ): نمی‌داند

يَعْلَمُ: همی داند

يُعَلِّمُ: بياموزد، بياموزند، همی‌آموزند

يَعْلَمُوا (لمـ):نه‌دانند، ندانند

يَعْلَمونَ: دانند، همی‌دانند، بدانند

يَعْلَمونَ (لاـ): همی ندانند، ندانند، ندانستند

يُعْلِنونَ: آشكارا كنند

يَعْمُرُ: عمارت كند

يَعْمُروا (أَن‌ـ): عمارت كنند

يَعْمَلْ: كند

يَعْمَلُ: همی كنند

يَعْمَلُونَ: همی كنند، می‌كنند، همی كردند، كردند، كنند، بكنند

يَعْمَهُونَ: متحيّر همی گردند، كور باشند، ـ خيره ماندگان، ـ كوران

يَعُودُ: باز گردند

يُعيدُ: باز گرداند،باز گردانند

يُغاثُ: باران دهند

يُغاثُوا: فرياد رسدشان

يُغادِرُ (لاـ):همی دست باز ندارد

يُغْرِقَ: غرقه كند

يُغَرَّنَّ (لاـ): مفريبدا

يُغْشِي: همی پوشد، بپوشد

يُغَشّي: برسد

يَغْفِرْ (لمـ): نيامرزد

يَغْفِرَ (لِـ ـ): بيامرزد

يَغْفِرَ (لن‌ـ): نيامرزد

يَغْفِرْ: بيامرزد

يَغْفِرُ (لاـ): نيامرزد

يَغْلِبْ: غلبه كرده آيد

يَغْلِبُوا: چيره گردند

يُغْلَبونَ: چيره شوند

يُغْنِ: بی‌نياز كند

يَغْنَوْا (لمـ): نبودندی، نبودند، بخفتند

يُغْنِي: توانگر كند،باز توانستی داشتن

يُغْنِي (لاـ): سود ندارد

يُغْوِيَ (أَن‌ـ): بيراه كند

يُغَيِّرُ (لاـ): نگرداند

يُغَيِّرَنَّ: بگردانند

يُغَيِّروا (حتی‌ـ): بگردانند، بنگردانند

يَفْتَدُوا (لِـ ـ): دور گردند

يَفْتَرونَ: همی ببافند، ببافند، گويند، دروغ بافتند، دروغ گويند، ـ دروغ زنان، گويند دروغ، همی دروغ ساختند

يَفْتَري: ببافتند

يُفْتَرَى: دروغ توان يافتن
يُفْتَرَى (أَن‌ـ): دروغ گفتن
يَفْتِنَ (أَن‌ـ):عذاب كند، بياشوبانند
يَفْتِنَنَّ: فتنه مكناد
يَفْتِنُو‌ـ (أَن‌ـ): بيراه كنند
يَفْتِنونَ: شورانند
يُفْتَنونَ: دروغ گويند
يُفْتِي: جواب دهد
يَفْرَحُوا: خرّم باشند
يَفْرَحونَ: شادى همى كنند
يُفَرِّطونَ (لا‌ـ): سست‌كارى نكنند
يُفَرِّقوا (لم‌ـ): نه جدا كنند
يَفْرَقُون:ترسند
يُفْسِدوا (لِـ ـ): فساد كنند
يُفْسِدونَ:تباهكارى كنند
يَفْسُقُونَ: ـ تباهكاران،ـ فاسقان
يُفَصِّلُ: همى پديد كند
يَفْعَلْ:بكند
يَفْعَلْ (لم‌ـ): نكند
يَفْعَلُ (ما‌ـ): نكند
يَفْعَلونَ: همى كردند، بكنند
يَفْقَهُو‌ـ (أَن‌ـ): بدانند
يَفْقَهُو‌ـ (ان‌ـ): برنه افتند
يَفْقَهونَ: بدانند، اندر يافتن، ـ داناآن
يَفْقَهونَ (لا‌ـ): ندانند
يُفْلِحُ (لا‌ـ):نرهاند، نرهند
يُفْلِحونَ (لا‌ـ): نرهند از عذاب، نه‌رهند
يُقاتِلْ: كارزاركنند، كارزار كند
يُقاتِلُوا (يقاتلو‌ـ): كارزار كنند
يُقاتِلو‌ـ (أَن‌ـ):كارزار كنند
يُقاتِلو‌ـ (لم‌ـ):كارزار نكنند
يُقاتِلونَ: كارزار همى كنند، كارزار كنند، حرب كنند
يَقْبَلُ: بپذيرد
يُقْبَلُ (لا‌ـ): نه پذيرند
يَقْتَرِفونَ: بودند كنندگان
يَقْتُلْ: بكشد
يَقْتُلَ (أَن‌ـ): بكُشد
يُقْتَلْ: بكشند
يُقْتَلُ: كشته گردد
يَقْتُلُو‌ـ : بكشند
يُقَتَّلوا (أَن‌ـ): بكشند
يَقْتُلُونَ: بكشند، حرب كردند
يُقْتَلونَ: كشته شوند
يُقَتِّلونَ: بكشند
يَقْدِرُ: به اندازه كند
يَقْدِرُ (لا‌ـ): توانايى ندارد
يَقْدِرونَ (لا‌ـ):توانايى ندارند
يَقْدُمُ: پيش رود
يَقْرَؤُنَ: خوانند
يُقْسِمانِ: سوگند خورند، هر دو سوگند خوردند
يَقُصُّ: حكم كند

يُقْصِرونَ (لا ـ): نه باشند [ ]
يَقُصُّونَ: قصه كنند
يَقْضِي: حكم كند
يَقْضِيَ (لِـ ـ): بگزارد
يُقْضِيَ: به سر آيد
يَقْطَعَ: ببرّد
يَقْطَعونَ: ببرند
يَقْطَعونَ (لا ـ): نه برند
يُقَلِّلُ: اندک كرد
يَقْنَطُ: نوميد گردد
يَقُولُ: گويد، گويند، بگويد، همى گويند، گفت
يَقُولَنَّ: گويند
يَقُولُوا: گويند
يَقُولوا (لِـ ـ): گويند، بگويندا
يَقُولونَ:همى گويند، مى‌گويند، گويند
يَقُومُ: به پاى گردد
يَقُومانِ: برخيزند
يُقيمونَ: به پاى دارند
اليَقين: بى‌گمان
يَقيناً: بيقين
يَكُ: باشد
يَكُ (لم ـ): نبود
يَكادُ (لا ـ): نتواند
يَكادونَ (لا ـ): نمى‌خواهند
يَكْبُرُ: بزرگ آيد
يَكْبَروا (أن ـ): بزرگ‌شوند

يَكْتُبُ: نبيسد
يَكْتُبونَ: بنويسند
يَكْتُمونَ: همى پوشانند، بپوشانند، پنهان كنند
يَكْتُمونَ (لا ـ): پنهان نتوانند كرد
يَكْذِبونَ: ـ دروغ زنان
يُكَذِّبونَ (لا ـ): دروغ‌زن نتوانند كرد
يَكْرَهونَ (ما ـ): نپسندند
يَكْسِبُ: كند
يَكْسِبُ: كردن
يَكْسِبونَ: همى كردند، كردند، بكنند
يَكْشِفُ: بپوشد
يَكُفَّ (أن ـ): فرو گيرد
يَكْفُرْ: كافر شوند، كافر شد
يَكْفُرُ: كافر شوند
يُكَفِّرْ: بپوشد
يَكْفُروا (لِـ ـ): ناسپاسى كنند
يَكْفُروا (أن ـ): كافر شويد
يَكْفُرونَ: كافر گشتند، كافر شوند، كافر شدند، كافر گردند، كفر آوردند
يَكُفُّوا (لم ـ): فرو نگيرند
يَكْفي: بسندگى كند
يُكَلِّمُ (لا ـ): سخن نگويد
يَكُنْ:بُوَد، باشد، هست
يَكُنْ (لم ـ): نباشد، نبودى
يَكُنْ (لا ـ): مباد
يَكْنِزونَ: گنج نهند

يَكُونَ: بباشد
يَكُونُ: بباشد، بود
يَكُونَ (لِـ ـ): بباشد
يَكُونَ (أن ـ): بودی
يَكُونَ (لا ـ): نباشد
يَكُونُوا (لِـ ـ): بباشند
يَكِيدُوا: سازند
يَلْبَثُوا (لم ـ): درنگ نكردند
يَلْبَثُونَ (لا ـ): درنگ نكردندی
يَلْبِسَ: برپوشاند
يَلْبِسُوا (لِـ ـ): بپوشند
يَلْبِسُوا (لم ـ):نه پوشيدند
يَلْبِسُونَ: پوشند، بپوشند
يَلْتَفِتْ (لا ـ): از پس منگردا، سپس منگرد
يَلْتَقِطْ: برگيرد
يَلِجَ (حتى ـ): اندر آيد
يُلْحِدُونَ: بيرون‌اند، همی گردانند
يَلْعَبُونَ: بازی كنند، بازی همی كنند
يَلْعَنُ: لعنت كند، لعنت كرد
يُلْقُوا (لم ـ): نه افكنند
يَلْقَوْنَ: ـ ديدار
يَلْمِزُ: بنمايد
يَلْمِزُونَ: عيب كنند
يَلُونَكم: با شما باشند
يُلْهِ: مشغول گرداند
يَلْهَثْ: بانگ دارد
اليَمّ: دريا

يَمْتَرُونَ: همی به شک شوند
يُمَتِّعْ: برخورداری ده ...
يَمْحُوا: پاک كند
يَمُدُّونَ: بكشَند
يَمُرُّونَ: همی گذرند
يَمَسُّ: برسد
يَمَسُّ (لا ـ): نه برسد
يَمْسَسَ: برساند
يُمْسِكُ: بدارد
يُمْسِكُ (ما ـ): نگاه ندارد
يُمَسِّكُونَ: در آويختند
يَمْشُونَ: همی رفتندی، بروند
يَمْشِي: برود
يَمْكُثُ: بباشد و بماند
يَمْكُرُ: سازش بد كنند، عقوبت كند
يَمْكُرُوا (لِـ ـ): مكر كنند
يَمْكُرُونَ: سازش بد كنند،همی سازش بد كردند، ـ مكركنان
يَمْكُرُونَ (ما ـ): نكنند مكر
يَمْلِكُ: نگاه دارد، ـ پادشاه
يَمْلِكُ (لا ـ): پادشايی ندارد
يَمْلِكُونَ (لا ـ): پادشايی ندارند، پادشا نباشند
يَمُنُّ: منّت نهد
يُمَنِّي: آرزو كند
يَمُوتُ: بميرد
يَمُوتُونَ: بميرند

يُميتُ: بميراند
يَميزَ (لِـ ـ):جدا كند
يَميلونَ: حمله آرند
يَمين (اليمين): دست راست، راست
يُنادي: همی خواند
يَنالُ: برسد
يَنالُ (لاـ): نرسد، نيابد
يَنالُوا (لمـ): نه يابند
يَنالونَ (لاـ): نيافتندی
يَنْؤَنَ: باز ايستند
يُنَبِّئُ: آگاه كند، بياگاهاند
يُنْبِتُ: برويانيم [برویاند]
يَنْبُوع: جشمه روان
يَنْتَظِرُونَ: پايند
يَنْتَقِمُ: كينه كشد
يَنْتَهُوا:باز ايستند
يَنْتَهُونَ: باز ايستند
يُنَجّي: برهاند
يَنْحِتُونَ: بتراشيدند
يُنْذِرَ (لِـ ـ): بترساند، بيم كند
يُنْذِرُوا (لِـ ـ): بترسانيدندی
يُنْذِرونَ: بيم كردند
يَنْزِعُ: بياهخت
يَنْزَغُ: وسوسه افكند
يَنْزَغَنَّ: كين دارند
يُنَزِّلُ: انزله بود
يُنَزِّلُ: فرو فرستند، همی فرو فرستند، بفرستد

يُنْشِئُ: بردارد
يَنْشُرْ: بگستراند
يَنْصُرْ: نصرت دهد
يَنْصُرُ: ياری كند
يَنْصُرُونَ: نصرت كنند
يُنْصَرونَ: ياری كنند
يَنْظُرَ: بنگرد
يَنْظُروا: بنگرند
يَنْظُرُوا (لمـ): نه نگرند
يَنْظُرونَ: همی پايند، همی نگرند، نگرند
يُنْظَرُونَ: زمان دهند
يَنْعِ: برسد
يَنْعَقُ: بانگ كند
يُنْغِضُونَ: جنبانند
يُنْفَخُ: بدمند
يَنْفَدُ: سپری گردد
يَنْفِرُوا (لِـ ـ): بروند
يَنْفَعُ: سود كند، منفعت كند
يَنْفَعُ (لاـ): نه سود كند، سود نكند هيچ
يَنْفَعَ (أن–): سود دارد
يُنْفِقُ: هزينه كند، همی هزينه كند
يُنْفِقُوا: هزينه كنند
يُنْفِقونَ: هزينه كنند،نفقه كنند
يُنْفِقونَ (لا–): نه هزينه كنند،هزينه نكنند
يُنْفَوا: برانند
يَنْقُصُوـ (لمـ): نه نقصان كردند
يَنْقُضُونَ: بشكنند، بشكافند [بشكانند]
يَنْقُضُونَ (لاـ): نشكنند

يَنْقَلِبُ: برگردد
يَنْكُثُونَ: برگشتند
يُنْكِرَ: منكر شود
يَنْهَوْنَ: باز دارند، باز داشتند
يَنْهَى: باز دارد
يَنْهَى (لا-): باز نداشتند
يُوارِي: بپوشد، پنهان كند
يُواطِؤُا (لِـ ـ): ناسزاوار كند
يُوَجِّهُ: فرستند
يُوحَ (لم-): نفرستاد
يُوحُونَ: بفرستند
يُوحَى: وحى كردند، وحى فرستاده شد، وحى كند،بفرستند
يَوَدُّ: دوست دارد
يُورَثُ: ميراث يابند
يُورِثُ: دهد
يُوصَلَ (أن-): ببايد پيوستن
يُوصَى: اندرز كردند
يُوصِي: اندرز همى كند، اندرز كند
يُوصِينَ: اندرز كنند
يُوعَظُونَ: پند همى دهندشان
يُوَفَّ: تمام دهند
يُوَفِّق:سازگارى افكند
يُوَفَّى: تمام بدهد
يُوَفِّيَنَّ: تمام بدهد
يُوقِعَ (أن-): بفكند
يُوقِنُونَ:ـ بى‌گمان، ... دارند
يُوَلِّي: كند

يَوْمَ: روز، آن روز
الْيَوْم: روز، امروز
يَوْمَئِذٍ: آن روز
يُهاجِرْ: ببُرد از وطن
يُهاجِرُوا (حتّى-): هجرت كنند، هجرت كنند يعنى ببُرند
يُهاجِرُوا (لم-): هجرت نكردند
يَهْتَدُونَ: راه برند
يَهْتَدُونَ (لا-): نه دانند بردن، راه ندانستندى، نه راه يافتند
يَهْتَدِى: دارد راه
يَهْدِ: راه داد، راه نمايد
يَهْدِ (لم-): راه ننمايد، نه راه نمودندى
يَهْدُونَ: راه يابند، راه نمايند
يَهْدِى: راه نمايد
يَهدى (لا-): راه ننمايد، نه راه نمايد
يُهْدَى: راه نمايند
يُهْرَعُونَ: همى شتافتند
يَهْلِكَ (لِـ ـ): نيست شود
يُهْلِكُ: نيست كند
يُهْلِكَ (لِـ ـ): هلاک كندى
يُهْلِكَ (أن-): نيست كند
يُهْلِكُونَ: هلاک كردى
يُهْلِكُونَ (إن-): نكنند هلاک
الْيَهُود: جهودان
يَيْأَسُ (لا-): نوميد نباشد
يَيْأَسْ (لم-): همى ندانند

فرهنگ واژه‌های فارسی

آبخورندگاه: مشرب ۷/۱۶۰

این واژه مرکّب در هیچ فرهنگ لغتی ثبت نشده است و در ترجمه‌ها و تفاسیر قابل دسترس نیز یافت نشد.

آسمانه: سقف خانه (برهان) ۱۶/۲۶

و آسمانه‌ای برداشته. (ترجمه تفسیر طبری ج ۷ ص ۱۷۵۷)

سقف خانه را سماءالبیت گویند و به پارسی نیز آسمانهٔ خانه گویند. (ابوالفتوح ج ۱ ص ۵۸)

سما به معنی آسمانهٔ خانه بود. (وجوه قرآن ۱۳۴)

بنا را آسمانه کردن. (المصادر ۳۱)

گو فرو بند رسنی از آسمانهٔ خانه. (ترجمه قرآن موزه پارس ۴۴)

آنچه زیر آسمانه توان کرد زیر آسمان نتوان کرد. (قابوسنامه ۶۹)

هدهد در آسمانهٔ خانه نشسته نظاره می‌کرد. (قصص قرآن مجید ۲۸۸)

تا همی آسمان توانی دید
آسمان بین و آسمانه مبین

(عماره مروزی، شاعران بی‌دیوان ۳۶۱)

وز دژم روی ابر پنداری
کآسمان آسمانه‌ای است خلنگ

(فرخی، دیوان ۲۱۰)

آهختن: بیاهیخت در ترجمه نَزَعَ و یَنْزِعُ ۷/۱۰۸، ۷/۲۷

جامه از خویشتن آهخته باشد. (تفسیری بر عشری از قرآن ۳۸۹)

آهنجیدن: بیاهنجیم در ترجمه نَزَعْنا ۷/۴۳

کینه ایشان از وی بیاهنجید. (تفسیری بر عشری از قرآن ۱۸۵)

کینهٔ من ازین قوم بیاهنج. (تفسیری بر عشری از قرآن ۲۹۲)

آهنگ کردن: آهنگ کنید در ترجمه تَیَمَّمُوا ۴/۴۳

چنین است در ترجمهٔ تفسیر طبری نسخهٔ «صو» ج ۱ ص ۲۹۷ ح

آهنگ کنان: آمّین ۵/۲

آخریان: بِضاعَة ۸۸-۶۵-۶۲-۱۲/۱۹

تعبیه کردند اخریان ایشان را. (سور آبادی ۱۱۵۷)

پنهان داشتند او را اخریانی، نمودند که وی اخریانی است. (سور آبادی ۱۱۱۰)

کنید اخریان ایشان در بار ایشان. (ترجمه قرآن قدس ۱۴۸)

آوردیم اخریانی ناروا. (ترجمهٔ تفسیر طبری ۷۵۵ ح)

کنید اخریانهای ایشان اندر بارهاشان. (ترجمهٔ تفسیر طبری ۷۴۹ ح)

مکاس در خور اخریان کن. (قابوسنامه ۱۷۱)

النِّفاق: روا شدن اخریان. (المصادر ۳۵)

اَرْسَمه: مَرافِق ۵/۶

معادل این واژه در ترجمه‌های قرآنی «آرن، آرنجن، وارنگ، آرنجا، وارن» است و بدین صورت در هیچ فرهنگ لغت و ترجمهٔ قرآنی یافت نشد.

تنها یک صورت «ارزنو» شبیه بدان است که در قرآن ری آمده است: «برخیزید ور نماز بشورید رویهاتان و دستهاتان را تا به ارزنو» (ترجمهٔ قرآن ری ۹۹)

از آن سوتر: از آن سوتر نشوم در ترجمهٔ لَن اَبْرَحَ ۱۲/۸۰

اِسپِچ: القُمَّل ۷/۱۳۳

شپش. درگیلکی سَبَج (لغتنامه)

این واژه بدین صورت در متنی یافت نشد.

اُستاخ: استاخ شدند در ترجمهٔ مَرَدُوا ۹/۱۰۱

گستاخ، بستاخ، بی‌ادب، لجوج، بی‌پروا، (لغتنامه)

با کسی علم دین نگفت استاخ
زآنکه دل تنگ بود و علم فراخ
(حدیقه سنایی ۲۵۱)

استاخ (المصادر ۷۶۶ ح)

استخوان: النَّوَی (۶/۹۵)

هسته، استه، نواة، حب، تخم، دانهٔ میوه‌ها، هستهٔ خرما. (لغتنامه)

استوار داشتن: استوار دارم در ترجمهٔ آمَنُ ۱۲/۶۴ و استوار نداری در ترجمهٔ لاتَأمَنْ ۱۲/۱۱

استوارکار: حکیم، عزیز ۹۲-۴/۵۶، ۸۳-۶ /۱۲، ۱۴/۴ ، ۱۶/۶۰

اِسگالش: ریبة ۹/۱۱۰

اسم اسگالیدن، سگالش، اندیشه، تفکّر، فکر، خیال. (لغتنامه)

او نمی‌خندد ز ذوق مالشت
او همی خندد بر آن اسگالشت
(مولوی از لغتنامه)

اشتروار: بَعیر ۷۲-۱۲/۶۵

بیفزاید کیل اشترواری. (ترجمه تفسیر طبری ۷۵۰)

هر که بیارد آن را اشترواری غلّه باشد. (ترجمه تفسیر طبری ۷۵۲)

بیفزائیم به نام ابن یامین اشتروار بار و آن اشتروار بار آسان است.
(سور آبادی ۴۱۱)

آن را که باز آرد آن را اشتروار بارست. (سور آبادی ۴۱۲)

اِشکار: اشکار کنید در ترجمهٔ اصْطادُوا ۵/۲

آن چه دیدی بهتر از پیکار من
تا شدی تو سست در اشکار من
(مولوی از لغتنامه)

اِشکاف: اشکافهای کوه در ترجمهٔ مَغارات ۹/۵۷

رخنه، چاک، شکاف. (معین)

نمونه مثالی از متون به دست نیامد.

اِشنوا: اُذُن ۹/۶۱

در فرهنگها بدین معنی ثبت نشده است و در ترجمه‌های قرآن نیز یافت نشد.

اِشنیدن: اشنیدندی در ترجمهٔ سَمّاعون ۹/۴۷

شنیدن (لغتنامه)

از تو اشنیدم که گفتی. (قصص قرآن مجید ۵۱)

خود گفت حقیقت و خود اشنید
زآن روی که خود نمود و خود دید
(نفحات الانس ۵۸۹)

نبودند کمی توانستند اشنیدن. (ترجمه قرآن قدس ۱۳۴)

اَفام: قرض ۵/۱۲ و افامی دهید در ترجمهٔ اَقْرَضْتُم ۵/۱۲

و اگر افام داری بود یا ناتوانی. (کشف الاسرار ج ۱ ص ۷۴۱)

افتادن: همی برنه افتیم در ترجمهٔ ما نَفْقَهُ ۱۱/۹۱ ، شما همی برنه افتید در ترجمهٔ لاتَفْقَهونَ ۱۷/۴۴، برنه افتند در ترجمهٔ اَنْ یَفْقَهو ۱۷/۴۶

افسوس‌کنان: در ترجمهٔ یَستَهْزِؤنَ ۱۶/۳۴

اَنباز: انبازان در ترجمهٔ شُرَکاء ۱۳۹-۱۳۶ ، ۶/۱۰۰ ، ۷۱-۱۰/۲۸، ۳۳-۱۳/۱۶، ۱۶/۲۷، صاحب ۷/۱۸۴، انباز باش در ترجمهٔ شارِکْ ۱۷/۶۴

انباز گردانیدن: انباز مگردانید در ترجمهٔ لاتُشْرِکُوا ۴/۳۶

انباز گرفتن: همی انباز گیرید، انباز گیرید در ترجمهٔ تُشْرِکُونَ ۱۱/۵۴، ۶/۴۱ ، انباز نگیرم در ترجمهٔ لااُشْرِکَ ۱۳/۳۶، ۱۶/۳۵، انباز گیریم در ترجمهٔ اَنْ نُشْرِکَ ۱۲/۳۸ و نیز موارد ۴/۴۸، ۵۴-۱۶/۱، ۱۸/۲۶

انبازگیر: انباز گیر و انبازگیران در ترجمهٔ مُشْرِکُونَ ۲/۱۳۵، ۶/۱۶۱، ۹/۷، ۱۲/۱۰۸، ۱۵/۹۴، ۱۶۱-۱۲۳-۱۶/۱۰۰

آنکه شریک پذیرد، آنکه همتا گیرد. (لغتنامه)، مشرک (معین)

و من نه از انبازگیران و همتاگویان‌ام. (بخشی از یک تفسیر کهن ۲۱۸)

این انبازگیران را گوی. (کشف الاسرار ج ۸ ص ۱۴۱)

اَندَخسیدن: بیندخسیدند در ترجمهٔ اَوَی ۱۸/۱۰، بیندخسید در ترجمهٔ أوُا ۱۸/۱۶

حمایت نمودن، پشتی کردن، پناه دادن،پناه گرفتن، عوذ، عیاذ، پناه جستن، استعاذه. (لغتنامه)

ای پروردگار من به تو می‌اندخسم. (تفسیر نسفی ج ۱ ص ۳۱۲)

گفت هر آینه بیندخسیم به کوه.
(تفسیر نسفی ج ۱ ص ۳۱۲)
اندخسیدن من به تباری بزرگ بودی.
(تفسیر نسفی ج ۱ ص ۳۱۷)
چون اندخسیدند جوان مردان به غار.
(تفسیر نسفی ج ۱ ص ۴۱۱)
بیندخسیت به غار. (تفسیر نسفی ج ۱ ص ۴۱۲)

أَندَخشیدن: بیندخشیدمی در ترجمهٔ آوِی ۱۱/۸۰؛ بیندخشم در ترجمه آوِیَ ۱۱/۴۳
چون بیندخشیدند جوانمردان (ترجمه تفسیر طبری ۹۲۰ ح)
بیندخشیدمی (ترجمه تفسیر طبری ۷۱۹ ح)
این صورت کلمهٔ اندخسیدن، کمتر دیده شده است.

أَندَرْوای: تهی و اندروای در ترجمهٔ هَواء ۱۴/۴۳
سرنگون، آویخته. (معین)
سرنگون، سرفرو افکننده، معلّق، آویخته. (لغتنامه)

او همان است که از گردن خویش
مرد را کرد به رمح اندروای
(فرخی ۳۸۸)

هوا چو خاک به طبعش فرو نشیند پست
زمین چو ذرّه ز حلمش بماند اندروای
(عنصری ۲۹۱)

در متنهای کهن بیشتر صورت «اندروا» آمده است.

أَنْزَله: انزله بود در ترجمهٔ أَنْزَلَ ۵/۶۸ و أُنزِلَ ۱۱/۱۴ و يُنَزِّلُ ۵/۱۰۱
کلام در آن که کجا انزله بوده است. (ابوالفتوح ج ۱ ص ۲۵)
در اینکه آیه در که انزله بود. (ابوالفتوح ج ۲ ص ۱۸)

انزله کردن: انزله کردند در ترجمهٔ نَزَّل ۴/۱۴۰، انزله کرد در ترجمهٔ أَنْزَلَ ۵/۴۴، ۵/۱۰۴، انزله کردی در ترجمهٔ أُنْزِلَ ۶/۱۵۷، نکرد انزله در ترجمهٔ ما أَنْزَلَ ۶/۸۱
این ترکیب بر ساخته ایرانیان است. (معین)
فرو فرستادن آیتی یا حکمی، فرستادن خدای تعالی آیتی یا کتابی را، نازل کردن. (لغتنامه)
پیغامبران را به بازی نفرستاد و کتابها را به هرزه انزله نکرد. (ابوالفتوح ج ۱ ص ۴۳۷)
آنچه خدای بر تو انزله کرد. (ابوالفتوح ج ۳ ص ۳)
در نوشتهٔ قرآن بر تو انزله کرد. (ابوالفتوح ج ۲ ص ۱۴)

گفت آری به آن خدای که توریة بر موسی انزله کرد. (ابوالفتوح ج ۱ ص ۲۲۶)

این شواهد نشان می‌دهد که انزله و ترکیب انزله کردن در حوزهٔ شهر ری در زبان معمول بوده است و نه جای دیگر، چون شواهد دیگری یافت نشد.

انگِختن: بینگز در ترجمهٔ حَرِّضْ ۸/۶۵
مخفّف انگیختن. (آنندرا ج) شاهد مثال به دست نیامد.

اوفتادن: بیوفتاد در ترجمهٔ خَرَّ ۷/۱۴۳، بیوفتادند در ترجمهٔ خَرُّوا ۱۲/۱۰۰
بیوفتند در ترجمهٔ یَخِرُّونَ ۱۰۹-۱۷/۱۰۷؛ بیوفتادند در ترجمهٔ ضَلُّوا ۵/۷۷؛ اوفتد در ترجمهٔ تَسقُطُ ۶/۵۹؛ بیوفتاد در ترجمهٔ وَقَعَ ۱۳۴-۷/۱۱۸، ۱۰/۵۱، بیوفتید در ترجمهٔ قَعُوا ۱۵/۲۹، بیوفتد در ترجمهٔ واقع ۷/۱۷۱؛ بیوفتد در ترجمهٔ شَجَرَ ۴/۶۵

اوکندن: بیوکن در ترجمهٔ اَنْ اَلقِ ۷/۱۱۷، بیوکنند در ترجمهٔ اَلقَوا ۷/۱۱۶، ۱۰/۸۱، بیوکنید در ترجمهٔ اَلقُوا۱۰/۸۰، ۷/۱۱۶، بیوکند در ترجمهٔ اَلقی ۴/۱۷۱، ۱۰۷-۷/۱۵، بیوکنیم در ترجمهٔ المُلقین ۷/۱۱۵، خواهید اوکندن در ترجمهٔ مُلقون ۱۰/۸۰، بیوکن در ترجمهٔ اَنْ تُلقَی ۷/۱۱۵؛ دوستی اوکند در ترجمهٔ اَلَّفَ ۸/۶۳، دوستی نتوانی اوکندن در ترجمهٔ مَا اَلَّفتَ ۸/۶۳؛ در اوکندیم در ترجمهٔ اَغْرَیْنا ۵/۱۴

اومید: طَمَع ۱۳/۱۲، ۷/۵۶

اومید داشتن: اومید داریم در ترجمهٔ نَطْمَعُ ۵/۸۴، همی اومید دارند در ترجمهٔ یَرجُونَ ۱۷/۵۷، اومید ندارند در ترجمهٔ لا یَرْجُونَ ۱۵-۷/۱۱-۱۰، ۴/۱۰۴، اومید دارند در ترجمهٔ مُرْجَوْنَ ۹/۱۰۶

اومید کردن: اومید کرد در ترجمهٔ یَعِدُ ۸/۷؛ اومید کنم در ترجمهٔ اُمَنِّیَنَّ ۴/۱۱۹

اومیدوار: مَرْجُوّ ۱۱/۶۲

بادناک: عاصف ۱۴/۱۸
باددار (لغتنامه)
سخت گردد به وی باد اندر روزی عاصف بادناک. (ترجمه تفسیر طبری ۸۲۰ ح)
وزان شود بر وی بادی سخت در روزی بادناک. (تفسیر نسفی ۳۵۸)

باز داشت خواستن: باز داشت خواهم در ترجمهٔ اَعُوذُ ۱۱/۴۷
ای خداوند من باز داشت می‌خواهم به تو. (ترجمه تفسیر طبری ۷۱۴)
باز داشت خواهم به تو بار خدایا من. (ترجمه قرآن ری ۳۳۹)
باز داشت خواه به خدای که اوست اشنوا و بینا. (ترجمه قرآن ری ۴۷۸)
از شرّ حاسد به من باز داشت خواهید. (انس التائبین ۲۸۶)

می‌فرماید باز داشت خواهید به خدای (منتخب سراج السّائرین ۳۱)

من به تو بازداشت می‌خواهم از بدی. (منتخب سراج‌السّائرین ۱۱۰)

باشندگان: حاضِری — ۲/۱۹۶، ماکثین ۱۸/۳، اصحاب ۱۱/۲۳، ۱۳/۵

باشندگان اندر آنجای همیشه. (ترجمه تفسیر طبری ۹۱۹)

این هزار مقام منزلهاست به سوی حق روندگان را و باشندگان را نیز مقامات است. (انس التائبین ۱۲)

باشنده: عاکفون ۲/۱۸۷

گفت مرا عشق کهن از بر ما نقل مکن
گفتم آری نکنم ساکن و باشنده شدم
(دیوان شمس ج ۳ ب ۱۴۷۵۲)

ای خنک جانی که لطف شمس تبریزی بیافت
برگذشت از نه فلک بر لامکان باشنده شد
(دیوان شمس ج ۲ ب ۷۷۴۹)

باشیدن: اقامت ۱۶/۸۰

جایهای باشیدن که پسندیدیت. (تفسیر نسفی ۲۶۴)

اگر فرمائی اینجا بباشم. (قصص قرآن مجید ۳۱۲)

در مدینه بباشیم یا به حرب ایشان بیرون رویم. (قصص قرآن مجید ۳۲۲)

مقصود بی‌قرار جمال باشیدن و طالب وی بودن آمد. (معارف ج ۲ ص ۱۱)

شاهد اخیر در معنی دیگری است.

بافتن: بباقد در ترجمهٔ افتَری ۶/۲۱، ۱۸/۵، بباقت در ترجمهٔ افتَری ۶/۹۳، بباقتیم در ترجمهٔ افتَرَیْنا ۷/۸۹

بانگ‌ناک: گل بانگ ناک در ترجمهٔ صَلْصال ۱۵/۲۸

آفریدیم آدمی را از گل خشک بانگ ناک. (تفسیر نسفی ۳۶۷)

لغتنامه‌ها این واژه را نیاورده‌اند.

برخورداری: مَتاع ۳/۱۹۷، ۵/۹۶، ۷/۲۴، ۹/۳۸، ۱۰/۲۳، ۱۳/۲۶، ۱۱۷-۱۶/۸۰

ساکن کرده در آن برخورداری شما را. (قرآن قدس ۲۲۷)

یا برخورداری کفی هم چنان. (قرآن قدس ۱۵۴)

بزرگ‌منش: بزرگ‌منشان در ترجمهٔ المتکبّرین و المُستکبرین ۱۶/۲۹، ۱۶/۲۳

ایشان متکبّر و بزرگ منش مردمان بودند. (تفسیری بر عشری از قرآن ۲۹۸)

بدجایگاهی بود بزرگ منشان و بزرگی کردگان را. (ترجمه قرآن موزهٔ پارس ۲۲۶)

بزرگ‌منشی کردن: بزرگ منشی نکنند در ترجمهٔ لایَسْتَکْبِرون ۱۶/۴۹

بزرگ منشی کردند از ایمان آوردن (تفسیری بر عشری از قرآن ۲۹۸)

بدرستی که بزرگ منشی کردند در تنهاشان (ترجمهٔ قرآن موزهٔ پارس ۸۳)

بِزِشْن: البَغْضاء ۵/۱۴ در موارد دیگر «بزه» آورده است.

این کلمه در هیچ فرهنگ لغت و ترجمهٔ قرآن یافت نشد.

بَساویدن: ببساود در ترجمهٔ تَمَسَّ ۱۱/۱۱۳، مبساوید در ترجمهٔ لا تَمَسُّو ۱۱/۶۴ ببساوید در ترجمهٔ مَسْتُم ۴/۴۳، برهنه مبساوید در ترجمهٔ لا تُباشِروُا ۲/۱۸۷

زنان مؤمنه را پس طلاق دهید ایشان را از پیش که ببساوید ایشان را. (ترجمهٔ قرآن ری ۴۲۲)

بَسودن: بسودند در ترجمه لَمَسُوا ۶/۷، دست نبسودمی در ترجمهٔ مَسَّنی ۷/۱۸۸

بَلگ: وَرَق ۷/۲۲، وَرَقه ۶/۵۹

شاخ و بلگ آن بر اندام من می‌زند. (معارف بهاءولد ج ۱ ص ۱۶۸)

بلگهای آن از حلّهٔ خضراء پهناء هر بلگی چندانک ... (جامع السّتّین ۱۳)

بنیروا: قُوَّة ۹/۶۹

موکّل باشند فرآن آتش فریشتگان زفتان او سختان بنیروا. (ترجمهٔ قرآن موزهٔ پارس ۳۵۴)

یافتیم آن را پهر از پاسوانی سخت بنیروا. (ترجمهٔ قرآن موزهٔ پارس ۳۷۳)

بُوکِ: سَـ ۴/۱۶۲، ۱۴۸، ۶/۱۴۶، ۷/۱۴۶، ۹/۵۹؛ لَعَلَّ ۶/۱۵۴، ۷/۱۶۸؛ عَسَی ۵/۵۲، ۷/۱۸۵، سَوْفَ ۱۴۶-۴/۷۴، ۶/۱۳۵

بون: غیابت ۱۲/۱۰؛ اصل ۱۴/۲۴؛ از یک بون برآمده در ترجمهٔ صِنْوان ۱۳/۴

دشمن شاه ار به مغرب است ز بیمش
باز نداند به هیچ گونه سر از بون
(فرخی از لغتنامه)

معدن این چیزها که نیست در این خاک
جز که ز بیرون این فلک نبود بون
(ناصرخسرو از لغتنامه)

بهانه: السَّبیل ۹/۹۳

بهانه بر آنکسهاست که می دستوری خواهند. (ترجمهٔ تفسیر طبری ۶۲۴ ح)

بدین معنی در فرهنگها نیامده است.

به دُم آمدن: به دم آید در ترجمهٔ تَبِعَ ۱۴/۳۶

به دُم رفتن: به دم رویم در ترجمهٔ نَتَّبِع ۲/۱۷۰، ۱۴/۴۴، به دم نروند در ترجمهٔ ما تَبِعُوا ۲/۱۴۵، به دم مروید در ترجمهٔ لا تَتَّبِعُوا ۲/۱۶۸، به دم همی نروید در ترجمهٔ اِنْ تَتَّبِعُونَ ۱۷/۴۷، به دم رود در ترجمهٔ یَتَّبِعُ ۲/۱۴۳، به دم روند ترجمهٔ

یَتَّبِعُونَ ۴/۲۷، به دم روند ترجمهٔ بتابعٍ ۲/۱۴۵، به دم روی ترجمهٔ بتابعٍ ۲/۱۴۵، به دم روی ترجمهٔ اتّباع ۲/۱۷۸، به دم رفت ترجمهٔ اَتَّبَع ۱۸/۲۸، به دم رود ترجمهٔ اتَّبَعَ، به دم برود ترجمهٔ اتَّبَعَ، به دم رفتند ترجمهٔ اتَّبَعَ و ....

هر که به دم تو رود از ایشان پر کنم دوزخ را از شما (تفسیر نسفی ۲۱۵)

پاداشْت: ثواب ۴/۱۳۴، مَثوبَة ۵/۶۰، جزاء ۱۰/۲۷، ۵/۸۵، هست‌تان پاداشت در ترجمهٔ تُجْزَوْنَ ۱۰/۵۲، هست پاداشت ایشان در ترجمهٔ یُجْزَوْنَ ۷/۱۴۷

یکی را پاداشت آن بود. (انس التّائبین ۱۱۸)

در نواخت و پاداشت تو دارد. (مجموعه رسائل خواجه عبدالله ۱۷۴)

هر که خواهد پاداشت این جهان به نزدیک خداست پاداشت این جهان.

(ترجمه و قصه‌های قرآن ۱۵۰)

پاداشْت دادن: پاداشت دهند در ترجمهٔ یُجْزَوْنَ ۷/۱۸۰

پاداشن: ثَواب ۴۶-۱۸/۳۱، جَزاء ۱۷/۶۳

نیست پاداشنی سخای تو را

نه سخای تو هست پاداشَن

(مسعود سعد ۴۵۸)

به باد افراه و پاداشَن نبشته دو خط روشن به تیغش بر که لاتَأمن به گنجش بر که لاتَحذر

(عنصری ۱۱۵)

پاییدن: بپایید در ترجمهٔ انْتَظِرُوا ۶/۱۵۸، ۷/۷۱، ۱۰/۲۰، ۱۱/۱۲۲، پایند در ترجمهٔ یَنْتَظِرُون ۱۰/۱۰۲، همی پایند در ترجمهٔ یَنْظُرُون ۱۶/۳۳؛ بپاید در ترجمهٔ یَتَرَبَّصُ ۹/۹۸، بپایید در ترجمهٔ تَرَبَّصُوا ۹/۲۴

فرهنگهای لغت برای انتظار و تربّص، مترادفهای دیگری آورده‌اند.

پدید کردن: پدید کنیم در ترجمهٔ نَقُصُّ و پدید کردنی در ترجمهٔ قَصَص ۱۲/۳

پَسینان: اُخْرَی ۳۹-۷/۳۸ در اغلب موارد «دیگر» .

گویند پیشینان پسینان را. (ترجمه و قصه‌های قرآن ۲۴۵)

اوی آن خدای است که کرد شما را پسینان و سپنچگانان در زمین. (ترجمه قرآن موزهٔ پارس ۱۸۵)

پُشْتواره: مَلْجَأ ۹/۵۷

بدین معنی در هیچ فرهنگ لغت و ترجمهٔ کهن قرآن نیامده است.

پَهلوا: هم پهلوا در ترجمهٔ الجَنْب ۴/۳۶

اگر خواهد بر پهلوا بخسباند (تفسیری بر عشری از قرآن ۲۵۸)

همسایهٔ خداوند نزدیکی و همسایه‌ی دور و ایار پهلوا (قرآن قدس ۳۳)

پیچیدن: پیچی (پیچد) در ترجمهٔ اشْتَمَلَتْ ۶/۱۴۳

پیشانیان: اَوْلَیانِ ۵/۱۰۷

تاختن: بتاختندی در ترجمهٔ اَوْضَعُوا ۹/۴۷

تَبِش: دِفْء ۱۶/۵

نبینند اندر بهشت تبش آفتاب (ترجمهٔ قرآن ری ۶۲۱)

از همه تبش دوزخ بر ایشان بیش از آن نباشد که از خوی (تفسیری بر عشری از قرآن ۷۹)

گویند کز آتش تبش و گرمی باشد
پس چون که من از آتش غم با دم سردم
(فرخی ۴۴۰)

شما را در آن گرم کننده و تبش آرنده است.

تذرو: الرَّعْد ۱۳/۱۳ (سورآبادی ۱۲۷۷)

بدین شکل در فرهنگها و ترجمه‌های قرآن نیامده است. شاید سهوی در کلمهٔ «تندور» که همان تندر است باشد.

تَرسکار: ترسکاران در ترجمهٔ المتّقین ۲/۱۹۴، ۴۶-۶۴، ۵/۲۷-۷/۱۲۸، ۱۳۶-۱۲۳-۴۴-۷-۹/۴، المُتّقون ۸/۳۴، یَتّقون ۱۰/۶۳

ایشان مرخداوندشان را ترسکار بودند. (ترجمهٔ قرآن ری ۱۵۵)

دوسترین بندگان به نزدیک خدای تعالی ترسکارانی باشند نهانی. (ترجمهٔ شهاب الاخبار ۱۵۰)

ترسکاری: خشوع ۱۷/۱۰۹؛ التّقوی ۵/۸، ۹/۱۰۹

نرمخویی است و تنک دلی و ترسکاری. (مجموعه رسائل خواجه عبدالله ۲۸۸)

سزاوارترین مردمان به ترسکاری در نهان و آشکارا حامل قرآن است.
(منتخب سراج السّائرین ۷۴)

نیک یاری است مال بر ترسکاری از خدا. (ترجمه شهاب الاخبار ۱۵۲)

تو او را به اجل ترسکاری ده. (جامع السّتین ۴۳۸)

توا: أنْتَ ۱۱/۴۹

دستوری خواهند از توا. (قرآن قدس ۱۱۷)

توا توا هی دانای ناپدیدیها. (قرآن قدس ۶۳)

تُه: ته مباش در ترجمهٔ فَلاتَکُونَنَّ ۶/۱۱۴

خواستی ته که هلاک کنی مرا (ترجمهٔ قرآن موزهٔ پارس ۲۰۰)

فاز گرد واسوی خدای ته بسندیده. (ترجمه قرآن موزهٔ پارس ۴۲۱)

جدل کردن از: جدل کردید از در ترجمهٔ جادَلْتُم عَنْ ۴/۱۰۹
به معنی حمایت کردن و دفاع کردن است.
جکنده: مَسْنُون ۱۵/۲۸. در موارد دیگر مسنون به معنی سیاه آمده است.
واژهٔ جکنده در هیچ فرهنگ لغت و ترجمهٔ قرآنی یافت نشد.
جُمندگان : الدَّوابّ ۸/۵۵
جُمنده: دابّه ۲/۱۶۴، ۶/۳۸، ۱۱/۶، ۶۱-۱۶/۴۹
در آنچه بپراکند از هر جمندهیی. (ترجمه قرآن ری ۲۳)
نیست هیچ جمندهی اندر زمین. (ترجمه قرآن ری ۱۲۰)
جوال: وِعاء ۱۲/۷۶؛ متاع ۱۲/۶۵
چابک کار: لطیف ۱۲/۱۰۰
خدای چابک کارست باریک دادن. (ترجمه قرآن موزهٔ پارس ۲۴۹)
او چابک کارست و باریک بین و آگاه. (ترجمه قرآن موزهٔ پارس ۳۵۷)
لطیف است چابک کار. (تفسیری بر عشری از قرآن ۲۷۲)
چرب: المَنّ ۷/۱۶۰
چفسیدن: مَیْل ۴/۲۷، بچفسید در ترجمهٔ أنْ تَمیلُوا ۴/۲۷ در موارد دیگر میل کردن آمده است.

چوبکهای قمار: الأزْلام ۹۰-۳-۵/۳
چیرگان: أعِزّه ۵/۵۴
چیرندگان: الغالبین ۷/۱۱۳
این واژه در فرهنگها نیامده است.
چیز: هَلْ ۱۷/۹۳
خاله: پدر و خاله در ترجمهٔ أبَوَیْ ۱۰۰-۱۲/۹۹ در موارد دیگر پدر و مادر است.
برآورد پدر را و خاله را بر تخت. (سور آبادی ۱۱۸۳) در تفسیر پدر و خاله به جای أبَوَیْ — سور آبادی توضیحات مناسبی داده است.
خوازبار: خواربار آریم در ترجمهٔ نَمیرُ ۱۲/۶۵
به ما آرد یک شتروار خواربار (تفسیر نسفی ۳۳۸)
تمام کن ما را پیمودن خواربار. (ترجمه و قصه‌های قرآن ۴/۵)
خواربار آریم خاندان ما را. (سور آبادی ۱۱۵۹)
ما خوار وبار آریم اهل خویش را. (ترجمهٔ قرآن ری ۲۲۷)
خوبکار: خوبکاران در ترجمهٔ مُصْلِحون ۱۱/۱۱۷

همیشه تا نبود خوبکار چون بدکار
چنان کجا نبود نیکخواه چون بدخواه
(فرخی از لغتنامه)

خوبکاران او چو کشت کنند
گاو در خرمن بهشت کنند
(اوحدی از لغتنامه)

خوش مَنشی: طَوْع ۱۳/۱۵، خوش منشی کرد در ترجمهٔ طَوَّعَتْ ۵/۳۰

خول: خولی در ترجمهٔ عِوَجاً ۷/۴۵ در موارد دیگر «کژی» آورده است.

به معنی خل است که کجی باشد. خمیده (لغتنامه) صورتی از خوهل.

اسب خول هم بد بود آنکه هر دو پایش کژ بود. (قابوسنامه ۱۲۶)

زن مانند پهلویی خول بود اگر خواهی که راست باز کنی بشکنی. (ترجمه شهاب الاخبار ۱۵۸)

در ترجمه قرآن قدسّ «کیل» ضبط شده است.

داور راست: حکیم ۶۷-۴۹-۱۰-۸/۱، ۹۷-۹/۶۰-۷۱

در ترجمهٔ قرآن موزهٔ پارس «راست داور» آمده است صص ۶۹، ۱۰۷، ۲۱۶ و ...

داوری کردن: با یکدیگر داوری کردید در ترجمهٔ تَنازَعْتُم ۸/۴۳، داوری مکنید در ترجمهٔ لاتَنازَعُوا ۸/۴۶

درخش: البَرْق ۱۳/۱۲

مقرعه‌زن گشت رعد مقرعهٔ او درخش
غاشیه کش گشت باد غاشیهٔ او دیم
(منوچهری ۷۰)

درخش ار نخندد به وقت بهار
همانا نگرید چنین ابر زار
(رودکی ۵۴۲)

دردگِن: الیم ۴/۳۱۸، ۶/۷۰، ۷۳-۸/۳۲، ۹۰-۶۱-۳۹-۹/۳، ۹۷-۸۸-۱۰/۴

دردگین: اَلیــم ۴/۱۷۳، ۵/۹۴، ۱۰۲ - ۱۱/۴۸، ۱۲/۲۵، ۱۵/۵۰، ۱۴/۲۲، ۱۱۷-۱۰۴ - ۱۶/۶۳

دِرَم: وَرَق ۱۸/۱۹ بـدین مـعنی یـافت نشد.

درنگی: عَدْن ۱۳/۲۳، ۱۶/۳۱، ۱۸/۳۱
در فرهنگ‌های لغت و ترجمه قرآن بدین معنی یافت نشد.

دروغ‌زن: دروغ زنان در ترجمهٔ مُفْتَرون ۱۱/۵۰، دروغ‌زنان در ترجمهٔ المُفْتَرین ۷/۱۵۲، یَفْتَرُون ۷/۵۳، ۱۰/۳۰؛ کاذِب ۱۱/۹۳، کاذبون ۶/۲۸، کاذبین ۶/۳۹، ۷/۶۶، ۹/۴۳، ۱۱/۲۷، ۷۴-۱۲/۲۶، المُکَذّبین ۶/۱۱، یَکْذِبون ۹/۷۷، دروغ‌زن نتوانند کرد در ترجمهٔلا یُکَذّبون ۶/۳۳

دروغْ زن داشتن: دروغ‌زن داشتند در ترجمهٔ کَذَّبَ ۱۵/۸۰، کَذَّبُوا ۱۶/۱۱۳، دروغ‌زن دارند در ترجمه کَذَّبوا ۶/۱۴۷

دروغ‌زن کردن: دروغ زن کردند در ترجمهٔ کَذَّبوا ۱۰/۷۳

دست باز داشتن: دست باز داشتند در ترجمهٔ تَرَکَ ۱۱-۴/۷، تَرَکْنَ ۴/۱۲، تَرَکُوا ۴/۹، دست باز دارد در ترجمهٔ تَرَکَ ۲/۱۸۰، دست باز ندارذی در ترجمهٔ ما تَرَکَ ۱۶/۶۱، دست باز داشتم در ترجمهٔ تَرَکْتُ ۱۲/۳۷، دست باز داشتید در ترجمهٔ تَرَکْتُم ۴/۱۲، دست باز دارید در ترجمهٔ أَنْ تُتْرَکوا ۹/۱۶؛ دست باز داریم در ترجمهٔ نَذَرُ ۱۰/۱۱، دست بازدار در ترجمهٔ ذَرْ ۹۱-۶/۷۰ ، دست باز دارید در ترجمهٔ ذَرُوا ۷/۷۳، ۱۱/۶۴؛ دست باز ندارد در ترجمهٔ لایُغادِر ۱۸/۴۹

دستْ بَرنجَن: أساوِر ۱۸/۳۱

دستاورنجن، دست ابرنجن،دستبند، النگو، یاره، سِوار (لغتنامه) حلقهٔ طلا و نقره و امثال آن باشد که در دست کنند. (برهان)

دست برنجن در دست کسی کردن. (المصادر ۵۵۶)

پیرایه ور کنندشان اندر بهشت از دست برنجنها از زر (ترجمه تفسیر طبری ۹۲۵)

بیاراینذشان در وی به دست برنجنهای زرّین (تفسیر نسفی ۴۱۵)

دُشخوار: عزیز ۱۴/۲۰

نیست آن بدل کردن شما به به از شما بر خدایِ دشخوار (سور آبادی ۱۲۲۴)

نَکِد ۷/۵۸

ما می‌ترسیم از عذاب خداوند ما روزی دشخوار سخت. (ترجمه قرآن ری ۶۲۱)

آن روز روزی بود روزی دشخوار. (ترجمه قرآن ری ۶۱۳)

دشخوار داشتن: دشخوار دارند در ترجمهٔ کَرِهَ ۱۰/۸۲، دشخوار داری در ترجمهٔ تُکْرِهُ ۱۰/۹۹

دشمناگی: شِقاق ۱۱/۸۹

دشمنی، عداوت، خصومت (نفیسی). شقاق، خلاف. (دهخدا)

شاهدی برای این واژه به دست نیامد. هر چند برای صورتهای دیگر مثل دشمنایگی و دشمناذگی شواهد موجود است.

دوستتر: أَحَبّ ۹/۲۴، ۳۳-۱۲/۸

دوگان: مَثْنَی ۴/۳

خوش آید شما را از زنان دوگان و سه‌گان و چهارگان. (سور آبادی ۳۸۲)

دیده کردن: دیده کند در ترجمهٔ مَبْعُوثون ۱۱/۷. در موارد دیگر بر انگیزند آمده است.

دیگ: الاَمْس ۱۰/۲۴

دی، روز گذشته، دیروز. (لغتنامه)

دیه: القَرْیَه ۴/۷۵، ۶/۱۲۳، ۹۴-۷/۸۸، ۱۰/۹۸، ۱۲/۸۲، دیه‌ها در ترجمهٔ القُرَی ۶/۱۳۱، ۷/۹۶، ۱۱/۱۰۰

راستا: تِلْقاء ۱۰/۱۵

شاهد در متون یافت نشد.

رحمت کن: الرَّحیم. در آغاز سوره‌های ۵، ۶، ۷ و ۸، ۹/۱۰۴

ریزه: ریزه‌ها پراکنده در ترجمهٔ رُفات ۱۷/۴۹، ریزه ۱۷/۹۸

در ترجمه‌های قرآن غالباً ریزیده آمده است.

ریم: چند ریم میان دو انگشت در ترجمهٔ فَتیل ۴/۷۷، ۴/۴۹، ۱۷/۷۱

چرک. (برهان)

بیداد نکنند بر ایشان چند ریم میان انگشتان (ترجمه تفسیر طبری ۹۰۳ ح)

ستم نکند بر خلق چون ریم میان دو انگشت (ترجمه تفسیر طبری ۳۰۷ ح)

آب دهند از آبی زرداب و هَب و ریم (ترجمه قرآن ری ۲۴۲)

آگنده شدن مغز استخوان و بخوردن ریم جوف مردم را. (المصادر ۱۲۶)

زُفتی کردن: البُخْل ۴/۳۷، زفتی کنند در ترجمهٔ یَبْخَلُونَ ۴/۳۷

زفتی کن فریشان. (ترجمه قرآن موزه پارس ۳۵۵)

با دو کژدم نکرد زفتی هیچ
با دل من چراش بینم زفت
(خسروی، شاعران بی‌دیوان ۱۷۴)

زَنَخ: زنخها در ترجمه الاَذْقان ۱۷/۱۰۹

زنهارگاه: مُسْتَوْدَع ۱۱/۶. در مورد دیگر «رحم مادر» آمده است.

در فرهنگها یافت نشد.

زینْ افزار: اَسْلِحَة ۴/۱۰۲

بگیرند زین اَفزار خویش. (ترجمهٔ تفسیر طبری ۳۱۳ ح)

زمین آمو شد در زمان فراز و نشیب
ز توده توده سر و کوه کوه زین‌افزار
(عنصری ۷۴)

وزین کرانه کمان برگرفت و اندر شد
میان آب روان با سلیح و زین‌افزار
(فرخی ۶۳)

چه خواست کردن از خود ترا جدا آن شاه
نه سیم داد و نه زر و نه زین نه زین‌افزار
اسکافی، شاعران بی‌دیوان ۵۹۰)

ساختن: بساخت در ترجمهٔ اَعْتَدَتْ ۱۲/۳۱، اَعَدَّ ۹/۸۹، ساختم در ترجمهٔ اَعْتَدْنا ۱۶۱-۴/۱۵۱، ساخته کردیم در ترجمهٔ اَعْتَدْنا ۴/۳۷، ۱۸/۲۹، ساخته است در ترجمهٔ اَعَدَّ ۴/۱۰۲، ساخته کند در ترجمهٔ اَعَّدَ ۴/۹۳

ساز: حِذْر ۱۰۲-۴/۷۱

سازشِ بد: کَیْد ۴/۷۶، ۳۳-۲۸-۱۲/۵، مَکْر ۱۲/۳۱، سازش در ترجمهٔ المَکْر ۱۳/۴۲.

سازشِ بد کردن: سازش بد کردند در ترجمهٔ مَکَرَ ۱۰/۲۱ ، ۱۳/۴۲، ۱۶/۲۶،

سازش بد کنید در ترجمهٔ کیدوا ۱۱/۵۵، سازش بد کنید در ترجمهٔ تَمکُرونَ ۱۰/۲۱، سازش بد کنند در ترجمهٔ یَمْکُرُ ۸/۳۰، یَمْکُرُون ۸/۳۰، سازش بد کردند در ترجمه یَمْکُرون ۱۲/۱۰۲

سپسِ پشت: ظِهْریاً ۱۱/۹۲

سپس داشتن: سپس دارد در ترجمهٔ یُؤَخِّرَ ۱۴/۱۰، سپس همی دارد ۱۶/۶۱، همی سپس دارد ۱۴/۴۲

سپسیان: الآخِرَه ۱۷/۷

ستیهیدن: سِتیهیدند در ترجمهٔ یُجادِلون ۸/۶

آن ابیّ بن خلف الجمحی بود که بستیهیده بود. (سور آبادی ۱۲۷۷)

اگر کسی با تو بستیهید به خاموشی آن ستوه او را بنشان. (قابوسنامه ۳۳)

به آن کس که جانش ز دانش تهی است
ستیهیدنت مایهٔ ابلهی است
(شاکر بخارایی، شاعران بی‌دیوان ۴۵)

سختن: الوَزْن ۷/۸

سختن عملها روز قیامت حق است (ترجمه قرآن ری ۱۳۸)

سَخته: مَوْزُون ۱۵/۱۹

سرگین: فَرْث ۱۶/۶۶

سُرُوی: به سروی زده در ترجمهٔ النَّطیحه ۵/۳

شاخ (برهان)

کز آهن چنان ساخته چارسوی
وزو شاخها ساخته چون سروی
(بهمن‌نامه ۲۴۳)

چو چین آوردگاه کین در بروی
به سندان گذاره کند آن سروی
(بهمن نامه ۵۴۱)

سطبر: غلیظ ۱۱/۵۸، دیبای سطبر در ترجمهٔ استَبْرَق ۱۸/۳۱

بپوشند ایشان جامها سبز باریک از سندس سطبر (ترجمه قرآن ری ۲۸۳)

همی پوشانندشان از دیبا باریک و دیباه سطبر (ترجمه قرآن ری ۵۰۶)

سُفال: جند سفال خرما در ترجمهٔ نَقیر ۴/۵۳

پوست گردکان و پسته و بادام و فندق و پوست انار خشک شده و امثال آن را نیز گویند. (برهان)

سگالیدن: همی سگالد شب در ترجمهٔ یُبَیِّتون ۴/۸۱

شارستان: المدینه ۱۵/۶۷، ۱۸/۱۹

بفرست در شارستانها حشرکناران. (ترجمه قرآن قدس ۹۲)

گشاده شاه جهان پیش او به تیغ و سپر
هزار قلعهٔ صعب و هزار شارستان
(فرخی ۳۲۸)

دود همه شارستان بگرفت. (تفسیری بر عشری از قرآن ۱۸۵)
شتالنگ: الکَعْبَیْن ۵/۶
مسح کنید بر سرهای شما و پایهای شما تا شتالنگ (ترجمه تفسیر طبری ۳۷۵ ح)
چنان منکر لفجی که برون آید از رنگ
بیاوردش جانم بر زانو زشتالنگ
(حکاک، شاعران بی‌دیوان ۲۸۶)
شماران: عِدَّه ۱۸۵-۲/۱۸۴
شَنبد: السَّبْت ۱۵۴-۴/۴۷، ۷/۱۶۳، ۱۶/۱۲۴، نه‌شنبد بود در ترجمهٔ لایُسْبِتُونَ ۷/۱۶۳
هر روز شنبدی من در کاتبی خود نقصان همی بینم. (قابوسنامه ۲۰۷)
آن روز که شنبد نداشتندی. (سور آبادی ۸۲۱)

ز اردیبهشت روزی ده رفته روز شنبد
قصه فگندزی ما باده به دست موبد
(اشنانی جویباری، شاعران بی‌دیوان ۱۵۶)

با احد دور از عدد چون شنبدی
همچو جمعه نی خودی نی بیخودی
(مصیبت نامهٔ عطار ۳٤٥)
شوریدن: بشورید در ترجمهٔ اغْسِلُوا ۵/۶
شستن، شوئیدن. (معین)
جامه‌ای دوزد و یا شورد. (قابوسنامه ۲۵۵)
تا آنگاه که سر بشوری. (ترجمهٔ قرآنِ ری ۷۸)
بدین چشمه تن را بشور. (ترجمه قرآن ری ۴۵۹)
صوابکار: حَکیم ۲/۱۲۹، ۱۷-۴/۱۱، ۵/۱۱۸، ۱۳۹-۶/۱۸ ، ۱۱۰-۹/۱۰۶، ۱۶/۶۰
غَریفَج: حَمَأ ۳۳-۲۸-۱۵/۲۶
خَلاب و گل و لای سیاه و تیره که پای از آن به دشواری بر آید. (برهان)
بیافریده بودم او را از غریفجی سیاه. (ترجمه تفسیر طبری ۸۴۲ ح)
سجده کنم مر مردمی را بیافریدیش از گل گنده از غریفجی سیاه. (ترجمه تفسیر طبری ۸۴۳ ح)
آفریدیم آدمی را از گل خشک بانگ ناک از غریفج بوی گردانیده. (تفسیر نسفی ۳۶۶)
خلقی خواهم آفرید از گل خشک بانگ آور از غریفج گردانیده رنگ و بوی واثر. (تفسیر نسفی ۳۶۶)
مر خلقی را که آفریدی از گل و غریفج بی‌قیمت. (تفسیر نسفی ۳۶۷)
و نیز شواهدی در هدایة المتعلّمین فی‌الطب صص ۷۶، ۳۰۷ و ۴۱۳
غُنودن: النُّعاس ۸/۱۱

فام‌مند: فام‌مندان در ترجمهٔ الغارمین ۹/۶۰

این واژه در لغتنامه‌ها ضبط نشده است.

فرا: نه فرا پیش برند ۷/۳۴، ۱۰/۴۹

فراز رفتن: فراز مروید در ترجمهٔ لا تقْرَبوا ۴/۴۳

فراز شدن: فراز مَشوید در ترجمهٔ لاتقْرَبوا ۲/۱۸۷، ۳۴-۱۷/۳۲؛ فراز شوند در ترجمه یَسْعَوْنَ ۵/۳۳؛ فراز شد در ترجمهٔ تَغَشّی ۷/۱۸۹

فرامُشت کردن: فرامشت کردند در ترجمهٔ نَسُوا ۱۴-۵/۱۳، ۶/۴۴، ۷/۱۶۵ فرامشت کنی در ترجمهٔ تَنْسَوْنَ ۶/۴۱

ای دوست چنین مکن فرامشت مرا
یکباره میندازِ پس پشت مرا
(جمال‌الدین عبدالرزاق اصفهانی ۴۸۷)

فرامُشت گردانیدن: فرامشت گردانید در ترجمهٔ أَنسَی ۱۲/۴۲

فرگرفتن: فرگیریت در ترجمهٔ کُفُّوا ۴/۷۷

فرو هِشتن: فرو هشت در ترجمهٔ اَدْلَی ۱۲/۱۹

فریشتگان: المَلائِکه ۱۷۷-۲/۱۶۱، ۴/۹۷، ۳۳-۳۲-۲۸-۱۶/۲؛ المُرْسَلون ۱۵/۵۶؛ فریشتگان حاضر باشند در ترجمهٔ مَشْهُود ۱۷/۷۸

فریشته: مَلَک ۵۰-۶/۸، ۱۱/۱۲، ۱۲/۳۱، ۱۷/۹۵، دو فریشته در ترجمهٔ مَلَکَیْنِ ۷/۲۰، الملائکه۶/۱۵۸

فُسوس: هُزُواً ۵۸-۵/۵۷

فسوس کردن: فسوس کنند در ترجمهٔ یَسْخَرون ۹/۷۹، فسوس کنیم در ترجمهٔ نَسْخَرُ ۱۱/۳۸، فسوس کردند در ترجمهٔ سَخِروا ۶/۱۰ ، ۱۱/۳۸، فسوس کنید در ترجمهٔ تَسْخَرُوا ۱۱/۳۸، شما فسوس کنید در ترجمهٔ تَسْخَرُون ۱۱/۳۸؛ فسوس کنید در ترجمهٔ تَستَهْزِؤنَ ۹/۶۵، فسوس کردند در ترجمهٔ اسْتُهْزِئَ ۶/۱۰، ۹/۶۴، ۱۳/۳۲، - فسوس‌کنان در ترجمهٔ یَسْتَهْزَؤا ۴/۱۴۰، ۱۰-۶/۵، ۱۱/۸، ۱۵/۱۱

فسوس‌کنندگان: المُستَهْزِئین ۱۵/۹۵

کاهانیدن: مکاهانید در ترجمهٔ لا تَنْقُصُوا ۱۱/۸۴

کاستن، کم کردن (معین)

اسراف تن را بکاهاند. (قابوسنامه ۱۰۵ ح)

آن بکاهانیدن و به زمین فرو بردن است. (ابوالفتوح ج ۳ ص ۷۴)

و الله که از این بنکاهانم و در این نیفزایم. (ج ۱ ص ۴۰۹)

کَپیان: قِرَدَه ۷/۱۶۶. در موارد دیگر «بوزنگان» آمده است.

گفتیم ایشان را بیدکپیانی دوارسته. (قرآن قدس ۹۷)

کپیان گردید خوار و خاموش. (کشف الاسرار ج ۱ ص ۲۲۰)
از آن گفتیم ایشان را باشید کپیان خواران. (ترجمه و قصّه‌های قرآن ۲۶۴)
کرد از ایشان کپیان و خوکان. (سور آبادی ۵۸۳)

کپیان آتش همی پنداشتند
پشتهٔ هیزم بدو برداشتند.
(رودکی ۵۳۲)

همه مردمش را فزون از شمار
از آن کپیان برده و پیشکار.
(گرشاسبنامه ۳۶۴)

گَروانیان: العیر ۱۲/۷۰
مخفف کاروانیان که نمونهٔ آن را در متون و فرهنگها نیافتم.
کشتمند: ذی زَرْع ۱۴/۳۷
زمینی که در آن چیزی کاشته باشند. (معین)
کَشی کننده: مُخْتال ۴/۳۶
متکبر و خودپسند.
خدای نه دوست دارد آنک باشد کشی کننده و فخر کننده. (ترجمه تفسیر طبری ۲۹۶ ح)
خدا دوست ندارد آن کس را که کشی کننده بود و نازنده. (سورآبادی ۴۱۴)
کوشک: کوشکها در ترجمهٔ بُرُوج ۴/۷۸، ۱۵/۱۶؛ قُصُور ۷/۷۴

گِرَوش: ایمان ۲/۱۴۳، ۱۲۴–۹/۲۳، ۱۶/۱۰۶
گویند که به چنین کسی که شما وصف می‌کنید گروش ندارم. (معارف بهاءولد ج ۲ ص ۶۰)
گروهان: قُرُون ۶/۶، ۱۰/۱۳، ۱۱/۱۱۶
گزافکار: گزافکاران در ترجمهٔ المُسْرِفین ۸۳–۱۰/۱۲؛ یَخْرُصُون ۶/۱۱۶
خدای نه نماید راه راست کسی را که او گز افکار فی سامان بود. (ترجمه قرآن موزهٔ پارس ۲۳۱)
او بود فرتری گیرنده از گزافکاران. (ترجمه قرآن موزهٔ پارس ۲۶۶)
گُسی کردن: گسی کرد در ترجمهٔ جَهَّزَ ۱۲/۵۹
گسی کنم شما را گسی کردنی خوب نیکو (ترجمه قرآن موزهٔ پارس ۱۶۲)
گمانْ مند: گمان‌مندان در ترجمهٔ المُمْتَرین ۲/۱۴۷؛ تَزْعُمُون ۶/۲۲
مباش از گمان‌مندان (سور آبادی ۱۳۴)
گنده پیر: عَجُوز ۱۱/۷۲
لَبیش: لبیش نَهَم در ترجمهٔ اَحْتَنِکَنَّ ۱۷/۶۲
لواشه، لبیشه، لویشه، لبیشن، حلقه‌ای باشد از ریسمان که بر لب اسبان و خران بد نعل گذارند و پیچند و نعل کنند. (لغتنامه)

تو نبینی که اسب توسن را
به گه نعل بر نهند لبیش
(عنصری ۳۳۷)

مزکت: المَسْجِد ۱۹۶-۱۹۱-۱۵۰-۲/۱۴۴، ۹/۲۸؛ مزکتها در ترجمهٔ مساجِد ۱۸۷-۲/۱۱۴

باز داشتند شما را از مزکت شکهمند. (سور آبادی ۵۲۱)

با چنین ماه چنین جشن بود
همچو در مزکت آدینه سرای
(فرخی ۳۸۸)

مَزه: الاُکُل ۱۳/۴ در سایر موارد در ترجمهٔ اُکُل واژهٔ «بر» آمده است.

الالتذاذ: مزه یافتن (المصادر ۷۲۹)

مزه. (معین)

مَستکاره: سَکَراً ۱۶/۶۷

همیشه مست و دائم‌الخمر، مستکار. می انگبین، سَکَر. (لغتنامه)

آنچه فرا می‌گیرند از آن مستکار و روزی نیکو. (سور آبادی ۱۳۰۱)

از میوها خرمابنان و انگورها فرا می‌گیرید ازان مسکاره‌ای و روزی نیکو. (ترجمه‌وقصه‌های قرآن ۵۲۰)

میغ: سَحاب ۷/۵۷

ناخواه: ناخواه باشید در ترجمهٔ اَنْ تَکْرَهُوا ۴/۱۹؛ ناخواهان در ترجمهٔ کارِهُون ۱۱/۲۸

ناخواها: ناخواها باشد در ترجمهٔ یَرْغَبُ عن ۲/۱۳۰

ناخوشْ مَنِشی: کَرْه ۱۳/۱۵

نارَوا: مُزْجاه ۱۲/۸۸

و آوردیم اخریانی ناروا. (ترجمهٔ تفسیر طبری ۷۵۵ ح)

ناشناسا: مُنْکَرَه ۱۶/۲۲

ناهموار: ناهموار شوید در ترجمهٔ تَنازَعْتُم ۴/۵۹

ناهمواری: شِقاق ۲/۱۳۷

نبشتن: نبشتیم در ترجمهٔ کَتَبْنا ۴/۶۶، ۵/۳۲، نبشت در ترجمهٔ کَتَبَ ۶/۱۲، ۹/۵۱، نبشته شود در ترجمهٔ کُتِبَ، نبشته شد در ترجمهٔ کُتِبَ، ۱۸۳، ۱۸۰، ۲/۱۷۸، نبشتی در ترجمهٔ کَتَبَ ۴/۷۷، نبیسد در ترجمهٔ یَکْتُبُ ۴/۸۱، نبشتن در ترجمهٔ کِتاب ۱۵/۴

نبشته: کِتاب ۴/۱۰۳، ۱۳/۳۸؛ مَسْطُور ۱۷/۵۸

نُبی: القُرآن (قرآن): ۴/۸۲، ۱۲/۲، ۱۳/۳۱، ۱۵/۸۷، ۱۶/۹۸، ۱۰۶-۸۸-۸۲-۶۰-۴۵-۱۷/۴۱؛ نامه یعنی نبی در ترجمهٔ الکِتاب ۴/۱۰۵

بسیار کس بود که بخواند زبرنبی
تفسیر او نداند جز مردم خبیر
(منوچهری ۴۸)

بلی نبی همه باشد نبی و لیک از وی

یکی است سورهٔ اخلاص و بیکرانه سُوَر

(عنصری ۱۴۲)

ز تو چو یادکنم وز ملوک یاد کنم
چنان بود که کنم یاد با نبی اشعار
(فرخی ۶۶)

نُبی‌خوانان: قانِتات ۴/۳۴

نَرمان: ذُلُلاً ۱۶/۶۹؛ اَذِلّه ۵/۵۴

بروید در رههای خداوند توا نرمان. (ترجمهٔ قرآن قدس ۱۷۰)

سخن نگفتند مگر نرمان از هیبت رسول خدای. (قصص قرآن مجید ۳۹۶)

نَشایست: فاحِشَه ۷/۲۸، الفَحْشاء ۷/۲۸

نَکِ : لَکِن ۳/۱۹۸، ۹/۸۸؛ بَلْ ۱۷۰-۱۳۵-۲/۱۱۶، ۶/۲۸، ۱۱/۲۷ و ...

در ترجمهٔ قرآن موزهٔ پارس نیز موارد بسیار زیاد است نظیر صص ۱۸، ۲۹، ۷۶ و ...

نگوسار شدن: نگوسار شوند در ترجمهٔ اُرْکِسُوا ۴/۹۱

هر چه اندر روی زمین بت بود همه نگوسار شدند. (تفسیری بر عشری از قرآن ۴۱)

نمایش: لَمْح ۱۶/۷۷

نُوژابه: السَّیْل ۱۳/۱۷

برداشت نوژابه یعنی سیل کفکی برآمده. (ترجمهٔ تفسیرطبری ۸۱۰ ح)

در فرهنگها «توجبه» آمده است.

نوکار: بَدیع ۲/۱۱۷

نوکار آسمانها و زمین. (ترجمهٔ تفسیر طبری ۱۰۰ ح)

نیکوا: کار نیکوا در ترجمهٔ الصّالِحات ۱۱/۱۱

ادبی نیکوا وی را بیاموزد. (ترجمهٔ شهاب الاخبار ۱۵۰)

روزی دهد ایشان را خدای روزی نیکوا (ترجمهٔ قرآن موزهٔ پارس ۵۱)

اوام دهد خدای را اوامی نیکوا. (ترجمهٔ قرآن قدس ۵)

امید نموده اومید نیکوا. (تفسیری بر عشری از قرآن ۱۳۳)

نیکی: نیکی یعنی مال در ترجمهٔ خَیْر ۲/۱۸۰

وا: مَعَ ۴/۱۴۱ در موارد دیگر «با» آمده است.

وا در معنی «با» در ترجمهٔ قرآن موزهٔ پارس و انس التائبین موارد متعدد دارد.

وا بُریدن: فَتْرَه ۵/۱۹

وِریگاه: مَحیص ۴/۱۲۱ در موارد دیگر «رَستن»

این کلمه در فرهنگها نیامده و در ترجمه‌های کهن قرآن و متون دری یافت نشد. وریگاه صورتی از «گریزگاه» باید باشد.

وَزَغ: الضفادِع ۷/۱۳۳
صورتی از «وَزَغ» که در فرهنگها نیامده است.

ها: بیای ها در ترجمهٔ هَیْتَ ۱۲/۲۳
در مواردی به معنی بنگر، ببین، بهوش باش و مانند اینها به کار می‌رود که در این صورت مخفّف هان باشد. (لغتنامه)
ایّهاالمؤمنون، ها شما را گویم همی. (تفسیری بر عشری از قرآن ۳۶۵)

ها گرفتن: هاگیرد در ترجمهٔ أتخِذَن ۴/۱۱۸
بگرفتن. (معین) از صورتهای لهجهٔ رازی در قرون پنجم و ششم است.
نیست خدای مگر او ها گیرد او را به یاری. (ترجمهٔ قرآن ری ۶۱۰)
برخورداری تا قیامت ها گرفت. (ابوالفتوح ج ۱ ص ۸۹)
فلان پای او از زیرها گرفت. (ابوالفتوح ج ۱ ص ۹۲)
چون ها گرفتیم پیمان پسران یعقوب. (ابوالفتوح ج ۱ ص ۱۵۰)

هرزه هِلیدن: هرزه هلید در ترجمه تَذَرُو — ۴/۱۲۹

هِشتن: هشتیم در ترجمهٔ خَلَفَ ۷/۱۶۹؛ بهشت در ترجمهٔ تَرَکَ ۴/۱۷۶؛ از یاد بهشتند در ترجمهٔ نَسُو — ۷/۵۳

هلا شدن: هلا شوی در ترجمهٔ أَنْ تَبُوأ ۵/۲۹
این واژه را در فرهنگها و ترجمهٔ قرآنی قابل دسترس نیافتم.

هِلیدن: نزدیک مهلید در ترجمهٔ لا تَقْرَبُوا ۹/۲۸؛ هرزه هلید در ترجمهٔ تَذَرُو — ۴/۱۲۹

همارا: همیشه و همارا در ترجمهٔ تَفْتَؤُا ۱۲/۸۵
همواره و همیشه، دائم. (لغتنامه) صورت دیگری از «هماره» است.

گزیده چهار توست بدو درجها نهان
همارا به آخشیج همارا به کارزار
(رودکی، از معین)

تو با ما نسازی که از صحبت من
ملالت فزاید همارا و تاسه
(انوری، از لغتنامه)

همسایه: الصّاحِب ۴/۳۶

همشهری: أَخا — ۱۱/۸۴ در موارد دیگر «برادر» آمده است.

همگنان: أَجْمَعین ۲/۱۶۱، ۱۲/۹۳، ۹۲-۵۹-۴۳-۱۵/۳۹، ۱۶/۹؛ جَمیعاً ۱۲/۸۳

همیدون: إذا ۵۴-۱۶/۴ در موارد دیگر چون و ....

هَنار: الرُّمان ۱۴۱-۶/۹۹

بوستانهای ازنگور و زیتوان و هنار ماننده یکدیگر به لون. (ترجمهٔ قرآن ری ۱۲۸)
بیافرید درخت زیتون و درخت هنار ماننده یکدیگر. (ترجمهٔ قرآن ری ۱۳۳)

هَنباز: همتا و هنباز در ترجمهٔ صاحِبَه ۶/۱۰۱؛ هنبازان در ترجمهٔ شُرَکاء ۱۶۳-۶۶-۶/۲۲، ۷/۱۹۵، ۶۶-۳۵-۱۰/۳۴
خدای را که هنبازست. (ترجمه قرآن ری ۲۳۷)

هنباز گرفتن: هنباز گیرد در ترجمهٔ یُشْرِکْ ۴/۱۱۶، هنباز گیرند در ترجمهٔ یُشْرِکُون ۱۹۱-۷/۱۹۰، ۱۰/۱۸، هنباز گیرید در ترجمهٔ تُشْرِکونَ ۸۰-۷۸-۶/۶۴، مه گیرید هنباز در ترجمهٔ
لا تُشْرِکُوا ۶/۱۵۱

هنباز گیر: هنبازگیران در ترجمهٔ المُشْرِکون ۷۹-۶/۲۳، ۹/۲۸

هَندَرز: مَوْعِظَه ۱۰/۵۷ در موارد دیگر پند، اندرز است.
این صورت ابدالی را در جای دیگر به دست نیاوردم.

هنگ: المَوْج ۴۳-۱۱/۴۲
یغشَیه موج من فوقه موج بپوشد مراو را هنگ. (ترجمهٔ تفسیر طبری آستان قدس، از معین)

این واژه در فرهنگهای دیگر و ترجمه‌های کهن قرآن یافت نشد.

هیچ: مِنْ ۲/۱۲۰، ۷۹-۵۰-۲۷-۲۰-۱۱/۶

یاریگر: نَصیر ۵۲-۴/۸۹؛ ناصِرین ۱۶/۳۷؛ أنْصار ۳/۱۹۲
نبود او را گروهی که وادارد زو عذاب از دون خدای تعالی و نبود یاریگری.
(ترجمهٔ قرآن ری ۲۸۴)

جاودان شاد زیاد و به همه کام رساد
پشت و یاریگر او باد همیشه یزدان
(فرخی ۳۲۱)

******

فهرست لغات و ترکیبات

«الف»

«ت»

فهرست اعلام متن

فهرست منابع و مآخذ

- اسدی طوسی، علی. *گرشاسب‌نامه*. به اهتمام حبیب یغمایی. انتشارات طهوری. چاپ دوم. تهران ۱۳۵۴.
- اسدی، ابومنصور علی. لغت فرس. تصحیح عباس اقبال آشتیانی. چاپخانه مجلس. تهران ۱۳۱۹.
- اصفهانی، جمال‌الدین. دیوان. تصحیح حسن وحید دستگردی. کتابخانه سنایی. چاپ دوم. تهران ۱۳۶۲.
- انصاری، عبدالله. مجموعه رسائل فارسی. به تصحیح دکتر محمد سرور مولایی. انتشارات توس. چاپ اول. تهران ۱۳۷۲.
- ایرانشاه بن ابی الخیر. بهمن‌نامه. ویراسته رحیم عفیفی. انتشارات علمی و فرهنگی. چاپ اول. تهران ۱۳۷۰.
- [؟] بخشی از یک تفسیر کهن. تصحیح دکتر سیدمرتضی آیه‌الله‌زاده شیرازی. نشر قبله. چاپ اول. تهران ۱۳۷۵.
- برهان، محمدحسین. برهان قاطع. به اهتمام دکتر محمد معین. امیرکبیر. چاپ سوم. تهران ۱۳۵۷.
- بهاء ولد، محمدبن‌حسین. معارف. تصحیح بدیع‌الزّمان فروزانفر. انتشارات طهوری. چاپ دوم. تهران ۱۳۵۲.
- بهار، محمّدتقی. سبک‌شناسی. انتشارات بصیر. چاپ نهم. تهران ۱۳۷۶.
- [؟] . ترجمه شهاب الاخبار. تصحیح محمدتقی دانش پژوه. دانشگاه تهران. چاپ اول. ۱۳۴۹.
- [؟] . ترجمه تفسیر طبری. به تصحیح حبیب یغمایی. انتشارات توس. چاپ سوم ۱۳۶۷.
- [؟] . ترجمه قرآن (نسخهٔ مورخ ۵۵۶) مشهور به قرآن ری. تصحیح دکتر محمدجعفر یاحقی. مؤسسه شهید رواقی. تهران ۱۳۶۴.
- [؟] . ترجمه قرآن موزهٔ پارس. به کوشش علی رواقی. بنیاد فرهنگ ایران. چاپ اول. تهران ۱۳۵۵.
- [؟] . تفسیر قرآن مجید (کمبریج). به تصحیح جلال متینی. بنیاد فرهنگ ایران. چاپ اوّل. تهران ۱۳۴۹.
- [؟] . تفسیری بر عشری از قرآن. به تصحیح جلال متینی. بنیاد فرهنگ ایران. چاپ اوّل. تهران ۱۳۵۲.
- تفلیسی، ابوالفضل حبیش. وجوه قرآن. به تصحیح دکتر مهدی محقّق. دانشگاه تهران. چاپ اول ۱۳۴۰.

- جام ژنده‌پیل، احمد. انس‌التّائبین. تصحیح دکتر علی فاضل. انتشارات توس. چاپ اوّل. تهران ۱۳۶۸.

- جام ژنده‌پیل، احمد. منتخب سراج‌السّائرین. تصحیح دکتر علی فاضل. آستان قدس رضوی. چاپ اوّل. مشهد ۱۳۶۸.

- جامی، نورالدین عبدالرّحمان. نفحات‌الانس. به تصحیح دکتر محمود عابدی. انتشارات اطّلاعات. چاپ اوّل ۱۳۷۰.

- حقوقی، عسکر. تحقیق در تفسیر ابوالفتوح‌رازی. دانشگاه تهران. چاپ اوّل ۱۳۴۶.

- خانلری، پرویز. تاریخ زبان فارسی. نشر نو – چاپ چهارم. تهران ۱۳۶۹.

- دهخدا، علی‌اکبر. لغتنامه. دانشگاه تهران.

- رودکی، ابوعبدالله جعفر. محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی. از سعید نفیسی. امیرکبیر. چاپ سوم. [بی‌تا.]

- زوزنی، ابوعبدالله حسین. کتاب المصادر. به اهتمام تقی بینش. نشر البرز ۱۳۷۴.

- سنایی، ابوالمجد مجدود. حدیقه‌الحقیقه. تصحیح محمدتقی مدرّس رضوی. دانشگاه تهران. چاپ چهارم. تهران ۱۳۷۴.

- سورآبادی، ابوبکر عتیق. ترجمه و قصّه‌های قرآن. به سعی یحیی مهدوی و مهدی بیانی. دانشگاه تهران. چاپ اول. تهران ۱۳۳۸

- سورآبادی، ابوبکر عتیق. تفسیر سورآبادی. تصحیح علی‌اکبر سعیدی سیرجانی. انتشارات فرهنگ نشر نو. چاپ اوّل. تهران ۱۳۸۱.

- سورآبادی، ابوبکر عتیق. قصص قرآن مجید. به اهتمام یحیی مهدوی. انتشارات خوارزمی. چاپ دوم. تهران ۱۳۶۵.

- صفا، ذبیح‌الله. تاریخ ادبیات در ایران (ج. ۱). انتشارات فردوسی. چاپ ششم. تهران ۱۳۶۳.

- طبرسی، امین‌الدین علی الفضل. مجمع‌البیان فی تفسیر القرآن. مؤسسه الاعلمی للمطبوعات. بیروت. لبنان ۱۹۹۵ م.

- طوسی، احمدبن‌محمد. جامع السّتین (تفسیر سورهٔ یوسف). به تصحیح محمد روشن. بنگاه ترجمه و نشر کتاب. چاپ اوّل. تهران ۱۳۴۵.

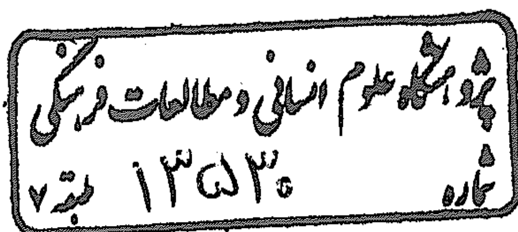
- عنصری بلخی. دیوان اشعار. به کوشش دکتر محمد دبیر سیاقی. کتابخانه سنایی. چاپ اوّل. تهران ۱۳۴۲.

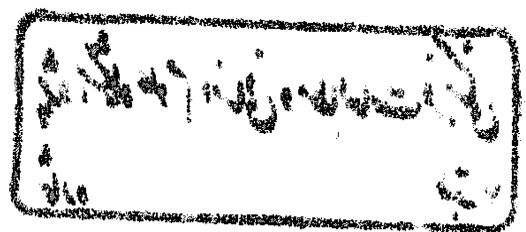
- فرخی سیستانی، علی. دیوان اشعار. به کوشش دکتر محمد دبیر سیاقی. کتابفروشی زوّار. چاپ چهارم. تهران ۱۳۷۱.

- عنصر المعالی، کیکاوس. قابوسنامه. تصحیح دکتر غلامحسین یوسفی. انتشارات علمی و فرهنگی. چاپ پنجم. تهران ۱۳۶۸.

- قبادیانی، ناصر خسرو. دیوان اشعار. تصحیح مجتبی مینوی. انتشارات دنیای کتاب. چاپ دوم ۱۳۶۷.
- قرآن قدس. پژوهش علی رواقی. مؤسسه فرهنگی شهید رواقی. چاپ اوّل. تهران ۱۳۶۴.
- قرآن مجید. خط و ترجمه مصباح‌زاده. انتشارات ایران علمی. چاپ دوم. تهران ۱۳۷۰.
- قرآن کریم. مترجم مهدی الهی قمشه‌ای. به خط احمد نیریزی. انتشارات مروی. چاپ سوم. تهران ۱۳۷۵.
- قرآن مترجم ماهان. نسخهٔ خطی محفوظ در موزهٔ آستان شاه نعمت‌الله ولی. ماهان کرمان.
- مدبّری، محمود. شاعران بی‌دیوان. انتشارات پانوس. چاپ اول. تهران، ۱۳۷۰.
- مسعود سعد سلمان. دیوان. تصحیح رشید یاسمی. امیرکبیر. چاپ دوم. تهران ۱۳۶۲.
- معین، محمد. فرهنگ فارسی. امیرکبیر. چاپ هفتم. تهران ۱۳۶۴.
- منوچهری دامغانی، احمد. دیوان. تصحیح دکتر محمد دبیر سیاقی. انتشارات زوّار. تهران ۱۳۷۰.
- مولوی، جلال‌الدین محمد. کلیّات شمس. با تصحیح بدیع‌الزّمان فروزانفر. امیرکبیر. چاپ دوم. تهران ۱۳۵۵.
- میبدی، رشیدالدین ابوالفضل. کشف‌الاسرار. تصحیح علی‌اصغر حکمت. امیرکبیر. چاپ سوم. تهران ۱۳۵۷.
- نسفی، نجم‌الدّین عمر. تفسیر نسفی. تصحیح عزیزالله جوینی. بنیاد فرهنگ ایران. چاپ اوّل. تهران ۱۳۵۴.
- نفیسی، علی‌اکبر (ناظم‌الاطبّاء). فرهنگ ناظم‌الاطبّاء. کتابفروشی خیّام. تهران. [بی‌تا.]







کتابهای چاپ شده در مرکز چاپ و نشر دانشگاه شهید باهنر کرمان

آنالیز عددی مقدماتی	محمود محسنی مقدم	۶۳۰۰ ریال
تشریح لرزه‌نگاشت‌ها	جلیل‌الدین فاطمی، احمدعباس‌نژاد	۶۴۰۰ ریال
نخستین درس در نظریه گروه‌ها	محمدمهدی زاهدی	۲۸۰۰ ریال
شکل‌پذیری سازه‌های بتن‌آرمه	علی‌اکبر مقصودی	۲۰۰۰ ریال
نظریه گروه و کاربرد آن در شیمی	شهرآرا افشار	۵۸۵۰ ریال
اصول اقتصاد تولید محصولات کشاورزی	احمد اکبری	۷۵۰۰ ریال
نگرشی نو بر شیمی آلی	کاظم سعیدی، مهران غیاثی	نایاب
ویولی، درختچه مولد لاستیک	مهری صفاری	نایاب
منطق‌های چندارزشی	اسفندیار اسلامی	۶۰۰۰ ریال
اطلس عضلات اسکلتی	علیرضا صابری	۱۴۰۰۰ ریال
انجماد و ریخته‌گری	رامین رئیس‌زاده	۱۲۰۰۰ ریال
تئوری گروه برای شیمیدانان	جمیل‌الدین فاطمی	۱۳۰۰۰ ریال
مجموعه‌های مشکک	ماشاءالله ماشین‌چی	۲۹۵۰ ریال
دگرگونی‌های آوایی واژگان درزبان فارسی، ج.۱	جواد برومندسعید	۲۰۰۰۰ ریال
دگرگونی‌های آوایی واژگان درزبان فارسی، ج.۲	جواد برومندسعید	۳۵۰۰۰ ریال
دگرگونی‌های آوایی واژگان درزبان فارسی، ج.۳	جوادبرومندسعید	۳۵۰۰۰ ریال
راهنمای مراقبت و نگهداری استخر	کاظم سعیدی، طهمورث نورایی	۹۵۰۰ ریال
آرتریت، راهنمای کامل تمرین شما	محسن امینایی، فرهور فرسایی	۷۵۰۰ ریال
اختلالات تنفسی	طهمورث‌نورایی، آزاده‌شریفی‌مقدم	۶۰۰۰ ریال
سلیمانی‌ها: گذری برقلمرو جامعه‌شناسی عشایری	محمدحسن مقدس جعفری	۷۵۰۰ ریال
نخلبند شعرا، مجموعه مقالات کنگره جهانی بزرگداشت خواجوی کرمانی، جلد ۱ و ۲	احمد امیری خراسانی	۹۰۰۰۰ ریال(دوره)
زمین‌شناسی اقتصادی (چاپ دوم)	جمشید شهاب‌پور	۳۷۰۰۰ ریال
زمین‌شناسی تاریخی (ویرایش دوم)	محمد داستانپور	۱۳۰۰۰ ریال
آنالیز عددی، الگوریتمها و محاسبات	محمود محسنی‌مقدم	۱۵۰۰۰ ریال
روشهای آزمایشگاهی، مقدمه‌ای بر پردازش و ارائه داده‌ها، ج.۱ و ج. ۲	حسن فاطمی	۱۰۰۰۰ ریال(ج.۱) ۱۵۰۰۰ ریال(ج.۲)
مبانی دیرینه‌شناسی (بی‌مهرگان، ایکنوفسیلها، گیاهان)	محمدرضاوزیری، محمدداستانپور، وحیده ناظری	۲۱۰۰۰ ریال
راهنمای آزمایشگاهی گیاه‌شناسی	منوچهری‌کلانتری، فرخنده‌رضانژاد	۲۰۰۰۰ ریال
تشخیص بالینی در دامپزشکی	امین درخشانفر	۱۹۰۰۰ ریال
ایران در شرق باستان	همایون صنعتی‌زاده	۱۰۰۰۰۰ ریال
دینامیک سیالات محاسباتی، اصول و کاربردها	مظفرعلی مهرابیان	۳۴۰۰۰ ریال
دیباچه‌ای بر بلورشناسی نوری	محسن آروین	۲۲۰۰۰ ریال
راست‌قامتان تاریخ (ویرایش دوم)	عباسعلی رستمی‌نسب	۸۰۰۰ ریال
راهیان نور	عباسعلی رستمی‌نسب	۱۱۰۰۰ ریال
فرزانگان کوی دوست	عباسعلی رستمی‌نسب	۷۵۰۰ ریال
ستارگانی که در تاریخ می‌درخشند	عباسعلی رستمی‌نسب	۱۵۰۰۰ ریال

راهنمای تشخیص لنگش در اسب، ج.۱	محمدمهدی علومی	۲۳۵۰۰ ریال
راهنمای تشخیص لنگش در اسب، ج.۲	محمدمهدی‌علومی	۴۶۰۰۰ ریال
فیزیولوژی عملی	مهدی عباس‌نژاد، علی غضنفری‌مقدم سیدجوادمیرنجفی،وحیدشیبانی	۲۶۰۰۰ ریال
کشت بافت درختان چوبی	محمدجوادآروین	۲۳۰۰۰ ریال
حکومت دینی از منظر شهید باهنر	محمدصباحی،محسن سالارکیا علیرضا زمزم	۷۰۰۰ ریال
واژه‌نامه‌سه‌زبانه‌روانشناسی: انگلیسی - فرانسه - فارسی	محمدعلی مختاری	۲۰۰۰۰ ریال
اصول مقدماتی الکتروکاردیوگرافی در دام‌های کوچک	داریوش وثوق	۱۱۰۰۰ ریال
کرمان و دانشگاه	شمس‌الدین نجمی	۳۷۰۰۰ ریال
اقتصاد انرژی	علیرضا شکیبایی	۱۷۰۰۰ ریال
هیدرولیک کانال‌های روباز (چاپ دوم)	غلامعباس بارانی	۱۲۰۰۰ ریال
اقتصاد کشاورزی (ویرایش ۲)	محمد بخشوده، احمد اکبری	۱۵۰۰۰ ریال
مقدمه‌ای بر تحلیل رگرسیون خطی	سیدابراهیم رضوی	۴۸۰۰۰ ریال
دوشس و جواهر فروش و شش داستان دیگر (دو زبانه)	محمدعلی مختاری اردکانی	۱۰۰۰۰ ریال
ماشین‌های جریان متناوب	علی هژبری	۲۵۰۰۰ ریال
چشم‌اندازی به ادبیات نمایشی	بهزاد قادری	۲۰۰۰۰ ریال
شش گفتار پیرامون ترجمه متون ادبی	بهزاد قادری	۱۰۰۰۰ ریال
آموزش زبان فارسی برای بیگانگان	احمد امیری‌خراسانی	۲۹۰۰۰ ریال
اصول خوردگی الکتروشیمیایی	مریم احتشام‌زاده	۳۹۰۰۰ ریال
مبانی دیرینه‌شناسی (ج. ۲)	وزیری، داستانپور، ناظری	۲۵۰۰۰ ریال
ترجمه قرآن ماهان	محمود مدبری	۲۵۰۰۰ ریال
نظریه جامعه‌شناختی	علی میرحسینی	زیر چاپ
تاریخ تحول دانش ریاضیات و نجوم در چین	همایون صنعتی‌زاده	زیر چاپ
آنالیز ریاضی	محمود محسنی‌مقدم	زیر چاپ
بودجه	مهدی ابراهیمی‌نژاد	زیر چاپ

کرمان، صندوق پستی ۱۳۳-۷۶۱۶۹، تلفن ۳۲۲۰۷۳۱، فاکس ۳۲۲۰۰۵۳، کد ۰۳۴۱



Tarjame-ye Qur'ān-e-Māhān

(5th or 6th A. H)

Editted by:

Mahmoud Modabberi

شابک: ۹-۶۳-۶۳۳۶-۹۶۴
ISBN: 964 - 6336 - 63 - 9

Shahid Bahonar University of Kerman Publications
176